



مرکز تحقیقات اسلامی

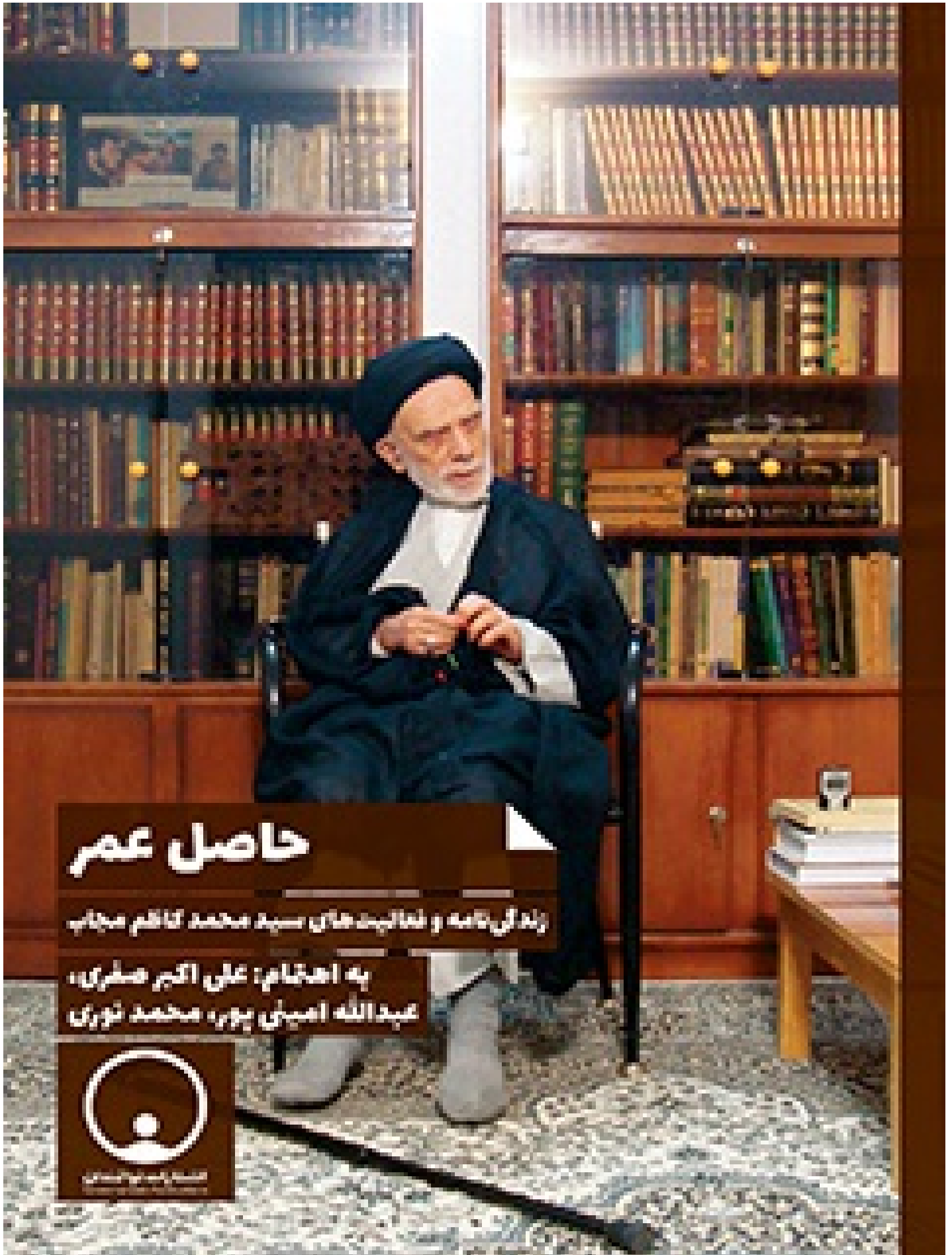
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



حاصل عمر

زندگی نامه و فعالیت های سید محمد کاظم صاحب

به اهتمام: علی اکبر صفری،
عبدالله امینی پور، محمد توری



مجلس شورای اسلامی ایران
کتابخانه و مرکز اسناد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاصل عمر: زندگی نامه و فعالیت های سید محمد کاظم مجاب

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

توانمندان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	حاصل عمر: زندگی نامه و فعالیت های سید محمد کاظم مجاب
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۶	فهرست
۲۴	طلیعه
۳۰	پیشگفتار
۳۲	رهنمود و توصیه
۳۶	فصل نخست: دوره های حیات به روایت سید محمد کاظم مجاب
۳۶	اشاره
۴۰	زندگی نامه خودنوشت
۴۵	شرح حال و زندگی نامه
۵۲	سید کاظم مجاب به روایت خود
۶۶	فصل دوم: زندگی شخصی و اجتماعی به روایت دیگران
۶۶	اشاره
۷۰	زندگانی فرهیخته و عالم وارسته، علی اکبر صفری
۸۱	سید محمد کاظم مجاب در یک نگاه، عبدالله امینی پور دزفولی
۹۰	فصل سوم: بررسی های تحلیلی
۹۰	اشاره
۹۳	واگویه مقامات: چهار بُعد از شخصیت، سید ناصر مجاب
۱۰۹	ذکر جمیل مرحوم حجت الاسلام سید محمد کاظم مجاب، عبدالحسین طالعی
۱۰۹	اشاره
۱۲۵	گزارش ها و نکته ها: پنج متن درباره سید محمد کاظم مجاب، ابادر نصر اصفهانی
۱۴۳	تاریخ و جغرافیای خاندان مجاب بر اساس خاطرات آیت الله شفیعی، به کوشش: علی نوری

- خانندان سید محمد کاظم مجاب، منصوره ضیایی فر ۱۵۷
- اشاره ۱۵۷
- کوشش های مرحوم مجاب و رسالت دیگران، اباذر معتمدی ۱۶۵
- بیست و یزگی منابر خطیب گرانقدر مرحوم حاج آقای مجاب، سید ناصر مجاب ۱۷۳
- الگوی عینی: مراحل سه گانه زندگانی مرحوم مجاب، فراز مجاب ۱۷۹
- شرح حال استادان مرحوم مجاب، عبدالله امینی پور دزفولی ۱۸۳
- سخنرانی مرحوم مجاب در مراسم شهید عبده سقا، امیر امینی ۱۹۸
- هم بحث و هم درس های مرحوم مجاب، عبدالله امینی پور ۲۰۹
- فصل چهارم: گفت و گو ۲۱۷
- اشاره ۲۱۷
- مرحوم مجاب منبری مقبول همگان، نشست خانواده مرحوم مجاب با حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی ۲۱۹
- خدمات و فعالیت های مرحوم مجاب در ترویج شیعه، گفتگو با دکتر سید محمدی مجاب برادر مرحوم مجاب ۲۲۵
- پدر یا الگوی رفتاری و فکری، گفت و گو با آقای سید ناصر مجاب ۲۳۳
- نگاهی به فعالیت های فرهنگی - مذهبی مرحوم مجاب، گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر مهدی پور ۲۴۷
- مطلع از مبانی دینی و آگاه به زمانه، گفت و گو با دکتر سید علی صدر السادات ۲۵۹
- سی سال پای منبر مرحوم مجاب، مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین محمد مهدی ارگانی ۲۷۵
- قناعت، دیانت، معنویت و موفقیت، مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمود سبط الشیخ انصاری ۲۸۷
- اهتمام بسیار به مطالعه و دانش، نشست با آیت الله سید احمد اشکوری ۲۹۳
- دارای ذهن وقاد و قلب ظاهر، گفت و گو با آیت الله هاشمی تهرانی ۲۹۷
- مجاب از عجایب زمان، ملاقات با آیت الله یدالله دوزدوزانی تبریزی ۲۹۹
- سی سال منبر و خطابه، مصاحبه با آیت الله یعسوب الدین رستگار جویباری ۳۰۳
- شخصیت دنیا دیده، مصاحبه باحجت الاسلام حسن اسفندیاری ۳۱۱
- مقامات معنوی و مدارج علمی، مصاحبه با حجت الاسلام محمود اشراقی ۳۱۵
- ارتباط دوستانه آیت الله حکیم زاده و مرحوم آقای مجاب، مصاحبه با آقای علی رضا حکیم زاده ۳۲۱
- اعتماد اجتماعی، مصاحبه با آقای سید محمدابراهیم دانش ۳۲۹
- شخصیتی از دزفول، مصاحبه با رئیس مؤسسه دزفول شناسی دکتر مرتضی بدخشان ۳۳۳

۳۳۵	آگاه به جریان های اجتماعی و زمان شناس، مصاحبه با حجت الاسلام آقای صادق محمودی
۳۵۱	فصل پنجم: خاطرات
۳۵۱	اشاره
۳۵۳	صیروت و تحول دائمی مرحوم مجاب، دیدار با آیت الله شیخ محمدرضا مامقانی
۳۵۷	کمالات اخلاقی، خاطراتی از حجت الاسلام والمسلمین آقای مجاب، مهدی بیگدلی دزفولی
۳۵۹	خاطره آقای محی الدین، محمدحسن آموزگار
۳۶۱	خاطره حجت الاسلام حاج شیخ حسین تهمتن مرندی
۳۶۳	خاطراتی از سید مجاب، سید محمد موسوی زاده
۳۶۷	خاطراتی از سید محمد معصومی، نوه دختری مرحوم مجاب
۳۷۱	خاطرات صبیبه مرحوم مجاب
۳۷۵	فصل ششم: اجازات
۳۷۵	اشاره
۳۷۹	اجازه آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ انصاری
۳۸۱	اجازه آیت الله سید علی موسوی بهبهانی
۳۸۳	اجازه آیت الله سید محمدجعفر جزائری شوشتری مروج
۳۸۵	اجازه آیت الله سید اسماعیل مرعشی
۳۹۱	اجازه به حجت الاسلام والمسلمین عبدالستار الحسنی
۳۹۳	فصل هفتم: مقالات اهدایی
۳۹۳	اشاره
۳۹۵	تصویرسازی در شعر نابینایان، فاطمه صادقی تبار
۴۱۳	ضرورت خط بریل برای نابینایان ایران، محمود حسینی
۴۳۳	پیشرفت و ترقی نابینایان و ناشنوایان در ایران، محمد نوری
۴۴۹	اختراع خط برجسته توسط شیخ زین الدین آمدی نابینا، مصطفی شیروی
۴۵۹	پیوست
۴۶۶	درباره مرکز

حاصل عمر: زندگی نامه و فعالیت های سید محمد کاظم مجاب

مشخصات کتاب

سرشناسه: صفری، علی اکبر، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور: حاصل عمر: زندگی نامه و فعالیت های سید محمد کاظم مجاب / به اهتمام علی اکبر صفری، عبدالله امینی پور، محمد نوری؛ باهمکاری دفتر فرهنگ معلولین.

مشخصات نشر: قم: توانمندان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۴۳۷ ص.: مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۸۶۰۶-۸-۵

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه

عنوان دیگر: زندگی نامه و فعالیت های سید محمد کاظم مجاب

موضوع: مجاب، سیدمحمد کاظم، ۱۳۰۸ - ۱۳۹۰.

موضوع: شاعران نابینا

موضوع: Blind poets

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian poetry -- ۲۰th century

شناسه افزوده: امینی پور، عبدالله، ۱۳۴۴ -

شناسه افزوده: نوری، محمد ۱۳۴۰ شهرپور -

شناسه افزوده: دفتر فرهنگ معلولین

رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ی۸۶ ج۲ / PIR۸۳۶۱

رده بندی دیویی: ۸۱/۶۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۵۰۱۹۴۳۸

قم، بلوار محمدامین، خیابان گلستان، کوچه ۱۱، پلاک ۴، دفتر فرهنگ معلولین

تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۴۵۲ فکس: ۰۲۵-۳۲۹۱۳۵۵۲

همراه: ۰۹۱۲۵۵۲۰۷۶۵

www.HandicapCenter.com , www.DataDisability.com , info@handicapcenter.com

ص: ۱

اشاره

حاصل عمر زندگی نامه و فعالیت های سید محمد کاظم مجاب

به اهتمام:

علی اکبر صفری

عبدالله امینی پور

محمد نوری

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

هر آه که بود در دل ما
برفی شد و سوخت حاصل ما
راز دل خود به کس نگفتیم
تا لاله بروید از گل ما
ما شکوه ز تیغ او نکردیم
چون بود هم او مقابل ما
آنجا که سحر گذشت و گل چید
آنجاست همیشه منزل ما
جز وصف لب و رخس نبوده
اندر همه عمر حاصل ما
این است که وصف او ندانست
«قدسی» به خدا مگر دل ما
غزلی از مرح-وم-مج-اب که
الهام بخش نام این کتاب است.

«مجاب نامه» نام مجموعه ای از کتاب و نرم افزار است که به مناسبت پنجمین سالگرد رحلت حجت الاسلام والمسلمین سید محمد کاظم مجاب (متخلص به قدسی) در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد و شامل شش عنوان زیر است:

۱. حاصل عمر: زندگی، فعالیت های سید محمد کاظم مجاب

۲. لطف دوست: مجموعه اشعار سید محمد کاظم مجاب و درباره ها

۳. دانشنامه معارف شیعه: تدوین و تنظیم سخنرانی های سید محمد کاظم مجاب، ۴ جلد

۴. مجموعه نرم افزاری سید محمد کاظم مجاب: دیداری و شنیداری، هشت DVD

۵. راهنمای آثار

۶. نقش یار: مجموعه تصاویر سید محمد کاظم مجاب

این مجموعه شامل هشت جلد کتاب؛ نیز هشت عدد نرم افزار (DVD) و در بردارنده آثار باقی مانده از ایشان یعنی یک مقاله با عنوان زندگی نامه خودنوشت و سخنرانی ها، اشعار سروده و مکتوب شده و تصاویر شخصی یا عکس های مجالس ایشان؛ همچنین مقالات، اشعار و کتب درباره مرحوم مجاب است.

میراث حدود هفت دهه تلاش و فعالیت در این مجموعه گردآوری شد؛ آنگاه عالمان، شاعران، پژوهشگران و نویسندگان علاقه مند به افکار و منش آقای مجاب به بیان احساسات خود درباره ایشان پرداختند؛ یا حوادث مرتبط را تجزیه و تحلیل، جمع بندی و مجموعه سازی کردند. در نهایت مجموعه حاضر فراهم آمد. با اینکه برای آماده سازی آن، فرصت ضیق بود، ولی با تلاش و سخت کوشی، نیز همراهی خانواده محترم، راهنمایی و مساعدت های حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی و بالاخره تلاش شبانه روزی کارمندان دفتر فرهنگ معلولین به اهداف پیش بینی شده، رسیدیم. به امید رضایت خداوند و خوشنودی روح آن مرحوم.

مدیریت بزرگداشت

فعالان نکوداشت حجت الاسلام والمسلمین سید محمد کاظم مجاب

به مناسبت پنجمین سالگرد رحلت

شورای علمی:

سید احمد اشکوری

علی اکبر مهدی پور

علاء الدین نجف

مهدی مهریزی

محمد مهدی ارگانی بهبهانی

ابوالفضل عرب زاده

سید رضا حسینی امین

سید علی صدرالسادات

سید ناصر مجاب

سید احمد رشیدی فر

عبدالحسین طالعی

موسی عصمتی

یدالله قریعلی

منصور رضوانی

قدرت الله شفیعی

علی اکبر صفری

دبیر: محمد نوری

شورای اجرایی و ارتباطات:

عبداللہ امینی پور

اباذر نصر اصفہانی

حسین روحانی صدر

مریم قاسمی

مسعود باقری

منصورہ ضیائی فر

محمد باقر یوسف وند

پریرسا عالم زادہ

دبیر: علی نوری

ص: ۶

طلیعه. ۱۱

پیشگفتار. ۱۷

رهنمود و توصیه. ۱۹

فصل نخست: دوره های حیات به روایت سید محمد کاظم مجاب... ۲۳

زندگی نامه خودنوشت.. ۲۷

شرح حال و زندگی نامه. ۳۱

سید کاظم مجاب به روایت خودش... ۳۷

فصل دوم: زندگی شخصی و اجتماعی به روایت دیگران.. ۴۹

زندگانی فرهیخته و عالم وارسته، علی اکبر صفری.. ۵۳

سید محمد کاظم مجاب، در یک نگاه، عبدالله امینی پور دزفولی.. ۶۱

فصل سوم: بررسی های تحلیلی.. ۷۱

واگویه مقامات: چهار بُعد از شخصیت، سید ناصر مجاب.. ۷۳

ذکر جمیل مرحوم حجت الاسلام مجاب، عبدالحسین طالعی.. ۸۹

گزارش ها و نکته ها: پنج متن درباره مجاب، اباذر نصر اصفهانی.. ۱۰۵

تاریخ و جغرافیای خاندان مجاب، علی نوری.. ۱۲۱

خاندان سید محمد کاظم مجاب، منصوره ضیائی فر. ۱۳۵

کوشش های مرحوم مجاب و رسالت دیگران، اباذر معتمدی.. ۱۴۳

بیست و نهمین گنجینه خطیب گرانقدر مرحوم مجاب، سید ناصر مجاب.. ۱۵۱

الگوی عینی: مراحل سه گانه زندگانی مرحوم مجاب، فراز مجاب.. ۱۵۷

شرح حال استادان، مرحوم مجاب، عبدالله امینی پور دزفولی. ۱۶۱

سخنرانی مرحوم مجاب در مراسم شهید عبده سقا، امیر امینی.. ۱۷۵

هم بحث و هم درس های مرحوم مجاب، عبدالله امینی پور.. ۱۸۵

ص: ۷

فصل چهارم: گفت و گو. ۱۹۳

مرحوم مجاب منبری مقبول همگان.. ۱۹۵

نشست خانواده با حجت الاسلام سیدجواد شهرستانی

خدمات و فعالیت های مرحوم مجاب در ترویج شیعه. ۲۰۱

دکتر سید محمدی مجاب

پدر یا الگوی رفتاری و فکری.. ۲۰۹

آقای سید ناصر مجاب

نگاهی به فعالیت های فرهنگی - مذهبی مرحوم مجاب.. ۲۲۳

حجت الاسلام علی اکبر مهدی پور

مطلع از مبانی دینی و آگاه به زمانه. ۲۳۵

دکتر سید علی صدر السادات

سی سال پای منبر مرحوم مجاب.. ۲۵۱

حجت الاسلام محمد مهدی ارگانی

قناعت، دیانت، معنویت و موفقیت.. ۲۶۳

حجت الاسلام شیخ محمود سبط الشیخ انصاری

اهتمام بسیار به مطالعه و دانش... ۲۶۹

آیت الله سید احمد اشکوری

دارای ذهن وقاد و قلب ظاهر. ۲۷۳

آیت الله هاشمی تهرانی

آقای مجاب از عجایب زمان.. ۲۷۵

آیت الله یدالله دوزدوزانی تبریزی

سی سال منبر و خطابه. ۲۷۹

آیت الله یعسوب الدین رستگار جویباری

شخصیت دنیا دیده. ۲۸۷

حجت الاسلام حسن اسفندیاری

مقامات معنوی و مدارج علمی.. ۲۹۱

حجت الاسلام محمود اشراقی

ارتباط دوستانه آیت الله حکیم زاده و مجاب.. ۲۹۷

آقای علی رضا حکیم زاده

ص: ۸

اعتماد اجتماعی.. ۳۰۵

آقای سید محمد ابراهیم دانش

شخصیتی از دزفول.. ۳۰۹

دکتر مرتضی بدخشان

آگاه به جریان های اجتماعی و زمان شناس... ۳۱۱

حجت الاسلام صادق محمودی

فصل پنجم: خاطرات... ۳۲۷

صیوروت و تحول دائمی مرحوم مجاب، آیت الله محمدرضا مامقانی .. ۳۲۹

کمالات اخلاقی، حجت الاسلام مهدی بیگدلی دزفولی.. ۳۳۳

خاطره آقای محی الدین، محمد حسن آموزگار. ۳۳۵

خاطره حجت الاسلام حسین تهمتن مرنندی ۳۳۷

خاطراتی از سید مجاب، سید محمد موسوی زاده. ۳۳۹

خاطراتی از سید محمد معصومی، نوه دختری آقای مجاب.. ۳۴۳

خاطرات صبیبه مرحوم مجاب.. ۳۴۷

فصل ششم: اجازات... ۳۵۱

اجازه آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ انصاری.. ۳۵۵

اجازه آیت الله سید علی موسوی بهبهانی.. ۳۵۷

اجازه آیت الله سید محمد جعفر جزائری شوشتری مروج.. ۳۵۹

اجازه آیت الله سید اسماعیل مرعشی.. ۳۶۱

اجازه به حجت الاسلام والمسلمین عبدالستار الحسنی.. ۳۶۵

تصویرسازی در شعر ناینایان، فاطمه صادقی تبار. ۳۶۹

ضرورت خط بریل برای ناینایان ایران، محمود حسینی.. ۳۸۵

پیشرفت و ترقی ناینایان و ناشنویان در ایران، محمد نوری.. ۴۰۵

اختراع خط برجسته توسط زین الدین آمدی ناینایان، مصطفی شیروی ۴۲۱

پیوست... ۴۳۱

ص: ۹

سالشمار زندگانی

تولد ۱۳۰۸

نابینایی ۱۳۰۹

شروع منبر ۱۳۱۵

فوت پدر ۱۳۲۱

شروع درس حوزوی ۱۳۲۳

غرق شدن برادرش سید مصطفی ۱۳۳۵ش/۱۳۷۵ق

انتشار نامه روشن بینان ۱۳۴۳

مهاجرت به اهواز ۱۳۵۰

مهاجرت به قم ۱۳۵۹

انتشار دیوان قدسی ۱۳۷۶

ضبط مجالس حسینی ۱۳۸۰

انتخاب به عنوان مبلغ برتر ۱۳۸۴

اعطای تقدیرنامه جهت نکوداشت مبلغین اردیبهشت ماه ۱۳۸۴

ضبط مجالس فاطمیه در تهران ۱۳۸۸

تولید نرم افزار سخنرانی فاطمیه ۱۳۸۹

وفات اسفند ماه ۱۳۹۰

انتشار CD سخنرانی های فاطمی ۱۳۹۱

انتشار CD مجالس حسینی ۱۳۹۱

انتشار خاطره در سایت ریحی مختوم ۱۳۹۲

لوح فشرده سخنرانی‌ها ۱۳۹۲

لوح فشرده منبرها در کتابخانه محقق طباطبایی ۱۳۹۴

بزرگداشت دفتر فرهنگ معلولین ۱۳۹۵

ملاقات خانواده با آقای شهرستانی آذرماه ۱۳۹۵

تشکیل شورای نكوداشت دی ماه ۱۳۹۵

انتشار مجموعه ۸ جلدی مجاب نامه اسفند ماه ۱۳۹۵

تولید مجموعه نرم افزاری DVD ۸ اسفند ماه ۱۳۹۵

ص: ۱۰

سید محمد کاظم مجاب متخلص به قدسی در ۱۳۰۸ش در دزفول چشم به جهان گشود. در یک سالگی به دلیل بیماری «چشم سرخی» از بینایی هر دو چشم محروم شد. ابتدا نزد پدرش حجت الاسلام سید محمدعلی مجاب قرآن و حدیث را فرا گرفت، سپس نزد استادانی چون آیت الله محمدعلی بیگدلی و آیت الله سید مهدی حکیم زاده مشهور به حکمی، ادبیات عرب و صرف و نحو و منطق را فرا گرفت. سپس فقه و اصول را نزد آیت الله سید اسدالله نبوی و آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ انصاری تا آخر سطح عالی تلمذ نمود.

در سال ۱۳۵۰ به اهواز مهاجرت کرد و تا ۱۳۵۹ در این شهر به تدریس و تبلیغ مشغول بود؛ در ۱۳۵۹ به قم مهاجرت کرد و فصل جدیدی در زندگی او گشوده شد. نزد استادانی چون آیت الله شیخ احمد سبط الشیخ انصاری به دانش اندوزی مشغول شد. ایشان حافظ کل قرآن کریم، حافظ کل نهج البلاغه و بسیاری از احادیث و ادعیه بود.

در منبر و بیان معارف اهل بیت علیهم السلام سبک خاص به خود داشت؛ و به دلیل منبرهای پر مطلب و جذابش بسیاری از مراجع محترم تقلید و مشاهیر قم و دیگر شهرها او را برای مجالس، دعوت می کردند.

روش او در تبلیغ، مناسب است به عنوان الگویی مناسب توسط طلاب جوان و مداحان و مبلغان پیروی گردد. ایشان به رغم نابینایی همواره در تلاش و پیشرفت بود و از افتخارات تشیع و از مفاخر معاصر ایران قلمداد می شود. به همین دلیل دفتر فرهنگ معلولین به توصیه حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی در صدد برآمد زندگی نامه جامعی درباره ایشان تألیف و منتشر کند؛ همچنین میراث بر جای مانده از آن مرحوم را آماده انتشار نماید؛ و مجلس بزرگداشتی برای ایشان برپا نماید.

جهت تحقق این اهداف از پژوهشگران میرز و نویسندگان شناخته شده دعوت به همکاری شد؛ لازم است از همه بزرگانی که در این فرصت محدود برای تحقق نکوداشت، بسیار کوشیدند و مساعدت فرمودند، تشکر شود. همچنین خانواده آن مرحوم به ویژه آقای سید ناصر مجاب زحمات فراوان در انجام این مهم داشته اند. برادر بزرگوار مرحوم یعنی دکتر سیدمحمدی مجاب و دامادهای محترم به ویژه دکتر سید علی صدر السادات از هیچ کوشش و مساعدتی دریغ نفرمودند؛ ما به نوبه خود از همه این عزیزان سپاسگزاریم. حاصل زحمات همگان، مجموعه ای است که تقدیم می گردد. لازم است از فرد

فرد عزیزانی که در این کار سترک، بزرگ و ماندگار، قدم های شایسته برداشتند، تشکر کنیم. در واقع با زحمات اینان، مرحوم مجاب در تاریخ ایران و اسلام و شیعه بیشتر احیا و شناخته خواهد شد و جوانان امروز و فردا می توانند از ایشان الگو گرفته و در راه پیشرفت و تعالی خود به او اقتدا کنند. به ویژه افراد دارای معلولیت اعم از نابینایان، ناشنوایان و دیگران با درس آموزی از وقایع زندگی ایشان می توانند آینده سعادت‌مندی را برای خود رقم زنند و بسازند.

اما مجموعه اقداماتی که قرار شد در دفتر فرهنگ معلولین درباره این شخصیت گرامی به مناسبت پنجمین سالگرد رحلت ایشان اجرا گردد به شرح زیر است:

مجاب نامه

مجموعه هشت جلد کتاب با عنوان مجاب نامه (۱ تا ۵) به شرح زیر در دستور کار است و :

۱. حاصل عمر: زندگی نامه و فعالیت های سید محمد کاظم مجاب، یک جلد.

این کتاب شامل زندگی خودنوشت و شرح حوادث به روایت دیگران، مقالات و مصاحبه ها درباره شخصیت، خاندان، آثار و نیز درباره اجازات ایشان است.

۲. لطف دوست: مجموعه اشعار سید محمد کاظم مجاب (قدسی)، یک جلد.

اشعار مرحوم مجاب، اشعار درباره، هدایی ها و نیز بررسی و تحلیل شعر ایشان در این کتاب عرضه شده است.

۳. دانشنامه معارف شیعه: تدوین و تنظیم سخنرانی ها، چهار جلد.

ص: ۱۲

سخنرانی های مرحوم در مجالس مختلف از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۰ است. گروه بیست نفری از متخصصان چند رشته در حال مکتوب و آماده سازی این مجموعه است و به صورت دانشنامه عرضه می گردد.

۴. نقش یار: مجموعه تصاویر سید محمد کاظم مجاب، یک جلد

۵. راهنمای آثار، یک جلد

این کتاب به معرفی میراث ایشان مانند اشعار، کتب و سخنرانی ها به روش علمی می پردازد.

مجموعه نرم افزاری

هشت لوح فشرده (DVD) با عنوان مجموعه نرم افزاری سید محمد کاظم مجاب: دیداری شنیداری در چهار گروه زیر عرضه می گردد:

۱- مجالس فاطمیه، یک عدد

سخنرانی های سال های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹ در قم و تهران به مناسبت شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها است.

۲- مجالس حسینی، یک عدد

سخنرانی های سال های ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹ به مناسبت مجالس در ایام عاشورا و محرم در قم و تهران است

۳- مجالس طباطبایی، پنج عدد

سخنرانی ها در سال های ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۰ در قم، کتابخانه مرحوم علامه سید عبدالعزیز طباطبایی برای نخبگان به مناسبت های مختلف

۴- مجالس مذهبی، یک عدد

سخنرانی ها در سال های ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۰ در قم، مراکز علمی و تبلیغی به مناسبت های مختلف برای عموم مردم

سخنرانی هایی که به صورت نوار کاست از ایشان باقی مانده، تبدیل به فایل های الکترونیکی جدید شده و در هشت DVD عرضه می گردد. این سخنرانی ها به روش علمی مجموعه سازی عرضه خواهد شد. هدف این است که علاقه مندان و مبلغین از سبک، روش و محتوای منبر آن مرحوم مستقیماً استفاده کنند.

ص: ۱۳

مجموعه فعالیت هایی که در روز نشست یعنی ۲۰ اسفندماه ۹۵ عرضه می شود، در دو سامانه ضبط و ثبت می گردد:

۱- گزارمان، یک جلد کتاب کاغذی

اقدامات ارتباطی، تبلیغاتی، چاپ و نشر و خدماتی که از چند روز قبل از ۲۰ اسفندماه ۹۵ شروع و در این روز به پایان می رسد، در این کتاب، گزارش می گردد.

۲- گزارش صوتی - تصویری، یک DVD

رخدادها، سخنرانی ها، حواشی، اجرای سرودها، مصاحبه ها و اظهارنظرها در روز بزرگداشت در قالب یک عدد DVD عرضه می شود.

اطلاع رسانی

علاوه بر فعالیت های سایت دفتر فرهنگ معلولین و گروه تلگرامی معلولان فرهیخته وابسته به همین دفتر، چند اقدام ویژه دیگر برای پوشش دادن خبری - تبلیغاتی بزرگداشت مرحوم مجاب انجام می پذیرد:

۱- هفته نامه بزرگداشت

هشت شماره نشریه با عنوان «بزرگداشت» از اول بهمن ماه منتشر می گردد. این نشریه هفته نامه است و درصدد ایجاد رونق در امور بزرگداشت است. این پروژه شروع شده است. این هفته نامه الکترونیک و در سایت دفتر فرهنگ معلولین موجود و قابل دسترسی است.

۲- کتابچه زندگی نامه و خدمات، سه زبانه

به منظور آگاهی عمومی مردم جزوه تاشو به سه زبان فارسی و عربی و انگلیسی با عنوان زندگی نامه و خدمات حجت الاسلام والمسلمین سید محمد کاظم مجاب (قدسی) عرضه می شود.

۳- کتابچه پنجمین سالگشت عروج ملکوتی

به منظور آگاهی رسانی به عموم مردم نسبت به اقدامات دفتر فرهنگ معلولین، جزوه ای تاشو به سه زبان با عنوان «فعالیت ها و اقدامات به مناسبت پنجمین

سال عروج ملکوتی» منتشر شده است. این اثر درباره فعالیت ها و اقدامات دفتر فرهنگ معلولین به مناسبت سالگرد درگذشت مرحوم حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم مجاب است.

۴- سرود

آماده کردن چند سرود از اشعار مرحوم مجاب و عرضه در روز نشست. سپس انتشار به صورت نرم افزار.

۵- اطلاعیه های تبلیغاتی

از آبان ماه ۹۵ تبلیغ برای همایش بزرگداشت روی سایت ها و گروه های تلگرامی آغاز شد. و اطلاعیه هایی طراحی و منتشر گردید. استفاده از این شیوه مدرن خوب جواب داد و ظرف سه ماه مقالات و مصاحبه های بسیار واصل گردید. غیر از اطلاعیه های رسانه ای، چند نوع بَیْر و تیزر جهت نصب در محوطه همایش طراحی و نصب شده است.

لازم است از همه بزرگانی که در این فرصت محدود برای تحقق این نکوداشت، کوشیدند و مساعدت فرمودند، تشکر شود. خانواده آن مرحوم به ویژه آقای سید ناصر مجاب زحمات فراوان در انجام این مهم داشته اند. برادر بزرگوار، دکتر سید محمدی مجاب و دامادهای محترم به ویژه دکتر سید علی صدر السادات از هیچ کوشش و مساعدتی دریغ نفرمودند؛ ما به نوبه خود از همه این عزیزان سپاسگزاریم.

در پایان لازم است این مساعی و تلاش ها را ادامه توصیه ها و راهنمایی های جناب حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی دامت افاضاته و حمایت های خالصانه استاد حاج علاء الدین نجف دانست.

امید دارد با این اقدامات، یاد و خاطره، اخلاق و منش، نیز آثار ایشان ترویج شود و برای همیشه از خطر فراموشی و نسیان حفظ گردد و یاد این خادم فرهنگ شیعه همیشه زنده بماند.

دفتر فرهنگ معلولین

ص: ۱۵

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: رُستنی های بیابان که در سختی روییده اند، از گیاهان دیگر پایدارترند و در آتش نیز دیرپای تر و شعله ورتر. (نهج البلاغه، نامه به عثمان بن حنیف)

شکفتن در اوضاع سخت و دشوار تجربه ای شگفت و اعجاز گونه است. زندگی اگر معنی دارد، وام دار انسان هایی است که با تلاش و ایستادگی، بر شکست ها و ناسازگاری ها چیره شده اند.

عالم وارسته و خطیب دانشور مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سید محمد کاظم مجاب رحمه الله علیه - با این که از نعمت بینایی ناب برخوردار بود - در برابر سختی ها و دشواری های زندگی سر فرود نیاورده و به موفقیت های بی شمار در عرصه علم و خطابه و تدریس و ... دست یافت.

اکنون پس از پنج سال از عروج او نام و یادش چون ستاره ای رخشان فرا راه رهجویان فروغ می بخشد و راه را نشان می دهد.

شرح زندگانی پر برکت او در یک دفتر نمی گنجد. زندگانی او قاموسی از مفاهیم بلند و نورانی «عرفان» و «تلاش» و «خلوص» و «بندگی» و «بزرگواری» بود.

دفتر فرهنگ معلولین وابسته به دفتر آیت الله العظمی سیدعلی سیستانی (مدظله العالی) با نگرشی آیینی و معنوی به پدیده «معلولیت» و فرهنگ سازی در باورداشت توانمندی معلولان، اقدام به شناساندن ناموران معلول در عرصه دانش و اخلاق نموده است.

بی گمان شناخت این بزرگان تلاشی است در پیوند دو مفهوم «معلولیت و موفقیت» و زدودن معنی ناشایست «درماندگی» و «ناتوانی» از این پدیده.

امید این که با تبیین ارجمند «معلولیت» و نقش ارزنده معلولان در ساختار فرهنگ و تمدن اسلامی این رسالت فراموش شده نگرشی ویژه یابد.

یادآور می شود در میراث علمی و فرهنگی شیعه چندان به این مهم پرداخته نشده و آثار مکتوبی در این زمینه وجود ندارد.

این مجموعه یادواره ای است برای حق شناسی از مرحوم مجاب که سهمی در دین مداری و حق مداری و حق شناسی نسل امروز دارد.

بی گمان «مجاب» الگویی برای تلاش و پایداری است و نام او فراتر از افق تلاش ها و رنج هایی که در راه انسان و آگاهی او برده است جادوانه خواهند ماند.

هرچه درود است تقدیم به فرهنگ پرشکوه ما که اسطوره هایی چون «مجاب» در آن سرافراشته اند. آیندگان درمی یابند خاک این سرزمین آسمانی هیچ گاه از انسان های بزرگ خالی نبوده است.

ما می دیدیم و او با نگاهش درمی یافت. دیدن ما رنگ بود و دیدن او شناخت و چه خوب سرود «که من از راه بی چشمی بر آن صورت نظر کردم».

سخن آغاز و انجام اینجانبان، سپاس از خانواده مرحوم مجاب است که بی لطف آنها این مجموعه به سرانجام نمی رسید. و به راستی از تباری چنین بزرگ و بزرگوار چشم داشتی جز این نمی رفت.

همچنین کارکنان ارجمند دفتر فرهنگ معلولین برای سامان یافتن این کتاب از هیچ کوششی دریغ نکردند به ویژه استاد گرانمایه جناب آقای دکتر محمد نوری که وجود خویش را در خدمت به معلولان وقف کرده و سال هاست بر سر آن پیمان پرتوان و خستگی ناپذیر استوار مانده است و فرزند بزرگوارش آقای علی نوری که تمام انرژی خود را برای خدمت به معلولان نهاده است.

علی اکبر صفری، عبدالله امینی پور

قم، ۱۳۹۵

ص: ۱۸

پنج شنبه ۱۱ آذرماه ۱۳۹۵ (اول ربیع الاول ۱۴۳۸) با هماهنگی پیشین خانواده مرحوم حجت الاسلام سید محمد کاظم مجاب با حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای سید جواد شهرستانی ملاقات داشتند. در این جلسه سید ناصر مجاب (پسر)؛ سید علی صدر السادات (داماد)؛ سید احمد رشیدی فر (داماد)؛ آقا سید محمد تقی معصومی (داماد)؛ سید محمد و سید مهدی (نوادگان)؛ علی اکبر صفری، علی نوری و محمد نوری (از مدیریت دفتر فرهنگ معلولین) حضور داشتند.

مرحوم مجاب هر چند از کودکی بر اثر بیماری نایبنا شده بود ولی تحت تربیت پدرش مرحوم محمد علی مجاب از هفت سالگی تبلیغ دینی و منبر را شروع کرد. سبک خاصی در منبر و تبلیغ داشت که اغلب می پسندیدند و سال ها منبری بیوت مراجع و مراکز علمی و حوزه علمیه بود. از این رو جناب آقای شهرستانی با ایشان رابطه دوستی داشته و کاملاً او را می شناخت. زیرا در مجالس، سبک منبر ایشان را دیده و ارادت خاصی به ایشان داشته است.

به منظور بزرگداشت مرحوم مجاب توسط دفتر فرهنگ معلولین، و بررسی

جوانب و ابعاد این بزرگداشت، خانواده مرحوم خدمت جناب آقای شهرستانی رسیدند تا از نظرات و رهنمودهای ایشان استفاده کنند و بزرگداشتی در شأن آن مرحوم و متناسب با خدماتی که هفت دهه در جهت ترویج تعالیم شریعت و معارف اهل بیت علیهم السلام داشت برگزار گردد. در این جلسه آقای سید ناصر مجاب، و سید علی صدر السادات از طرف خانواده و آقای محمد نوری از طرف دفتر فرهنگ معلولین گزارشی در باب پیشرفت های اجلاس بزرگداشت مرحوم مجاب عرض کردند. سپس جناب آقای شهرستانی سخنان زیر را بیان فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم؛ شما خانواده محترم، پسر، دامادها و نوادگان مرد بزرگی هستید و از اینکه تشریف آوردید متشکرم. منبر مرحوم مجاب خود قاعده ای قابل توجه بود. یعنی وقتی گفته می شد: مجاب؛ نه حاشیه داشت؛ نه مشکل ساز بود و نه مخالف آنچنان داشت. همه او را دوست می داشتند؛ زیرا فقط درباره صاحب منبر یعنی امام حسین علیه السلام و اصحابش می گفت.

هر منبرش، نکته و مطلب جدید داشت، حرف برای گفتن بسیار داشت؛ چون بسیار مطالعه می کرد. بسیاری از افراد که چشم دارند و توان مطالعه دارند، به اندازه ایشان اهتمام ندارند ولی ایشان به رغم نابینایی، همت بلند در مطالعه و یادگیری مطالب و سپس عرضه آنها داشت. از همه مهم تر زبان شیرین او و لحن گیرا و جذابش بود. صحبت هایش لطیف و بسیار دلنشین بود. بسیاری معتقدند بین منبری های معاصر، مرحوم مجاب گوی سبقت را ربوده است.

اگر سخنرانی هایی که از ایشان به یادگار مانده، خوب پیاده شود و تبدیل به متن مکتوب گردد. البته به شرط اینکه ظرافت ها لحاظ شود، استفاده آن عمومی تر می گردد؛ ولی صوت او هم قابل استفاده است. لذا هر دو کار انجام شود، خوب است؛ یعنی هم به صورت کتاب و هم به صورت صوتی؛ تا همه بتوانند از این آثار استفاده کنند. ما هم حمایت می کنیم تا این کارها در دفتر فرهنگ معلولین به خوبی اجرا گردد. این دفتر خدوم همه کسانی است که دارای نوعی آسیب جسمی بوده و به فرهنگ اهل بیت علیهم السلام هم خدمت کرده اند.

به همت خانواده محترم و این دفتر ان شاء الله درباره همه فضلا و روحانیونی که به رغم مشکلات جسمی، خدماتی داشته اند، آثاری منتشر شود و جلساتی برای تکریم آنان برپا شود. اینجانب علاقه دارم و قبول دارم چون کسانی مثل آقای مجاب در حوزه های ایران و عراق و حتی حوزه های شیعه دیگر کشورها بوده اند و هستند ولی کمتر به معرفی آنان اهتمام شده است. با اینکه اینان خدمات بزرگی داشته اند. آقای امام جزایری که چند ماه قبل اقدام شد و مجلسی برپا گردید و کتابی درباره ایشان منتشر شد، بسیار زحمت کشیده و در تدریس و تبلیغ موفقیت داشته است؛ همچنین آقای مجاب. البته من معتقدم برای زنده ها و احیا باید بیشتر تلاش کرد چون تأثیر آن بیشتر است. من هم شروع کرده ام و تا الآن برای چند شخصیت، تکریم و تقدیر انجام شده است.

اما می دانید این گونه کارها نیاز به زمان و برنامه ریزی دارد. شخصیت هایی هستند که فراوان خدمت کرده اند اما حتی یک صفحه مطلب درباره آنها منتشر نشده است؛ تدوین یک کتاب درباره چنین شخصیت ها و جمع آوری اطلاعات و اسناد، زمان بر و پر مشکل و پرفراز و نشیب است. اما الحمدلله نیروهایی هستند که جذب این گونه کارها شده اند و با علاقه و تعهد کار می کنند، من هم آنان را یاری می رسانم.

احیای آثار این افراد علاوه بر اینکه خدمت به مکتب شیعه است، خود این افراد از عمق قلبشان دعا می کنند و دعایشان حتماً مؤثر است. از یک طرف فرزند یا داماد یا خویشاوند آن مرحوم هستید و دین و تعهدی نسبت به آن مرحوم بر ذمه دارید. انجام چنین تعهدی خوب و مطلوب است؛ اما مطلوب تر و بهتر اینست که با قصد قربت شروع کنید و ثواب مضاعف کسب خواهید کرد. در موارد بسیار دیده ایم کسانی علاوه بر قصد و انگیزه خانوادگی و خویشاوندی، قصد تقرب هم کرده اند و با خدای خود پیمان بسته اند کاری را برای رضای او و مبتنی بر ضوابط الهی انجام دهند، آثار وضعی کارشان را در همین دنیا مشاهده کرده اند.

ما مرده پرست هستیم. خادمان و مشاهیر و بزرگان را در زمانی که زنده هستند، تقدیر و تکریم نمی کنیم. تجلیل در زمان حیات بسیار مؤثرتر و مفیدتر است. کسی که تجلیل شده، شارژ می شود و نیروی تازه می گیرد و انگیزه و توانایی چند برابر پیدا می کند؛ مهم تر اینکه در جامعه الگوسازی و فرهنگ سازی می گردد. کسانی سعی می کنند از این الگوها پیروی کنند و به نوعی ترویج محاسن اخلاقی خواهد

شد. بهر حال با تکریم بعضی از شخصیت های مؤسسه آل البیت علیه السلام شروع کردیم، امیدواریم با برنامه ریزی و فرهنگ سازی گسترش و تعمیم پیدا کند.

دزفول در جنگ تحمیلی، بسیار مقاومت کرد و بسیار شهید داد. چون فرهنگ مذهبی در مردم قوی بود و مردم از اعماق قلوبشان، تعالیم اهل بیت علیهم السلام را قبول داشتند. همه اینها به خاطر خدمات فرهنگی کسانی مثل مرحوم مجاب و آقای قاضی^(۱) است. بنابراین این گونه افراد هم به مذهب و تشیع و اسلام خدمت کردند و هم به کشور و مردم.

لذا احیای آثار و تجلیل از اسم و خدمات این بزرگوار، ضروری و واجب است. ایشان سال ها با خلوصی ویژه خدمت کرد. با وضع جسمانی که داشت اساساً وظیفه ای بر دوش او نبود؛ اما بیشتر از بسیاری از ماها کار و مجاهدت داشت؛ چون انگیزه الهی و قوی داشت؛ چون شور و عشق به اهل بیت علیهم السلام داشت؛ چون برای فرهنگ سازی مردم سری پر شور داشت؛ حالا- حیف نیست ما از چنین کسی تجلیل نکنیم؟! او نیازی به تکریم و تجلیل ما ندارد؛ ولی این اقدام ما در واقع نشان دادن برجستگی ها و زیبایی های فرهنگ خودمان و معرفی شخصیت های خودمان به جهان است.

یکی از علما می گفت رفتم خدمت آیت الله بروجردی و گفتم اجازه می فرمایید از سهم امام برای جشن نیمه شعبان خرج کنیم، آقای بروجردی گفت: یک مقدار از پول امام برای خود امام خرج شود عیبی ندارد. در مورد آقای مجاب باید گفت: ایشان بسیار خدمت کرد و مجالس بسیار برپا کرد و برای تکریم و اعتلای تعالیم و معارف دینی بسیار کوشید؛ اگر ما هم مجلسی برای او به پا کنیم عیبی ندارد؛ لذا مناسب است و جا دارد ما هم از او تکریم کنیم و مجلسی به او اختصاص دهیم.

روایتی هست که می فرماید کسی که برای خدا حرکت و فعالیت کند، نمو و رشد می کند. مرحوم مجاب کارهایش از خلوص و صدیق و صفا بود، و پیامش و تبلیغ رو به گسترش بود.

امیدوارم در همه کارها و نیز در این کار یعنی اقدام برای مرحوم سید مجاب موفق باشید.

ص: ۲۲

۱- . آیت الله مجدالدین قاضی، امام جمعه وقت.

فصل نخست: دوره های حیات به روایت سید محمدکاظم مجاب

اشاره

ص: ۲۳

این فصل شامل سه نوشتار است که همگی به شرح زندگانی، حوادث کودکی تا پایان عمر و فعالیت های مرحوم مجاب می پردازد. بعضی معتقد بودند همه این نوشته ها را یکی کنیم و مطالب تکراری را حذف کنیم. اما نظر دوم این بود که برای حفظ اصالت هر نوشته، ساختار و هویت آن حفظ شود. استدلال این گروه این است که اولاً درباره شخصیت هایی که دارای نوعی معلولیت بوده اند، به رغم خدمات و فعالیت های بسیار اما کتاب و مقاله وجود ندارد یا بسیار اندک هست. از این رو لازم است از چند مطلب عرضه شده، چیزی کم نشود. دوم اینکه برای پژوهشگران و نویسندگانی که می خواهند درباره موضوعات معلولیتی یا شخصیت های دارای معلولیت مطلب بنویسند، سند و منبع بسیار اندک است، حتی در بسیاری از موضوعات هیچ منبعی وجود ندارد. از این رو لازم است مطالب موجود به شکل اصیل و اصلی خودشان و بدون تغییر ساختار و هویت شان منتشر شود تا پژوهشگران با ارجاع و استناد به آنها پژوهش خود را عرضه کنند. اما اگر هویت این مطالب تغییر کند، اصالت آنها از بین می رود و منبع دست دوم شناخته می شوند و ارجاع به آنها مشکل است.

بهرحال روش دوم پذیرفته شد، البته قبلاً هم تمامی زندگی نامه ها به همین روش تألیف می شد.

خلاصه اینکه تلاش کرده ایم مطالب و مقالات به شکل اولیه خود و بدون دستکاری عرضه شوند.

مطلب نخست در ابتدای کتاب نامه روشن بینان با عنوان زندگی خودنوشت منتشر شده است. این کتاب اولین اثری است که از مرحوم مجاب منتشر شده و مجموعه اشعار ایشان است. در سال ۱۳۸۵ ق/ ۱۳۴۳ ش به کوشش سید موسی عالمشاه مدیر انتشارات و کتاب فروشی عالمشاه در دزفول منتشر شده است.

مطلب دوم، مقاله ای است که ابتدای کتاب دیوان قدسی منتشر شده است. این کتاب توسط انتشارات صدر در تهران در سال ۱۳۷۶ منتشر شد. این کتاب هم مجموعه اشعار مرحوم مجاب است. اما این مقاله دو بخش دارد. بخش نخست آن همان مطالب زندگی نامه خودنوشت است که قبلاً منتشر شده بود؛

البته با تغییرات اندک در چند جای آن و بخش دوم افزوده ناشر است و ساختار آن سوم شخص و متفاوت از ساختار بخش اول می باشد. ولی در مجموع هر دو مقاله اولین نوشته های درباره مرحوم مجاب است و اهمیت این دو مطلب بر کسی پوشیده نیست.

اما مطلب سوم مصاحبه ای است که حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمد مهدی ارگانی بهبهانی با استاد مجاب داشته است. تاریخ این مصاحبه تیرماه سال ۱۳۸۹ است. اما اطلاعاتی که در این گفت و گو آمده، اصیل ترین و دست اول ترین اطلاعات درباره مرحوم مجاب است. از این رو پژوهشگرانی که درصدد هستند درباره ایشان تحقیقی و تألیفی داشته باشند حتماً به این مصاحبه نیاز دارند.

این سه مطلب که در واقع منسوب به آقای مجاب است و دست اول می باشند؛ حتی مطلب دوم چون توسط داماد آقای مجاب یعنی دکتر سید علی صدر السادات انجام شده، حتماً به اطلاع استاد رسانده شده است.

انتشارات صدر واقع در تهران خیابان ناصر خسرو، پاساژ مجیدی، ناشر مشهوری است که در ترویج فرهنگ شیعه نقش داشته است. مرحوم حجت الاسلام حاج سید محمد کاظم صدر السادات دزفولی از دوستان نزدیک مرحوم مجاب بود؛ او صاحب و مدیر این انتشارات و اصالتاً دزفولی ولی مقیم تهران است. نیز عموی داماد آقای مجاب یعنی سید علی صدر السادات می باشد.

این نوشتار با عنوان «شرح حال شاعر به قلم خودش» و با امضای «حاج سید محمد کاظم مجاب» در ابتدای کتاب نامه روشن بینان: برگزیده از اشعار قدسی، گردآوری عالمشاه (۱) آمده است. با توجه به اینکه تاریخ نشر این کتاب ۱۳۴۳ ش / ۱۳۸۵ ق است، یعنی حدود ۵۲ سال قبل چاپ شده و در آن زمان مرحوم مجاب ۳۶ سال داشته است.

در یکی از روزهای آخر اسفندماه ۱۳۰۸ چشم به زندگی دنیا گشودم. هنوز یک سال از عمرم نرفته بود. به طوری که شایع است و خودم یادم نیست بعد از یک چشم سرخی ممتد هر دو چشم خود را از دست دادم. مرحوم پدرم که آدم زاهد و وارسته ای بود به آینده من زیاد فکر می کرد به خصوص که آن روزها مصادف با سال های اتحاد شکل و کشف حجاب بود و وضع روحانیت آینده نامعلومی داشت. او سعی می کرد چیزهایی را که یک روحانی و بالاخص یک منبری باید حفظ داشته باشد به من یاد دهد. ابتدا قرآن و ادعیه ماه رمضان و مطالب متفرقه از شعر و غیره آن را با کوشش فراوان به من یاد داد و حتی گاهی با تهدید مرا وادار می کرد که آنها را تکرار کنم تا کاملاً حفظ شوم. او منبری نبود و مطالب را نامرتب به من یاد می داد و معتقد بود که کار مرتب کردن آنها بعداً با خود من خواهد بود. باری همان سال ها پسر عمویی داشتم به نام حاج آقا سید حسین شفیعی که مدرسه می رفت. شب ها به درس هایی که او حاضر می کرد گوش می دادم و مطالبی از قبیل تاریخ و جغرافیای پنجم و ششم و آیات منتخبه را حفظ کردم به طوری که در سیزده سالگی که پدرم را از دست دادم قریب دو ثلث قرآن و مطالب متنوعه دیگر را از قبیل احادیث و تواریخ و اشعار از بر داشتم.

ص: ۲۷

۱- این کتاب در دزفول، توسط کتابفروشی عالمشاه در سال ۱۳۸۵ ق منتشر شده است.

مرحوم پدرم سفارش مرا به دو نفر از وعاظ شهر یعنی مرحوم ملاعبدالرضا ترابی ناصح و آقای حاج ملامرتضی ترابی شریفی کرده و سفارش نموده بود تا تحصیلات خود را بعد از او پیش آنها ادامه دهم. بعد از مرحوم پدرم، عائله ای شامل دو خواهر و دو برادر و مادرم به گردن من افتاد. لازم بود با به دست آوردن پولی از راه منبر، زندگی آنها را تأمین کنم.

در یکی از روزهایی که پیش مرحوم ناصح می رفتم، رفیق من آقای آقا سید محمدحسین قدوسی از دزفولی های مقیم بروجرد که او نیز از دو چشم نابینا بود خبر تازه ای به من گفت؛ او گفت: خدمت شخص بزرگی رفته و رساله فارسی آیت الله اصفهانی را می خواند. این شخص بزرگ که بعداً یکی از استادان من شد، از مشاهیر و جامع معقول و منقول حجت الاسلام آقای حاج آقا محمدعلی بیگدلی بود. روزهای بعد من نیز هم به همراه ایشان خدمت آقای بیگدلی رفتم و به درس هایی که او می خواند گوش می دادم. او طلاب زیادی داشت. خدمت او صرف و نحو می خواندند و من هم یک طرف نشسته و گوش می دادم. مدتی گذشت. به قسمتی از اصطلاحات علمی آشنا شدم اما اظهار این مطلب ممکن نبود یعنی من آن رو را نداشته که بگویم فاعل و مفعول و مضاف الیه را می فهمم که چیست و مبتدا و خبر رامی دانم که کدام است تا اینکه با نهایت کم رویی خدمت یکی از طلاب ایشان امثله را خواندم، بعد کتاب های بصرویه و تصریف و اجرومیه تا اوایل الفیه را در خدمت حضرت آیت الله حاج سید مهدی حکمی خواندم. دیگر تقریباً کار از کار گذشته بود و آقای بیگدلی و طلاب ایشان فهمیده بودند که من هم درک این گونه مطالب را دارم. لذا بقیه الفیه و سیوطی و منطق را در خدمت او خواندم و تا حدود رسائل و مکاسب را در خدمت مراجع تقلید و آیات عظام مانند حضرت آیت الله العظمی جناب حاج آقا سید اسدالله نبوی و آیت الله آقا شیخ منصور سبط الشیخ خواندم.

ایام ملی شدن صنعت نفت پیش آمد و مرحوم علامه کبیر آیت الله المجاهد حضرت آقای حاج آقا سید ابوالقاسم کاشانی برای وحدت ممالک اسلامی قیام فرمودند. تبلیغات ایشان نیز در من مؤثر افتاد؛ از آن پس منابر خود را به این هدف مقدس که آرزوی هر مسلمان واقعی است اختصاص دادم و در این راه از تحمل توهین ها و مسخره ها و اتهامات که از طرف مخالفین این هدف مقدس می شد سرباز نزد. باری آن دوره هم گذشت.

شرح

این هجران و این خون جگر

این

زمان بگذار تا وقت دگر

یکی از خاطرات تلخ زندگی من مرگ برادر کوچکم مصطفی بود. رابطه شدید حقیقی بین من و او و قطع شدن دفعی آن، چنان تکانم داد که اگر تفضلات الهی نمی بود نزدیک بود که تار و پود وجودم به کلی از هم پاشیده و به زندگی من هم نیز خاتمه داده شود، اینجا بود که قطعات شعری همچون لخته های خون چرکی که از داخل زخم ها بیرون می آوردند به دادم رسید. با گفتن غزل هایی که در این کتاب از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، دل خود را خالی می کردم و می گفتم:

ما درد

هجر او را با دوستان نگفتیم

بهتر

که کس نداند راز نهان ما را

از

دفتر فراقش خوانید شعر قدسی

روزی

اگر بجویند یاران نشان ما را

البته مقصودم این نیست که پیش از آن موقع شعر نگفته ام بلکه از زمان بچگی این طبع را داشته، گاهی انگشتی و گاهی مجاب و در این اواخر قدسی تخلص کردم. در خاتمه تذکر دو نکته لازم است.

۱- مطالعه زندگی اشخاص مانند من که همه اش با ناکامی و محرومیت مانند تمام شاعران بوده است، انسان را متوجه این نکته می کند که این جور آدم ها وقتی از کسی نوازشی یا مهربانی دیدند، چون از دیگران کمتر آن را می بینند، آن را فراموش نکرده و بعداً به صورت عشق و محبت احساسات آنها را تهییج و انگیزه شاعری در آنها به وجود می آید.

۲- چون آدم های نابینا تراکم اخبار در ذهنشان کمتر است، مطلبی را که شنیدند با فرصت بیشتری در ذهن ایشان آمد و رفت می کند و طبع ایشان برای جواب و تأثیر که تنها انگیزه شعر و موسیقی است آماده می شود.

غرض از تذکر این دو نکته این بود که این مبحث را رها کرده و دنباله آن را به متخصصین روان پزشکی که قطعاً اطلاعاتشان در این باره از بنده بیشتر است بدهم. اکنون این اشعار را از نظر خود بگذرانید.

قدسیا درد غم هجر بسی باشد سخت خاصه این درد که بر بار تو سر بار تو بود(۱)

حاج سید محمد کاظم مجاب

ص: ۲۹

۱- . نامه روشن بینان، ص ۴-۹.

این متن توسط ناشر ابتدای کتاب دیوان قدسی: مجموعه اشعار حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید محمد کاظم مجاب متخلص به قدسی(۱) چاپ شده است. این زندگی نامه با امضای ناشر، ابتدای کتاب دیوان قدسی آمده است.

مقایسه زندگی نامه ای که ابتدای کتاب نامه روش بینان با امضای حاج سید محمد کاظم مجاب آمده و زندگی نامه ای که ابتدای کتاب دیوان قدسی با امضای ناشر آمده گویای چند نکته مهم است. از این پس از زندگی نامه مندرج در نامه روشن بینان به زندگی نامه اول، از زندگی نامه مندرج در دیوان قدسی به نام زندگی نامه دوم یاد می کنیم.

۱- ناشر کتاب دیوان قدسی، تمامی متن زندگی نامه اول را در زندگی نامه دوم آورده با اندکی تغییرات و اضافات مختصر.

۲- حدس ما این است که به هنگام چاپ کتاب دیوان قدسی، خود مرحوم مجاب، زندگی نامه را ویرایش کرده و به ناشر داده و ناشر با افزودن قسمت جدید بر آن، در ابتدای کتاب منتشر کرده است.

۳- زندگی نامه دوم فقط افزوده ندارد بلکه دو نکته ای که در دو بند در پایان زندگی نامه اول آمده، در زندگی نامه دوم حذف شده است. از این رو یکی اشمل و اعم بر دیگری نیست و پژوهشگران به هر دو زندگی نامه نیاز دارند.

۴- زندگی نامه دوم، به وضوح پیدا است دو قسمت دارد: قسمت اول به روش اول شخص و از زبان مرحوم مجاب و در واقع زندگی نامه خود نوشت است ولی قسمت دوم که بعد از دو بیت شعر آغاز می شود و قلم آن سوم شخص است. معلوم است این قسمت به قلم ناشر ولی درباره

ص: ۳۱

مرحوم مجاب است.

۵- زندگی نامه دوم قبل از فوت مرحوم مجاب تألیف شده، لذا گزارش حوادث اواخر عمر ایشان در این زندگی نامه هم نیامده است.

۶- هر دو زندگی نامه در زمان حیات مرحوم مجاب تدوین و عرضه شده است. در زندگی نامه دوم آمده است: هم اکنون حجت الاسلام در حوزه علمیه قم جزء بهترین محدثین و وعاظ برجسته به شمار می آید.

خلاصه اینکه هر دو زندگی نامه مورد نیاز پژوهشگران است؛ از این رو هر دو را اینجا آورده ایم.

جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد کاظم مجاب متخلص به «قدسی» در ابتدای کتاب نامه روشن بینان این گونه به معرفی خودشان پرداخته اند:

در یکی از روزهای آخر اسفندماه سال ۱۳۰۸ش چشم به زندگی دنیا گشودم. هنوز یکسال از عمرم نگذشته بود که به دلیل بیماری چشم سرخی (۱)

ممتد از هر دو چشم محروم گشتم. مرحوم پدرم جناب حجت الاسلام والمسلمین سید محمد علی مجاب رحمه الله علیه که از اوتاد و اخیار و اهل عبادت و ریاضات شرعیه و سیر و سلوک بودند، به آینده من زیاد فکر می کرد به خصوص که آن روزها مصادف با سال های اتحاد شکل و کشف حجاب رضاخانی بود و وضع روحانیت و آینده آن در ابهام بود. ایشان سعی می کرد مطالبی را که یک روحانی به ویژه یک منبری باید فرا بگیرد به من یاد بدهد، لذا ابتدائاً قرآن و ادعیه شریفه ماه مبارک رمضان و سپس مطالب متفرقه از احادیث و شعر را با کوشش فراوان به من یاد می داد و گاهی با تهدید مرا وادار می کرد که با تکرار آنها را کاملاً حفظ کنم.

در آن سال ها پسر عموی من جناب حاج آقا سید حسین شفیعی به مدرسه

ص: ۳۲

۱- چشم سرخی احتمالاً یک اصطلاح محلی است و اصطلاح علمی آن «وردینچ» است. بیماری است که موجب تورم چرک و خون در پلک شده و بیشتر در کودکان اتفاق می افتد. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۲۰-۳۲۱). (ویراستار)

می رفت. شب ها که به آماده کردن درس های خود می پرداخت، به او گوش فرا می دادم و از این طریق قسمت هایی از تاریخ و جغرافیا و آیات منتخبه را حفظ کردم به طوری که در سیزده سالگی که پدرم به دیار حق شتافت، قریب به دو سوم قرآن و مطالب متنوعه دیگر از قبیل احادیث و تواریخ و اشعار فراوانی را از بر داشتم.

باری مرحوم پدرم قبل از فوت به دو تن از وعاظ شهر دزفول مرحوم ملاعبدالرضا ترابی ناصح و مرحوم حاجی ملامرتضی ترابی شریفی سفارش نموده بودند که اینجانب تحصیلات خود را نزد ایشان تکمیل نموده و ادامه دهم. در یکی از روزهایی که خدمت مرحوم ناصح می رفتم، دوست من جناب آقای سید محمدحسین قدوسی که مقیم بروجرد بودند و ایشان هم از دو چشم نابینا بودند، خبر تازه ای به من داد، او گفت که خدمت شخص بزرگی رساله فارسی مرحوم حضرت آیت الله العظمی اصفهانی را می خواندم. این شخص بزرگ که بعدها از اساتید من به شمار رفت، جامع معقول و منقول مرحوم آیت الله حاج آقا محمدعلی بیگدلی رحمه الله علیه بودند. روزهای بعد من نیز به همراه آقای قدوسی خدمت حضرت آیت الله بیگدلی می رفتم و به درس هایی که او می خواند گوش فرا می دادم. ایشان طلاب زیادی داشت که خدمت او صرف و نحو عربی فرا می گرفتند. مدتی گذشت. ابتدا خدمت یکی از طلاب ایشان امثله را خواندم و بعد بصرویه و تصریف و اجرومیه تا اوائل الفیه را نیز در خدمت آیت الله حاج سید مهدی حکمی رحمه الله علیه یکی از علمای دزفول فرا گرفتم.

در این موقعیت حضرت آیت الله بیگدلی هم متوجه شده بودند که اینجانب استعداد فراگیری دروس را دارم، لذا بقیه کتاب الفیه و سیوطی و منطق را خدمت ایشان تلمذ نمودم.

همچنین دروس فقه و اصول را نیز شروع به فراگیری نمودم و اصول فقه و فقه را تا اتمام کفایتین در رسائل و مکاسب، در خدمت مراجع تقلید و آیات عظام به نام شهر دزفول در آن زمان یعنی مرحوم آیت الله العظمی جناب حاج آقا سید اسدالله نبوی رحمه الله علیه و مرحوم آیت الله العظمی آقا شیخ منصور سبط الشیخ انصاری رحمه الله علیه خواندم.

در این هنگام ایام ملی شدن صنعت نفت پیش آمد و مرحوم علامه کبیر آیت الله

المجاهد آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی رحمه الله علیه برای وحدت ممالک اسلامی قیام نمودند. تبلیغات ایشان نیز در من مؤثر افتاد. از آن پس منابر خود را با این هدف مقدس که آرزوی هر مسلمان واقعی است، اختصاص دادم که در این راه سرزنش و اتهامات بعضی مخالفین نتوانست مرا از این هدف مقدس باز دارد.

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

جناب حجت الاسلام والمسلمین مجاب (قدسی) ادامه می دهند: یکی از خاطرات تلخ زندگی من مرگ برادر کوچکم مصطفی بود. علقه شدید و رابطه عاطفی وثیق میان من و برادرم باعث شد که پس از مرگ او قطعات شعر همچون لخته های خون چرکی که از میان زخم بیرون می آید، ریزش نموده و با گفتن غزل هایی که در این مجموعه از نظر خوانندگان می گذرد، دل درد کرده عقده گشایی کنم و بگویم:

ما درد هجر او را با دوستان

نگفتم

بهتر که کس نداند راز نهان ما

را

از دفتر فراقش خوانید شعر قدسی

روزی اگر بجویند یاران نشان ما

را

البته جناب حجت الاسلام والمسلمین مجاب قبل از فوت مرحوم برادرشان هم شعر سروده اند و در زمان طفولیت اشعاری دارند که تخلص خود را گاهی مجاب، انگشتی و بیشتر قدسی ذکر کرده اند.

ایشان در اواخر سال ۱۳۵۰ش به شهر اهواز مهاجرت می نمایند و تا سال ۱۳۵۹ در این شهر به درس و بحث و ذکر مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و ارشاد مردم از طریق وعظ و منبر مشغول می شوند. در سال ۱۳۵۹ به شهر مقدس قم مهاجرت می نمایند و در پناه حرم مطهر و امن کریمه اهل البیت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها سکنی می گزینند. نیز ضمن ادامه تحصیلات علوم دین و شرکت در درس خارج فقه و اصول مرحوم آیت الله حاج شیخ احمد سبط الشیخ انصاری به بهره وری از محضر علمی آن عالم جلیل القدر به تدریس ادبیات عرب و مباحثه دروس و کتاب های متنوع و مختلف دینی با طلاب می پردازند. علاوه بر آن از طریق منبر و وعظ و خطابه نیز به هدایت مردم به مذهب حقه و طریق مستقیم ائمه

معصومان سلام الله عليهم اجمعين و بيان

ص: ٣٤

معارف ایشان از طریق احادیث و روایات مشغول می باشند. چنانچه حجت الاسلام مجاب هم اکنون در حوزه مقدسه علمیه قم جزء بهترین محدثین و وعاظ برجسته به شمار می آید.

جناب حجت الاسلام مجاب سال هاست که حافظ کل قرآن کریم می باشند. اکثریت ادعیه شریف مفاتیح الجنان و بیش از هزاران حدیث و هزاران بیت شعر عربی و فارسی را جزء محفوظات خود دارند و از بزرگانی چون مرحوم آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ انصاری رحمه الله علیه و سایر اسباط مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری که از مراجع بودند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجازه نقل روایت و حدیث دارند.

ص: ۳۵

مصاحبه حجت الاسلام والمسلمین آقای محمدمهدی ارگانی بهبهانی(۱) (متولد خرمشهر در سال ۱۳۹۸ق) با مرحوم حاج سید محمد کاظم مجاب است.

شیخ محمدمهدی ارگانی بهبهانی از استادان سطوح عالی حوزه علمیه قم ارادت و علاقه ویژه ای به شخصیت استاد مجاب دارد. مرحوم مجاب سال ها در ایام سوگواری اهل بیت علیهم السلام در منزل آیت الله شیخ محمود ارگانی بهبهانی - پدر آقای ارگانی - به منبر رفته و به سخنرانی و ذکر مصیبت پرداخته است. جناب ارگانی بهبهانی در تیرماه ۱۳۸۹ - یک سال پیش از درگذشت مرحوم مجاب - گفت و گویی با ایشان انجام داده و ضبط کرده است. متن این گفت و گو تقدیم می گردد. آقای ارگانی بنا بر اطلاعاتی که در مصاحبه با خودش گفته، حدود سی سال به مجالسی که مرحوم مجاب منبر داشت می رفت و اطلاعات سودمندی از این مجالس دریافت کرده و نسبت به شیوه تبلیغی مرحوم مجاب و سبک منبر ایشان نظر دارد.

سال تولدتان را بفرمایید!

۱۳۰۹ البته هشتم اسفند، مرحوم ملا محمدتقی که مجتهد بود و رساله داشت - ملا محمدتقی داماد آقا شیخ محمد انصاری است، آقا شیخ محمد انصاری، داماد شیخ انصاری بزرگ است، زیاد خدمتشان می رفتیم گویا نسبتی هم داشتیم، به او

ص: ۳۷

۱- . پدرش حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمود ارگانی درباره او نوشته است: المیرزا محمدمهدی الارگانی البهبهانی الحائری و هو ولدی البکر من زوجتی الثانیه انه ولد فی مدینه خرمشهر فی یوم الخمیس ۲۶ جمادی الاولی ۱۳۹۸ق (قسطاس الموازین، ص ۲۲۴).

دایی می گفتیم - گفت: «دیگر اسفند رو نباید حساب کنی، نباید بگویی ۱۳۰۸، یک ماه است، یک ماه چیزی نیست باید بگویی ۱۳۰۹».

در کجا متولد شدید؟

دزفول

اسم پدر و جدتان؟

اسم خودم سید محمد کاظم و اسم پدرم سید محمد علی است و اسم جدم سید عبدالرزاق است. از قوم و خویش آقای شفیع هستیم، آقای شفیع پسر عموی من است.

یعنی سلسله و نسب آقایان شفیع با شما یکی می شود؟

بله! یکی می شود. شخصی داشتیم به نام حاج سید محمد بابا، او چهار پسر داشته است، یکی از آنها پدر سید عبدالرزاق جد پدر من است، یکی شان آقا سید حسین است؛ جد عمو سید محمد طاهر شفیع است، یکی شان آسید عبدالسلام است، یکی دیگر آقا سید عبدالصمد است که آن هم رامهرمز بوده و پسرانش به «عارفیان» معروف بودند.

پس شد فرزند سید محمد علی بن سید عبدالرزاق بن سید محمد؟

بله

نسب حضرت تعالی به چه کسی منتهی می شود؟

آقایان و قوم و خویش هایمان شفیع اند، اما پدر ما نام شفیع را نگرفت و نام مجاب را پذیرفت. دقیقاً نمی دانیم که واقعاً نسب ما به آنها می رسد یا نه! مثلاً عمو حاج سید محمدرضا شفیع پدر آقا سید علی شفیع. سال ۴۳ فوت شده است - یعنی ۳ سال بعد از فوت آیت الله بروجردی - چون آیت الله بروجردی بوده و شعر برایش گفته، برای فوت ایشان. یک چیز دیگری هم نوشته که در نسب سادات خودشان بوده، اسمش یادم نیست.

من سال ۲۸ رفتم تهران برای معالجه تراخیم چشم، یک جریانی بود بعد از تیر خوردن شاه. چیزی درست کرده بود به نام «سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی». اداره مفصلی بود که گویا خواهرش اشرف مدیر آن بود، اما اصلش مال خود شاه بود. یکی از کارهایش مبارزه با تراخیم چشم بود، سالی یک دفعه دزفول

می آمدند. چون مشهور بود در دزفول، تراخمی هایش زیاده است. پروفیسور شمس تازه عوض کردن قرنیه را اختراع کرده بود، البته می گفتند اختراع ایشان هست.

یک آقایی داشتیم به نام دکتر گوشه گیر که پسرش الآن تهران است و خودش فوت شده است. دکتر سید موسی گوشه گیر، من را معرفی کرد پیش دکتر شمس که امکان دارد قرنیه اش رو عوض کنیم. گفته بود: «باید بیاورید ببینیم».

من و دکتر رفتیم تهران، در تهران شخصی بود به نام آقا سید میرمحمد بهبهانی که از رجال صدر مشروطه بود، رفتیم نامه ای داد برای بیمارستان فارابی، رفتیم بیمارستان فارابی مدت دو ماه من را در بیمارستان بستری کردند، سه تا اتاق بودند اما همه آنها بیمار چشم بودند.

آن موقع بینایی داشتید؟

نه من از کوچکی نداشتم، البته می گفتند زمان تولد داشتم ولی از بین رفته، ولی من یادم نیست.

خلاصه آمدند قرنیه را هم عوض کردند و نتیجه نداشت، بعد پروفیسور شمس حرف زد، که من یادم است یک مُستزادی درباره اش گفتیم:

به پُرفیسور برسانی سلام قدسی بی دل و کانَ ذاتِ رجالِ علی اللسان جراحا

ملَمَع؛ نیم شعر عربی، نیم شعر فارسی، البته گویا یک دفعه برایش هم خواندم، به هر صورت دو ماه آنجا بستری شدم، آن وقت ۲۷-۲۸ سال سن من بود و نتیجه نگرفتیم.

بالاخره یک کسی پیدا شد به نام ابوالقاسم شمس - که تاجر بود، آمد بیمارستان و من را با قطار فرستاد اندیمشک و بعد دزفول، یک شاهی، یک قران کسی نگرفت. دو ماه در بیمارستان بودم، صبح ظهر عصر خوردم، به حساب دولت، من را می گفتند: «مریض دکتر گوشه گیر».

از ابتدا شروع کنیم، دوران تربیت و دوران ابتدایی کجا و زیر نظر چه کسی بودید؟

تربیتیم، اولاً پدر ما دستورات نمی دانم از کی می گفتند از مجدّالاشراف دستور داشته، بعداً از مرحوم آقا سید محمدعلی نجفی خودمان که در دزفول بود، از او هم دستور داشت یا از طرف مرحوم حاج سید هاشم ظهیر که جد آقای کمالی است،

از آن گویا دستور داشته است. البته من نمی دانم ولی رفقای من می گفتند چیزهایی یاد ما داده است.

رفیق هایش چند تا بزاز و افراد معمولی و روحانی بودند، یکی از آنها می گفت: به من دستوری داده که هر وقت سر قبرش رفتم با او صحبت کنم و صدایش کنم جواب می دهد.

بعد من به او گفتم: دستور را بگو؟

گفت: «گفته به کسی ندهم»

به او گفتم: «حتی من که پسر بزرگش هستم؟»

گفت: «به تو دستوری داده، عمل نکردی!»

بعد یادم آمد که بله، زمان بچگی که من تازه نماز را یاد گرفته بودم، به من دستوری داد که روزی صد مرتبه سوره حمد را بعد از نماز صبح بخوانم، یکی دو روز خواندم، به او گفتم: «من نمی توانم»

صد مرتبه کار آسانی نیست، خوب صد مرتبه!

من به جای آن قرآن را حفظ کردم و خواندم، دیگر چرا صد مرتبه سوره حمد را بخوانم؟

من الان دیگر این طور نیستم. من الان دیگر دستوری عمل نمی کنم، هیچ.

پس پدرتان آقا سید محمدعلی اهل ذکر و دعا بود؟

بله.

آن وقت این آقا می گفت: من صدایش را از داخل قبر می شنوم؟

بله، بزازی بود، فوت شد. آقای کلانتر دزفولی بود.

پدرتان کجا دفن هستند؟

جایی به نام کاشفیه در دزفول.

ایشان از علما بود؟

بله، از علما بود البته با ذکر و اذکار.

شما تحت تربیت ایشان بزرگ شدید؟

من تحت تربیت ایشان بزرگ شدم.

تا چند سالگی؟

ص: ۴۰

تقریباً ۱۳ سالگی، چون ۱۳ ساله بودم که او فوت شد. من پیش او قرآن خواندم تقریباً تا سوره یوسف. اواسط سوره پیش ایشان خواندم و بعد ادامه اش را تا سوره انبیاء، خودم خواندم، بعد دیگر نشد و نخواندم. بعد صحیفه سجاده، دعای کمیل را، دعای افتتاح و دعای جوشن کبیر را پیش پدرم حفظ کردم.

از چند سالگی تحصیلات حوزه را شروع کردید؟

بعد از فوت پدرم، یکی دو سال نمی دانستم که چه باید بکنم، یکی دو تا همسایه داشتیم که سید بودند و من را بردند، تصریف خواندیم؛ اول مثله را خواندم، پیش مرحوم آقای مخبر دزفولی - فوت کرده است - من مثله را پیش او خواندم، گفت: «من دیگر نمی توانم به شما درس بدهم و باید بروی پیش کس دیگر، بصرویه رو برایم نوشت.

رفتم پیش عمو سید مهدی حکیم زاده - ایشان از شاگردان آقا سید کاظم یزدی بود - عموی همین آقای سید محمد کاظم حکیم زاده - که چند وقت پیش همین جا فوت کرد. بعد پیش او اجرومیّه و الفیّه شروع کردم، یک دفعه می خواند، یک دفعه ترکیب، یک دفعه هم معنی می کرد، وقتی سه بار می خواند، دیگر متن را حفظ می شدم.

الفیه را مقدار زیادی خواندم، بعد آمدم پیش حاج محمدعلی بیگدلی که از بیگدلیون است. پیش او هم حاشیه منطبق را خواندم. مطول، من ذوقش را نداشتم یکی دو روز خواندم، بعد رهاش کردم، من ذوق معانی بیان نداشتم ولی منطبق را خیلی دوست داشتم، پیش حاج محمدعلی بیگدلی خواندم.

دیگر کتاب های سطح بالاتر؟ معالم؟

بله معالم هم را خواندیم. دیگر به مدرسه آمدم، خدمت آقای نبوی (عمو آقا سید اسدالله نبوی). دیگر عرض می شود در دزفول آقا شیخ منصور - پدر آقای سبط الشیخ که در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها دفن است - ایشان اصولی بود و قوانین را پیش او خواندیم. قوانین میرزا را، اصول را پیش آقا شیخ منصور، معالم هم پیش حاج آقا محمدعلی بیگدلی. اما من ذوق معانی بیان را نداشتم، بعد منطبق هم خواندیم کتاب مفصل، شرح شمسیه را دیگر نخواندم، همان حاشیه را خواندم، کتاب مفصل البته مهم بود..

رسائل و مکاسب چه طور؟

رسائل و مکاسب پیش آقا شیخ منصور خواندیم و پیش آقای نبوی؛ قوانین را پیش آقا شیخ منصور پیش آقا میرزا محمدعلی رسائل خواندیم، او اصلاً صرف و نحو را دوست داشت، مُغنی را پیش او می خواندیم، چند تا طلبه که پیش او مغنی می خواندند، می رفتم گوش می دادم، حاج میرزا محمدعلی می گفت: «فقه شیعه همه اش در ادبیات است».

کفایه چطور؟

من اصلاً نخواندم، راستش امکانش برایم نشد. رسائل که می خواندیم تا خبر واحد خواندیم، مفصل. قسمت زیادی از آن را خواندیم. بعد من رفتم اهواز و آنجا ماندم، بعد مقدمات انقلاب پیش آمد و من دیگر مکاسب را نخواندم، شرح لمعه خواندیم یک قسمتی، ریاض [المسائل] هم خواندیم، در دزفول درس خارج نبود، آخرین درسی که ما خواندیم ریاض بود.

البته ریاض، کم از خارج ندارد اگر قوی خوانده باشید.

می گفتن شیخ انصاری فرموده: «باحثوا الرياض فأنه يورث الاجتهاد»

شیخ انصاری فرموده است، وقتی به دقت مسئله ای را می خواندیم می دیدم واقعاً این حرف درست است، چون اقوال را می گفت و جایی که لازم بود، ردشان می کرد.

کی ریاض را درس می داد؟

آیت الله عمو سید اسدالله نبوی - پدر همین آقای نبوی - قوانین و ریاض را پیش آقای نبوی و آقا شیخ منصور.

بعد به اهواز منتقل شدید؟

بعد دیگر چند سال آمدیم اهواز، آنجا هوای دیگری بود، چیزهای دیگری هم خواندم که کار نداریم.

اول جنگ آمدیم قم، آقا شیخ احمد آقا دوره ی درس خارج اصولی گذاشت که سه چهار سال طول کشید. در آن شرکت کردیم.

فقه چه طور؟

گویا آقا شیخ احمد آقا درس می داد و می خواندیم.

ص: ۴۲

با توجه به شرایط حضرتعالی درس خواندن فقط شنیدن بود، بعد چطور مطالعه می کردید؟ نحوه درس خواندن را بفرمایید.

مثل همه درس ها صرف و نحو را برایم خواندند، یک وقتی هزار شعر یادم بود، صمدیه می خواندم پیش حاج محمدعلی بیگدلی تا آخر.

یعنی کتاب را برایتان می خواندند؟

بله و بعد خودشان شرح و ترجمه می کرد. دوازده مقدمه تفسیر صافی با آقا سید مصطفی فارغ با هم خواندیم. آقا مصطفی فارغ که وکیل دزفول شد، با هم کتاب من لا یحضر و اصول کافی را هم خواندیم.

از کی بحث منبر و روضه خوانی شروع شد؟

من از ۷ سالگی منبر رفتم.

کجا و به دلالت چه کسی؟

دزفول پیش پدرم، اشعار ضیائی و جودی خراسانی را می خواندم، شعر درس می دادم، یک آقای حاج ملا مرتضی ترابی داشتیم، می گفت: «من سواد عربی ندارم، تو را می برم برایت کتاب می خوانم اما اگر عبارت عربی بود، تو از لحاظ صرف و نحوی درستش کن» گفتم: «خوب!»

دیگر کتاب های متفرقه مثل کتب مقتل، اخبار، شرح من لا یحضره الفقیه، شرح فارسی آن اثر محمدتقی مجلسی قسمت زیادی از آن خواندیم، فارسی بود، خیلی خوب بود، کم کم توانایی روضه خوانی در مجالس را پیدا کردیم.

اصول منبر و خطابه را چه کسی به شما آموزش داد؟

نه! همین طور خودمان رفتیم بالای منبر، خطابه نبود، اول خصوصی خواندم، حتی تا دو سه سال در مجالس زنانه خواندم، بعد وقتی رسیدم به شانزده سالگی، دیگر روضه های مجلس زنانه را کم کردم، گفتم: «من در مجلس زنانه رویم نمی شود بخوانم. اگر جایی هست که در اتاقی مرد باشد، اتاق دیگر زنان باشند، مانعی ندارد». اما من این کار را کردم، چون خیلی از اشخاص حتی الآن در مجالس زنانه می خوانند. یک آقایی بود خیابان دور شهر قم می نشست معروف به آقای اشراقی، از منبری های مهم قم منبر بود، دعوتان کرد، رفتیم.

به من گفتند: «بیا ببریمت روی پشت بام. وقت پذیرایی دیدم متوجه شدم؛ آنجا

مردها هم هستند. گفتم: « پس چرا در بین زنان نشسته اید؟ منبر بین مردان بود بهتر بود!» ناراحت شدم.

به حاج احمد آقای سبط الشیخ هم گفتم، اشکال کرد. برای زنان منبر رفتن را خلاف احتیاط می دانست.

سفری به مکه، عتبات عالیات داشتید؟

دو سفر مکه داشتم یکی عمره و یکی واجب.

سفر اول که مکه رفتیم سال ۱۳۳۸ بود، هنوز این طور نبود که مردم با کاروان بروند، کاروان نبود، من رفتم یک نفر هم که به او حاج آقا هدایت فارغ می گفتند، - الان کرج زندگی می کند - او همراه من بود، خرج دو نفرمان هفت هزار تومان شد، از آبادان رفتیم با طیاره، هفت تا هزار تومانی!

سفر دوم چند سال پیش بعد از انقلاب بود. یک کسی به نام آقای توکلی که خرج من را تقبل کرد و عمره برد.

زیارت کربلا چطور؟

آقایی در اهواز بود به نام حاج آقای فصیح اصفهانی. عده ای را برد کربلا. زمان شاه حتی رئیس اوقاف اهواز هم با ما همراه بود، سر سفره برای شاه دعا می کرد. کاری به او نداشتیم، آن موقع می گفتند آیت الله خمینی مسجد شیخ انصاری [در نجف] نماز می خواند. این آقای فصیح نبرد ما را خدمتشان، دلم می خواست بروم. ما را برد پشت سر آیت الله خویی نماز خواندیم. دو روز هم بیشتر نجف نبودیم، یک سفر هم با دامادمان آقای صدر السادات، پسر حاج آقا مصطفی صدره.

نجف برای تحصیل رفتید؟

نه دو سفر رفتم نجف، هر کدام دو روز

غیر از عربستان و عراق کشور دیگری رفتید؟

نه

اولاد چند تا دارید؟

یک پسر دارم که تهران زندگی می کند و تقریباً یواش یواش دارد از بزرگان مدرسه علوی می شود

روحانیه؟

ص: ۴۴

خیر

اسمش چیه؟

سید ناصر مجاب، در تهران ازدواج کرد، زن او از سادات تهران است. قمی الاصل است ولی در تهران زندگی می کنند.

صبیه؟

سه تا دارم، هر سه ازدواج کرده اند.

دامادهایتان؟

سید احمد رشیدی فرد، در شهرک شهید محلاتی تهران زندگی می کند. دومی آقای صدر السادات دزفولی دومی است، سومی هم آقا سید محمدتقی معصومی.

از سن هفت سالگی تا الآن خیلی سال است که منبر می روید! در این مدت از طرف اهل بیت علیهم السلام در حق شما عنایتی در قالب خواب، چیزی شده یا نه؟

چرا! منتها، ولی اگر بگویم مشکل است! غرض نیست!

جایی نمی خواهیم پخش بشود.

یکی دو دفعه خدمت امام زمان (عج) رسیدم، در عالم خواب، دو سه دفعه از این تشرّفات داشتم

خاطرتان هست تشرّف چگونه بوده؟

یکبار به محلی وارد شدم، گفتند: «این آقا که اینجا تشریف دارند، امام حسن عسکری است» من هم رفتم، گفتم به به خوب است احوال امام زمان را پرسیم، رفتم سلام کردم. گفتم: «آقا امام زمان الآن کجاست؟» گفتند: «اینجاست». دیگر یادم نیست که چه سؤالی از ایشان پرسیدم.

یک دفعه دیگر هم یادم هست در ساباطی در دزفول رد می شدم، یک کسی دستم را گرفت و فشار داد. متوجه شدم امام زمان است. گفتم: «یا بن رسول الله در این سال ها ظهور نزدیک است؟» گفتند: «ان شاء الله»

مرحوم شهریار می گوید: «خودم دلم رو خوش کنم که گویم در خواب دیدم».

یک غزلی دارد آخرش می گوید؛ من دلم می خواست خدمتت برسم اما دارم می میرم و دلم را خوش می کنم و می گویم که در خواب دیدم.

از حضرت تعالی اثر فقط همین دیوان است؟

بله فقط همین دیوان است، البته باز هم دارم، اما مثل این صاف نشده اند. الحمدلله کافی است، می خواهیم چه کنیم!

منبرهایتان را ضبط نکردید؟

خیر

چون مجموعه منبرهای شما یک مجموعه مطالب بسیار... .

این حسن ظن شماست.

ما که باشیم که گوئیم لقایی

داریم

یا به این بی سر و پای سرپایی

داریم

داشتیم کسانی که مثل صاحب ثمرات الحیات یا معالم السبطين، کسانی که منبرهایشان را به صورت کتاب نوشتند و خیلی قابل استفاده است. معالم السبطين اثر شیخ محمدمهدی حائری مازندرانی، ثمرات الحیات اثر سید محمود امامی اصفهانی.

این دو سه سال اخیر توفیق داشتم که برای محرم خدمت شما برسم. این چند سال را من منبرهای شما را ضبط کردم و فکر نمی کنم که تا به حال کسی این کار را کرده باشد. من الآن حدود یک کارتن نوار از منبرهای شما دارم، شاید حدود صد نوار، منبرهای شماست؛ منزل مرحوم آیت الله کوجبی، منزل آقای حکیم زاده، منزل آقای موسوی تهرانی، این ها را الآن دارم و یک مجموعه ای است که اگر این ها پیاده بشود و مجموعه بشود، اثر بسیار قوی و قابل استفاده برای طلبه ها و کتابخوان ها است که از شعرهایتان و از مطالبتان استفاده بکنند، یادگاری خیلی خوبی است!

یک شاعری داشتیم به او می گفتند «حسین» در تخلص می گفت «حسین». می گفت: «من کیستم که طالب دیدار او شوم»، حالا قضیه من این است

دستگاه خدمت سیدالشهدا این طور هست که هر که خدمتی بکند، سلطان و مقرب است.

من اگر توفیقم شد، درصدد هستم که منابر شما رو مکتوب کنم که منبری هایی که بعدها می آیند استفاده بکنند. کار مهمی است، من فکر

نمی‌کنم کسی از شما منبری ضبط کرده باشد، من چند سال پیش به ذهنم رسید خوب حیف این منبرها، این‌ها حاصل شصت، هفتاد سال زحمت است، باید جایی ضبط و ثبت شود، الآن هم مداح‌ها و هم منبری‌ها مثل قدیم نیستند. نه آن اشعار هست و نه آن مطالب هست، دو سه تا مطالب ساده و دو سه شعر امروزی می‌خوانند و بس.

خدمت مرحوم آقا سید علی بهبهانی رسیده بودید؟

بله زیاد، در اهواز

خاطره‌ای با ایشان دارید؟

من حتی منزلشان هم منبر می‌رفتم. خوب ایشان مصباح الهدایه فی آیات الولاية را نوشته و مرحوم شفیعی آن را ترجمه کرده بود. ترجمه مرحوم شفیعی اگر دستتان رسید، در براعت استهلالش تمام کتاب‌های فقهی و اصولی را نام برده است. براعت استهلال معالم هم تقریباً این طور است، اما براعت استهلال مرحوم شفیعی خیلی مهم است.

دیگر از علمای بزرگ چه کسی را ملاقات کردید؟

آقای خوبی را در نجف دیدم، به منزلشان رفتیم. همان سال که زمان شاه رفتیم، چون بار دوم که رفتم آقای خوبی حیات نداشت. من چند سال عاشورا مدینه العلم آقای خوئی منبر می‌رفتم که خیلی هم خوب بود.

از کسی اجازه هم دارید؟

بله، اجازه روایت گویا مرحوم آیت الله بهبهانی داد. آقا سید اسماعیل مرعشی در اهواز بود، او هم اجازه داد.

اجازه آقای بهبهانی موجود است؟

یادم نیست، شاید در میان کتاب‌هایم باشد. به نظرم شفاهی گفت، اجازه نقل روایت، یک آقای دیگر هم بود که اجازه نقل روایت داشتم که یادم نیست. نمی‌دانم گویا آقای مروّج اجازه داد، نمی‌دانم، ننویسد چون همه اش شفاهی گفتند. الآن یک آقای آقا سید محمد موسوی داریم که می‌آید کتاب می‌خوانیم، گفته از شما اجازه نقل روایت می‌خواهم.

البته می‌دانید که اجازه نقل روایت الآن دیگر خیلی اثر عملی ندارد، این برای

آن سال ها بود که کتاب ها استنساخ می شد، الآن که همه چیز چاپ شده است، این فقط برای حفظ اتصال سلسله راویان حدیث است.

پس حالا لطف بفرمایید برای بنده هم شفاهاً اجازه نقل روایت بدهید.

شما مقامتان بالاست و خودتان واردید: «أَجَزْتُ لَكَ»

برای آقا میرزا حسن اخویمان هم اجازه بفرمایید. این یک اتصالی است به اهل بیت، حاج آقای ما اجازه ای دارند که شاید به صد طریق است به طرق مختلف از بزرگان و اکابر ایشان از مشهد که بیایند اجازه ای مکتوب برای شما می گیرم.

(تیرماه ۱۳۸۹)

ص: ۴۸

فصل دوم: زندگی شخصی و اجتماعی به روایت دیگران

اشاره

ص: ۴۹

سید محمد کاظم در اوضاع خاص تاریخی و اجتماعی چشم به جهان گشود. جامعه ایران در حال پوست انداختن بود. دوره قاجاریه را پشت سر گذاشته؛ دولت پهلوی شکل گرفته و تثبیت شده بود. مخالفت با روحانیت با شدت از طرف دولت پیگیری می شد؛ حوزه های علمیه و مدارس طلاب رونق نداشت و نیمه تعطیل بود؛ اما آحاد مردم خواستار معارف مذهبی بودند.

در این شرایط سید محمد کاظم با راهنمایی های پدرش وارد عرصه تبلیغ مذهبی شد. پدرش هم در کسوت روحانیت بود و علاقه داشت سید محمد کاظم هم مثل خودش شود.

سپس در خردسالی پدرش را از دست می دهد و مسئولیت اداره خانه و خانواده بر عهده اش قرار می گیرد. این آغاز زندگانی او است و تحولات بسیاری به خود دید، تا بالاخره در اسفندماه ۱۳۹۰ با کوله باری از تجارب به دیار باقی شتافت.

تألیف سیر زندگانی و تحولات حیات ایشان، درس آموز است. متأسفانه در ایران و کشورهای اسلامی سالانه ده ها زندگی نامه و حتی رمان و داستان درباره شخصیت های نابینای خارجی؛ ناشنای غربی و کسان دارای معلولیت از کشورهای پیشرفته منتشر می گردد و به همین دلیل جوانان مسلمان با هلن کلر و آچیچ بیشتر آشنا هستند با اینکه در ایران معلولانی بوده و هستند که زندگانی به مراتب غمناک تر و پر حادثه تر داشته اند. اما نویسندگان بومی و ملی ما به وظیفه خود عمل نکرده و درباره این افراد مقاله یا کتاب ننوشته اند.

در گذشته مسیحیت از طریق تربیت معلولان و آموزش آنان، به تبلیغ می پرداخت. یعنی کلیسا، مدارس در شهرهای ایران دایر می کرد و به نام آموزش سواد و دانش به نابینایان و ناشنویان و دیگر معلولین، به تدریج از آنان مبلغ مسیحیت می ساخت. سپس آنان را به روستاها و شهرهای دور و نزدیک اعزام می نمود.

اما در چند دهه اخیر سیاست عوض شده و از راه وسایل ارتباطی، کتاب و مجله، این رسالت را به انجام می رسانند. رمان هایی که درباره معلولین اروپایی و آمریکایی نوشته و در ایران ترجمه و منتشر شده دارای پیام های مؤثری است که خواننده را به سمت مسیحیت و آموزه های کلیسا جذب می نماید.

معلولان سواددار شده، حتی تحصیلات عالی دارند. نیاز به خوراک فکری و

معنوی دارند و تشنه انواع غذاهای اشباع کننده روحی می باشند؛ از طرف دیگر به دنبال راه حلّ و یافتن منجی و دستگیر و کمک کننده می باشند؛ از این رو به سراغ کتاب های موجود در بازار می روند و به تهیه و مطالعه آنها اقدام می نمایند.

دلسوزان فرهنگ بدانند در ایران و حتی در افغانستان، و دیگر کشورهای فارسی زبان و حتی کشورهای عربی و اسلامی با بررسی های انجام یافته حتی یک کتاب رمان درباره نخبگان دارای معلولیت وجود ندارد. با اینکه بسیاری از معلولان مثل دکتر محمد خزائلی و حتی معلولان حیّ و زنده زندگی های پر از حوادث تلخ و شیرین داشته و امکان نوشتن رمان درباره آنها وجود دارد.

مرحوم مجاب از جمله کسانی است که تألیف کتاب های رمان و زندگی نامه و حتی کتاب های داستانی برای نوجوانان و کودکان درباره ایشان ممکن است. نیکوکاران به جای کارهای تکراری و کم تأثیر اگر اموال وقفی و نذری و غیره خود را در جهت اینگونه امور مصرف نمایند، به مراتب تأثیر آن بیشتر است. برای نمونه کسی چند میلیون تومان برای نذر امام حسین علیه السلام یا محرم یا عزاداری دارد، می تواند با نویسنده ای صحبت کند تا چند ماه در خانه بنشیند و خاطرات موجود درباره مجالس روضه خوانی آقای مجاب را در قالب یک داستان آموزنده برای نوجوانان یا برای جوانان تألیف نماید. صدها سوژه و موضوع در زندگانی معلولان ایرانی وجود دارد که می تواند دست مایه یک داستان مؤثر یا یک رمان آموزنده یا یک کار علمی باشد. در هر موضوعی که بخواهید مثل مباحث قرآنی، حدیثی، تاریخی و غیره این امکان هست. صدها شخصیت همچون مرحوم مجاب هست که لازم است به آنان پرداخته و حتی آثار درباره آنان به زبان های زنده جهان ترجمه و عرضه گردد.

ده ها پژوهشگاه و مؤسسه تحقیقاتی در قم هست ولی اغلب به سوژه هایی اقدام می کنند که نیاز فوری جامعه نیست. مباحث و موضوعاتی هست که مکرر درباره آنها کتاب و مقاله نوشته اند؛ با اینکه نیاز فوری و ضروری جامعه نیست. خلاصه اینکه یک فصل مستقل درباره زندگانی مرحوم مجاب گشودیم تا بلکه مقدمه ای برای کارهای مؤثرتر گردد.

عالم وارسته، شاعر ادیب، واعظ توانا حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم مجاب در آخرین روزهای اسفند ۱۳۰۸ متولد شد و در آخرین روزهای اسفند (بیست و چهارم) ۱۳۹۰ نیز درگذشت.

زادگاه او دزفول بود و تبارش به «سادات گوشه» شهرت دارند، چنان که در شجرنامه این خاندان آمده «سید احمد» بن سید عبدالله بن امام موسی بن جعفر علیه السلام سر سلسله این سادات بوده و حالات او در کتاب های انساب مانند «الفخری» و «المجدی» موجود است.

علت شهرت این سادات به «گوشه»

یکی از نیاکان به نام «سید ولی الدین» جد شانزدهم این شجره است که در شمال دزفول به مسافت هشتاد کیلومتری، نزدیک «ازنا» در کنار رشته ای از کوه های بختیاری که به زاگرس پیوسته، در منطقه ای به نام «گوشه» به خاک سپرده شده است. از تاریخ زندگی سید ولی الدین آگاهی چندانی در دست نیست. وی در سال ۱۰۷۵ قمری در عتبات عالیات بوده و به این سرزمین کوچیده است.

سادات مجاب دزفول از شاخه سادات شفیعی به شمار می آیند و شجره نامه مرحوم مجاب بدین شرح است:

سید محمد کاظم بن سید محمد علی بن سید عبدالرزاق بن سید محمد بن سید محمدرضا بن سید فرج الله بن سید اسماعیل بن سید محمدرضا بن سید حسین بن سید مطیع بن سید شمس الدین معروف به «شمسا» فرزند سید محمد شفیعی - سادات شفیعی از نام او شهرت یافته اند - بن سید شمس الدین بن سید محمد شفیعی بن سید مرتضی بن سید حبیب الله بن سید ولی الدین - مدفون در منطقه گوشه - بن سید محمد بن سید احمد بن سید عبدالله بن سید شمس الدین محمد

بن سید تاج الدین بن سید شرف الدین بن سید صدرالدین حسین بن سید عالی بن سید صدرالدین علی بن سید نظام الدین بن سید محمود بن سید صدرالدین بن سید احمد بن سید عبدالله بن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام(۱).

خانواده

پدر مرحوم مجاب «آقای سید محمدعلی» روحانی اهل سیر و سلوک بوده و سادات گوشه بر این منش شهرت داشته اند. نسل اندر نسل به شغل روحانیت و ارشاد مسلمین می پرداخته و از راه زراعت و کشت و زرع و کار روی زمین ارتزاق می نموده است.

مادر او خانه دار بوده است. مرحوم مجاب فرزند ارشد خانواده بوده و جز او سید مصطفی و سید محمدی و دو دختر فرزندان این خانواده اند.

کودکی

سید محمد کاظم در دو سالگی به بیماری چشم سرخی مبتلا گردید و در اثر آن از نعمت بینایی دو چشم به طور کامل محروم شد. آینده کودک نابینا، مهم ترین نگرانی پدر و مادر است. بر همان دلواپسی، پدر ایشان به آموزش فرزند خویش دست یازید و با شناخت توانایی ذهنی و حافظه سرشار او آموزش قران و حفظ آن را در پیش گرفت و پس از آن متون ادعیه و احادیث را به فرزندش آموخت و به حفظ کردن آن واداشت. این گونه شخصیت فرزندش را بر روحانیت و طلبگی بنیان نهاد و حتی نزد دو تن از واعظان شهر دزفول رفته و سفارش کرده بود فرزندش در محضر آنان تحصیلات خود را ادامه دهد.

او منشی گری را شیوه آموزشی برای نابینایان که در آن فردی برای یاددهی کتاب می خواند و آنان یاد می گیرند - در تعلیم فرزندش نهادینه کرد. سید کاظم مجاب در سیزده سالگی پدر را از دست داد و در مقام فرزند ارشد و سرپرست خانواده به راهی که پدر آرزو داشت گام نهاد و در نزد اساتید و عالمان شهر به

ص: ۵۴

شاگردی پرداخت. تمرکز او در یاد سپاری مطالب و حفظ دروس حوزه او را توفیق رهنمون ساخت. در مجلس هفتگی روضه در کتابخانه محقق طباطبایی قم به نگارنده چنین می گفت: من نزد استادی به آموزش درس هندسه مشغول بودم و پس از پایان درس مطالب آن را به نظم در آوردم و همه درس را به شعر سرودم.

از شمار اساتید ایشان می توان به بزرگانی چند اشاره کرد: حضرت آیت الله شیخ محمدعلی بیگدلی، آیت الله سید مهدی حکمی، آیت الله سید اسدالله نبوی و آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ.

وی در محضر آنان دروس ادبیات عرب و منطق و فقه و اصول را فراگرفت و در حوزه علمیه اهواز و قم دروس خود را ادامه داد.

تبلیغ و ارشاد

مرحوم مجاب از همان سال های نوجوانی حدود پانزده سالگی در مجالس به سخنرانی و تبلیغ معارف الهی پرداخت. در آغاز به مجالس روضه خانگی و خصوصی دعوت می شد.

کم کم در این مقام مهارت یافت و در مسجد آیت الله نبوی دزفول منبر رفت. او چنان که در حرف حرف گفته هایش پیدا بود، شیوه ای مخصوص به خود داشت. این سبک ویژه بیش از نیم قرن در مجالس او استوار بود که ریشه در تجربه ها و داشته های علمی و توانمندی او داشت. این سبک دستاورد آموزش او از خطبا و عالمان قدیمی دزفول بود که در چند دانش فقه، اصول، درایه، ادبیات و موسیقی الحان مرثیه سرآمد بودند. مجالس سخنرانی او کوتاه بود و پر مایه. نگارنده سطور سعادت آن را داشت که از منبرهای ایشان بهره مند گردد.

قدرت حافظه و مطالب گوناگون و جامع او در خطابه هر شنونده ای را به شگفتی وا می داشت و به تحسین برمی انگیخت. نزدیک به بیست تا سی دقیقه سخن می گفت و مستمع را از دریای معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام سیراب می کرد.

او بر این شیوه اعتقاد راستین داشت که «حق» در منبر رعایت شود. حق حضور در این جایگاه و فرصت تبلیغ و حق مستمع و حق مطالب که همه آیات و روایات و حکمت بودند. او به عهد خویش در مقام خطیب و واعظ وفادار بود چنان که در قم

سخنران ویژه مجالس مراجع و بزرگان گردیده بود.

مرحوم آیت الله شیخ محمود ارگانی سال ها در دهه سوم صفر مجلس روضه ای در منزل بر پا می کرد و به سوگواری سرور و سالار شهیدان می پرداخت شرکت کنندگان در این مجلس بیشتر طلاب و فضلاء حوزه و اساتید بودند. سال ها نوای دلنشین و لحن غمگین سخنرانی اهل مجلس را به شور و شیون می کشاند. این صدا، صدای گرم استاد مجاب بود. آیت الله ارگانی در وصف ایشان چنین نوشته است:

... و هنا رأينا من المناسب جداً أن تذكّر العلماء و الخطباء الذين ارتقوا المنبر في هذه الحسينية و بكو و أبكو و رثوا و مدحوا فإنّ في ذكركم تذكيراً و في عدّهم تبشيراً ليكونوا قدوة لمن يقتدى بهم في ارتقاء منبر الحسين عليه السلام... و هم طبق ارتقائهم لهذا المنبر: السيد كاظم المجاب الدزفولی ابن السيد محمد علی. المولود سنة ۱۳۴۹هـ - ق، الموافق ۱۳۰۹ هـ. ش في مدينة دزفول و بها كانت تحصيلاته على يد جماعه من خيره العلماء دزفول و مراجع تقلید مثل الشيخ منصور سبط الشيخ الانصاری و السيد اسدالله النبوی الدزفولی كما حضر عند السيد مهدي الحكمی و كان حافظاً للقرآن المجید و يحفظ كثيراً من نهج البلاغه و الصحيفة السجادية و سائر الأدعية و كثيراً من الاحاديث و عدداً ضخماً من الاشعار باللغتين العربية و الفارسية و كان بصيراً لا يرى نور منذ طفولته لكنّ عوضه الله عزّوجل بحافظه عجيبه قلّ أن رأيت لها مثلاً او نظيراً. (۱)

در ساحت دانشوری

شیوه آموزش او در شوق یادگیری خلاصه شده بود. در سال های جوانی پای درس اساتید و واعظان مشهور دزفول مانند ملا عبدالرضا ترابی ناصح و ملا مرتضی ترابی شریفی نشسته بود و با «شنیدن» هر مطالب و شیوه بیان آنها را فرا گرفته بود. شیفتگی او به کتاب چنان بود که آن را در هر کجا و به هر بهایی بود، به دست می آورد و برایش مطالب آن را می خواندند. طبقه کتاب خوانان او از خانواده،

ص: ۵۶

۱- ربيع الثانی فی تراجم آل البهبهانی (قم، دارالموده، ۱۴۲۸ق/ ۱۳۸۶ش)، ص ۱۳۰.

بستگان، دوستان بود. گاهی پولی که به دست می آمد، آن را به برخی کتاب خوان ها می داد تا صفحه به صفحه برایش بخوانند. برای شنیدن کتاب عشقی داشت وصف ناپذیر و بیان نشدنی. در هر لحظه که امکان داشت و هر کجا که می شد، درخواست کتاب خواندن داشت. هرگونه کتاب را می پذیرفت.

کتاب خوانان او از هر طبقه بودند، از اساتید و بزرگان حوزه قم تا کودک دانش آموز. با هر نوع تحصیل و گرایشی. آنچه برایش مهم بود، کتاب بود و شنیدن آن.

حضرت آیت الله سید احمد حسینی اشکوری که استاد مجاب سال ها در مجالس هفتگی منزل ایشان به منبر رفته است چنین تعریف می کند:

«گاهی که زودتر از وقت مجلس - حتی برای چند دقیقه - تشریف می آوردند می خواست برایش کتاب بخوانم. گاهی مجلس قبلی او زودتر به پایان می رسید، زودتر از موعد می آمدند برایش کتاب می خواندم. گاه نکته ای یا مطلبی در سخنان او مطرح می شد. پس از مجلس می خواستند از روی منبع برایش بخوانم. با این همت و عطش برای یاد گرفتن مطالب منبر او تازگی داشت و با جذابیت همراه بود. بسیار قابل استفاده بود».

در ساحت شعر

قریحه شعر از کودکی در وجودش بود و با حادثه غم انگیز درگذشت برادرش سید مصطفی و سرودن چند مرثیه برای وی به بار نشست. مرثیه های چنین:

دیدم که آب دز چه جفا بر مجاب

بر او نه بس که خانه جمعی خراب

کرد

من و بی مصطفی و زندگانی

عجب دارم ز راز آسمانی

با این که دایره مطالعات او دیوان اشعار شاعران قدیم بود، زبان شعر مجاب جدید بود. تشبیهات و استعارات زبانی نو داشت و سروده هایش از طراوت و تازگی ویژه ای برخوردار بود.

قلم او در تمام قالب های شعر طبع آزمایی کرده بود و غزل را بیش از همه دوست داشت. جوشش ادبی در سخن او سنجیده و روان است و پختگی عبارات و اوزان شعری متناسب با سروده ها است.

برخی تک بیت های ناب و برگزیده از دیوان او سرشار از مفاهیم بلند عرفانی

است که از سویدای دل او نشأت گرفته است. شماری از ابیات چنین است:

عاشق نه بلبل است که گل دید و شد ز هوش

عاشق دل من است که بر گل نظر نکرد

در خیال آن شب وصلی که ما باشیم

و یار

روز را با روشنان بخشیده در

شامیم ما

تا خروس سحری خواند، نخفتم همه شب ها

بلکه جویم ز دم صبح نشان دم او

مشکلات غم گیتی به خرد حل کردیم

عشق او مسئله ای ماند و غمش

مشکل ما

حرف افسانه نخوانید ز اوراق

کتاب

هستی خویش فنا کرده و افسانه

شوید

داغ دل خود به کس نگفتیم

تا لاله بروید از گل ما

هر دلی بود گرفتار غمی یافت

نجات

دل ما را به غمی کرد گرفتار

انداخت

می سزد گریه کند تا صف حشر ابر

بهار

یاد آن شب که شود دوست جدا از بر

دوست

نه دل من است تنها شده پای بند

عشقت

که هزار دل پریشان شده همچو من

ز مویت

تاریخ

عاشقان همه درد است و غم ولیک

دوران

دلی چون من به غمش مبتلا نکرد

هر که شوری به سری داشت، ز سودای تو

بود

هر که پا بست غمی بود، گرفتار

تو بود

شکایت بس کنید ای دوستان از چشم زیبا بین

که من از راه بی چشمی به آن صورت نظر کردم

مرا از درد بی چشمی غمی نیست

نمی خواهم که دنیا را ببینم

عروج

استاد مجاب در بیست و چهارم اسفند ۱۳۹۰ برابر ۲۳ ربیع الثانی ۱۴۳۳ در قم درگذشت. پیکر مطهر ایشان پس از تشییع از مسجد امام حسن عسکری علیه السلام تا حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها در مقبره العلمای آرامگاه باغ بهشت (حجره ۷۲۰۲) به خاک سپرده شد.

متن سنگ نوشته مزار ایشان چنین است:

مدفن خطیب اهل بیت علیهم السلام عالم زاهد مرحوم مغفور حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمد کاظم مجاب فرزند
سید محمد علی

وفات ۲۴/۱۲/۱۳۹۰ - ۲۳ ربیع الثانی / ۱۴۳۳

ص: ۵۸

«مجاب» چهره ای شناخته در همت بلند و تلاش خستگی ناپذیر است. واژه ای است برای کوشش های بزرگ و رسیدن به موفقیت. او بی منت چشم ها می دید و بصیرتی داشت که کمتر افراد دارند و به موقعیت هایی رسید که بسیاری در آرزوی آن مانده اند. در خطابه و منبر جایگاهی رفیع داشت. در حوزه اهواز و قم به تدریس ادبیات و منظومه و معالم می پرداخت. دو مجموعه شعر از او به یادگار مانده است. یک عمر با شرافت و بزرگواری زندگی کرد. نه مدح کسی را گفت و نه نان را نرخ روز خورد.

نه زیر بیرق کسی سینه زد و نه برای دنیای خود و دیگری آخرتش را فروخت. هیچگاه حق را زیر پا نگذاشت و انسانیت را به تمام معنی رعایت کرد. هشتاد سال با شرافت و پاکباخته زندگی کرد. زندگانی اش معجزه و تابناک بود. اگر او با چنین بزرگی معلول بود، کاش همه ما معلول می شدیم.

تهیه و تنظیم: عبدالله امینی پور دزفولی (۱)

دیباچه

خطیب توانا، دانشمند گرانمایه، ادیب، محدث، مفسر، متکلم، استاد حوزه در معقول و منقول، شاعر دو زبانه (فارسی و عربی) حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمد کاظم مجاب، از سلاله پاک نبوی از نسل حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از تبار حضرت ابراهیم مجاب (مدفون در حرم سالار شهیدان) فرزند سید محمد عابد و سید محمد فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. به مناسبت پنجمین سالگشت درگذشت وی در اسفندماه شایسته می نمود یاد و ذکر از این خادم و ذاکر اهل بیت علیهم السلام شود، از این رو به نگارش زندگی نامه وی اقدام شد. امید است بتوانیم با خواندن شرح حال وارستگان فرزانه و پیروی از الگوهای ایمان و اخلاق و تلاش، از بندهای نومیدی و درماندگی و ناتوانی برهیم. آنچه تقدیم می شود، گزیده مندرجات کتاب حاضر است.

تولد

مرحوم آقای مجاب (متخلص به قدسی) در اواخر اسفندماه سال ۱۳۰۸ خورشیدی در دزفول متولد شده، پدر و نیاکان وی از عالمان سرشناس آن دیار بودند که بسیار پایبند دین و آداب شریعت بودند. محمد کاظم در چنین محیطی زاده شد و بالید.

پدر

پدر بزرگوار ایشان مرحوم آقا سید محمد علی مجاب از اولیای الهی و نیکان روزگار و اهل عبادت و عرفان بود. الان در دزفول و منطقه پیرمردانی هستند که پدر محمد کاظم را درک کرده و از ایشان آموزه ها و توسلانی در دست دارند. مرحوم آقای

ص: ۶۱

مجاب در سیزده سالگی پدر را از دست داده، پیشتر به تشویق و همت پدر و پیگیری های وی قرآن را حفظ کرده، بسیاری از دعاها و احادیث و خطبه ها و شعرها را نیز از بر کرده، و این بر اثر هوش و ذکاوت فوق العاده ای بود که خدا بدو عنایت نموده بود.

نابینایی

محمد کاظم به دلیل بیماری چشم سرخی یا آبله، از بینایی هر دو چشم در یک سالگی محروم شد. بیست سال بعد (۱۳۲۸) برای درمان تراخم چشم عازم تهران شد. دکتر معالج وی پروفیسور شمس بود که به تازگی عوض کردن قرنیه را ابداع کرده بود. محمد کاظم برای تعویض قرنیه، دو ماه در بیمارستان فارابی بستری بود اما به رغم عوض کردن قرنیه، معالجات نتیجه نداشت و وی به زادگاه خویش بازگشت، گو این که در عوض «بَصِير و چشمی» که از دست داده بود، خدا بدو بصیرتی عنایت فرمود که مصداق «گر ز حکمت ببندد دری، ز رحمت گشاید در دیگری» گشت!

تحصیلات

پدر محمد کاظم می خواست فرزندش عالم دینی گردد تا از این راه به دین و شریعت خدمت کند، از این رو خود به عنوان اولین آموزگار، امر آموزش و پرورش وی را بر عهده گرفت. محمد کاظم کودکی بسیار باهوش و ممتاز بود و به محض شنیدن، مطالب را می آموخت و حفظ می کرد. خود در این باره می گوید:

«پسر عمویی داشتم به نام سید حسین شفیعی که مدرسه می رفت. شب ها به درس هایی که حاضر می کرد، گوش می دادم و مطالبی از قبیل تاریخ و جغرافیا و آیات را حفظ می کردم به طوری که در سیزده سالگی نزدیک به دو سوم قرآن و مطالب متنوع دیگر از قبیل احادیث و تواریخ و اشعار را از برداشتم».

پیش از مرگ پدر در ۱۳۲۱ خورشیدی/۱۳۶۲ قمری وی سفارش فرزندش را به چند تن از واعظان شهر کرده، تأکید می نماید تحصیلات خود را نزد آنان ادامه بدهد و بدین سان محمد کاظم وارد حوزه علمیه دزفول شده، تحصیلات دینی خویش را آغاز می کند.

محمد کاظم در ۱۳۲۳ وارد حوزه علمیه دزفول شد. شور و علاقه بسیار وی به یادگیری باعث شد دروس مقدماتی را نزد مرحوم ملا عبدالرضا ترابی ناصح و حاج ملا مرتضی ترابی شریفی آغاز کند. در یکی از روزهایی که نزد مرحوم ناصح می رفت، از رفیقش سید محمدحسین قدوسی (از دزفولی های مقیم بروجرد که وی نیز از دو چشم نابینا بود) شنید: خدمت شخص بزرگی رفته و رساله فارسی آیت الله اصفهانی را می خواند. این شخص بزرگ بعدها یکی از استادان محمد کاظم گشت و از مشاهیر جامع معقول و منقول بود، یعنی آیت الله محمدعلی بیگدلی. محمد کاظم همراه دوستش خدمت آیت الله بیگدلی رفته، به درس هایی که می داد، گوش می کرد. وی طلاب و شاگردان بسیاری داشت که خدمتش ادبیات عرب می آموختند. محمد کاظم گوشه ای نشسته و به درس استاد گوش می داد. مدتی نگذشت که وی با قسمتی از اصطلاحات علمی آشنا شد ولی اظهار این مطلب نزد استاد و طلاب ممکن نبود چون شرم حضور محمد کاظم بدو این اجازه را نمی داد، از این رو وی به فراگیری ادبیات عرب نزد یکی از شاگردان استاد (مرحوم مخبر دزفولی) پرداخت، سپس به تکمیل آموخته های خویش نزد حضرت آیت الله حاج سید مهدی حکمی همت گماشت. اکنون همگان متوجه شده بودند که محمد کاظم توان درک مطالب را دارد. بدین سان وی به تحصیلات حوزوی خویش ادامه داد و با همت و تلاش شبانه روزی و اشتیاق و علاقه - به رغم کمبود ظاهری خود یعنی نابینایی - به مدارج عالی و ستودنی دست یافت! شوق آموختن و بهره مندی از ذهن و هوشی سرشار باعث شد دوره مقدمات و سطح حوزوی را به سرعت پیموده، هزار بیت شعر عربی حفظ کرده، به دلیل علاقه و استعداد فراوان محمد کاظم استادان کلاس های خصوصی برایش برگزار کرده، اینک وی طلبه جوان برومندی می نمود که درس های حوزه را به خوبی می آموخت.

استادان

پس از فراگیری مقدمات ادبیات عرب نزد آیت الله حاج سید مهدی حکمی، فراگیری دیگر کتاب های حوزوی همچون منطق را خدمت آیت الله محمدعلی بیگدلی ادامه داده، فقه و اصول را نزد مراجع تقلید و آیات عظام مانند حضرت آیت

اللّه العظمی جناب حاج آقا سید اسدالله نبوی و آیت الله آقا شیخ منصور سبط الشیخ خواند. در سال ۱۳۵۹ خورشیدی و پس از مهاجرت به قم در پناه حرم مطهر و امن کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به تحصیلات حوزوی و فراگیری علوم دینی خویش ادامه داده، در درس خارج فقه و اصول مرحوم آیت الله حاج شیخ احمد سبط الشیخ به بهره وری از محضر علمی آن عالم جلیل القدر پرداخت، چنان که مدتی کوتاه که در تهران بود، به مدرسه مروی رفته، نزد شیخ عماد رشتی، اصول فراگرفت.

تدریس

لیاقت و استعدادی که در وجود محمد کاظم بود، باعث شد مدرّس و استادی ممتاز و برجسته در حوزه گردد. اینک آنچه را آموخته بود، خود تدریس می کرد. دستیار وی یا طلاب عبارات کتاب ها را می خواندند و ایشان به توضیح و بررسی جوانب متن می پرداخت و درس می داد. تدریس در حوزه دزفول و اهواز دایر بود. ایشان فقه و اصول حتی منظومه حکیم ملا هادی سبزواری را که درباره فلسفه است، تدریس می کرد.

تبلیغ و سخنرانی مذهبی (۱۳۱۵)

پس از درگذشت پدر، اداره خانواده ای شامل دو خواهر و دو برادر و مادر بر عهده محمد کاظم قرار گرفت، از این رو لازم بود از راه منبر رفتن و سخنرانی مذهبی، وجهی به دست آورد تا زندگی اینان را تأمین کند. بدین سان محمد کاظم از هفت سالگی به تبلیغ پرداخته، در مجالس خانگی به ذکر و یاد مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و ارشاد مردم از طریق وعظ و منبر مشغول می شود. از آن رو که حافظ قرآن کریم بود و بیشتر دعاها و بیش از هزاران حدیث و بیت شعر فارسی و عربی را از حفظ کرده بود، منبر وی بسیار پر بار و پر محتوا بوده، مورد استقبال همگان قرار می گرفت و مردم فهم و خواص پسند بود، هر چند در تبلیغ هیچ گاه سود و انگیزه مالی و مادی نداشت.

به دلیل استعداد و حافظه ای که داشت، دعاهای طولانی مانند دعای کمیل، ابوحمزه و جوشن کبیر را حفظ بود و در مجالس احیای ماه رمضان می خواند چنان که احادیث و مطالب تاریخی می دانست و آگاهی های پُر بارش، منبرهای وی را

ص: ۶۴

سودمند و جذاب می نمود. خود سخنرانی اش را مختصر و کوتاه می کرد و بیش از نیم ساعت صحبت می نمود. از طرفی شاعر بود و به دو زبان عربی و فارسی شعر می گفت، و این بر غنای منبرش می افزود. برای به روز کردن اطلاعات خود، از دیگران می خواست برایش کتاب بخوانند یا هنگام مطالعه، با صدای بلند مطالب را بخوانند. گوش می داد و به حافظه می سپرد، همچنین به مجالس گوناگون می رفت و سخنان را می شنید و به خاطر می سپرد، چنان که از رادیو استفاده می کرد و به برنامه های عربی و فارسی گوش می داد حتی انگلیسی را از راه برنامه های رادیو یاد گرفت. عواملی باعث گشت منبرهایش جذاب و مورد استقبال عموم قرار گیرند، که عبارتند از:

۱. تلاش و همت و سخت کوشی ستودنی برای کسب معلومات و عقب نماندن از دیگران،
۲. دقت و ابداع شیوه دسته بندی و سازماندهی اطلاعات بر روی منبر و هنگام سخنرانی،
۳. کم و گزیده گویی مطالب متنوع و غیر تکراری و در خور شأن خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام،
۴. اخلاص و نیت پاک و سخن از دل به منظور جذب همگان به مکتب اهل بیت علیهم السلام،
۵. دوری از تقلید و پرهیز از نقل و حکایت صرف بلکه تحلیل و تجزیه آموخته ها،
۶. عشق به کتاب و مطالعه و یادگیری برای تقدیم مطالب جدید و خودداری از بیان مطالب تکراری،
۷. بیان سند و مدرک و بسنده نکردن به گفته های بزرگان و خوش سلیقه بودن،
۸. استفاده از متون روایی معتبر در ذکر مرثیه اهل بیت علیهم السلام و دوری از تحریک احساسات مردم، بلکه آموزش شناخت و آگاهی و شیوه درست فکر کردن و عزاداری مبتنی بر معرفت، نه گریه صرف،
۹. لحن و موسیقی خاص و صدای دلنشین در روضه خوانی و پرهیز از خواندن روضه مکشوف و بی پروا،
۱۰. مردم داری و اخلاق مدارای و دوری از تندى و تنش، گویا درصدد بود ابتدا

مردم را جذب کند، سپس به تصحیح افکار و پیرایش سبک عزاداری بپردازد،

۱۱. دوری از مادیات و دنیا گرایی، و داشتن عزت نفس و استغنا طبع،

۱۲. پرهیز از طرح مباحث دوره ای و دنباله دار بر سر منبر بلکه بررسی موضوعی واحد،

۱۳. بهره گیری از اشعار فارسی و عربی و بیان مطالب به صورت تحقیقی و استنباطی و اجتهادی به گونه ای که بدو لقب «منبری مجتهد» دادند.

سید مجاب از سر عمد و آگاهی، دعوت مراکز علمی و نه عمومی را برای سخنرانی می پذیرفت و بدون هیچ ادعایی این مجالس را به کارگاه آموزشی برای ترویج و گسترش فرهنگ دینی تبدیل کرده بود. تلاش می کرد سبک جدید و ابداعی خویش را به کار گیرد و فرهنگ شیعه به ویژه فرهنگ تبلیغ و منبر را از خرافات و روش های ناپسند پیراسته کند و به نیکی ها بیاراید، از این رو کمتر حرف می زد و بیشتر عمل می کرد.

چاپ و انتشار دیوان شعر (۱۴۴۳)

مجموعه اشعار سید محمد کاظم مجاب متخلص به قدسی نخستین بار با عنوان نامه روشن بینان در ۳۵ سالگی در ۱۳۴۳ ش/۱۳۸۵ ق در قطع جیبی توسط انتشارات سید موسی عالمشاه در دزفول چاپ شده، دومین بار در قطع رقعی با عنوان دیوان قدسی در ۶۸ سالگی توسط مرحوم صدرالسادات، انتشارات صدر تهران در ۱۳۷۶ ش در ۱۶۴ صفحه شامل ۹۷ غزل، چهارده قصیده و چندین رباعی و دو بیتی. اشعاری پر نغز و زیبا که نشانگر تکامل و رشد فکری و ادبی شاعر است. شعرهای وی بسیار روان و سلیس بوده، موسیقی دلنشینی در آن جاری است و هیچ پیچیدگی نداشته بلکه شیرین و لطیف است.

مهاجرت به اهواز (۱۳۴۷)

محمد کاظم مجاب که در این سال ها به مبلغ و مدرّسی چیره دست تبدیل گشته بود، به منظور تکمیل آموخته های خویش رهسپار حوزه علمیه اهواز شد. طی سال های اقامت در اهواز، به تبلیغ و تدریس مشغول بوده، با بهره گیری از اطلاعات و داده های علمی خود، به خدمت همت گمارد. در یکی از مساجد اهواز کانونی مذهبی تشکیل شد و از ایشان خواستند به انگلیسی زبانان، عقاید مذهبی را آموزش دهد که حجت الاسلام مجاب با تسلط کامل بر زبان، نیز معارف دینی، به

قم در طول سالیان، مرکز علوم اسلامی بود و شمار بسیاری از فرزندگان را در خود جای داده بود. آرزوی هر طلبه رسیدن به این چشمه جوشنده ی دانش و فضیلت بود. از این رو «مجاب» همراه خانواده خود در سال ۱۳۵۹ رهسپار قم شد. فراگیری سطوح عالی درس های حوزوی و شرکت در دروس خارج فقه و اصول آیات عظام، نیز پرداختن به امور تبلیغ و خطابه دستاورد این مهاجرت است. مهاجرتی که تا پایان عمر استاد گرانمایه پایدار ماند.

نشاط روحی و امید به زندگی

معلولیت جسمی می تواند روحیه صاحب آن را به شکست بکشاند یا دست کم او را از تلاش باز دارد، ولی «مجاب» در راه عمل به وظیفه «خدمت به فرهنگ اهل بیت و نشر و گسترش آن» تا آخرین روزهایی که توان داشت، هرگز سست نشد. نشاط روحی فوق العاده وی مثال زدنی بود. سرچشمه این نشاط دو عامل بود:

یکی ایمان قوی به خدا و اهل بیت، دیگری امید به موفقیت و همت عالی برای تحقق آن. به حرفی که می زد، ایمان داشت و به دور از تصنعات و تکلفات خطابه ای و صنفی بود. بر منبر گویا کنار شنونده نشسته و به طور خصوصی با او گفتگو می کند. سخنانش از دل و قلبش بیرون می آمد. هیچ گاه از تلاش و پشتکار برای آموختن دست نشست. از این که گاه کسی نبود برایش کتاب بخواند، حسرت می خورد و ناراحت بود، گرچه همیشه امیدوار پیگیر بود، که بیانگر همت بلند اوست، از این رو از بسیاری بنیایان جلو افتاد و به رغم اوضاع سخت و دشواری که داشت، به اوج و ترقی رسیده بود و به هیچ روی متکی به دیگران نبود و اظهار نیاز نمی کرد و نارضایتی نداشت.

تسلط بر شعر فارسی

«مجاب» ذوق بسیار و روحی لطیف داشت. گاه از شنیدن شعری بسیار دگرگون می گشت و شب تا صبح نمی خوابید، چنان که این رباعی بابا طاهر با وی چنین کرد: «به داغ دلبری دل مبتلا بی، که هجرانش بلا وصلش بلا بی، در این ویرانه، دل جز خون ندیدم، نگویی دل که دشت کربلا بی» با افراد مشاعره می کرد و درباره

بحور و اوزان شعری مباحثه می نمود. مرحوم مجاب اشعار سعدی و مولوی و حافظ را با کربلا و امام حسین علیه السلام تطبیق می داد، مثلاً شعر «ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست» حافظ را در شب دوم محرم می خواند، چنان که بر الحان و دستگاه های موسیقی آگاهی داشت و اشعار مرثیه را با لحن آوازی قدیم دزفول می خواند. وی حافظ نهج البلاغه و اشعار «الفیه» بود. چنان که اشعار عربی سعدی را از راه گوش کردن حفظ نموده و پس از گذشت پنجاه سال فراموش نکرده بود!

فروتنی و خاکساری

به رغم این که شخصیتی علمی و مقدس بود، اما بسیار متواضع بود طوری که اگر درجایی سخنران دیگری بود، فروتنی می کرد و منبر نمی رفت. از این رو مورد عنایت حضرات آیات بود مثلاً آیت الله بهجت به منبر «مجاب» علاقه داشت. وی که در همه وقت در حال ذکر بود، وقتی آقای مجاب منبر می رفت، ذکر را قطع می کرد و به دقت به سخنان مرحوم مجاب گوش می داد. آیت الله کوکبی تبریزی درباره منبرهای مجاب گفته: «خیلی قابل استفاده است و به اشعار خوبی اشاره می کند.» وقتی آقای مجاب منبر می رفت، آیت الله کوکبی سرا پا گوش و دقت می شد مثل این که از منبع علمی نابی استفاده می کند!

فرزند خصال خویشتن

هرگاه از مرحوم مجاب درباره پدر و نسب و جایگاهش می پرسیدند، پاسخ می داد: «هیچ کس پسر هیچ کس هستم!» در ادامه به سخن «ولتر» فیلسوف فرانسوی استناد می کرد که «حتی صدای خَش بر گک های پاییزی نیستم!» همان برگ های که در فصل خزان از درختان می ریزند و ارزشی ندارند. مرحوم مجاب حتی اظهار وجودی در این حد نداشت! از مرحوم پدرش نمی گفت مبادا مغرور بدو شده و از کسب علم باز ماند! چنان که وقتی از او پرسیدند: چرا سخنرانی هایتان را ضبط و پیاده نکردید که به مجموعه دانشنامه ای بسیار سودمند تبدیل می شود، گفت: کاری نکرده ام و ما کی باشیم که بگوییم لقایی داریم یا به این بی سر و پایی، سری در سرها داریم!؟

قناعت و عزت نفس

آن مرحوم به حداقل غذا - آن هم غذای ساده - و حداقل لباس و پوشاک بسنده

می کرد و گرایشی و دل بستگی به دنیا نداشت. همین ویژگی چشمه های معرفت را در وجودش جوشان کرده، نسبت به امور بصیرت و آگاهی باطنی داشت. مرحوم مجاب اطلاعات چندانی از خود و خاندانش بیان نکرده، چنین اجازه و مجالی به دیگران نیز نمی داد. بسیار بی ریا و بدون تکلف بود و اهل تظاهر و دکان داری نبود. به بیوت بعضی علما نمی رفت تا شبیه پیش نیاید می خواهد خود را مطرح کند. هر جا و هر زمان ذره ای بوی رقابت به مشامش می رسید، آن را ترک می کرد و به دیگران واگذار می نمود. به تمامی متعلقات دنیا دل بستگی نداشت و استقلال و استغنائی نفسانی شگفتی داشت. چنان که اتکا و توسل و توکل بر خدا و معصومان علیهم السلام داشت. اگر کسی به او ترحم یا کمک می کرد، ناراحت می شد و بدش می آمد. عزت نفس او مثال زدنی بود!

در گذشت

سرانجام عمر پر برکت سید مجاب در ۲۴ اسفند ۱۳۹۰ به سر آمد و روح ملکوتی اش به دیار باقی شتافت و دوستدارانش در رثای آن یار فقید سیاهپوش و عزادار شدند. وی در آرامگاه علی بن جعفر علیه السلام به خاک سپرده شد. اکنون در پنجمین سالگشت ارتحال جانگداز اویم. داغ از دست دادنش سال ها است که اندوهی جانکاه بر دلمان نهاده اما چه می توان کرد؟!

گر نادره معدوم شود، هیچ عجب نیست، کز کاخ جهان نادره کاران همه رفتند!

یاد و خاطره او همیشه در دل ما و تاریخ پا برجاست چرا که «العلماء باقون ما بقی الدهر»

و سلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم یبعث حیاً (مریم، ۱۵)

درود بر او آن روز که تولد یافت، آن روز که درگذشت و آن روز که زنده برانگیخته می شود!

تاکنون هیچ مقاله ای درباره مرحوم مجاب منتشر نشده است، چرا؟ آیا ایشان در حدی نبوده که پژوهشگران درباره او مقاله بنویسند؟ آیا او تاریخی نشده است، هر چند به لحاظ شخصیتی صلاحیت دارد؟

هر پاسخی برای این پرسش ها داشته باشیم، واقعیت این است که سید محمد کاظم مجاب یک پدیده در عصر ما است؛ و در عصر خودش از بسیاری از نظر اخلاقیات و دانش و فرهیختگی برتری داشت. چون در جوانی دیوان شعرش منتشر شده است. حداقل اگر همه اشعار او را درجه یک ندانیم ولی اشعار درجه یک در اشعارش بسیار است.

همچنین به رغم نابینایی دروس مختلف حوزه را چند دهه تدریس کرده است و شاگردانش راضی بوده اند. از هفت سالگی منبر داشته و منبرهای او توسط بیوت مراجع و بزرگان حوزه و روحانیون که خود کارشناس اند، تلقی به قبول شده است.

چندین دلیل دیگر می توان بر فرهیختگی شخصیت او و کارنامه اش شمرد. اما به نظر می رسد در حقیقت کم لطفی شده است. اگر یک روحانی غیر نابینا بود و به روابط اش در هر شرایط و به هر قیمت اهتمام می داشت و برای خودش مرید و دفتر و دستک ایجاد می کرد، قطعاً وضع فرق می کرد و او را به عنوان مرد سال، نابغه قرآن، شاعر توانا، ادیب سخنور، مبلغ و مدرس نمونه و صدها لقب و عنوان این چنینی معرفی می کردند.

اما چنین فردی که با پاک دستی، بدون وابستگی به مراکز قدرت و پول حدود هفتاد سال تلاش کرده، با درآمد اندک ناشی از عرق جبین اش زندگی نموده، بی آرایش و پاک زندگی کرده و طاهر و مطهر دنیا را ترک گفته، متأسفانه قدرش مجهول می ماند و نامش و حقیقتش ناشناخته است.

آیا این وضعیت نشانه سلامت جامعه است؟ این فصل به مقالاتی می پردازد که در چند ماه اخیر توسط کارشناسان «مجاب» شناس و چند تن نویسندگان و بستگان آشنا به احوال او، تألیف و عرضه شده است. از همه آنان تشکر می کنیم.

قبل از هر چیز لازم است بگویم مرحوم پدر از خودنمایی و مطرح کردن خود پرهیز نموده و معتقد به معرفی خودش نبود. برای اینکه بدانید ایشان تا چه اندازه خودسازی کرده و خودستایی از خودش را به کلی کنار گذاشته بود، داستانی که واقعاً به وقوع پیوسته نقل می‌کنم. بعضی از دانشگاهیان پیشنهاد داده بودند که آقای مجاب چون روش جذابی در القای معارف دینی دارد و توانایی تدریس معارف شیعی را به خوبی دارد، از وجودش در دانشگاه استفاده شود. سیر قضایا به اینجا می‌انجامد که قرار می‌شود گروه الهیات و گزینش دانشگاه چمران اهواز با مرحوم مجاب گفتگویی داشته باشند.

وقتی آنان از مرحوم مجاب درباره نسب و موقعیت او می‌پرسند، آن مرحوم پاسخ می‌دهد: هیچ کس بن هیچ کس هستم. در ادامه به سخن ولتر فیلسوف اجتماعی فرانسوی استناد می‌کند که می‌گفت: دیده‌اید درختان در پاییز برگ‌هایشان می‌ریزد و برگ‌های ریخته شده ارزشی ندارند ولی هنگام افتادن صدایی از خود بروز می‌دهند و اظهار وجودی می‌کنند. مرحوم مجاب می‌فرماید صدای خش برگ‌های پاییزی هم نیستم. من حتی اظهار وجودی در این حد ندارم.

ایشان از مرحوم پدرشان چیزی نمی‌گفتند مبادا که مغرور به سوابق شده و از کسب علم باز مانیم. به مفهوم این شعر استناد می‌کرد: گیرم پدر تو بود فاضل؛ از فضل پدر تو را چه حاصل.

همچنین وقتی در مورد آثارش می‌پرسند و می‌گویند: چرا منبرهاتون رو ضبط اصلاً نکردید؟ چون خود مجموعه منبرهای شما به یک مجموعه مطالب بسیار سودمندی تبدیل می‌شود، آن مرحوم در پاسخ می‌گوید: نخیر کاری نکرده‌ام و

ص: ۷۳

۱- . تنها فرزند ذکور مرحوم سید محمد کاظم مجاب، ایشان در مدرسه علوی تهران به شغل شریف معلمی اشتغال دارد و به تعلیم و تربیت فرزندان این کشور می‌پردازد.

این حسن ظن شما است. ما کی باشیم که بگوییم لقایی داریم یا به این بی سر و پای، سر و پای داریم. (۱)

آن مرحوم به حداقل غذا آن هم از غذاهای ساده و حداقل لباس و پوشاک اکتفا می کرد. دنیا را سه طلاقه کرده و هیچ گزاشی به امور دنیوی نداشت. همین خصوصیت چشمه های معرفت را در وجودش جوشان کرده بود و نسبت به امور، بصیرت داشت. این نکته را یادآور شوم تا معلوم شود خود آن مرحوم اطلاعات چندانی از خودش و خاندانش بیان نکرده و چون اجازه و مجال به دیگران هم نمی داد، از این رو در مجموع، نوشته های اندکی درباره ایشان تا کنون به دست پژوهشگران رسیده است.

اما درست است که خود آن مرحوم چنین تفکری و رویه ای داشت ولی بر ما لازم است این گونه افراد را که سرمایه های شیعه و ذخایر ملی ما هستند، به مردم خود و جهان معرفی کنیم. از این رو مقاله حاضر را در وصف حالات و فعالیت های ایشان در چهار مقام یا بخش نوشتم.

مقام حسَب و نسب

سید محمد کاظم فرزند سید محمدعلی فرزند سید عبدالرزاق فرزند سید محمد است. در این سلسله سادات سید محمدعلی مشهور به مجاب گردید. این سلسله را از سادات گوشه هم نامیده اند و در کتابی که درباره سادات گوشه تألیف و عرضه شده، از محمدعلی مجاب و محمد کاظم مجاب یاد شده است. (۲)

دلیل نام گذاری به مجاب

اما علت نام گذاری به مجاب به گفته سید محمد کاظم از قول پدرش این است که مرحوم سید محمدعلی پدر سید محمد کاظم به این باور رسیده بود که آنان از نسل ابراهیم مجاب می باشند و پدر و اجداد او تا برسد به خودش، اولاد ابراهیم مجاب اند.

ص: ۷۴

۱- . مصاحبه شیخ محمد مهدی ارگانی با مرحوم مجاب با عنوان سید محمد کاظم مجاب به روایت خودش.

۲- . خاندان سادات گوشه، به کوشش سید محمدعلی امام و سید محمدرضا فاطمی، ص ۵۰۸ و ۴۹۷.

ابراهیم مجاب در حرم امام حسین علیه السلام نزدیک ضریح حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام دفن شده است.

سید محمد کاظم در سال ۱۳۰۸ ش متولد شد و فرزند ارشد محمدعلی بود. وقتی ۱۳ ساله بود، یعنی در سال ۱۳۲۱ پدرش را از دست داد. (۱)

سید محمد کاظم دو برادر و دو خواهر داشت. برادران به نام های سید محمدی و سید مصطفی و خواهران به نام های مریم بیگم و طویبی خانم بودند. اما سید محمد کاظم فرزند ارشد و بزرگ ترین بود. سید محمدی پس از تحصیلات دانشگاهی در رشته داروسازی دانشگاه تهران مقطع دکتری را گذراند و هم اکنون داروخانه مجاب را در قم دارد. اما مصطفی، کوچک ترین برادر در شانزده سالگی در رودخانه دزفول غرق شد و به رحمت خداوند پیوست. اما خواهران هر دو مزدوج و مقیم دزفول می باشند. سید محمد کاظم وقتی یک ساله بود، بینایی خود را بر اثر بیماری از دست داده بود. (۲) سید محمد کاظم در چهارده سالگی به عنوان بزرگ خانواده باید مدیریت و اداره خانه و مادر، برادران و خواهران را انجام می داد. اما چگونه یک نوجوان چهارده ساله آن هم نابینا توانست به بهترین روش خانواده را اداره کند، به طوری که همه افراد تا حد ممکن به مدارج و اهداف دلخواه رسیدند؟! و

پدرش گویا پیش بینی آینده را می نموده و اولاً او را از کودکی به فراگیری دانش ها و معلومات مورد نیاز وادار می کرد، نیز او را به دو تن از اساتید دلسوز در حوزه علمیه دزفول سپرد. همین آموزش ها موجب شده بود تا منبرهای جذاب، مردم پسند و پر محتوایی داشته باشد و مردم قدر زحمات او را دانسته اند. ایشان اصولاً در تبلیغ هیچ گاه سود و انگیزه مالی و مادی نداشت.

وقتی بیست و هفت ساله بود به توصیه برخی پزشکان برای درمان چشمانش به

ص: ۷۵

۱- در زندگی نامه خودنوشت مرحوم مجاب، همین طور آمده و نوشته: وقتی سیزده ساله بوده، پدرش در گذشته است. بنابراین سال وفات پدرش ۱۳۲۱ ش است (نامه روشن بینان، ص ۵).

۲- بعضی پژوهشگران مثل حجت الاسلام و المسلمین آقای مهدی پور می گوید: آقای مجاب در چهار سالگی بینایی خود را از دست داد.

تهران رفت. دو ماه در بیمارستان بستری بود ولی بدون نتیجه به زادگاهش بازگشت. مخارج این سفر و بیمارستان را تاجری به نام ابوالقاسم شمس و خود بیمارستان پرداخت کرد. پس از مرخصی، ایشان به دزفول بازگشت.

خود سید محمد کاظم چهار فرزند، یک پسر و سه دختر دارد. پسرش در کسوت معلمی به آموزش و پرورش فرزندان جامعه اشتغال دارد و دختران دارای تحصیلات حوزوی و قرآنی و جدید هستند ولی، شغل بیرون خانه را نپذیرفتند. دامادها عبارت اند: سید محمد تقی معصومی شغل آزاد و تولید مواد غذایی؛ سردار سید احمد رشیدی فر از فرماندهان دفاع مقدس و بازنشسته نیروی انتظامی و بالاخره دکتر سید علی صدر السادات که به عنوان معاونت وزارت بهداشت و درمان اشتغال دارد.

روابط گرم و صمیمی با اعضای خانواده داشت و به آنان سر می زد و جویای احوال آنها می شد.

مقام نشاط علمی

مرحوم سید محمد کاظم مجاب دارای نبوغ و استعداد فوق العاده بود. منشأ این ظرفیت ها و توانمندی ها را یکی در خانواده و دوم در نابینایی ایشان باید جستجو کرد. خانواده ای اصیل با چند نسل از دانشمندان علوم دینی و مروج شریعت داشت. خصوصیت هایی از این خانواده از طریق تربیتی یا توارث به او رسیده بود. دوم اینکه نابینایی موجب رشد برخی استعدادها و توانایی در انسان می شود. جمله مشهوری می گوید: «مَنْ فَقَدَ حَسًّا فَقَدَ وَجَدَ احْسَاسًا» یعنی هر کس حسی را از دست بدهد، راه دریافت به روی او گشوده می شود. سید محمد کاظم از نوجوانی، حافظه و قدرت یادگیری و بهره هوشی بالا داشت. با شنیدن هر مطلبی آن را یاد می گرفت و به حافظه می سپرد.

مربی و معلم سید محمد کاظم، از خردسالی پدرش بود. قرآن را تا سوره یوسف، صحیفه سجادیه، ادعیه و نهج البلاغه را نزد پدرش فرا گرفت. یک ویژگی ایشان، استفاده از فرصت ها بود؛ تلاش می کرد از هر شرایطی برای بالا بردن دانش و محفوظاتش استفاده کند. خستگی برایش معنا نداشت و همیشه آماده آموختن بود.

بعد از وفات پدرش، با اینکه مقدمات به گونه ای توسط پدرش فراهم آمده بود که به وعظ و خطابه اشتغال داشته باشد، اما به دلیل تردیدی که در قلب و ذهنش نسبت به توانایی چنین مسئولیتی داشت، تا مدتی مردد بود ولی به الطاف الهی نسبت به خط مشی و آینده اش به یقین رسید و کارش را با اطمینان شروع کرد.

این نوجوان سیزده ساله ای به رغم نابینایی، مسئولیت سنگین اداره خانواده را بر دوش گرفت و هم زمان نسبت به آینده نیز تصمیم خردمندانه می گرفت. امروزه گاه افرادی در سی سالگی می بینیم که هنوز توانایی انتخاب راه و آینده خود را ندارند. به نظر می رسد اینکه سید محمدکاظم با چنین مسئولیت هایی مواجه می شد، به نوعی آب دیدگی در کوران حوادث و نیز بالا رفتن توانمندی ها، عقلانیت و به ویژه محاسن اخلاقی و ایمان و توکل او بود.

از نکته های بارز زندگی او، یتیمی و بر دوش کشیدن سرپرستی خود و خانواده؛ اشتغال به امور صعب و پر مشقت از دوران خردسالی است. هیچ یک از بزرگان و دانشمندان را نمی یابیم که زندگی راحت و آسایش همه جانبه و رفاه کامل داشتند بلکه بر عکس همه آنها در فقر و مشکلات ساخته و پرداخته و آماده مسئولیت های بزرگ آینده می شوند.

وقتی تصمیم گرفت تحصیل در حوزه علمیه دزفول را با جدیت شروع کند، حدود پانزده سال داشت و گویا سال ۱۳۲۳ش بود. دوره ای است که سخت گیری های رضا شاه (درگذشت ۱۳۲۳، پایان حکومت ۱۳۲۰) پایان رفته، آزادی نسبی وجود دارد. روحانیت و مراجع تقلید به فکر توسعه حوزه افتاده و آیت الله بروجردی در قم به مرجعیت و تدریس می پردازد. از طرف دیگر مردم هم یک دوره لائیک را تجربه کرده و به مذهب و نهادهای دینی رو آورده اند. مثل دیگر طلاب از تصریف (۱) آغاز کرد. کتاب امثله (۲) را نزد آقای مخبر دزفولی و کتاب های

ص: ۷۷

۱- . تصریف نام کتاب کم حجمی در مجموعه جامع المقدمات و درباره علم صرف است. نیز به معنای صرف کردن و بیان صیغه های افعال و دیگر کلمات است.

۲- . امثله اولین کتاب صرفی در مجموعه جامع المقدمات است.

و صرف و نحو را نزد کسانی مانند حضرت آیت الله سید مهدی حکمی تلمذ کرد. مغنی و نیز حاشیه (۴) در منطق را نزد آیت الله حاج محمدعلی بیگدلی فرا گرفت. با تکمیل ادبیات و منطق که دروس پایه و مقدمات محسوب می شود، دروس اصول فقه را در محضر آیت الله سید اسدالله نبوی و قوانین را نزد آیت الله منصور سبط الشیخ و معالم را نزد آیت الله محمدعلی بیگدلی و سپس رسائل و مکاسب را نزد آیت الله مرحوم آقا شیخ منصور سبط الشیخ و مقداری از قوانین را نزد آیت الله نبوی فرا گرفت.

استاد ادیبی مثل آیت الله محمدعلی بیگدلی در حوزه علمیه دزفول مثل ادیب نیشابوری در حوزه علمیه مشهد بود و همان گونه که او در مشهد شاگردان بزرگی پرورش داد و تربیت کرد، در خوزستان هم ایشان نقش برجسته ای در ادبیات و تفهیم ادبیات عرب به شاگردان داشت. چند سالی که سید محمد کاظم مجاب نزد مرحوم آیت الله بیگدلی به فراگیری صرف و نحو و ظرایف مسائل ادبیات عرب اشتغال داشت، در تقویت پایه ادبیاتی او مؤثر بود.

هنگامی که رسائل و مکاسب را به جایی رسانده بود، به اهواز منتقل شد. در اهواز به جای کفایه الاصول، ریاض و شرح لمعه خواند. چون خط مشی او با دیگران

ص: ۷۸

- ۱- بصرویه رساله کوتاهی درباره دانش صرف است که در حوزه های علمیه خوزستان می خوانده اند.
- ۲- الفیه نام کتابی در علم نحو است. ابو عبدالله محمد مشهور به ابن مالک (در گذشت ۶۵۲ق) کتابی به صورت شعر به نام الکافیة الشافیة نوشت، سپس آن را تلخیص و آن را الفیه نامید چون شامل هزار بیت شعر درباره نحو عربی است. سپس پسرش کتاب شرح الفیه را نوشت (همان، ص ۱۳).
- ۳- آجرومیه نام کتابی در ادبیات عرب است. ابو عبدالله الصنهاجی مشهور به ابن آجروم (در گذشت ۷۲۳ق) اهل فاس در شمال آفریقا کتابی به نام المقدمه الآجرومیه فی علم العربیه نوشت که در افواه به اختصار آن را آجرومیه می نامند. این کتاب از قدیمی ترین آثار در صرف و نحو عربی است (المنجد فی الاعلام، ص ۴ و ۲۷).
- ۴- حاشیه کتابی است که ملاعبدالله یزدی از عالمان دوره صفویه در منطق نگاشت. چون شرح و توضیح به صورت حاشیه بر کتاب تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه است، آن را حاشیه می نامند. اصل این کتاب از نجم الدین عمر کاتبی قزوینی (در گذشت ۶۷۵ق) و شرح آن از قطب الدین محمد رازی (در گذشت ۷۶۶ق) است (الذریعه، ج ۶، ص ۲۴ و ۳۶).

متفاوت بود. او درصدد خواندن متونی نبود که در تأمین اهدافش مؤثر نیست یا کمتر مؤثر است. مهم ترین ویژگی خط مشی او، آشنایی خودش؛ تعالیم دینی و سپس تبلیغ آموزه های دینی در سطح مردم بود. اما کتابی مثل کفایه برای کسانی که می خواستند مجتهد شوند و در مسیر پژوهش یا تدریس گام بردارند؛ مناسب بود ولی برای کسانی که رویکرد تبلیغی دارند، پرداختن به چنین آثاری ضایع کردن وقت است.

پس از پیروزی انقلاب و رونق حوزه علمیه قم و شروع جنگ تحمیلی به قم هجرت کرد و مقیم شد و به درس تفسیر و درس خارج فقه رفت. به درس تفسیر آیت الله جوادی آملی علاقه خاص داشت.

پس از یک دوره تحصیل شروع به تدریس کرد. درس او در حوزه علمیه دزفول، جذابیت خاصی داشت و نسبتاً شلوغ بود. او را از استادان نمونه و ممتاز در اهواز و دزفول دانسته اند.

وقتی در دزفول اقامت داشت، در مدرسه آیت الله نبوی، کتاب هایی چون معالم و حاشیه تدریس می کرد. در اهواز سیوطی و دیگر آثار ادبی و منطقی را می گفت.

حضرت آیت الله حاج سید علی شفیعی دام عزه العالی می فرمود: این لیاقت و استعدادی که در وجود مرحوم مجاب بود باعث شد که از ایشان یک مدرس ممتاز و برجسته ای در حوزه ی علمیه دزفول به عمل آید. کاملاً به یاد دارم که ایشان در دزفول در مدرسه ی آیت الله نبوی، کتاب معالم، حاشیه ی ملا عبدالله و کتاب هایی از این قبیل که دروس رایج حوزه بودند، برای طلاب وقت تدریس می کرد. معمولاً عبارت برای ایشان خوانده می شد؛ سپس ایشان به توضیح و بررسی جوانب آن متن می پرداخت و تدریس می کرد. حتی از بعضی از فضلا و روحانیون محترم اهواز شنیدم که می گفتند اوقاتی که در اهواز اقامت داشت، پیش ایشان سیوطی یا درس های دیگر خواندیم. به دلیل استعداد و حافظه ای که داشت، الفیه را از حفظ داشت؛ دعاها ی مفصلی از قبیل دعای کمیل، دعای ابوحمزه و دعای جوشن کبیر را حفظ بود؛ حتی در بعضی از مجالس احیا در ماه رمضان که شرکت می کرد، قسمتی از دعای ابوحمزه و دعای جوشن را همراه با دیگران که می خواندند، ایشان هم خودش می خواند. در اخبار و احادیث و تاریخ اسلام ید طولانی پیدا کرده

بود. به دلیل این معلومات منبرهایش جذاب و قابل استفاده بود؛ و مفصل و مطول نبود ولی پر بار بود و همیشه نکته داشت. از طرف دیگر شاعر برجسته ای بود، به دو زبان عربی و فارسی شعر می گفت و دیوان اشعار او دو بار هم چاپ شده، یک بار با قطع جیبی به وسیله ی سید موسی عالم شاه و یک بار با قطع رقعی به وسیله مرحوم آقای صدر السادات که از ناشران دزفولی ساکن تهران، به چاپ رسید. به مباحث عرفانی آشنا بود مخصوصاً اینکه در بیت شان تقریباً حالت عرفان و مسائل روحی هم وجود داشت. تعبیر خواب او ممتاز بود و رموز این فن را می دانست. بعضی از خواب های خیلی پیچیده را ایشان تعبیر می کرد. تعبیراتی را که واقع شده بود یا بعداً واقع می شدند، می گفت.

نتیجه اینکه مرحوم مجاب روش گوش و شنیدن را جایگزین دیدن و چشم کرده و با پشتکاری که داشت و توکلی که در روحیه و زندگی اش بود، مورد توجهات الهی قرار گرفت و در زمینه علوم حوزوی به مدارج عالی رسید. البته شیوه و خط مشی او با بسیاری از حوزویان متفاوت بود و حوزه را راه آشنایی با معارف اهل بیت و علوم حوزوی را مقدمه ای برای خودسازی و تهذیب نفس می دانست.

به همین دلیل برای فراگیری علومی مثل تاریخ اسلام و علوم قرآن تلاش بسیار داشت و کارشناس این رشته ها بود.

حافظه عالی داشت، تمام قرآن، نهج البلاغه و بسیاری از ادعیه بلند و کوتاه را از بر داشت. همین حافظه در فراگیری علوم، به او کمک می کرد.

مقام زهد و تسلیم

مرحوم مجاب، خود و برنامه زندگی اش را به گونه ای سامان داده بود که مطابق تعالیم اهل بیت باشد. رفتاری که دال بر متیت، مال خواهی، مال اندوزی، مقام خواهی حتی مقامات دینی باشد، از ایشان مشاهده نشد.

تحت تربیت های پدرش، یاد گرفته بود چه اخلاقیاتی و چه رفتارهایی و چگونه داشته باشد. پدرش روحانی بود که گرایش معنوی و اخلاقی در او قوی بود و همین رویکرد را به سید محمد کاظم هم منتقل کرده بود.

خود محمد کاظم سال هایی از عمرش را با طریقت ذهبیه گذرانده و از بزرگان و مربیان ذهبی، دستور سیر و سلوک و تهذیب دریافت کرده و عمل نموده هر چند

بعداً جدا شده ولی تأثیرات معنوی ماندگار بود. البته رفتن ایشان به سراغ ذهبیه به دلیل صوفی شدن نبود بلکه می خواست بدانند آنان چکار می کنند.

مهم تر اینکه اهل وظایف شرعی و عبادات مثل نافله شب بود. برنامه تهجد شبانه جزء برنامه های دائمی او بود.

ایشان از هفت سالگی پیش منبری و مداحی و روضه خوانی برای اهل بیت علیهم السلام داشت و واقعاً خودش را خادم خاندان عصمت و طهارت می دانست. یعنی حدود هفتاد سال از عمرش را در خدمت فرهنگ معصومان علیهم السلام بود. چنین فردی یقیناً مورد حمایت است و مورد توجهات قرار می گیرد.

قرآن را حفظ بود و هر روز یک جزء از قرآن را می خواند. تقریباً همه ادعیه را از برداشت و با خلوص خاص ادعیه را نه برای اهداف و خواهش های دنیوی و تأمین خواست ها و کمبودهای زندگی بلکه از سیر محبت و عشق می خواند. شب های احیاء و جمعه در مسجد «حاج سید مجدالدین» در دزفول به اجرای برنامه های جذاب و مؤثر معنوی می پرداخت و مردم هم استقبال خوبی داشتند.

به گفته خودش هر روز زیارت جامعه می خواند حتی روز و شب عروسی اش، خواندن زیارت جامعه را ترک نکرد.

علوم غریبه مثل رمل را تا اندازه ای می دانست و تا جایی که مخالف شرع نبود عمل می کرد. نیز استخاره با تسبیح انجام می داد و رمل را هم با تسبیح می شمرد. گاه در پاسخ درخواست کننده استخاره نکاتی می گفت و وقایعی را خبر می داد که به وقوع می پیوست. بالاخره بر اثر عبادات و انس با قرآن و حدیث و تهذیب نفس به بصیرتی دست یافته بود. ولی مدعی هم نبود و از لاف زدن و مطرح کردن این مقامات هم خودداری می کرد و خودش را فردی عادی و گاه عامی نشان می داد.

یک بار فرمود: آقای غروی (آیت الله شیخ محمد غروی) زنگ زد و گفت می خواهم استخاره ای که شما بلد هستید یاد بگیرم.

مرحوم مجاب در پاسخ می گوید: اجازه بدهید من از شما تقلید کنم، چون شما در دسترس هستید. در این گفتگو به خوبی پیدا است که آقای مجاب تواضع داشت و مقامات خود را مطرح نمی کرد. مرحوم آقای سید محمدعلی نجفی برنامه ای را از سید کاشف شامل روزانه پنج جزء قرآن کریم و هفته ای دو بار ختم

صحیفه سجادیه برای پدر سید محمد کاظم مجاب یعنی سید محمد علی مجاب گفته و ایشان هم به مرحوم مجاب دستور آن را داده بود. هر چند، به طور کامل نمی توانست اجرا کند ولی در حدّ روزانه یک جزء قرآن کریم و هر چند وقت یکبار ختم صحیفه سجادیه را عمل می کرد و آثار معنوی بسیار برایش داشت.

پدر آقای مجاب خودش اهل سیر و سلوک بوده و دستورات سنگین را اجرا می کرده و گویا از پسرش هم همین انتظار را داشته است. مثلاً در زمان بچگی که تازه نماز خواندن را یاد گرفته بود، به او دستور می دهد روزانه صد مرتبه سوره حمد را بعد از نماز صبح بخواند.

آقای مجاب گویا دو روز اجرا کرد ولی متوجه شد توانایی اجرای این دستور را ندارد. بعدها متوجه شد اگر به این دستور، عمل می کرده، برخی اخبار غیبی و امدادهای غیبی برای او مکشوف می شده است.

آن مرحوم، حالاتی و رفتارهایی داشت که می توان آنها را یک نوع مکاشفه دانست و احتمالاً معلول نابینایی و فقدان حس بصری ایشان بود. سالیان متمادی مخصوصاً در سال های اقامت در اهواز، همراه ایشان به مسافرت و مشهد می رفتیم؛ گاه با ماشین یا قطار یا با هواپیما در سفر بودیم و حالات ایشان را کاملاً دیده بودم. شبی در قم در منزل اخوی ایشان بودیم. پسر ایشان، شوهر خواهر من است و در واقع آقای مجاب هم خانه برادرش و هم دامادش بود. آن شب بی نهایت هوای قم سرد بود. تمام زیر درها را با پارچه کیپ کرده بودند. منزلی که آن وقت بودند، آخر شهر و پشت آن صحرا بود. در آن شب بسیار سرد، نشسته و مشغول صحبت بودیم؛ ناگهان سگی در فاصله خیلی دور زوزه کرد. چون صحرا بود و منزل و ساختمان هم نبود، صدا از دور شنیده می شد. آقای مجاب به من گفت: امشب زلزله می آید. گفتم: چرا؟ گفت: چون سگ داره صدا می کند. هر چی من گفتم آخه چه ربطی به هم دارند، می خندید و چیزی نمی گفت و با تأکید می گفت امشب زلزله می آید. آن شب به شدت می ترسیدم. صبح که شد گفت: دیشب زلزله آمد ولی در آرژانتین. خبر زلزله آرژانتین را رادیوها گفتند. ایشان به رادیوها کاملاً مسلط بود. همیشه یک رادیو نزدیک او بود و هر وقت بیدار می شد، صدای چند کشور را به عربی، فارسی و انگلیسی می گرفت. حتی از لحن گویندگان می فهمید که

کجاست. رادیوهای عربی و فارسی در کشورهای خارجی، زلزله آرژانتین را گفته بودند؛ بعد هم روزنامه های ایران نوشتند. آقای مجاب به این گونه مسائل ورود داشت و اطلاع می داد و درست هم در می آمد. از مجموعه این حالات آقای مجاب و خاطره های فراوانی که هر کسی به سهم خودش از ایشان دیده است، می توان گفت رفتار خاصی داشت که آدم های عادی نداشتند و توانایی هایی داشت که هر کس نمی توانست انجام دهد.

ایشان با تهذیب و خودسازی و برنامه هایی که سفارش شده، توانسته بود به مقامات عالی معنوی و مدارج بالای وصول به حق برسد. از طرفی هم نمی خواست نظرها را به خودش جلب کند و در و دکان درست نماید؛ از این رو خود را یک فرد عادی و بدون هرگونه کشف و کرامات معرفی می کرد. حتی در منبر و تبلیغ متعارف بود و سخنان و رفتارهای غیر متعارف نداشت. زیرا اساساً درصددجذب مردم به سوی خود و مرید جمع کردن و مرید بازی نبود. فقط به فکر این بود که مردم را به برنامه ها و تعالیم شیعه جذب کند و آموزه های اهل بیت علیهم السلام را به مردم معرفی نماید.

مقام منبر و خطابه

حجت الاسلام و المسلمین سید محمدکاظم مجاب از خردسالی در مکتب پدرش، روش تبلیغ و رموز منبر را فرا گرفت و از هفت سالگی در پله اول منبر می نشست و به بیان مطالب و مداحی و مرثیه خوانی و روضه خوانی می پرداخت. کسانی که تازه کار هستند، جهت احترام به منبرهای بزرگ تر، بالای منبر نمی رفتند و روی پله پایین می نشستند. به اصطلاح به آن پیش منبری می گفتند. روش مرحوم مجاب این گونه بود که از جوانان و نوجوانان می خواست کتاب برای او بخوانند یا هنگام مطالعه با صدای بلندتر مطالب را مرور کنند. او گوش می داد و به حافظه می سپرد. همچنین به مجالس متعدد می رفت و در گوشه ای می نشست و سخنان اهل مجلس را می شنید و به خاطر می سپرد. بعدها رادیویی داشت و کشورهای مختلف از مصر، عراق و غیره و حتی کشورهای انگلیسی زبان را می شنید و بهره می برد. زبان های عربی و انگلیسی را از طریق رادیو یاد گرفته بود.

مهم این است که در آن دوره وسایل مدرن امروزی نبود. امروز نابینایان از طریق

کامپیوتر و اینترنت می توانند ارتباط داشته باشند. نیز کتاب گويا، شبکه های موبایلی و سایت ها و برنامه های مبدل به صدا و نیز آثار به خط بریل دارند. اما در ۵۰ و ۶۰ سال پیش مثل هیچ یک از این وسایل نبود. هنر بزرگی بود که نابینا بتواند زبان یاد بگیرد، اخبار روز جهان را داشته باشد، در کارش موفق باشد و منبرهای جذاب و به روز، نه فقط برای مردم عادی و عموم بلکه در بیوت مراجع و دفاتر عالمان و دانشمندان داشته باشد و همه عاشق سبک منبر او باشند.

به نظر می رسد چند عامل و علت در موفقیت او مؤثر بوده است:

- تلاش و همت و سخت کوشی برای کسب معلومات و عقب نبودن از دیگران.

- دقت در ابداع شیوه ای که معلومات را با دسته بندی و سازماندهی جذاب و سودمند عرضه کند. بسیاری اطلاعات بسیار دارند، اما نمی دانند و نمی توانند اطلاعات را تنظیم و سامان دهی و به روشی عرضه کنند که مردم و عالمان پسند نمایند.

موفقیت مرحوم مجاب فقط در جمع آوری معلومات نبود. توفیق مهم تر او این بود که مطالب بسیار و متنوع را در زمان کم و با چینش و طبقه بندی منظم و سودمند عرضه می کرد.

مغازه هایی هستند که اجناس زیاد دارند ولی چون چیدمان آنها شکل نیست، مشتری کمتر دارند. اما مغازه هایی اجناس اندکی دارند ولی تنظیم آنها زیبا است و مشتری بیشتر دارند.

- علت دیگر موفقیت او در منبر، اخلاص او بود. سخنانش از قلبش برمی خاست. سعی نداشت حرف های قشنگ و بزرگ کرده بزند، بلکه اهتمام داشت حرف هایی بگوید که مردم جذب مکتب اهل بیت شوند.

سه عامل مزبور، اصلی ترین علل موفقیت او به حساب می آیند. اما در سبک منبر و شیوه تبلیغ هم به چند نکته می رسیم. زیرا ایشان طی چند دهه منبرداری و تبلیغ به سبک و شیوه ای رسیده بود که هم متکی بر تعالیم اهل بیت علیهم السلام و قرآن و هم مبتنی بر تجارب منبرداری در چند شهر دزفول، اهواز و قم بود. در مورد سبک منبر و روش تبلیغ ایشان چند نکته مهم به چشم می خورد:

- اساساً مرحوم مجاب از تقلید در منبر و تبلیغ کراهت داشت و می کوشید

ابداعی داشته باشد و سبک جدید عرضه کند. در منبر و تبلیغ مثل بسیاری از منبرها نبود که از روی کتب مجموعه سخنرانی و مجالس که فراوان منتشر شده، مطلبی پیدا کند و بگوید. بلکه خودش سبک ویژه با مطالب سودمند ابداع کرد.

- برای هر منبر مطالعه داشت و مطلب جدید می گفت. از این رو اگر کسی در یک روز به چند مجلس او می رفت، مطلب تکراری نمی یافت یا به ندرت می یافت و مطالب جدید بودند.

- منبرها فقط نقل و بر اساس حافظه نبود بلکه علاوه بر نقل، تحلیل داشت و بر اساس عقل هم بود. اگر نکته ای تاریخی می خواست بگوید، قرائن صحت و سقم آن را تجزیه و تحلیل می کرد.

- آثار بزرگان برایش، حجیت نداشت، مثلاً نمی گفت چون این نکته را فلان شخصیت مشهور گفته، پس درست است بلکه در پذیرش هر نکته ملاک های سنجش را به کار می گرفت.

- هر مطلب مهمی بیان می کرد، سند و مدرک آن را هم می گفت.

- در ذکر مراثی ائمه علیهم السلام به ویژه امام حسین علیه السلام فراوان دقت می کرد. اولاً از متون متقن روایی استفاده می کرد و از کتب دست چندم استفاده نمی کرد؛ دوم اینکه هدفش گریاندن مردم و تحریک احساسات مردم نبود که هر مطلب سستی را بگوید بلکه تلاش می کرد با شناخت و آگاهی، شیوه درست فکر کردن به مردم بدهد.

- در روضه خوانی، لحن و موسیقی خاص خودش را داشت و این شیوه را هم تقلید نمی کرد.

به نظر می رسد ایشان به عمد و آگاهانه دعوت های بیوتات و مراکز علما را می پذیرفت، چون می دانست جمعیت این جور جاها اهل علم، اهل منبر و مبلغ و مروج شریعت اند. بدون سر و صدا، این مجالس را به کارگاه آموزشی تبدیل کرده بود. تلاش می نمود سبک جدیدی از تبلیغ را که درست می دانست، در این مجالس ترویج کند. البته بدون اینکه به صراحت چیزی بگوید یا سر و صدا به راه بیندازد. با بررسی این گونه مجالس و گوش کردن مجدد مطالب و نکات به این داوری می توان رسید.

مجالس بیوتات و مراکز علمی در مجموع دارای این ویژگی ها است:

- فرهنگ سازی؛ در مجالس خاص تلاش دارد فرهنگ شیعه و به ویژه فرهنگ تبلیغ و منبر را از خرافات و روش های ناپسند پیراسته کند و به محاسن بیاراید.

برای رسیدن به این هدف کمتر حرف می زد و بیشتر عمل می کرد. به عنوان نمونه از طرح روضه های مکشوفه پرهیز می نمود و سعی داشت مطالبی را مطرح کند که در شأن خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام باشد. مطالبی را که به حیثیت فاخر و بزرگ منشی و محاسن اخلاقی آنان لطمه می زد نمی گفت. از این رو می توان روضه های او را روضه فاخر نامید.

برای پیراستن فرهنگ شیعی هم در بخش عامه و هم در بخش مداحان و مرثیه خوانان و منبری ها، اولین گام طرح نمونه های عینی و عملی است. مرحوم مجاب این کار را یک تنه انجام داد. متأسفانه کسی راهش را ادامه نداد و به سبک او بها داده نشد.

- روضه فاخر؛ مطالبی که در مصائب اهل بیت علیهم السلام گفته می شود، به مجعولات و کذب هایی آلوده شده به طوری که گاه با شخصیت این خاندان در تعارض است. مرحوم مجاب روضه ها را بر اساس سند و مدرک معتبر مطرح می کرد؛ از ذکر هر مطلبی که با فرهنگ این دوره شیعیان در تعارض باشد خودداری می نمود و اصل را بر افزایش خرد و تفکر و عقلانیت، نه بر غلیان احساسات و گریه بیشتر می گذاشت.

- پیوند با اهل بیت علیهم السلام؛ به نظر مرحوم مجاب مردم باید این خاندان را بشناسند و معرفت پیدا کنند، آنگاه گریه آنها ارزش دارد و عزاداری آنها پذیرفته است. گریه مطلوب است و در روایات سفارش شده ولی اگر مبتنی بر معرفت باشد، ارزش آن بالاتر است.

به این دلیل تلاش می کرد مردم را با اهل بیت علیهم السلام مرتبط کند و بین آنان پیوند ایجاد نماید. تا مردم شناخت و معرفت لازم را پیدا کنند. سپس به گریه و عزاداری می پرداخت.

- مردم داری؛ همه اصول و قواعد را با هم رعایت می کرد. در رفتار او تندی به مردم را نمی یابیم بلکه به اقشار مختلف احترام می گذاشت. گویا درصدد بود ابتدا

مردم را جذب کند، سپس به تصحیح افکار و پیرایش سبک عزاداری آنها بپردازد.

هر چهار ویژگی فوق را در منبرهای مرحوم مجاب می بینیم و در تحقق این خصوصیت ها مهارت خاص خود را داشت.

البته منبرهای ایشان در عین حال که مختصر بود، برای همه ی کسانی که شرکت می کردند مطلب داشت. شاید همین خصوصیت بود که در قم معمولاً دفاتر مراجع و فضلا و مشاهیر، از ایشان دعوت می کردند. کسانی که از تهران می آمدند، تعجب کردند که چرا این قدر مجلس شلوغ شده چون اصولاً مجالس قم، خلوت است؛ علتش همین است که افراد مختلف و متنوع از عموم مردم با مشاغل مختلف تا روحانیون شرکت می کردند.

ایشان دارای عقیده و اخلاصی در کارش بود. منبرهایش مخصوصاً روضه هایی که می خواند، به تعبیر محلی نیش داشت. گیرا و گیرنده بود و به لحن خاصی که مخصوص خودش بود یا اشعار ضیائی را می خواند یا اشعار شعرای دیگر، اثر می گذاشت و دل ها را می سوخت. همین بود که می شد گفت به برکت امام حسین علیه السلام و منبر حضرت، ایشان مقبولیت ویژه ای پیدا کرد. و گرنه از نظر تدریس و مطالعات کسانی دیگری بودند که بالاتر بودند. اما از نظر منبر با این سبک و متدی که داشت، اثرگذار شده بود. این منبر به برکت امام حسین بود که مردم را به ایشان علاقه مند کرده بود و با عشق و سوز خاصی روضه های ایشان را گوش می دادند.

جنبه دیگر کارش این بود که فرد درس خوانده ای بود و معلومات داشت و بر اساس معلومات منبرش شکل گرفته بود؛ نه صرفاً بر اساس منقولات؛ بر اخبار و مطالب تاریخ تحلیل داشت. این تحلیلات افراد را تحت تأثیر قرار می دهد. فقط نقل نبود؛ همیشه منبرهایش محققانه و تأثیرگذار بودند. ارتباطش با منبری ها هم خوب بود. ارتباط شغلی بین آنها بود. در دزفول عده ای مداح مثل مرحوم حاج شیخ جواد تدین، مرحوم شیخ محمد کاظم تدین، اخوان مُخبر و کسان دیگر هم بودند که شغلشان منبر بود. اینها خود به خود دور هم جمع می شدند و با هم بحث و صحبت می کردند. معمولاً همه از محفوظات ایشان استفاده می کردند. همه آنان اخلاق طلبگی و منش عادی و خاکی داشتند و با هم مأنوس بودند. همین نکته

باعث شده بود متیت و نزاع بین آنها نباشد. به نظر می رسد نقش آقای مجاب در القای این روحیه برجسته بود.

خلاصه

در این مقاله تلاش کردم چهار ویژگی از زندگی پدرم را بر اساس آنچه دیده و شنیده بودم معرفی کنم و گزارش نمایم. نه چون پدرم است چنین نوشته ام، بلکه اینجانب، ایشان را بالاتر از پدر، یکی از ذخایر الهی و یکی از خادمان اهل بیت علیهم السلام و از سرمایه های ملت ایران می دانم. از این رو بر خود لازم دانستم معلومات خود را عرضه کنم تا نسل حاضر به ویژه جوانان و نسل های آینده بدانند چنین شخصیت هایی هم هستند. کسانی که در معرفی مذهب و اهل بیت علیهم السلام و معارف دینی، نگاه و رویه ای متفاوت با آنچه جریان دارد، عرضه کرده اند. شیوه عزاداری آنان، سبک منبرها و تبلیغ امثال مرحوم مجاب ویژگی هایی خاص خود را دارد و با آنچه نهادهای رسمی عرضه می کنند، متفاوت است. اگر مردم و دانشگاهیان، نخبگان این گونه اطلاعات را داشته باشند، حتماً با علاقه و عشق به سراغ معارف تشیع می آیند.

دوران کودکی و اوائل نوجوانی نگارنده که تا یازده سالگی در دزفول گذشت، مصادف بود با آخرین سال هایی که آبادی شهر به عالمان علوم دین، آخرین روزهای دوره طلایی خود را می گذراند. (۱)

البته در طول این ۵۵ سال، هیچگاه ارتباط خود با زاد و بوم را قطع نکرده و همواره در کنار تمام اشتغالات، گوشه ای از ذهن و برگ هایی از پرونده کاری من به دزفول اختصاص داشته است و دارد.

شخصیت های مؤثر

جا دارد در مقدمه از سه استاد که حق پدری بر من دارند، یاد کنم. تأثیر اینان بر زندگی و تربیت من نمونه ای است که می توان به جامعه دزفول تعمیم داد.

نخست. پدرم مرحوم حاج میرزا رضا طالعی، نخستین مربی و معلّم من بود. او کاسبی مخلص و سخت کوش با طبع فرهنگی و علم دوستی بود. به گفته خودش، از حدود ۱۱ سالگی (زمانی که پدرش مرحوم حاج ملاعلی محمد جولا به بیماری گرفتار شد) ناگزیر شد مخارج خانه را به عهده گیرد و پدر و مادر و برادرش - یعنی عمویم حاج عبدالرضا طالعی - را اداره کند. البته چون آن خانه محل رجوع اهل محل برای حلّ مشکلات مثل عریضه نویسی به مقامات بود، بار مالی آن بیش از این چهار تن می شد. به هر حال، پدرم، با وجود علاقه شدید به ادامه تحصیل، به دلیل عائله زیاد (ده فرزند) تا آخر عمر خود - که متجاوز از هشتاد سال بود - هرگز موفق به ادامه تحصیل نشد. ولی آتش شوق درونی به علم اندوزی در وجودش شعله ور بود. از این رو تمام فرزندانش را به تحصیل تشویق می کرد و زمینه آن را - با تحمل تمام سختی ها - برای آنها هموار می ساخت. آن فقید، به گفته شناسنامه اش سال ۱۳۰۲ شمسی (و به گفته خودش ۱۲۹۸ شمسی) زاده شد و روز ۶ خرداد

ص: ۸۹

۱- . نگارنده در سال ۱۳۴۰ شمسی در دزفول متولد شد؛ سال ۱۳۵۱ به اهواز رفت و دو سال در آنجا زیست. سپس سال ۱۳۵۳ به تهران رفت که تا کنون در تهران است.

۱۳۸۳ مصادف با ایام میلاد عسکری علیه السلام در گذشت. رحمه الله علیه.

دوم. بزرگ مرد دیگری که اکنون در هشتاد و دو سالگی همچنان موفق به بزرگ ترین عبادت یعنی تعلّم و تعلیم مسائل دینی است و به حکم حدیث شریف «الآباءُ ثلاثَةٌ: أبٌ وَّلَدٌك، و أبٌ زَوْجٌك، و أبٌ عَلَّمَك» حق پدری بر این ناتوان دارد، جناب حاج موسی نمره ساز - حفظه الله و وقاه - متولد ۱۳۱۳ شمسی است، که سال ها دبیر آموزش و پرورش بوده، از سال های آغاز جوانی به تعلّم دین از عالمان و تعلیم قرآن و عقاید به جوانان اشتغال داشته و نگارنده از پنج سالگی تا کنون، از آموزه های ایشان بهره برده ام. امید آن که ایام استفادت از افادات جناب ایشان برای همگان مستدام باشد.

سوم. به حکم همان حدیث شریف باید یاد کنم از بزرگ مردی دیگر، که عمری به کسب حلال و خدمات اجتماعی به نیازمندان و عموم مردم گذرانده است. جناب حاج غلامرضا بناء که همچون پدرش مرحوم حاج ملاحسین بناء منشأ خدمات و حل مشکلات نیازمندان بوده و ایشان نیز در حدود ۸۵ سالگی همچنان به خوشنامی و خدمت، عمر می گذرانند. خداوند، سایه بلند پایه اش را مستدام دارد. این بزرگ مرد، که أب الزوجه نگارنده است نیز، حق پدری بر من دارد. و از محضرش درس ها آموخته ام.

هدف از بیان این مقدمه - که کمی به درازا کشید - ادای گوشه ای از حق پدری سه بزرگ مرد بر این جانب بود، که وظیفه عرض ادب به آنها را داشتم.

جزئیات آنچه از این سه پدر آموختم، تفصیلی دارد که در این مجال مختصر نگنجد. ولی نقطه مشترک هر سه بزرگوار، اکرام علما و تعظیم و تجلیل آنها است، که این ویژگی تا اندازه ای به نگارنده نیز رسیده است.

وضعیت فرهنگی و اجتماعی روحانیون و عالمان

گفته آمد که دوران کودکی و آغاز نوجوانی این بنده همزمان شد با اواخر دوران طلایی علم و عالمان در زادگاهم دزفول، که معدودی از آنها را از نزدیک دیدم و درباره دیگران مطالبی شنیده ام. در اینجا چند نکته از این دیده ها و شنیده ها

می نگارم تا پس از آن به شخصیت محوری این نوشتار یعنی مرحوم مجاب برسیم. (۱)

یک. یکی از ویژگی های عالمان دزفول این بود که منبع مکتوب در مورد آنها بسیار اندک است. چند منبع را که سراغ دارم، در حد حافظه می نویسم:

۱. تاریخ علما روحانیت دزفول، جناب شیخ علی راجی (عالم دزفولی مقیم مشهد) در این کتاب دو جلدی، در باب هر یک از اعلام دزفول، به مقدار اطلاعاتی که در اختیار داشته، مطالبی آورده است. نویسنده کتاب، از طرف پدری نوه حاج ملا یوسفعلی راجی است که در خدمت مرحوم آیت الله شیخ محمدرضا معزی (درگذشت ۱۳۵۲ق) بوده و از طرف مادری نوه شیخ علی محمد ابن العلم، عالم و خطیب دزفولی صاحب منتخبات ابن العلم و آثار دیگر. او سال های آخر عمر را در اهواز به سر برد و اخیراً ۱۶۰ جلد نسخه خطی کتابخانه اش به کتابخانه آستان قدس رضوی منتقل گردید. (۲)

ص: ۹۱

۱- . پیش از این دست کم در چهار مورد در باب بزرگان دزفول نوشته ام: یک. مقاله «یادی از بزرگ مرد خوزستان»، شامل نکاتی از آنچه در محضر مرحوم آیت الله سید محمد نبوی آموختم. و به واسطه ایشان در مورد پدر بزرگوارش آیت الله سید اسدالله نبوی، و جمعی دیگر از عالمان. این مقاله در سایت کاتبان منتشر شده است. دو. مقاله «فقیه الاسلام شیخ محمدرضا معزی»، که گزارشی از نکات مرحوم استاد سید علی کمالی در مورد استادش آیت الله معزی بود. (ایشان به جای آیه الله، عبارت فقیه الاسلام را به کار می برد). این مقاله مختصر ولی مستند و مهم، در نشریه کتاب شیعه، منتشر شده است. سه. بازخوانی و نشر نامه مختصر و پر نکته مرحوم آیت الله شیخ احمد سبط الشیخ الانصاری به مرحوم آیت الله سید محمدعلی روضاتی در مورد گروهی از بزرگان خاندان انصاری که به سال ۱۳۷۴ق نوشته و در مجله کتاب شیعه، منتشر شد. چهار. شرح حال شیخ محمدتقی دزفولی که در مجموعه معزی نامه منتشر شده است. در این زمینه هنوز هم قصور و هم تقصیر فراوان دارم که امیدوارم در فرصت های دیگر، مجالی برای ادای حق این بزرگان دست دهد.

۲- . چنان که استاد وفادار مرادی کارشناس بخش خطی کتابخانه آستان قدس رضوی در شهریور ۱۳۹۵ شمسی به این بنده گفت، همزمان با ۱۶۰ جلد مجموعه خطی مرحوم شیخ علی محمد ابن العلم، حدود ۱۰۰ نسخه که در اختیار همشیره آن مرحوم بوده نیز به کتابخانه مبارک رضوی انتقال یافت. امید است فهرست این دو مجموعه هر چه زودتر منتشر شود، خصوصاً یادداشت های آغاز نسخه های مجموعه مرحوم ابن العلم که نگارنده سطور در سال های پیش دیده و اطلاعات درجه اول در مورد تاریخ علم و عالمان دزفول در بردارد.

۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری از مرحوم آیت الله شیخ مرتضی انصاری، نواده شیخ اعظم؛ این کتاب در زمان حیات مؤلف فقید و پس از آن بارها چاپ شد و هر بار اطلاعات بیشتری بر آن افزوده شده است و دانشنامه ای در شرح حال عالمان دزفول به شمار می آید.

۳. معزی نامه، مجموعه مقالات؛ این کتاب به کوشش نگارنده در چهلمین سال ارتحال مرحوم آیت الله محمدعلی معزی صاحب تجدید الدوارس (متوفی ۱۳۹۰ ق / ۱۳۴۹ ش) در سال ۱۳۹۰ منتشر گردید. همایش بزرگداشت ایشان در دزفول، سال ۱۳۸۹ شمسی برگزار شد.

در این مجموعه ۸۰۰ صفحه ای مقالاتی در شرح حال چند عالم دزفولی نیز آمده است، که به نحوی به خاندان معزی ارتباط دارند. از جمله:

- شیخ محمدتقی بن علی ملباشی دزفولی صاحب کتاب کفایه الخصام (ترجمه غایه المرام سید هاشم بحرانی) چاپ سنگی زمان قاجار.

- شیخ محمدرضا معزی، فقیه، مرجع و زعیم بزرگ خوزستانی (متوفی ۱۳۵۲ قمری)

- شیخ اسدالله کاظمی صاحب مقابس الانوار که از دزفول به کاظمین مهاجرت کرد. ذیل شرح حال او شماری از عالمان خاندانش نیز یاد شده اند.

در آن مجموعه همچنین چند رساله در تراجم به طور کامل درج شده اند از جمله:

- شرح حال خاندان معزی، اثر مرحوم آیت الله شیخ محمدعلی معزی

- رساله معزیه، اثر مرحوم آیت الله سید محمدعلی روضاتی

۴. شماری از آثار که مرکز دزفول شناسی به چاپ آنها اقدام کرده که فرصتی تفصیلی می خواهد.

۵. بعضی از منشورات انتشارات دارالمؤمنین دزفول که به عالمان این شهر

مربوط می شود. و متن و مقدمات آنها در این زمینه مفید است. (۱)

۶. آثاری مخطوط در این زمینه موجود است، از جمله بعضی از تألیفات مهم استاد سید علی کمالی دزفولی که امید است هر چه زودتر منتشر شوند.

باری این فهرست می تواند کامل شود. ولی با وجود این چند کتاب، هنوز در مورد بسیاری از بزرگان دزفول، منبع مکتوب وجود ندارد. ادله سلطه فرهنگ شفاهی بر کتبی در این زمینه، در جای دیگر باید بررسی شود.

دو. دیده ها و شنیده های نگارنده غالباً حکایت از این دارد که عموم این بزرگان زندگی بسیار ساده و فقیرانه داشتند تا آنجا که برخی از آنها در طول یک عمر دراز، مستطیع حج نشدند. (۲)

آنها با زهد و قناعت خود، درس عملی به مردم می دادند. و مردم بدین صورت با آنها احساس همدردی و همسانی می کردند. همچنین با مردم بسیار ساده و متواضعانه و صمیمانه برخورد می کردند مثلاً:

۱. محبت های پدرانه مرحوم آیت الله اسدالله نبوی در هشتاد و چند سالگی را نسبت به این بنده، زمانی که در حدود سیزده سالگی بودم، فراموش نمی کنم.

۲. معمرین شهر ما، هنوز - پس از گذشت چند دهه - مضامین منابر آیت الله شیخ محمدعلی معزی، فقیه جامع و صاحب دوره فقهی تجدید الدوارس را یادآوری می کنند که به زبان ساده و با استفاده از فرهنگ قدیمی دزفولی، مهمترین نکات عقایدی و اخلاقی مورد نیاز مردم را برفراز منبر می گفت.

۳. من خود منبرهای مرحوم میرزا حسن بیگدلی (معروف به آمیرزا) را به یاد دارم که مقید بود بین الصلاتین به اندازه پنج دقیقه، یک منبر کوتاه برود که شامل یک حدیث و شرح آن، یک مسئله شرعی و ذکر مصیبت بود. این رویه را حتی در

ص: ۹۳

۱- . البته بعضی از منشورات مرکز دزفول شناسی و نیز انتشارات دارالمؤمنین، درباره آداب و رسوم یا تاریخ و جغرافیا یا آثار باستانی دزفول است که از دایره این بحث خارج است. یا در مورد عرفا و شعرا و... که آنها نیز مورد نظر در این مقال نیست.

۲- . از جمله مرحوم شیخ منصور سبط الشیخ الانصاری (پدر شیخ علی و شیخ احمد، مدفون در راهروی شرقی صحن حرم مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها) و شیخ محمدعلی معزی (مدفون در مقبره مشهور خاندان معزی در دزفول).

سال های جنگ که به دلیل موشک باران به طور کوتاه مدت به مناطق اطراف می رفت، ادامه می داد. (۱)

۴. در تمام هشت سال جنگ و موشک باران شدید عراق، مرحوم حجت الاسلام سید اسدالله آقا میری مانند همه مردم شهر، خانواده را به جاهای دیگر می فرستاد. ولی خود در خانه می ماند تا سؤال های دینی معذور مردمی که در شهر مانده اند، بی جواب نماند، و گاهی به خانواده سر می زد. در خلال همان ایام که شهر به شدت خلوت شده بود، گزینه هایی از احادیث اخلاقی می نوشت که بعدها به نام "در پناه نور" منتشر شد. (۲)

۵. مطایبات و مزاح های نکته آموز مرحوم سید عبدالحسین غفاری واعظ روشندل شهرمان هنوز زبانزد کسانی است که او را دیده و حتی به کسانی از نسل های بعدی که او را ندیده اند، انتقال یافته است.

۶. مرحوم سید احمد حکیم زاده (حکمی) خطیب مشهور دزفول بود که در کنار

ص: ۹۴

۱- . بر سنگ مزار آن فقیه (واقع در مقبره السادات دزفول) آمده است: «حافظ اخبار اهل البیت» و این وصفی درست و بی اغراق است، که خودش می گفت: چند هزار حدیث را از حفظ دارم. و در سال های اوایل انقلاب، از برخوردهای غیر علمی بعضی از جوانان با احادیث، سخت ناخشنود بود.

۲- . این کتاب، یک بار، یکی دو سال بعد از رحلت ناگهانی مؤلف (یعنی سال ۱۳۷۰ شمسی) به وسیله برادر و باجناق و یار همراه ایشان، مرحوم سید حسین آقامیری (مدفون در مقبره علی بن جعفر قم) چاپ شد. و بیش از بیست سال بعد، به دست فرزندش سید مهدی (وحید) آقامیری با ویرایش جدید، تجدید چاپ شد. (تهران: انتشارات نبأ، ۱۳۹۳ شمسی). یکی از جلسات مذهبی فعال دزفول در سال های پیش از انقلاب، «انجمن دانشوران دزفول» بود که برنامه های هفتگی آن نقش مهم در ترویج فرهنگ دینی داشت. سید مهدی آقامیری، از مقالات پدرش یاد می کرد که برای خوانده شدن در آن برنامه های هفتگی می نوشت و نسخه آنها را در اختیار دارد. یکی از افراد فعال انجمن دانشوران، مرحوم حجت الاسلام شیخ عبدالحسین سبحانی بود، از طلاب مدرسه آیت الله معزی که مقتدرانه در برابر ساواک ایستاد و در حدود سال ۱۳۵۰ شمسی به دست ساواک به شهادت رسید. درباره ایشان رجوع شود به کتاب نهضت امام خمینی جلد چهارم نوشته سید حمید روحانی. جثه نحیف و سخنرانی های پر شور او را، از همان سال های کودکی که در مجالس دینی می شنیدم به یاد دارم. و با این که چیزی از آنها نمی فهمیدم هنوز در من شور می آفریند.

اقامه جماعت و خطابه، از طریق ساعت سازی روزگار می گذراند. (۱)

۷. مرحوم سید علی کمالی دزفولی عالم مشهور و صاحب تألیفات درباره قرآن (۲) تا اواخر عمر - که توان داشت - از طریق کشاورزی در زمین های آبا و اجدادی امرار معاش می کرد. این مسائل سبب می شد که پیوندی محکم بین مردم و عالمان ایجاد شود. این نکته را به طور کلی (بدون ذکر این مصادیق) آیت الله رضا استادی در همایش مرحوم آیت الله معزی دزفولی نیز اشاره کرد.

مرحوم آیت الله سید مجدالدین قاضی (نخستین امام جمعه دزفول پس از انقلاب و جدّ مادری امام جمعه فعلی دزفول جناب حجت الاسلام سید محمدعلی قاضی) در مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام در بازار نماز می گزارد. و با حافظه سرشاری که داشت، هر شب یک جزء قرآن را همراه با جمعی از نمازگزاران تلاوت می کردند. در زمانی که سن بنده کمتر از ده سال بود، همراه با پدرم به این جلسه قرائت می رفتم. گاهی به بازیگوشی کودکانه چند شب نمی رفتم. آنگاه مرحوم قاضی با تفقد پدرانه که به واسطه پدرم از این بنده داشت، بار دیگر مرا به آن جلسه

ص: ۹۵

۱- . مرحوم سید مرتضی حکمی (داماد آیت الله خویی)، مرحوم سید محمد کاظم حکیم زاده عالم دزفولی مقیم نجف و بعدها مقیم قم که سال ها در کتابخانه علامه امینی در نجف، و پس از آن در کتابخانه دارالتبلیغ و مؤسسه امام صادق علیه السلام در قم خدمت کرده بود با ایشان، از یک خانواده بودند. پدرم با سید احمد حکمی رفاقت بسیار نزدیک داشت. رحمه الله علیهما. بیشتر کتاب های ایشان نخست در انتشارات کتابخانه صدر منتشر می شد. این انتشارات توسط مرحوم سید کاظم صدر السادات از دزفولی های مقیم تهران تأسیس و مدیریت می شد. بعدها بعضی از این آثار را انتشارات اسوه منتشر کرد.

۲- . بیشتر کتاب های ایشان نخست در انتشارات کتابخانه صدر منتشر می شد. این انتشارات توسط مرحوم سید کاظم صدر السادات از دزفولی های مقیم تهران تأسیس و مدیریت می شد. بعدها بعضی از این آثار را انتشارات اسوه منتشر کرد. درباره ایشان رجوع شود به: کمالی نامه، نوشته شادروان حبیب نظیری، و مقالات سید مجتبی مجاهدیان که شاگرد مرحوم کمالی بوده و اکنون سر دبیر مجله معارف در قم است.

می کشاند و چه خاطرات شیرینی از آن جلسات دارم. (۱)

سه. در کنار برخوردهای ساده و متواضعانه با مردم، باید اشاره شود به برخوردهای مقتدرانه و عزتمندانه آن عالمان با کارگزاران حکومت پهلوی، به خصوص رئیس ساواک آن روزگار که سرهنگ افراسیابی نام داشت.

به طوری که از شاهدان عینی و قدیمی های شهرمان به تواتر شنیده ام، سرهنگ افراسیابی بسیار می کوشید که خود را به عالمان شهر، نزدیک و وابسته و دل بسته وانمود کند. اما علمای آن زمان - به طور خاص آیتین شیخ محمدعلی معزی و سید اسدالله نبوی - به گونه ای با او، حتی در حضور مردم سخن می گفتند که از یک سو، اقتدار او را بشکنند و این تبلیغ غلط او را خنثی کنند، و از سوی دیگر، از همین تظاهر او به محبت علما بهره گیرند. با این تدبیر، بدون این که بهانه ای به دست ساواک مقتدر آن روز بدهند، از نفوذ رئیس آن اداره استفاده می کردند تا موانع برنامه ها و اقدامات دینی را از سر راه بردارند و گاه حتی برای لغو حکم اعدام یا دیگر احکام قضایی سنگین حکومت پهلوی نسبت به بعضی از افراد آن روز - چه در دزفول و چه در جاهای دیگر - بهره می گرفتند. نگارنده مطالبی در این زمینه دارد که در جای خود باید گفته شود.

یک نمونه آن، اقامه نماز جماعت توسط مرحوم حجت الاسلام شیخ محمد کاظم تدین نژاد در مسجد پایگاه چهارم شکاری نیروی هوایی دزفول (در سال های ۱۳۴۵ به بعد) است که آن سال ها به پایگاه وحدتی معروف بود. ایشان، از سوی مرحوم آیت الله محمدعلی معزی به این کار معرفی و منصوب شده بود.

ص: ۹۶

۱- . حجت الاسلام سید محمدعلی قاضی دزفولی در باب یکی از بانوان خانواده خود (گمان می کنم والده مرحوم سید مجدالدین) نقل می کرد که همزمان با کارهای دشوار خانه داری (که نمونه آنها را از مادرم شنیده و برخی از آنها را به یاد دارم و می دیدم، و در حدود هفتاد سال پیش هیچ فرصتی برای بانوی خانه باقی نمی گذاشت) قرآن می خواند. آن بانوی سعادت مند، زمان تمام کارهای خانه را نسبت به تلاوت سوره های قرآن می سنجید. مثلاً: آماده شدن فلان غذا به اندازه چند بار خواندن سوره قدر، شستن لباس ها به اندازه چند بار خواندن سوره توحید و... درباره مرحوم سید مجدالدین، به کتاب «مجد دین» (یاد نامه آن فقید) رجوع شود.

همین اقامه جماعت، زمینه ای برای ترویج مجله مکتب اسلام (تنها مجله اسلامی در آن روزگار) در پایگاه هوایی شده بود توسط مرحوم سید حسین آقامیری، که حدود هفتصد تن از افسران و درجه داران کادر ارتش شاهنشاهی با تلاش مرحوم آقامیری مشترک آن مجله شده بودند. اهمیت این گونه اقدامات را کسی به خوبی درک می کند که دشواری کار دینی را در آن سال ها، آن هم در چنان محیط هایی دیده و فهمیده باشد. (۱)

چهار: این عالمان گروهی از افراد شهر را که در حرفه های مختلف بودند، تربیت کرده بودند. آنها نیز به کار تربیت نوجوانان و جوانان اشتغال داشتند. چند تن از آنان را به عنوان نمونه - نه به هدف استقصاء - نام می برم:

۱. جناب حاج موسی نمره ساز، که قبلاً به ذکر خیر او به اجمال، اشارت رفت.

۲. حاج غلامحسین سنگری، فرهنگی قدیمی، شاعر و مداح اهل بیت، صاحب دیوان «خزائن الادب»، پدر دکتر محمدرضا سنگری نویسنده و پژوهشگر مشهور،

ص: ۹۷

۱- . مرحوم سید حسین آقامیری در پی این تلاش ها و برخی اقدامات دیگر، توسط ساواک دستگیر شد. تحت شکنجه های ساواک، بخشی عمده از بینایی خود را از دست داد. و به اعدام محکوم شد. مرحوم آیت الله سید محمدعلی سبط (عالم سرشناس تهران) از عالمان دزفولی الاصل بود، که نسب او از طرف مادر به شیخ انصاری و از طرف پدر به سادات آقامیری می رسید، با اقدامات مرحوم سبط، و کمک مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری در تهران و با پیگیری های ایشان، حکم اعدام سید حسین آقامیری لغو و تبدیل به حبس شد که مدتی بعد آزاد شد. ولی ضعف بینایی در ایشان ادامه یافت. عجیب اینکه با همان بینایی اندک، حتی در سال های پایانی عمر، بسیار مطالعه می کرد تا در برنامه های تبلیغ و تعلیم دینی که داشت، از مطالعات خود استفاده کند. برنامه هایی در جهت اقامه شعائر، از جمله مجالس شکوهمند شب نیمه شعبان و روز ۲۵ شوال و مناسبت های دیگر، از یادگاری های مرحوم آقامیری است. نسل امروز باید این قضایا را بداند، تا نپندارد حقایق دینی به آسانی به دستش رسیده، و آنها را به آسانی از دست ندهد. زیرا به قول شاعر: «گوهری، طفلی، به قرصی نان دهد/ هر که او ارزان خرد، ارزان دهد» و شاعر دیگر گوید: تا به دست ما رسد گنجینه ایمان و نور/ بارها، تمارها رفته فراز دارها

که هم اکنون در سنّ بالا- روزگار می گذرانند و با دو عالم به طور ویژه مرتبط بود. یکی مرحوم آیت الله شیخ احمد سبط الشیخ انصاری. (۱) دیگری مرحوم علامه شیخ محمد صالح حائری مازندرانی در سمنان.

۳. مرحوم حاج محمدباقر عصاره، که کارمند آبیاری و معلم جلسات قرآن بود. وی پدر دکتر حبیب الله عصاره استاد بازنشسته فیزیک دانشگاه چمران است. دکتر عصاره از طریق مطالب نجومی، آیات خلقت و تذکرات توحیدی را شرح می دهد.

۴. مرحوم استاد اسفندیار صبوری که در محل امامزاده سید محمد سبزوآ و مراکز دیگر، جلسات قرآن را اداره می کرد و با "صبوری" مثال زدنی خود، تمام بازیگوشی های کودکان هفت تا ده ساله (از جمله این بنده را در همان سال ها) تحمل می کرد تا طعم شیرین قرآن را در کام جان آنها بریزد. فوت ایشان در سال ۱۳۵۱ شمسی بود.

پنج. در کنار اینان باید از تاجران خیر و نیک اندیش شهر یاد کرد که در کنار این عالمان خدمات خود را به مردم شهرمان ارائه می کردند. لازم است از اینان هم یاد شود:

۱. مرحوم حاج سید معصوم شاه رکنی که فاطمیه، مدرسه علمیه و درمانگاه او

ص: ۹۸

۱- . جای آن دارد که فرزند دانشمند این بزرگوار، حجت الاسلام محمود سبط الشیخ - که فرزند جسمی و علمی و وارث خلف پدر است و اکنون در تهران اقامت دارد - درباره ایشان مطالبی بنویسد. مرحوم شیخ احمد سبط الشیخ فقیهی بزرگوار و ژرف اندیش بود که برخی از آثارش در زمینه فقه و اصول در زمان حیاتش منتشر شدند. بعضی از آثارش از جمله کتابی در شرح صحیفه سجادیه هنوز منتشر نشده که جا دارد فرزندش به چاپ آنها اقدام کند. همچنین چندین کتاب، از آثار عالمان دیگر، به اهتمام مرحوم شیخ احمد سبط الشیخ منتشر شد. از جمله: الفوائد العلیه نوشته مرحوم آیت الله سید علی بهبهانی، مصباح المتهدّجین در آداب نماز شب نوشته میر سید علی دزفولی، رساله فی حکم صلاه الجمعه نوشته شیخ حیدر از تلامذه شیخ انصاری. خوب است که شاگردان ایشان که در قم و دزفول در محضرش درس آموخته اند، برای ادای حقّ استاد، مجموعه ای تدوین و منتشر کنند.

هنوز به خدمات خود ادامه می دهند. (۱)

۲. مرحوم حاج سید محمد رشیدی فرد، تاجر مقیم اهواز که نقشی اساسی در تأسیس بیمارستان خیریه آیت الله نبوی داشت. این گونه ارتباطات محکم بین مردم و عالمان، گاهی تا نسل های بعدی آنها ادامه یافت. مانند دکتر چله مال استاد فیزیک مقیم کانادا که هنوز به واسطه بیوت بعضی از عالمان، ارتباط خود را با دزفول ادامه می دهد و حداکثر دو سال یکبار به زادگاه خود می رود و هر بار، بیش از یک ماه می ماند.

مرحوم مجاب بزرگمردی از پاکان

اینک به موضوع محوری سخن باز می گردیم تا شمه ای درباره مرحوم حجت الاسلام سید محمد کاظم مجاب، بزرگ مردی از این سلسله بنگارم. نگارنده علاوه بر حضور در مجالس سخنرانی او - که برخی از ویژگی های آنها را در پی می آورم - در جلسات مختلفی از محضرش بهره ها برده بودم.

به مناسبت، چند نکته در این زمینه می نویسم:

۱. حافظه سرشار ایشان. حفظ کامل قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، مفاتیح الجنان، بسیاری از متون حدیثی و ادبی. او از این حافظه سرشار در منابع خود بهره می برد. (۲)

ص: ۹۹

۱- ایشان از تبار امامزاده سید علی رکن الدین (معروف به شاه رکن الدین) بود و در جوار جدّ خود مدفون است. سید علی ظاهراً حدود سده هفتم بوده و شجره خاندانش بسیار گسترده است. مرحوم سید عبدالحسین لاری فقیه شهیر خطه فارس، از همین خاندان است که به امر میرزای شیرازی از سامرا به لار اعزام شد، و در آنجا ماند. مرحوم سید مجتبی لاری که در سال های اخیر در زمینه تبلیغات تشیع به زبان های خارجی موفق بود، نوه ایشان بود. در کتاب "خلوص کامیاب" (یاد نامه سید مجتبی لاری. قم، جامعه المصطفی) - که به اهتمام نگارنده و آقای مرتضی طالبی چاپ شد - یک مقاله به سید علی رکن الدین جدّ اعلای این خاندان اختصاص یافت، که استاد محمدحسن عرب، فرهنگی معمر دزفول نوشته است.

۲- در سفر ماه رمضان که به دزفول داشتند (حدود سال ۱۳۷۰) روزی در محضرشان سخن به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (به کلماتی که جناب خضر علیه السلام در روز ۲۱ ماه رمضان خواند) کشید. مرحوم محدث قمی به آن در ضمن اعمال روز بیست و یکم ماه رمضان در مفاتیح اشاره کرده ولی متن کلمات جناب خضر را نیاورده، در حالی که در کمال الدین صدوق آمده است. وقتی سخن به اینجا کشید، مرحوم مجاب تمام آن را برای ما، از حفظ خواند، همراه با نشانی آن. آن را از کتاب کمال الدین یافتیم و کپی گرفتیم و بر اساس قرائت ایشان اعراب گذاری کردیم. از آن سال تاکنون این زیارت در شماری از مجالس دزفول در روز ۲۱ ماه رمضان خوانده می شود. و این یکی از باقیات صالحات مرحوم مجاب است.

۲. عزت نفس و استغنا طبع. تا آنجا که به گفته خودش، نزد بعضی از علما و مراجع که او را نمی شناختند، نمی رفت، مبادا به عنوان نابینا مورد ترحم قرار گیرد. می گفت: با تمام علاقه ای که به علم دارم، ثمرات علمی حضور در مجالس این بزرگان را از دست می دهم تا عزت نفس خود را حفظ کنم.

۳. مطالعه مداوم. با وجود محرومیت از چشمان، به کمک افراد مختلف، از آخرین کتاب های چاپ شده خبردار می شد، آنها را نقدانه می خواند، و محققانه در مناظر خود، از آنها بهره می برد. به نوعی که اهل نظر، یکی از فوائد مناظر او را آگاه شدن از جدید ترین منابع چاپ شده می دانستند.

۴. تازگی و ابتکاری سخن گفتن. با این که مناظر نسبتاً زیادی داشت، مطلب تکراری کمتر می گفت. به این نکته، کسانی که جلسات زیادی از او بهره برده اند، اذعان دارند. این ویژگی، حجت را بر کسانی که از نعمت بینایی بهره مندند، تمام می کرد.

۵. طبع شعر. برخی از شعرهایش در سال ۱۳۸۵ق در کتاب نامه روشن بینان، و برخی دیگر در سال ۱۳۷۶ش در کتاب دیوان قدسی (که تخلص او بود) منتشر شد. ولی شعرهای دیگری داشت که گاهی می خواند از جمله ترجمه منظوم اشعار منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام (وَفِي الصُّدْرِ لُبَانَاتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي) که زمانی از ایشان شنیدم.

۶. تواضع و رفتار بسیار ساده و بی تکلف با عموم مردم، از کوچک و بزرگ و عالم و عامی.

امام سجاد علیه السلام در جملات دعای مکارم الاخلاق صحیفه سجادیه درس

بزرگی به همگان می دهد. در این دعا عرضه می دارد.

اللَّهُمَّ...، وَ لَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَ لَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَخَدْتْ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا.

این آموزه را در رفتار مرحوم مجاب می دیدیم. نکته سنجی ها و حاضر جوابی های ایشان به گونه ای بود که با تمام اقشار، به راحتی رابطه برقرار می کرد، و همگان از مصاحبت او لذت می بردند.

۷. اعتماد علما به ایشان. شماری از عالمان بزرگ قم، با وجود خطبای مشهورتر و سرشناس تر، با اعتماد به مرحوم مجاب، در مجالس خود از ایشان دعوت می کردند، از جمله محقق کتابشناس سید عبدالعزیز طباطبایی، و یار صدیق او مرحوم سید محمد کاظم حکیم زاده، و مرحوم آیت الله نبوی.

۸. امید به زندگی و وظیفه شناسی و تلاش در راه آن. معلولیت جسمی می تواند روحیه صاحب آن را به شکست بکشاند و دست کم او را از تلاش زیاد باز دارد. ولی مرحوم مجاب در راه عمل به وظیفه ای که تشخیص داده بود، تا آخرین روزهایی که توان داشت، هرگز سست نشد.

۹. ارادت فراوان به اهل بیت علیهم السلام. یکی از ده ها شاهد این مدعا، جدیت در اقامه مجالس فاطمیه بود، در سال هایی که این مجالس مانند سال های اخیر گسترده نشده بود. بعضی از نسخه های صوتی یا تصویری این مجالس موجود است و این شور ولایی او را نشان می دهد.

۱۰. به عنوان حُسن ختام به نکته ای علمی اشاره می شود که از محضرشان آموختم.

در حدود سال ۱۳۷۰ که مرحوم مجاب به دعوت مرحوم آیت الله سید محمد نبوی یک ماه رمضان به دزفول آمده بود، بعضی از روزها در ساعات غیر منبری در خدمتشان بودیم. روزی در باب جمله ای پرسیدم که در توفیق شریف امام عصر

ارواحنا فداه آمده است که فرموده اند: " و فی ابنه رسول الله لی اسوه حسنه" (۱) پرسیدم که این اسوه بودن در چه موردی است؟

مرحوم مجاب ابتدا به مباحثات خود با مرحوم آیت الله شیخ محمد غروی اشاره کرد که در حین نگارش کتاب "المختار من کلمات الإمام المهدی علیه السلام" داشته است. (۲)

آنگاه احتمالی در معنای حدیث بیان کرد، البته با این تأکید که وقتی حضرت بقیه الله وجه اسوه بودن را بیان نفرموده اند، هیچ کس نمی تواند به قاطعیت، وجهی را به آن نسبت دهد.

سپس وجه احتمالی خود را "بیعت نکردن با خلفای زمان" دانست، با این توضیح که حضرت زهرا سلام الله علیها در عمر کوتاه خود پس از رسول خدا، با خلیفه زمان خود بیعت نفرمود. حضرت بقیه الله نیز تا زمان ظهور - بنابر حدیث امام مجتبی علیه السلام - با هیچ خلیفه ای بیعت نمی فرماید.

مستند مرحوم مجاب، کلام نورانی امام مجتبی سلام الله علیه بود که در پاسخ به اعتراض های گروهی از یاران خود به بیعت با معاویه فرمود:

أما علمتم أنه ما منّا احد الا و يقع فی عنقه بیعه لطاغیه زمانه، الا القائم الذی یصلی خلفه روح الله عیسی بن مریم [علیه السلام]. فان الله عزوجل یخفی ولادته و یغیب شخصه، لئلا یكون لأحد فی عنقه بیعه اذا خرج. ذلك التاسع من ولد اخی الحسین، ابن سیده الإمام، یطیل الله عمره فی غیبه، ثم یشهره بقدرته فی صورته شابّ دون اربعین سنه. ذلك لیعلم انّ الله علی کلّ شیءٍ قدیر. (۳)

ص: ۱۰۲

۱- . مرحوم غروی بسیار با مرحوم مجاب رفاقت داشت و کتاب های زیادی در حضور ایشان می خواند. در این حلقه ها، از یک سو، معلومات مرحوم مجاب، روز آمد می شد. و از سوی دیگر، حلقه مباحثه در مورد آن کتاب ها بر پا می شد. مرحوم غروی به این نکته افتخار می کرد که عمر خود را در مباحثه و احیای متون حدیثی گذرانده، با اینکه امکان های دنیوی زیادی داشته که با این انتخاب، از دست داده است.

۲- . غیبت شیخ طوسی، ص ۲۸۶؛ احتجاج، ج ۲، ص ۴۶۷.

۳- . کفایه الأثر، ص ۲۲۵، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۶، أعلام الوری ص ۴۲۷، احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۰، کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۲۲.

خدای علی اعلی، روح بلند او را با اجداد مطهرش محشور دارد، و برخوردار از خوان احسانِ حوالی معصومش فرماید. آمین یا ربّ العالمین. (۱)

ص: ۱۰۳

۱- از صدیق گرامی و محقق پر تلاش جناب علی اکبر صفری تشکر می کنم که تشویق و پیگیری ایشان، مرا به نوشتن بخشی از آنچه سال ها در ذهن داشتم، واداشت. البته در این مجال اذعان می کنم که دانسته های من در این زمینه بسیار کمتر است از آنچه برخی عالمان و بازماندگان بیوت علمی در اختیار دارند. ولی چه باید کرد که سلطه فرهنگ شفاهی بر فضای تراجم در شهر ما، سبب شده که بسیاری از آنچه در سینه پیشینیان بود، با آنها به خاک برود. لذا این ناتوان سطرهایی از عمر خود را به صفحه کاغذ سپردم. و گرنه هیچ مدّعی در میان نبوده و نیست. امیدوارم دانایان برای تصحیح خطاهای این نادان قلم به دست بگیرند و نوشتنی ها را بنویسند، تا نسل های آینده با گوشه هایی از آن معنویت ها - که شاید تمام یا بخشی از آن دیگر به ما باز نگردد - تا اندازه ای آشنا شوند. نیز برای آن که یادی از برخی تلاشگران گمنام دیروز شود و امروزیان به دعای خیری، از آنها یاد کنند. باشد که پس از اینکه دیده از این دنیا بستیم، آیندگان ما را نیز از دعای خیر خود بی بهره نگذارند.

هر پژوهشی مبتنی و بر اساس تحقیقات گذشته بنا می شود. در واقع پژوهش های سابق، سرمایه و دست مایه برای انجام پژوهش جدید است. این مقاله در صدد است، تمام آنچه درباره آن مرحوم تا کنون منتشر شده را شناسایی و معرفی کند.

البته مرحوم سید محمد کاظم مظلوم زیست و مظلوم وفات یافت، زیرا شخصیت ادیب، مدرس و فعال اجتماعی مثل او باید چند پایان نامه و چند عنوان کتاب و چندین مقاله درباره اش عرضه می شده است. او از هفت سالگی وارد تبلیغ دینی شد و حدود هفتاد سال مدام کوشید و مجاهدت کرد. در عرصه شعر و ادب هم دستی داشت. دیوانش در سال ۱۳۴۳ ش/۱۳۸۵ ق منتشر شده است. به هر حال به رغم فرهیختگی ها، هیچ دانشگاه و هیچ تشکلی به او نپرداخته اند؛ مگر پنج متن که ذیلاً معرفی و تجزیه و تحلیل خواهند شد.

۱- مقدمه سید عیسی عالمشاه در نامه روشن بینان

۲- مرحوم صدر السادات در مقدمه بر دیوان قدسی

۳- مرحوم شیخ محمود ارگانی در کتاب قسطاس الموازین

۴- سید محمد علی امام در کتاب سادات گوشه

۵- علی راجی در کتاب علماء و روحانیت دزفول

این پنج متن تمام آن چیزی است که تا کنون درباره ایشان منتشر شده و دست مایه و سرمایه نخستین برای تحقیقات و تألیفات بعدی است. اما باید به محتوای این پنج گزارش پرداخت و آنها را به روش مقایسه ای، تجزیه و تحلیل کرد تا اگر اشتباهی دارند، به متون بعدی رخنه نکند.

این پنج گزارش به ترتیب تاریخی، ولی از آخر آورده می شوند.

ص: ۱۰۵

مرحوم محمود ارگانی بهبهانی حائری (متولد ۱۳۱۷) کتابی با مشخصات زیر منتشر کرد که تا جایی که سراغ داریم آخرین اثری است که چند جمله درباره مرحوم مجاب دارد:

قسطاس الموازين فی المجیزین و المجازین، قم، دارالموده، ۱۴۳۱ق / ۱۳۸۹ش، ۴۷۲ص.

هدف نویسنده معرفی فعالان حدیث و محدثان شیعه و اجازه دهندگان و اجازه داده شده ها است. آقای سید کاظم مجاب دزفولی یکی از مجازین و نیز مجیزین دانسته و زندگی نامه مختصری از او آورده است. متن آن این گونه است:

متن

... هنا راينا من المناسب جدًا ان تذكر العلماء و الخطباء الذين ارتقوا المنبر في هذه الحسينيه [بيت الارگانی البههانی] و بکوا و أبکو و رثوا و مدحوا الاحياء منهم و الاصوات فإن في ذكرهم تذكيراً و في عدّهم تبشيراً.

۱۱- السيد کاظم المجاب الدزفولی ابن السيد محمد علی، المولود سنه ۱۳۴۹ هـ - ق الموافق ۱۳۰۹ هـ - ش فی مدینه دزفول، و بها كانت تحصیلاته علی يد جماعه من خيره علماء دزفول و مراجع التقليد، مثل الشيخ منصور سبط الشيخ الأنصاری، و السيد أسد الله النبوی الدزفولی، كما حضر عند السيد مهدي الحاکمی. و كان حافظاً للقرآن المجید، و يحفظ كثيراً من نهج البلاغه و الصحيفه السجّاديه و سائر الأدعيه، و كثيراً من الأحاديث، و عدداً ضخماً من الأشعار باللغتين العربيه و الفارسيه، و كان بصيراً لا يرى النور منذ طفولته، لكن عوّضه الله عزّوجلّ بحافظه عجيبه قلّ أن رأيت لها مثلاً أو نظيراً. (۱)

نکته سنجی

مطالب و نکاتی که در این گزارش آمده عبارت اند از:

ص: ۱۰۶

۱- آقای مجاب از دانشمندان و خطیب هایی است که در توسعه رسانه تبلیغی مذهب یعنی منبر نقش داشته است.

این جنبه از شخصیت مرحوم مجاب کمتر مورد توجه بوده است. به ویژه وقتی نابینایی به آن ضمیمه گردد. یعنی نابینایی است که نقش مؤثر و سازنده در گسترش نهاد تبلیغی منبر داشته است.

۲- از جمله کسانی که در خانه آقای ارگانی منبر می رفته، آقای مجاب بوده است.

لازم است همه بیوت و مراکزی که آقای مجاب منبر می رفته، شناسایی و گزارش تحلیلی جامعی در این باره عرضه گردد.

۳- نامش را سید کاظم نه سید محمد کاظم ضبط کرده است.

۴- سال تولد او را ۱۳۰۹ ش نه ۱۳۰۸ ثبت کرده است با اینکه در بسیاری منابع ۱۳۰۸ ثبت شده است.

۵- السید مهدی الحاکمی، السید مهدی الحکمی درست است.

* خاندان سادات گوشه

سید محمدعلی امام و سید محمدرضا فاطمی دزفولی، کتابی درباره سادات دزفول ویژه خاندان سادات گوشه نوشتند و به معرفی شخصیت های این خاندان اقدام کردند. مشخصات این کتاب چنین است:

خاندان سادات گوشه، سید محمدعلی امام، سید محمدرضا فاطمی دزفولی، قم، هیئت ناشران مشجره خاندان سادات گوشه، ۱۴۱۳ق/۱۳۷۳ش

این کتاب تماماً درباره خاندان ساداتی است که در دزفول به سادات گوشه مشهور هستند. نمودار (مشجری) که در این کتاب آمده این گونه است: شخصی به نام سید محمد، چهار پسر داشته است:

سید عبدالسلام، سید عبدالصمد، سید عبدالرزاق و سید حسین. سید عبدالسلام پسر نداشت و شاخه او ابتر است. سید عبدالصمد پسری به نام سید محمدصادق داشت و ایشان خاندان عارف را تأسیس می کند.

عبدالرزاق پسری به نام سید محمدعلی داشت و خاندان مجاب را تأسیس می کند. سید محمدعلی سه پسر به نام های سید محمد کاظم، سید محمدی و سید

مصطفی داشت. سید مصطفی فوت کرد و سید محمد کاظم و سید محمدی هر کدام پسرانی داشتند.

اما سید حسین، سه پسر داشته که در هر شاخه، گسترش بسیار و نام شفیعی داشته است. بنابراین پسر عموهای مجاب ها در یک سو شفیعی ها و در سمت دیگر عارف ها هستند و پیش از تعیین نام مجاب، اجداد این خاندان با اجداد خاندان شفیعی مشترک بوده اند.^(۱)

اما درباره شاخه مجاب و شخصیت های این شاخه این اطلاعات را آورده است:

متن

۱- سید هبت الله شفیعی ابن سید محمدرضا شفیعی: متولد سال ۱۳۳۴ شمسی، لیسانس زبان انگلیسی از دانشگاه اصفهان - در سال ۱۳۶۷ به استخدام شرکت نفت در آمده اند.

۲- سید مرتضی شفیعی ابن سید علی شفیعی: متولد ۱۳۴۶ - طلبه مفقود الاثر در جبهه جنگ تحمیلی در سال ۱۳۶۵.

۳- سید محسن شفیعی ابن سید علی شفیعی: متولد ۱۳۴۳ - روحانی - مدرس حوزه علمیه اهواز، دارای یک فرزند به نام سید محمد مهدی هستند.

۴- سید علی شفیعی ابن حاج سید نعمت الله شفیعی: - دکتر در علوم آزمایشگاهی.

۵- سید محمدی مجاب ابن سید محمد علی: - دکتر داروساز - ساکن قم هستند.

۶- سید محمد کاظم مجاب ابن سید محمد علی: از وعاظ و خطباء، به قدرت حافظه و فصاحت بیان مشهورند. اساتید ایشان حاج شیخ محمد علی بیگدلی (تفسیر، صرف، نحو و منطق) و آیت الله نبوی (رسائل) و شیخ عماد رشتی (اصول در مدرسه مروی تهران) بوده اند.

حجت الاسلام سید محمد کاظم مجاب اشعار نغزی می سرایند و تخلص شعری

ص: ۱۰۸

۱- . خاندان سادات گوشه، ص ۴۹۷.

ایشان (قدسی) است. در سال ۱۳۳۸ دفتر شعری از ایشان به نام (نامه روشندان) در قم چاپ شده است. از نمونه اشعار ایشان غزل زیر است:

ما به یاد لب لعلش کلماتی داریم
دلبر سر و قد نیک صفاتی داریم
ما در اینجا نشنیدیم ز کس حرف ثبات
بس من و عشق در این خانه ثباتی داریم
ما اگر حاصلی از عمر نبردیم چه باک
یار شکر لب و شیرین حرکاتی داریم
دل اگر خاطره ای گفت از آن فصل بهار
منو او شب همه شب شاهد ذاتی داریم
هجر او گر شکری در سخن حافظ ریخت
ما همه عمر غم شاخ نباتی داریم
لوط اگر وقت سحر یافت از این غصه
ما همه شب هوس صبح نجاتی داریم
بحث زیبایی او رفت تمام شب قدر
ما از آن محفل فرخنده براتی داریم
بُردوماتی که ندیدم در این گردش چرخ
با خیال رخ او بُردی و ماتی داریم
حسن او چون نصابی است به سرحد کمال
مستحق ما که تمنای زکاتی داریم

روزها رفت و شب خلوت او دست نداد

ما و دل با غم هجرش خلواتی داریم

گرچه ما تشنه وصلیم ولی «قدسی» گفت

خضرسان ره به سر آب حیاتی داریم

۷- سید محمدصادق عارف ابن سید عبدالصمد: از فرهنگیان با سابقه و دارای لیسانس علوم معقول و منقول. ایشان مقیم مشهد هستند.

در سال ۱۲۹۹ شمسی در دزفول متولد شده و پس از تحصیلات مقدماتی و فرا گرفتن اندکی صرف و نحو عربی در زی طلبگی که معمول خانوادگی بوده، به اهواز منتقل و متعاقباً به خدمت اداره معارف و اوقاف خوزستان در آمده و تا سال ۱۳۱۹ در اداره مذکور به کار اشتغال داشته و در این تاریخ به خدمت سربازی رفته و پس از فراغ از آن در سال ۱۳۲۱ در تهران به خدمت وزارت فرهنگ بازگشتند. از آن پس تا سال ۱۳۲۷ در وزارتخانه مذکور به خدمت ادامه دادند. در این مدت به اخذ مدال علمی درجه دوم موفق شدند.

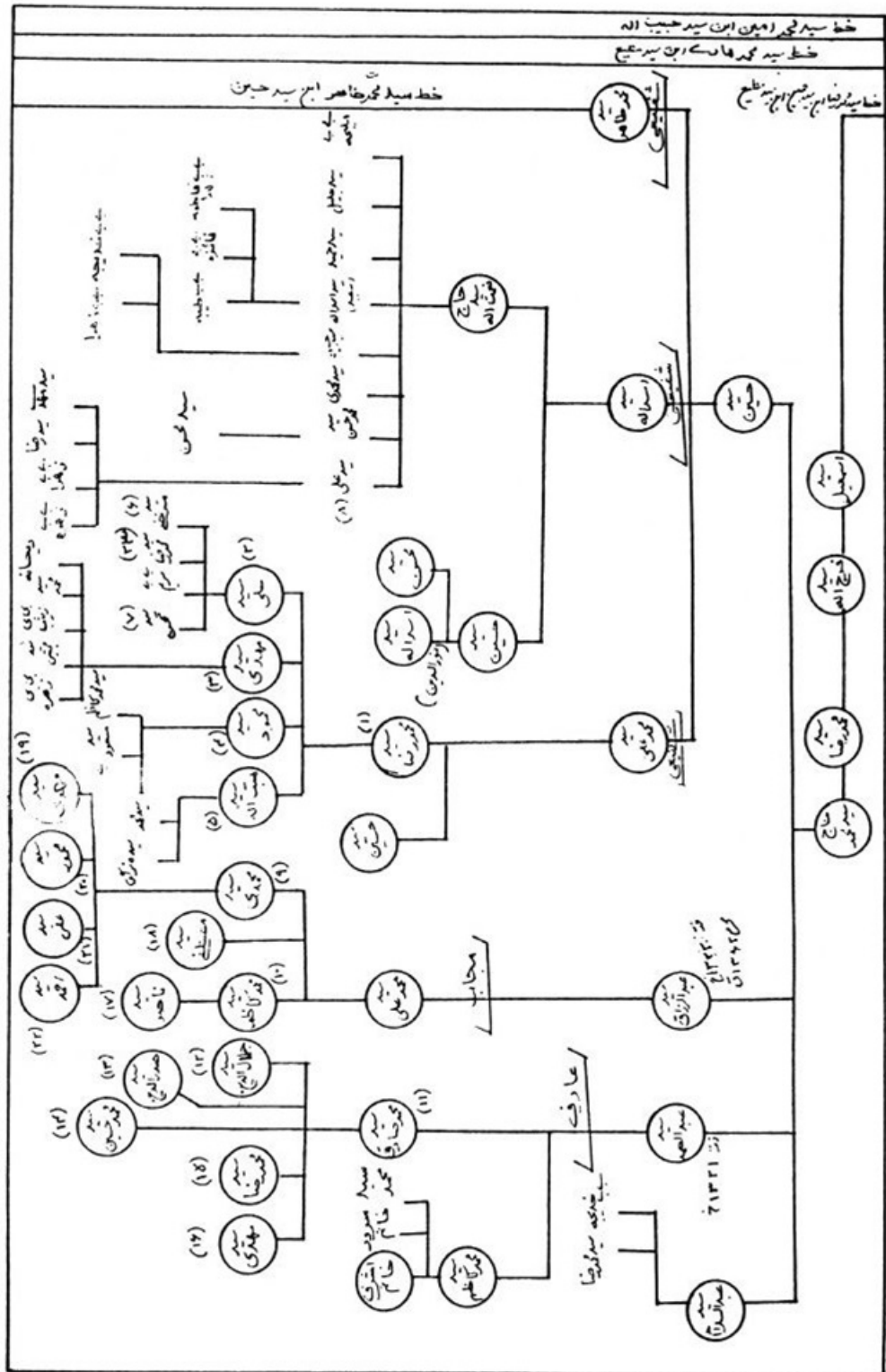
در سال ۱۳۲۵ که در تهران اقامت داشتند، ضمن اشتغال به کار در کنکور دانشکده معقول و منقول شرکت و با احراز رتبه دوم به تحصیل در رشته معقول پرداختند، پس از آن به مشهد منتقل و ضمن کار اداری در حوزه علمیه مشهد به تحصیل پرداختند. از اساتید ایشان در این هنگام ادیب نیشابوری (از مدرسان

ص: ۱۰۹

معروف ادبیات عرب) و مرحوم آیت الله میلانی (درس خارج فقه) بودند. در دوران بازنشستگی، در سال ۱۳۵۸ از سوی بنیاد مستضعفان مشهد به کار دعوت شدند و تا سال ۱۳۶۳ عضو هیئت امنای آن بوده اند. (۱)

نمودار خانواده های: شفیعی، عارف، مجاب (۲)

نمودار خانواده های: شفیعی، عارف، مجاب^۲



۱- . خاندان سادات گوشه، ص ۵۰۸-۵۰۹.

۲- . خاندان سادات گوشه، ص ۴۹۷.

۱- با توجه به اینکه سید محمد کاظم هیچ وقت در تهران سکونت نداشته، چگونه در مدرسه مروی تهران نزد شیخ عماد رشتی تحصیل کرده؟^(۱) مگر چند ماهی که برای درمان در تهران سکونت داشته است.

۲- نشر دفتر شعر ایشان را در ۱۳۳۸ می داند، در حالی که روی جلد ۱۳۸۵ قمری آمده و در تبدیل به شمسی ۱۳۴۳ ش به دست می آید.

۳- نام این کتاب را نام روشندان ثبت کرده در حالی که نامه روشن بینان است.

۴- محل نشر را قم دانسته، البته نوشته در قم چاپ شده است. در حالی که این کتاب در دزفول منتشر شده است.^(۲)

* تاریخ علماء و روحانیت دزفول

آقای علی راجی که خود از روحانیون دزفول ولی ساکن مشهد مقدس است، سال ها تلاش کرده و اطلاعات شخصیت های روحانی دزفول را جمع آوری کرده و این کتاب را نوشته است:

تاریخ علماء و روحانیت دزفول، دو جلد، علی راجی، قم، زائر، ۱۳۸۲.

این کتاب ابتدا به معرفی شهر دزفول می پردازد. سپس خاندان های بزرگ این شهر و ذیل آن روحانیون مشهور هر خاندان را معرفی می کند. در جلد اول خاندان آقامیری و ۶۸ تن روحانی، خاندان انصاری و ۴۹ تن روحانی؛ خاندان بیگدلی و ۲۴ تن روحانی؛ خاندان حرانی و ۱۱ روحانی؛ خاندان داعی و نه روحانی؛ خاندان شاه رکن الدین و ۲۶ روحانی؛ سادات علوی و ۱۱ روحانی؛ خاندان قاضی و ۱۶ روحانی؛ خاندان قاری قرآن و شش روحانی معرفی شده اند.

جلد دوم درباره این خاندان ها است: خاندان سادات گوشه و ۱۴۸ روحانی؛ خاندان معزی و ۴۱ روحانی، خاندان مطیعی و ۷ روحانی؛ در پایان حدود ۱۵۰

ص: ۱۱۱

۱- . خاندان سادات گوشه، ص ۵۰۸.

۲- . همان.

روحانی را ذیل متفرقه‌ها آورده است، و در آخر جمعی از ذاکرین و اهل منبر دزفول را معرفی می‌کند.

اما ذیل خاندان سادات گوشه ابتدا خود خاندان را این گونه معرفی می‌کند:

شناختی اجمالی از خاندان سادات گوشه

آنچه از کتاب شکرستان مرحوم سید صدرالدین ظهیر به دست می‌آید اینکه بعد از تشریف سلطان محمد خدابنده به مذهب حقه جعفری و روشن شدن شبستان تاریک دلش به نور ولایت اهل بیت، در جهت تقویت گرایشات شیعی مردم، به اقداماتی مبادرت ورزید. اولاً: بعضی از علمای شیعه جبل عامل لبنان را به ایران دعوت کرد. ثانیاً: جمعی از علمای مبرز را جهت ارشاد مذهب حقه اثنی عشری به شهرها اعزام نمود. در این راستا سید ولی الدین به دزفول تشریف آوردند و به کمک سایر علما، مذهب ولایت را ترویج کردند به طوری که در عصر صفویه جز شیعه در دزفول و تمام خوزستان به چشم نمی‌خورد.

سید ولی الدین در محلی بین نور آباد ولیوس از کوه‌های بختیاری به نام گوشه مدفون می‌باشد که نوادگان ایشان به نام همان محل، به سادات گوشه شهرت دارند.

فقها و مراجع تقلید و صاحب نفسان کم نظیری در این خاندان پا به عرصه وجود گذاشته اند که آثار قلمی و تأثیرات معنوی و روحانی آنها جاودانه خواهد بود. در بین فقهای عظام مرحوم آیت الله آقا سید حسین بزرگ و در بین عرفای صاحب دل مرحوم کاشف نامی فراتر از زمانه دارند. (۱)

اما شخصیت هایی از این خاندان را معرفی و نمودار هر گروه از آنها را هم آورده است.

نکته سنجی

۱- هیچ یک از شاخه مرتبط به سید محمد کاظم امام در این کتاب معرفی نشده اند. یعنی سید محمد ← سید عبدالرزاق ← سید محمدعلی مجاب ←

ص: ۱۱۲

سید محمد کاظم و سید مصطفی و سید محمدی معرفی نشده اند. فقط در نمودار اسامی آنها آمده است.

۲- بر اساس نمودار مزبور بین ولی الدین که در محلی به نام گوشه دفن شده تا سید محمد کاظم، یازده نسل فاصله است.

۳- نویسنده گوشه را محلی در کوه های بختیاری بین نورآباد و لیوس می داند که اولین مبلغ شیعه یعنی سید ولی الدین در آنجا مدفون است. او از جبل عامل در دوره صفویه به دزفول آمده است.

اما درباره گوشه اطلاعات دیگر هم هست:

- برادر آقای مجاب دکتر سید محمدی می گفت: گوشه محلی در کنار رودخانه دز است که سید صدرالدین بزرگ خاندان سادات گوشه در آنجا دفن است. اما در هیچ یک از نمودارها نام صدرالدین یافت نشد. (۱)

- بعضی گفته اند گوشه روستایی در چهل کیلومتری جنوب خرم آباد است. (۲)

۴- در نمودار مزبور تا پسر سید محمد کاظم مجاب به نام سید ناصر را معرفی کرده ولی زندگی نامه آنها را نیاورده است.

۵- در پایان جلد دوم، وعاظ و منبری های دزفول را معرفی کرده ولی هیچ نامی از آقای مجاب نبرده است. چرای آن را خود نویسنده باید پاسخ دهد. اما ملاک، قدمت و سبقت است آقای مجاب سابقه دیرین در منبر داشت اگر ملاک استقبال مردمی است، آقای مجاب بیشترین خواهان را داشت و اگر ملاک محتوای منبر است، به اذعان همگان، سید مجاب در نوآوری و عدم تکرار مطالب از همه بهتر بود.

* دیوان قدسی

سید محمد کاظم مجاب از چاپ اولین مجموعه شعرش در سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۷۶، یعنی بیش از سه دهه، اشعار جدید بسیار سروده بود. یکی از دوستان

ص: ۱۱۳

۱- . مصاحبه با آقای سید محمدی.

۲- . دانشنامه دانش گستر، ج ۱۴، ص ۱۹۷ و ج ۱۰، ص ۶۸۵.

قدیمی ایشان به نام مرحوم حجت الاسلام سید محمد کاظم صدر السادات صاحب انتشارات صدر در تهران خیابان ناصر خسرو اشعار آقای مجاب را برای بار دوم همراه با اضافات چاپ و نشر نمود.

سید علی صدر السادات پسر برادر آن ناشر داماد آقای مجاب بود و خودش اهل فضل و دانش و نیز علاقه مند به اشعار و افکار آقای مجاب بود. از این رو با مساعدت سید علی اشعار آقای مجاب مجموعه سازی و آماده شد و با این مشخصات منتشر گردید:

دیوان قدسی، مجموعه اشعار حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم مجاب متخلص به قدسی، تهران، انتشارات و کتابخانه صدر، ۱۳۷۶، ۱۶۴ص.

این مجموعه شامل ۹۷ غزل، ۱۴ قصیده و چندین قطعه در قالب رباعی و دو بیتی با موضوعات گوناگون است و نسبت به نامه روشن بینان چند برابر شده است. یعنی طی سه دهه، مرحوم مجاب علاوه بر تدریس، تحقیق و تبلیغ به سرودن اشعار جدید هم مشغول بوده است. جالب اینکه هر چه جلوتر آمده اشعارش پر مغزتر و زیباتر شده است. این نشانگر از تکامل و رشد دائمی ایشان است.

ناشر در مقدمه چند نکته درباره آقای مجاب نوشته که عیناً نقل می شود. هر چند سزاوار بود مقدمه ای مفصل تر و پر پیمانه تر توسط یکی از عالمان و ادیبان عصر به این مجموعه تدوین می شد و از زحمات این عالم بزرگ تشکر می گردید.

متن

البته جناب حجت الاسلام و المسلمین مجاب قبل از فوت مرحوم برادرشان هم شعر سروده اند و در زمان طفولیت اشعاری دارند که تخلص خود را گاهی مجاب، انگشتی و بیشتر قدسی ذکر کرده اند.

ایشان در اواخر سال ۱۳۵۰ش به شهر اهواز مهاجرت می نمایند و تا سال ۱۳۵۹ در این شهر به درس و بحث و ذکر مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و ارشاد مردم از طریق وعظ و منبر مشغول می شوند. در سال ۱۳۵۹ به شهر مقدس قم مهاجرت می نمایند و در پناه حرم مطهر و امن کریمه اهل البیت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها سکنی می گزینند در این

ص: ۱۱۴

شهر نیز ضمن ادامه تحصیلات علوم دین و شرکت در درس خاج فقه و اصول مرحوم آیت الله حاج شیخ احمد سبط الشیخ انصاری به بهره وری از محضر علمی آن عالم جلیل القدر به تدریس ادبیات عرب، مباحثه دروس و کتاب های متنوع و مختلف دینی با طلاب می پردازند علاوه بر آن از طریق منبر و وعظ و خطابه نیز به هدایت مردم به مذهب حقه و طریق مستقیم ائمه معصومان سلام الله علیهم اجمعین و بیان معارف ایشان از طریق احادیث و روایات مشغول می باشند. حجت الاسلام مجاب هم اکنون در حوزه مقدسه علمیّه قم جزء بهترین محدثان و وعاظ برجسته به شمار می آید.

جناب حجت الاسلام مجاب سال ها است که حافظ کل قرآن کریم می باشند. اکثریت ادعیه شریف مفاتیح الجنان و بیش از هزاران حدیث و هزاران بیت شعر عربی و فارسی را جزء محفوظات خود دارند و از بزرگانی چون مرحوم آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ انصاری رحمه الله علیه و سایر اسباط مرحوم حاج شیخ مرتضی انصاری که از مراجع بودند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجازه نقل روایت و حدیث دارند.

به عنوان مطلع الفجر این دفتر شعری را که ایشان به محضر مبارک کریمه اهل البیت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها تقدیم داشته اند ذکر کرده، توفیق توأم با سعادت ایشان را در خدمت به ساحت مقدسه ائمه اطهار علیهم السلام از درگاه خداوند متعال خواهانیم. (۱)

نکته سنجی

۱- در این نوشته در ادامه زندگی نامه خود نوشت آقای مجاب آمده است. با اینکه صحیح بود زندگی نامه خود نوشت که از کتاب نامه روشن بینان اخذ شده، جداگانه و مقدمه ناشر هم مستقلاً آورده می شد.

۲- بدتر اینکه عنوان زندگی نامه به قلم شاعری مجاب حذف و این عنوان جای آن آمده است: خلاصه ای از شرح حال و زندگی نامه شاعر ارجمند.

ص: ۱۱۵

در پایان هم امضای ناشر آمده است. زندگی نامه خود نوشت آقای مجاب در جای خودش در کتاب مجاب نامه (فصل اول) بررسی شده است و اینجا به آن نمی پردازیم.

۳- ناشر می نویسد: آقای مجاب از زمان طفولیت اشعاری دارند که گاه با تخلص مجاب یا انگشتی و بیشتر قدسی امضا کرده است.

۴- ایشان از سال ۱۳۵۹ به شهر قم مهاجرت کرده و در کنار تبلیغ دینی به درس خارج آیت الله شیخ احمد سبط و دیگران می رود، یعنی درس و بحث را ادامه می دهد. نیز تبلیغ و منبر را هم داشته است.

۵- این دفتر شعرش را به حضرت معصومه سلام الله علیها تقدیم کرده و به همین خاطر طلیعه و آغاز این دفتر شعری درباره آن حضرت با عنوان «أجیرینا اجرینا أجیرینی» آورده است.

* نامه روشن بینان

سید محمد کاظم مجاب (۱۳۰۸-۱۳۹۰ش) هشتاد و دو سال عمر کرد و از هفت سالگی به منبر و تبلیغ پرداخت و از خردسالی شعر می سرود؛ از این رو در جوانی به عنوان شاعر و ادیب حداقل در دزفول شناخته شده بود ۳۵ یا ۳۶ سال داشت که دیوانش با عنوان نامه روشن بینان منتشر شد. مشخصات آن این گونه است:

نامه روشن بینان: برگزیده اشعار قدسی، گردآوری سید موسی عالمشاه، دزفول، ناشر و کتابفروشی عالمشاه، ۱۳۸۵ق/ ۱۳۴۳ش.

صاحب انتشاراتی این اثر خود از چهره های فرهنگی دزفول و از خاندان عالمشاه جزئی از سادات گوشه است. از این رو در صدد بوده از طریق جمع آوری و تنظیم اشعار آقای مجاب خدمتی به فرهنگ شهر خودش بنماید. نیز ابتدای کتاب نکات و مطالبی درباره آقای مجاب یادآور شده است. این مطلب عیناً آورده می شود؛ آنگاه در ادامه به نکته سنجی این متن می پردازیم.

متن

جناب مروج الاحکام آقای حاج سید محمد کاظم مجاب (المتخلص به قدسی)

ص: ۱۱۶

فرزند مرحوم شریعتمدار عارف ربانی آقای آقا سید محمدعلی مجاب طاب ثراه از سلسله سادات موسوی (خاندان سادات گوشه) می باشد.

ادیب فرزانه (قدسی) یکی از فضلالی علوم دینیه و خطیب خانواده عصمت و طهار علیهم السلام و از اهل منبر است. مجاب با اینکه ظاهراً از روشنی هر دو چشم مرحوم است ولی دلی روشن و ضمیری پاک دارد.

سخنانش از دلی تابناک جلوه خاصی به کتابش بخشیده و مطالعه کننده با قرائت چند بیت از اشعارش حالت مخصوصی در دل احساس می کند. به قول مرحوم (ضیایی دزفولی قدس سره)

چو سخن از دل برآید نکند به غیر دل جا که به جا است دل نشینی سخنان آشنا را

امرار معاش قدسی از مجالس وعظ و منابری است که به حمدالله از قدیم الایام اوقات مخصوصه در دزفول مرسوم و بنا به تقاضای بانیان از مشار الیه دعوت رسمی به عمل می آید.

(قدسی) شاعر روشن بین به واسطه مرگ جانگداز اخوی کوچکش آقای سید مصطفی مجاب رحمه الله علیه که ۱۳ شوال سال ۱۳۷۵ در رودخانه عظیم دز، غرق شده بود، قدری شکسته شده و اگر کاملاً به تمثال شاعر که زینت بخش صفحات است دقیق شوید، قیافه ای گیرا دارد.

شاعر جوان ما صبح ها بعد از منابر به درس و بحث و مطالعه در کتابخانه مدرسه علمیه نبویه که چندی است به اراده حضرت آیت الله الکبری آقای حاج سید اسد الله نبوی مدظله العالی در شهر دزفول تأسیس شده است گذرانده و عصرها در مسجد جامع عتیق که سال ها است در مرکز شهر واقع شده و اهمیت خاصی پیدا کرده، به عبادت مشغول است.

نکته سنجی

۱- درباره پدر مرحوم مجاب او را به دو ویژگی عارف و شریعتمدار توصیف کرده است.

۲- اینان را از سلسله سادات موسوی و از خاندان سادات گوشه می شمارد.

۳- درباره خود آقای مجاب می نویسد: ادیب فرزانه، از فضلالی علوم دینی، خطیب خانواده عصمت و طهارت علیهم السلام و اهل منبر.

توجه کنید نابینایی که از سیزده سالگی یتیم شده و اداره یک خانواده شش

نفره بر عهده اش بوده، با تلاش و کوشش توانسته در ۳۵ سالگی به جایی برسد که او را با این ویژگی ها یاد کنند. از این رو زندگی او می تواند، الگو و درس آفرین برای دیگران باشد.

۴- ناشر می نویسد: امرار معاش قدسی از مجالس وعظ و منابر مرسوم در دزفول بوده است. آقای مجاب در خانه نشست و به روش های غیر متعارف برای کسب روزی رو نیاورد بلکه با سخت کوشی دنبال رزق حلال رفت و کاری که می توانست انجام داد. با تلاش دنبال کرد و مخارج خانواده اش را تأمین نمود.

۵- وی صبح ها بعد از منبر به درس و بحث و مطالعه در مدرسه علمیه نبویه می پرداخت، بعد از ظهرها در مسجد جامع عتیق به عبادت و گویا بقیه وقتش را به منبر اختصاص می داد.

این گزارش از زندگی روزانه آقای مجاب درس آموز است. او مثل بعضی وعاظ نگفت حالا که منبرم طرفدار دارد و مردم خواهانم هستند، درس و بحث و عبادت را رها کنم و فقط به منبر پردازم و پول بیشتر کاسب شوم. بلکه با اشتغال به درس و بحث تلاش کرد دانش و تجارب خود را افزایش دهد تا منبرهای مطلوب تر داشته باشد. با عبادت و تهذیب خود می خواست فقط سخنران نباشد و در عمل خودش عامل باشد.

۶- این متن نخستین نوشته درباره مرحوم سید محمد کاظم مجاب است که حدود ۵۲ سال قبل منتشر شده است.

مداقه و نتیجه

این پنج گزارش تنها متون منتشر شده درباره سید محمد کاظم مجاب است. امیدواریم پژوهشگران بر مبنای این اطلاعات بتوانند تحقیقات گسترده تر و دقیق تر عرضه کنند. به تجربه ثابت شده که افراد دارای معلولیت در تبلیغ معنوی و راهنمایی دینی مردم مؤثرتر هستند. به همین دلیل کلیسا از نابیناها و دیگر معلولان در بیمارستان ها و در تجمع ها و مراکز پر تردد برای تبلیغ آموزه های مسیحیت استفاده کرده است. پس از اینکه به دلیل پیشرفت بهداشت و پزشکی در اروپا، درصد معلولان کاهش یافت، کلیسا مراکزی در کشورهای شرقی دایر

ص: ۱۱۸

کرد و شروع به جذب معلولان نمود. کریستوفل از جمله اولین کشیش هایی بود که پیش از ۱۳۰۰ش به ایران آمد و مدرسه نابینایان و ناشنوایان پسرانه را در اصفهان تأسیس کرد.^(۱)

اما چرا معلولان در تبلیغ موفق تراند: چون پاک تر و بی غل و غش تر زندگی کرده و نسبت به دیگر اقشار جامعه کمتر به مادیات و خواهش های نفسانی آلوده شده اند. دوم اینکه خودشان طعم رنج و حرمان و سختی را چشیده و وقتی از سختی ها برای مردم سخن می گویند، حرف های آنان به دل می نشیند و جذابیت دارد.

نکته مهم تر اینکه همانطور که تبلیغ معلولان مؤثرتر است، کتاب های درباره معلولان هم مؤثر و سازنده تر است. به همین دلیل کتاب هایی که آچیچ درباره خودش نوشته و در ایران به فارسی برگردان شده، تیراژ وسیع دارد.

از نکات مزبور نتیجه می گیریم افراد فرهیخته و دارای معلولیت که عمرشان را در ترویج زندگی سعادت آمیز و معنویت و درست زیستن و روش های دینی صرف کرده و متعلق به فرهنگ ایرانی و شیعی هستند، باید زندگی نگاری شوند و به عنوان الگو در اختیار نسل جوان قرار گیرند.

زندگی مرحوم مجاب دارای پیام ها و ویژگی هایی است که می توان چندین داستان و رمان درباره آن نوشت. اما متأسفانه ما به مردگان و افراد متوفا بیشتر اهتمام داریم، نیز افرادی که مشهورتراند بیشتر نظر نویسندگان را جلب می کنند. از این رو کمتر به سراغ معلولان متوفا می روند.

بالاخره این گونه افراد سرمایه معنوی فرهنگ مذهبی - ملی ما هستند و لازم است در پاسداری و حراست از آنها بکوشیم و به معرفی آنها بپردازیم.

منابع

آثار و بناهای تاریخی خوزستان، احمد اقتداری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.

تاریخ علماء و روحانیت دزفول، دو جلد، علی راجی، قم، زائر، ۱۳۸۲.

ص: ۱۱۹

۱- درباره کریستوفل کتابی در دفتر فرهنگ معلولین تدوین و به زودی منتشر می شود.

خاندان سادات گوشه، سید محمدعلی امام و سید محمدرضا فاطمی دزفولی، قم، هیئت ناشران شجره خاندان سادات گوشه، قم، ۱۴۱۳ق.

دانشنامه دانش گستر، به کوشش محمدعلی سادات و دیگران، تهران، مؤسسه دانش گستر، ۱۳۸۹.

دایره‌المعارف تشیع، ج ۵، تهران، نشر محبی، ۱۳۷۵ و ج ۱۰، تهران، نشر محبی، ۱۳۸۳.

دیوان قدسی: مجموعه اشعار حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید محمدکاظم مجاب متخلص به قدسی، تهران، صدر، ۱۳۷۶.

زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، شیخ مرتضی انصاری، قم، انتشارات فارس الحجاز، ۱۳۸۴.

شجره مبارکه یا برگی از تاریخ خوزستان، ج ۱، سید محمد جزایری، اهواز، چاپخانه نگار، بی تا.

فرهنگ رجال و مشاهیر تاریخ معاصر ایران، ابوالفضل شکوری، قم، انتشارات عالمه، ۱۳۷۷.

نامه روشن بینان: برگزیده از اشعار قدسی، به کوشش سید موسی عالمشاه، دزفول، کتابفروشی عالمشاه، ۱۳۸۵ق/۱۳۴۳ش.

ص: ۱۲۰

تاریخ و جغرافیای خاندان مجاب بر اساس خاطرات آیت الله شفیعی، به کوشش: علی نوری

آیت الله سید علی شفیعی (متولد ۱۳۱۹) عضو مجلس خبرگان رهبری از ابتدا تا کنون و از شخصیت های مشهور اهواز و دارای مسجد و کرسی و عظم و تبلیغ، اطلاعات سودمندی درباره خاندان سادات گوشه، منطقه گوشه، تحولات تاریخی در خاندان سادات گوشه و ده ها موضوع دیگر در کتاب زندگی نامه خودش آورده است. در واقع این اطلاعات زوایای پنهان و ابعاد ناگفته و مبهم زندگی مرحوم مجاب را توضیح می دهد. زیرا خاندان شفیعی و خاندان مجاب تا پدر مجاب که لقب مجاب را جایگزین شفیعی کرد، یکی بود و تاریخ خاندان شفیعی همان تاریخ خاندان مجاب است. رخداد های دو خاندان هم یکی است.

البته اطلاعاتی که در کتاب سیری در زندگی علمی و خاطرات سیاسی آیت الله سید علی شفیعی (۱) عرضه شده، به صورت زندگی نامه خودنوشت و به روش اول شخص و خاطره نگاری است. معمولاً سندی بر گفته های خود نمی آورد و مثل دیگر خاطره نگاشته ها، گفته های گوینده خود سند است.

درباره مرحوم سید محمد کاظم مجاب و خاندان ایشان، اطلاعات بسیار کم است، با اینکه خودش و پدرش در منطقه خوزستان، به ویژه در دزفول و اهواز مشهور بودند؛ زیرا دارای فعالیت های گسترده فرهنگی - اجتماعی بودند. اما در این کتاب اطلاعات خوبی آمده که می تواند زندگی آقای مجاب را هم توضیح دهد.

بنابراین این کتاب از دو جهت ارتباط وثیق با تحقیقات درباره مرحوم مجاب دارد: ۱- تبار مشترک خاندان شفیعی و خاندان مجاب در این کتاب معرفی شده است؛ ۲- مکان هایی مثل برخی مساجد و حوزه هایی که محل فعالیت آن مرحوم

ص: ۱۲۱

۱- این کتاب با این مشخصات منتشر شده است: سیری در زندگی علمی و خاطرات سیاسی آیت الله سید علی شفیعی، به کوشش حمید طرفی، تهران، نیلوفران، ۱۳۹۲. پس از این کتاب را به نام «سیری» یاد می کنیم.

بوده، توضیح داده شده است.

به این دو دلیل این کتاب در تحقیقات مرتبط برای مجاب مؤثر است. و پژوهشگران می توانند از آن استفاده نمایند. این مقاله شامل گزیده ای از کتاب نه همه آن، است.

نسب شناسی

آیت الله سید علی شفیعی در ۷ ماه رجب ۱۳۵۹ مطابق ۲۱ تیرماه ۱۳۱۹ در شهر دزفول چشم به جهان گشود. ایشان فرزند سید محمدرضا شفیعی و نسل او با ۳۴ واسطه به امام موسی بن جعفر علیه السلام می رسد.

پدرش سید محمدرضا شفیعی دزفولی، متولد ۱۳۲۷ق و متوفای ۱۳۸۴ق است. (۱) سلسله خاندانش را به شرح زیر می شمارد:

سید علی فرزند سید محمدرضا، فرزند سید محمدعلی، فرزند سید حسین، فرزند سید محمد، فرزند سید محمدرضا، فرزند سید فرج الله، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید محمدرضا، فرزند سید حسین، فرزند سید مطیع، فرزند سید شمس الدین، معروف به «شمسا» فرزند سید «محمد شفیعی» (از نام او نیاکان و اجداد سادات به شفیعی شهرت یافته اند)، فرزند سید شمس الدین محمد، فرزند سید محمد شفیعی، فرزند سید مرتضی، فرزند سید حبیب الله، فرزند سید ولی الدین (مدفون در منطقه گوشه)، فرزند سید محمد فرزند سید احمد، فرزند سید عبدالله، فرزند سید شمس الدین محمد، فرزند سید تاج الدین، فرزند سید شرف الدین، فرزند سید صدرالدین حسین، فرزند سید عالی، فرزند سید صدرالدین علی، فرزند سید نظام الدین، فرزند سید محمود، فرزند سید جمال الدین، فرزند سید محمود، فرزند سید صدرالدین، فرزند سید احمد، فرزند سید عبدالله ابن الامام الموسی الکاظم علیهما السلام است. (۲)

مرحوم مجاب با خاندان شفیعی از سید محمد به قبل مشترک است. سید حسین

ص: ۱۲۲

۱- سیری، ص ۱۴-۱۵.

۲- همان.

فرزند سید محمد نقطه افتراق است ولی عبدالرزاق جد آقای مجاب هم ظاهراً شفیعی بوده و از محمدعلی پدر آقای مجاب، لقب مجاب جایگزین شفیعی می شود.

شهرت گوشه

آنها در دزفول از ساداتی هستند و به عنوان سادات «گوشه» معروفند. علت اینکه به گوشه معروفند آن است که یکی از اجداد آنها که شاید جد شانزدهم آنها باشد، در شمال دزفول به مسافت ۸۰ کیلومتری نزدیک «ازنا» در کنار رشته ای از کوه های بختیاری که این رشته به «زاگرس» متصلند، در منطقه ای به نام «گوشه» مدفون است. از تاریخ این سید بزرگوار اطلاع چندانی در دست نیست، لکن وی در ۱۰۷۵ق در عتبات عالیات زنده بوده و بعد به این منطقه مراجعت و مهاجرت کرده است. اهالی این منطقه اعتقاد و احترام خاصی برای این سید که نام او سید «ولی الدین» است قائلند. (۱)

سادات سربیشه

خاندان سادات شفیعی، شاخه ای از سادات گوشه بوده و رجال این خاندان از بزرگان دین و اهل علم و دانش به شمار می رفتند و نسل اندر نسل به کسوت روحانیت و ارشاد مسلمانان مبادرت می کردند، و از راه زراعت و کشت و زرع و کار روی زمین ارتزاق می نمودند و خود تولید کننده بودند، نه مصرف کننده، هر چند که این رجال مذهبی بر اثر کار مذهبی می توانستند زندگی خویش را تأمین نموده و دغدغه زندگی معیشتی را نداشته باشند، ولی معتقد به فعالیت و کار بوده و از سستی و بطالت دوری می جستند. سرزمین زراعتی آنان در دزفول به «سربیشه» شهرت داشته و این بار این سادات بزرگوار به نام سرزمین خویش سادات «سربیشه» معروفیت یافته اند و سالیان سال در شهرستان دزفول زیسته و به کار کشاورزی و مذهبی و ارشاد می پرداختند تا اینکه در روزگار قاجاریه شخصی به نام «مرتضی قلی صمصام» که نفوذ فراوانی داشت، سرزمین سادات را غصب کرده است.

بنابراین سربیشه قطعات اراضی مزروعی بسیار مهمی بین دزفول و شوشتر

ص: ۱۲۳

است. اینها سابقاً از آن اجداد آیت الله علی شفیعی بوده و این سادات به این زمین یعنی به سریشه شهرت یافته بودند.

سرزمین های زارعی و کشتزارهای سادات شفیعی در عهد قاجار به وسیله شخصی به نام «مرتضی قلی صمصام» غصب شده و به تصاحب غاصبانه او درآمده و از دست اجداد آنها خارج گردیدند. از این مطلب معلوم شد که پدران شفیعی ها در عین این که در کسوت روحانیت بودند، اما از زراعت های خود کسب درآمد می کردند و دست به حقوق شرعی نمی زدند. از این رو همیشه مورد احترام خاصّ تمام طبقات بودند و همیشه در وفیات ائمه اطهار علیهم السلام مجالس مهمی در منازل آنان در دزفول برگزار شده است. (۱)

حیدرخانه (۲) و خدمات سادات به دزفول

از روزگار دوری خاندان سادات شفیعی در دزفول زندگی کرده و در این شهر فعالیت فرهنگی و علمی و غیره داشتند. چون این خاندان روحانی از علم و درایت و مقبولیت برخوردار بوده، توانسته اند نه تنها اثرات دینی و مذهبی مهمی بر مردم شهر داشته باشند، بلکه در آبادانی و توسعه کشاورزی دزفول و گستردگی آن نقش اثربخشی داشته باشند. بدون شک تعلق خاطر شدید مردم دزفول و قدرت مقاومت و ایستادگی مردم متدین در دوره های مختلف، ناشی از اثربخشی خاندان های سادات و بزرگان دینی شهر دزفول بوده و تعصب دینی و مذهبی مردم زبانزد بوده است.

منزل سادات گوشه در دزفول در محله ای به نام «حیدرخانه» که سابقاً «کتکتان» نام داشته، قرار داشته است. منزل جدّ مادری آیت الله سید علی شفیعی به نام سید «عبدالرزاق» در مقابل «مسجد لب خندق» دزفول واقع شده که این منزل هنوز موجود و باقی است؛ لیکن منزل پدری ایشان در اثر متروکه بودن و مهاجرت سکنه آن به شهرهای دیگر به تدریج منهدم شده و جز تلی از خاک چیزی

ص: ۱۲۴

۱- . سیری، ص ۱۷.

۲- . حیدرخانه محله ای است که آقای مجاب در آنجا متولد شد و رشد و نمو کرد.

از آن وجود ندارد.

آیت الله شفیعی درباره نیاکانش می گوید: جدّ اعلای ما مرحوم «سید حسین» طبق نقل معمرین دزفول یک روحانی بسیار وارسته بوده که مورد احترام همه اقشار بوده و می گویند از تقیّدات او تهجد و نماز شب بوده و یک دوره نسبتاً کامل از کتب درسی مانند «سیوطی»، «شرائع»، «مغنی البیب»، «جامع الشواهد» و «شرح لمعه» و کتاب های دیگر در بیت ما در دزفول داشته که اکنون نزد من هستند، و اینها دلیل بر آن است که اجداد ما به مباحث علمی و اسلامی همیشه اشتغال داشته اند.

مرحوم «سید حسین» فرزند مشهور او «سید محمد» بوده، مرحوم سید محمد «وصی» پدرش سید حسین بوده که او در وصیت نامه اش وصیت به «ثلث» نموده، بعداً مرحوم سید محمد در سفری که به زیارت عتبات مشرف می شود، آن ثلث را از مرحوم آیت الله «سید کاظم طباطبایی یزدی» خریداری می کند. وی ثلث را با اجازه مرحوم به خودش منتقل می کند و پول آن را جهت مصرف ثلث به مرحوم طباطبایی یزدی تقدیم می دارد که در این صورت قسمت غیرمنقول منزل مسکونی دزفول ما به ایشان منتقل می گردد. (۱)

همچنین علامه سید علی شفیعی در آخر کتاب «افادات الاعلام» خود که به عربی تألیف کرده اند، درباره سرگذشت علمی نیاکان خود می نویسند:

مرحوم پدر بزرگم سید محمد علی و پدرش مرحوم سید حسین (نیای اعلای من) و به همین ترتیب پدر ایشان سید محمد و بقیه نیاکانم و عموهای پدرم و دایی های او، همان طوری که تحقیق کرده ام از علماء اعلام و مروجین دین در دزفول بودند و هرگز از وجوه شرعیه زندگی خویش را تأمین نمی کردند، بلکه با کار روی زمین های زراعی و کشتزارهای خود که در مناطق پیرامون دزفول قرار داشته، از راه کد یمین و عرق جبین امرار معاش می کردند و آنان نزد مردم دزفول و خاندان های معروف شهر مورد احترام و توجه قرار داشتند و

ص: ۱۲۵

برای حل مسائل اجتماعی و دینی به آنان مراجعه می نمودند و در اعیاد و سوگواری ها و میلاد ائمه اطهار علیهم السلام و شهادت ها به منازل آنان می رفتند و در آن منازل گردهمایی هایی در رابطه با مسائل دینی برگزار می نمودند و این قبیل مجالس و محافل از شهرت برخوردار بوده و حرمت های خاصی داشته و مردم همگی به آن مجالس روی می آوردند و به خدمت سادات می رسیدند. (۱)

خاندان شفیعی

مرحوم سید محمدعلی، دو برادر داشت: یکی سید محمدطاهر در ۱۳۴۴ش در ۹۵ سالگی در اهواز وفات یافت و در نجف اشرف دفن شد. برادر کوچک آنان سید «اسدالله» از سلسله روحانیت بود، لکن به کشت و زرع اشتغال داشت. فرزندان او عبارت بودند از یک خانم علویه که مادر آیت الله سید علی شفیعی بود و دو تا پسر، یکی به نام سید نعمت الله ساکن اهواز و دیگری سید حسین ساکن دزفول که هر دو به فاصله بسیار نزدیکی در سال ۱۳۸۴ش از دنیا رفتند.

مرحوم سید محمدعلی فردی به تمام معنا روحانی و دارای رؤیاهای صادقه بسیار شگفت انگیزی بوده است. وی در سال ۱۳۳۷ش در دزفول از دنیا رفته و در دزفول مدفون است. از آن مرحوم دو پسر و یک دختر باقی ماند. دو پسر یکی سید عبدالحسین بود، برادر بزرگتر که در سال ۱۳۵۸ش از دنیا رفت. فرزند دوم سید محمدعلی، مرحوم آیت الله سید محمدرضا شفیعی بود که پدر سید علی شفیعی است.

اما سید حسین که جد اعلای آیت الله سید علی شفیعی بود، سه تا فرزند داشت که در کسوت روحانیت بودند و هر کدام کمالات و ارزش های معنوی و مذهبی خویش را داشتند.

۱- سید محمدطاهر؛ ۲- سید اسدالله؛ ۳- سید محمدعلی

سید محمدعلی جد پدری آیت الله سید علی شفیعی است و همان گونه که

ص: ۱۲۶

۱- افادات الاعلام، تاریخ انتشار ۱۳۸۴ش، چاپ الهادی، قم، ص ۱۳۴.

گفته شد در کسوت روحانیت و شخصیت معنوی بود؛ لکن از کشاورزی ارتزاق می نموده است. این شخص یزرگوار از خصوصیاتش این بوده که رؤیاهای بسیار عجیب که در حدّ معجزه بوده اند، می دیده است. بعضی از رؤیاهای صادقه او بین علماء وقت و متدینان آن روزگار مطرح بود که نقل می کردند، او در سال ۱۳۳۷ق در حالی که پدر آیت الله شفیعی ده ساله بوده است، فوت می کند و در شهر دزفول در قبرستانی به نام «مقام»، نزدیک منزلشان دفن می گردد.

۲- مرحوم سید محمدطاهر: از فرزندان دیگر سید حسین، مرحوم سید «محمدطاهر» بود که روحانی جلیل القدری بود و به اهواز هجرت نمود و امامت جماعت مسجد طالب زاده اهواز بر عهده اش بود و طبعی نیکو داشت و در حل و فصل دعاوی از استادی برخوردار بود و روحی لطیف داشت.

در ۹۵ سالگی در سال ۱۳۴۴ش در اهواز وفات یافت و پس از چند ماه جنازه اش به نجف اشرف منتقل گردید و در سال های آخر عمرش امام جماعت مسجد طالب زاده اهواز را به عهده داشت. او در لطیفه ها و مطایبه ها بسیار پیشرفته بود و در اصلاح ذات البین ید طولایی داشت.

۳- فرزند سوم سید حسین، مرحوم «سید اسدالله» ساکن در دزفول در کسوت روحانیت و از طریق کشت و زرع زندگی می کرد.

«سید اسدالله» در سال ۱۳۲۳ش یا ۲۴ مطابق ۱۳۶۳ یا ۱۳۶۴ق وفات یافت و جنازه اش به وادی السلام نجف منتقل گردید. از او دو پسر و یک دختر به جا ماند. پسران یکی «سید نعمت الله» ساکن اهواز و دیگری «سید حسین» ساکن دزفول بودند که در سال ۱۳۸۴ش به فاصله حدود سه ماه هر دو وفات یافتند و یک دختر او علویه جلیله مادر سید علی بود که در سال ۱۲۹۷ش متولد و در روز عید نوروز سال ۱۳۴۴ش در سن ۴۷ در اهواز وفات یافت و در مقبره خانوادگی در کنار بقعه علی بن مهزیار مدفون شد. بنابراین پدر و مادر سید علی، پسر عمو و دختر عموی همدیگر بودند و ازدواجشان در سال ۱۳۰۸ش بوده است.

اما سید حسین دارای دو فرزند بود:

یکی سید عبدالحسین که ساکن اهواز بود، و به کسب اشتغال داشت و در سال ۱۳۵۸ش وفات یافت و در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد. او به کلی فاقد

اولاد بود. برادر دیگرش مرحوم «آیت الله سید محمدرضا» بود و پدر آیت الله سید علی شفیعی است. (۱)

آیت الله مرحوم سید محمدرضا شفیعی

مرحوم آیت الله سید محمدرضا شفیعی پدر آیت الله سید علی شفیعی از اندیشمندان بزرگ که در راه کسب علم و دستیابی به اجتهاد تلاش فراوانی نمود و تألیفات و تصنیفات فراوانی از خود به جا گذاشت.

سید محمدرضا در ۱۳۲۷ق در دزفول متولد شد، در ده سالگی، پدر خود را از دست داد و چون عموی بزرگش یعنی مرحوم سید محمدطاهر قبلاً به اهواز هجرت کرده بود، تربیت وی بر عهده عموی کوچکش سید اسدالله قرار گرفت. مرحوم سید محمدرضا از طفولیت به تحصیل علوم اسلامی مشغول گردید. اولین استاد او مرحوم حجت الاسلام سید شمس الدین دزفولی بود.

استاد دیگرش باز در ادبیات عرب مرحوم «شیخ محمد علی انصاری» بوده، از اسباط «شیخ انصاری کبیر» که شرح حالش در کتاب «زندگی و شخصیت شیخ انصاری» آمده است. پدر ما سفرهایی متفرقه برای دیدار ارحام خود به اهواز می آمد و چون به تشویق جدّ امی خودش مرحوم «سید عبدالرزاق» به وعظ و خطابه نیز اشتغال ورزیده بود، در سفرهایی که به اهواز می آمد، دوستان و آشنایان او از وی دعوت های منبری به عمل می آوردند. این وضع باعث شد که سفرهایش به اهواز زیادتر شود تا کم کم به طور کلی به اهواز هجرت کرد و آن در سال ۱۳۴۲ق در ۱۶ سالگی روی داد. با آمدن به اهواز از تحصیل مقدمات و علوم ادبیات عرب فارغ شده بود. (۲)

عبدالرزاق جد مادری سید محمدرضا و جد پدری سید محمدکاظم مجاب بوده است. از این رو سید محمدرضا با سید محمدکاظم خویشاوند بوده اند. غیر از این سید محمدرضا استاد سید محمدکاظم بوده است.

ص: ۱۲۸

۱- . سیری، ص ۲۱-۲۲.

۲- . سیری، ص ۲۳-۲۴.

آیت الله سید محمدرضا شفیعی در اواخر عمر سراسر تلاش و کارهای علمی و مذهبی و تألیف و تصنیف کتب مفید اسلامی در غروب ۱۸ شعبان ۱۳۸۴ برابر ۱۳۴۳ش به مرض سرطان ریه مبتلا شد که این بیماری چند ماه طول کشید و پس از چند ماه معالجه در تهران و اهواز در غروب روز هجدهم شعبان ۱۳۸۴ق برابر سوم دی ماه ۱۳۴۳ در اهواز و در منزل شخصی بدرود زندگی گفت. همان وقت مرحوم حاج «حمید شماسی» که از تجار و اخیار اهواز بود و بعضی دیگر از مؤمنان که به ایشان ارادت داشتند، اعلام کردند که جنازه ایشان را به نجف اشرف منتقل می کنند، لکن با مخالفت شدید مردم اهواز مواجه شدند. استدلال مردم اهواز این بود که می گفتند: کسانی که در زمان حیات، چشم و چراغ جامعه بودند، پس از فوت باید در اهواز دفن شوند. (۱)

مدرسه جامعه النجف الاشرف

متولی مدرسه جامعه النجف الاشرف که از مدرسه های مهم حوزه علمیه در نجف اشرف بود، مرحوم «سید محمد کلانتر» بود. او بانی این مدرسه بود و اصالتاً از سادات دزفولی معروف به سادات «گوشه» بود. لذا احترام زیادی برای سادات گوشه ابراز می کرد.

جامعه النجف الاشرف پنج هزار متر مربع بود، با بودجه حاج «محمدتقی اتفّاق» از تجار تهران و نقشه مهندسی «لرزاده» به صورت حوزه علمیه بسیار مجلل و مجهز ساخته شد. تولیت آن به دست آیت الله محمد کلانتر بود. وی دارای دو شناسنامه بود، یکی عراقی و دیگری ایرانی. و کلانتر شخصی بود بسیار محترم، معزز و مقبول الطرفین بین ایرانی ها و عراقی ها بود و خودش هم از مؤلفان و مدرسان حوزه نجف اشرف بود. برای افتتاح ساختمان جدید این جامعه بنا بود که در شب حفله (جشن) افتتاح به وسیله آیت الله حکیم انجام گیرد. (۲)

مرحوم کلانتر تعدادی از مدرسان مبرز نجف اشرف را جهت تدریس به جامعه

ص: ۱۲۹

۱- همان، ص ۲۹-۳۰.

۲- [۲] همان، ص ۵۶-۵۷.

النجف دعوت کرده بود که روزها به آنجا می آمدند و تدریس می کردند و برمی گشتند. احتمالاً در آن حادثه که قبلاً اشاره کردیم گفته بودند احمدحسن البکر می خواهد جهت افتتاح جامعه به نجف بیاید و در پی آن شایع شده که این مدرسه و رئیس آن سیاسی هستند، لهذا مخالفت هایی ایجاد شد و منجر گردید که تعدادی از آن اساتید و مدرسان آنجا را ترک کردند و جز یکی دو سه نفر باقی نماند و این ضربه ای بر جامعه و شخص آقای کلانتر بود؛ ولی او مقاومت و ایستادگی می کرد.

مرحوم کلانتر انسانی متجدد و روشنفکر و بسیار منظم بود. مدرسه او که از عظمت خاصی برخوردار بود، حمام های بهداشتی، سرویس های بهداشتی، آب گرم و مواضع خاصی جهت شستن ظروف و لباس ها داشت. به علاوه یک باب مسجد بسیار مجلل و یک مینی بوس اختصاص داده بود که مرتباً از صبح تا شب طلاب را به مرکز شهر و حرم مطهر علوی جابجا می کرد. این وضع و روال با خوی و خصلت تعدادی از طلاب هماهنگ نبود و با وضع آن روز نجف هم مطابقت نداشت، لهذا مخالفت هایی با جامعه النجف آغاز شد که برخی از طلباء از ورود به این جامعه و سکونت در آن خودداری می کردند.^(۱)

انجمن های «موحدین» و دانشوران اهواز^(۲)

«انجمن موحدین اهواز» توسط تعدادی از جوانان متدین اهوازی تأسیس شده بود. جلسات هفتگی، احکام، اخلاق و مسائل شرعی به وسیله گویندگان بیان می شد. این انجمن به سرعت توسعه پیدا کرد و جوانان از اطراف به آن ملحق شدند. شاید تا پنجاه نفر هم رسیدند.

تفکر امام خمینی در این گروه هم تأثیر داشت و جلسه هفتگی انجمن موحدین نیز بعد سیاسی پیدا کرد، یعنی وارد مسائل مبارزاتی شدند و به این وسیله دستگاه حکومت و مخصوصاً «ساواک» که تازه شکل گرفته و شهرت پیدا کرده بود، نسبت

ص: ۱۳۰

۱- همان، ص ۶۰-۶۱.

۲- مرحوم مجاب چندین بار در انجمن دانشوران سخنرانی کرده است (سید ناصر مجاب).

به آنها و این جلسه حسّاس شدند و گاهی دبیر انجمن را هم مورد تعرّض قرار می دادند. متعاقب این جلسه، انجمن دیگری به وجود آمد به نام «انجمن دانشوران» که عصرهای جمعه به صورت سیّار جلساتی را در مساجد برقرار می کردند و مردم را به این انجمن دعوت می نمودند و سخنرانان مذهبی به ایراد سخن در آن انجمن دعوت می شدند؛ چه گویندگان محلّی یا از حوزه علمیه قم.

انجمن دانشوران متشکّل از بازاریان جوان و انقلابی بود. این انجمن هم بسیار مورد توجّه قرار گرفت و در هر عصر جمعه جمعیت به محلّ سخنرانی هجوم می آوردند که طبعاً این انجمن هم، مورد کین و عداوت شاه و عمال او بود؛ لکن چون علما و روحانیون بزرگ تهران از انجمن دانشوران حمایت می کردند و پشتوانه آن بودند، دستگاه نمی توانست علناً متعرّض آنان شود. هر چند کارشکنی هایی می نمود. با این برنامه ها و اطلاعیه های مراجع بزرگ و تحرک جوان ها، مبارزه، صورت دیگری به خود گرفت.

مکتب قرآن(۱)

در فاصله بین حوادث ۱۵ خرداد تا پیش از پیروزی انقلاب یک واحد مذهبی به نام «مکتب قرآن» در اهواز، خیابان کاوه چهار راه فردوسی تأسیس شد.

مدیر این واحد و این ساختمان شخصی به نام «حاج عبدالحسین محمدزاده» بود که از افراد سرشناس و بین مذهبیون شهرت پیدا کرده و با شخصیت های سرشناسی که بعداً جزء چهره های اصلی انقلاب اسلامی شدند، ارتباط برقرار کرده بود. نظر به اینکه این شخص فردی میانه رو بود و در مقابل نهضت و مبارزه قرار نگرفته بود؛ هم مورد پذیرش ساواک و شهربانی و استانداری و فرمانداری آن وقت قرار گرفته بود و هم جوانان مذهبی، چون جای دیگر برای جلسات خود نداشتند، مکتب قرآن را تحمّل می کردند.

وی از افرادی بزرگ جهت سخنرانی در مکتب قرآن دعوت می نمود. مثلاً مرحوم

ص: ۱۳۱

۱- . مرحوم مجاب بر این عقیده بود که قرآن و عترت در کنار هم به عنوان نام این مرکز باشند (سید ناصر مجاب)

شهید بهشتی به مناسبت نیمه شعبان دو شب، مرحوم شهید مطهری پنج شب، مرحوم گل‌سرخ‌ی در نوبت‌های متعدد و خود اینجانب در چند مناسبت. به این وسیله مکتب قرآن تا حدودی جای خود را بین بچه‌های مذهبی باز کرده بود. اما کم‌کم زمان رو به انقلاب گام بر می‌داشت. مرحوم محمدزاده می‌گفت که مکتب قرآن متعلق به آیت‌الله شریعتمداری است و ادعا می‌کرد که آیت‌الله شریعتمداری میان مراجع دیگر مظلوم واقع شده است، و من باید او را تقویت کنم. به تدریج این شخص به سمت و سوی آیت‌الله شریعتمداری به صورت علنی گام برمی‌داشت و عکس بزرگی هم از او در مکتب نصب کرده بود. حتی هنگامی که مرحوم سید جعفر فرزند آیت‌الله بهبهانی وفات یافته و در مکتب قرآن برای ایشان مجلس ترحیم برپا شد و جمعیت بسیار انبوهی در مکتب قرآن حضور پیدا کردند و خود مرحوم آیت‌الله بهبهانی و علمای اهواز و دیگر روحانیون استان و همچنین مرحوم شهید مطهری، آیت‌الله مکارم شیرازی، مرحوم قائمی، رئیس حوزه علمیه آبادان و دیگر افراد سرشناس حضور داشتند.

لکن به تدریج جلسات مکتب قرآن به سردی گرایید، تا به کلی متوقف شد. مخصوصاً با تشکیل جلسات انجمن موحدین و انجمن دانشوران که در پیش نام برده شد.

مسجد جزایری

این مسجد از مساجد قدیمی شهرستان اهواز است که به نام مرحوم «سید جعفر جزایری» و برای امامت ایشان ساخته شد و بعد از او مرحوم سید احمد حکیم سالیان دراز در این مسجد امامت می‌کرد و مدتی نیز «حجت الاسلام سید محمود شفیعی» امامت آنجا را انجام می‌داد و بعداً آقای آیت‌الله حاج سید محمدعلی موسوی جزایری امام جمعه فعلی اهواز از شوشتر به اهواز آمدند و به امامت این مسجد دعوت شدند، این مسجد رونق دیگر پیدا کرد و چون امام جماعت اخیر الذکر از روحانیون جوان بودند، جوانان مذهبی به این مسجد اقبال کردند و کتابخانه و جلسات مذهبی تشکیل می‌دادند و کم‌کم جمعیت سخنرانی از روحانیون انقلابی در قم و تهران دعوت به عمل می‌آمد که از جمله آنان، شیخ هادی غفاری فرزند مرحوم شهید آیت‌الله غفاری بود. گاهی که این سخنرانی‌ها

«حاد و تند» می شد، مأموران ساواک و شهربانی مسجد را محاصره می کردند و در اثنای سخنرانی به نام روضه خوانی برق را خاموش می کردند و سخنران از منبر پایین می آمد و در تاریکی، گاهی با تغییر لباس، از صحنه دور می شد تا دستگیر نشود. یک بار که وضع چنین بود و مأموران به مسجد حمله کردند و جوانان مذهبی متفرق شده و می گریختند، یکی از آنان به نام مرحوم «شهید محمدتقی کتانباغ» هدف گلوله مأموران قرار گرفت و در خیابان نوذر تیر خورد و شهید شد که از آن به بعد خیابان نوذر به خیابان شهید «کتانباغ» معروف شد و مرحوم کتانباغ نخستین شهید راه نهضت و مبارزه در شهرستان اهواز بود.

مسجد شفیعی

از مساجد قدیمی و اثر بخش در انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی است. این مسجد توسط آیت الله سید محمدرضا شفیعی تأسیس شد.

نخستین مسجد شهرستان اهواز است که در ۱۳۰۸ق شروع و در سال بعد از آن ساختمانش به اتمام رسید و تا کنون سه ساختمان و چهار امام جماعت را به خود دیده است.

این مسجد چنان که دیگران گفته اند و اکنون ما شاهد هستیم، یکی از مساجد پر جمعیت، منظم و سودمند و پر رونق این شهرستان است و اهل اطلاع این برکات را ناشی از اخلاص مؤسس اولیه آن می دانند.

آیت الله سید علی شفیعی از زمستان ۱۳۴۳ که مرحوم والدش بدرود زندگی گفت، به دستو علمای وقت و دعوت و خواسته مردم به امامت در آن قیام و اقدام کرد. از آن تاریخ تا سال ۱۳۴۷ که دنباله هجرت او به نجف اشرف بود، میان ایران و عراق رفت و آمد می کرد.

در سال ۱۳۴۷ به طور کلی به اهواز برگشته و مستقر شد و برنامه های این مسجد را فعال کرد.

از سال ۱۳۵۰ش برای جوانان مذهبی اهواز آموزش دروس تفسیر قرآن و دیگر معارف به سبک جدید شروع شد.

ص: ۱۳۳

نیاکان مرحوم مجاب از سادات گوشه در دزفول می باشند و نزد مردم معتبر و شناخته شده اند. درباره نیاکان و تبارش تا پدرش ملقب به شفیعی بوده اند. اما پدرش لقب مجاب را انتخاب می کند. اما چرا این لقب را انتخاب می کند. بعضی معتقدند زیرا نسل آنها از ابراهیم مجاب است که در حرم امام حسین علیه السلام دفن شده است.

پدربزرگ مرحوم مجاب یعنی عبدالرزاق دو برادر به نام های سید حسین و سید عبدالصمد داشته است. پسر عبدالصمد لقب عارف را انتخاب می کند و پسر سید حسین، شفیعی را برمی گزیند. شاخه خاندان عارف به آنها باز می گردد. خاندان شفیعی به پسر سید حسین برمی گردد و خاندان شفیعی ها از این فرد نشأت می گیرند. (۱)

اما پدر سید محمد کاظم، سید محمدعلی مجاب در کسوت روحانیت بود. او به اخلاق و معنویت، به عبارت دیگر عرفان دینی و مطابق شرع بسیار اهمیت می داد و اهتمام قائل بود. مرحوم مجاب درباره پدرش می نویسد:

او از اوتاد و اخیار و اهل عبادت و ریاضات شرعیه و سیر و سلوک بود. (۲)

با توجه به اینکه مرحوم مجاب می نویسد سیزده ساله بودم پدرم فوت کرد، بنابراین فوت پدرش باید در سال ۱۳۲۱ ش اتفاق افتاده باشد. (۳)

پسر مرحوم مجاب، سید ناصر مجاب در مقاله ای که در همین کتاب آمده تأکید نموده که ایشان در ۱۳ سالگی پدرش را از دست داد و تصریح می کند پدرش در

ص: ۱۳۵

۱- نگاه کنید به کتاب خاندان سادات گوشه، ص ۴۹۸.

۲- دیوان قدسی، ص ۱۱.

۳- همان، ص ۱۲.

پدر آقای مجاب و بسیاری از اقوام او در کاشفیه دفن شده اند. کاشفیه محلی است که مدتی عبادتگاه عارف مشهور سید صدرالدین کاشف دزفولی بوده و شیخ محمدامین اولین شخصی است که در آنجا مدفون شده است. پیش از وی مقابر مشایخ انصار در داخل شهر در محلی به نام مقام حسین بوده است. (۲)

آقای سید ناصر مجاب تصویر قبر مرحوم سید عبدالرزاق را همراه با توضیح زیر فرستاده است:

قبری که به شکل گنبد بوده و الآن خرابه است، قبر بابا عبدالرزاق جد مرحوم سید محمد کاظم مجاب است و قبر مرحوم اخوی و پدر ایشان قبلاً به این شکل بوده ولی بعداً بازسازی شده اند. (۳)

نیز ایشان از ورودی کاشفیه و چند مقبره عکس هایی فرستاده است:

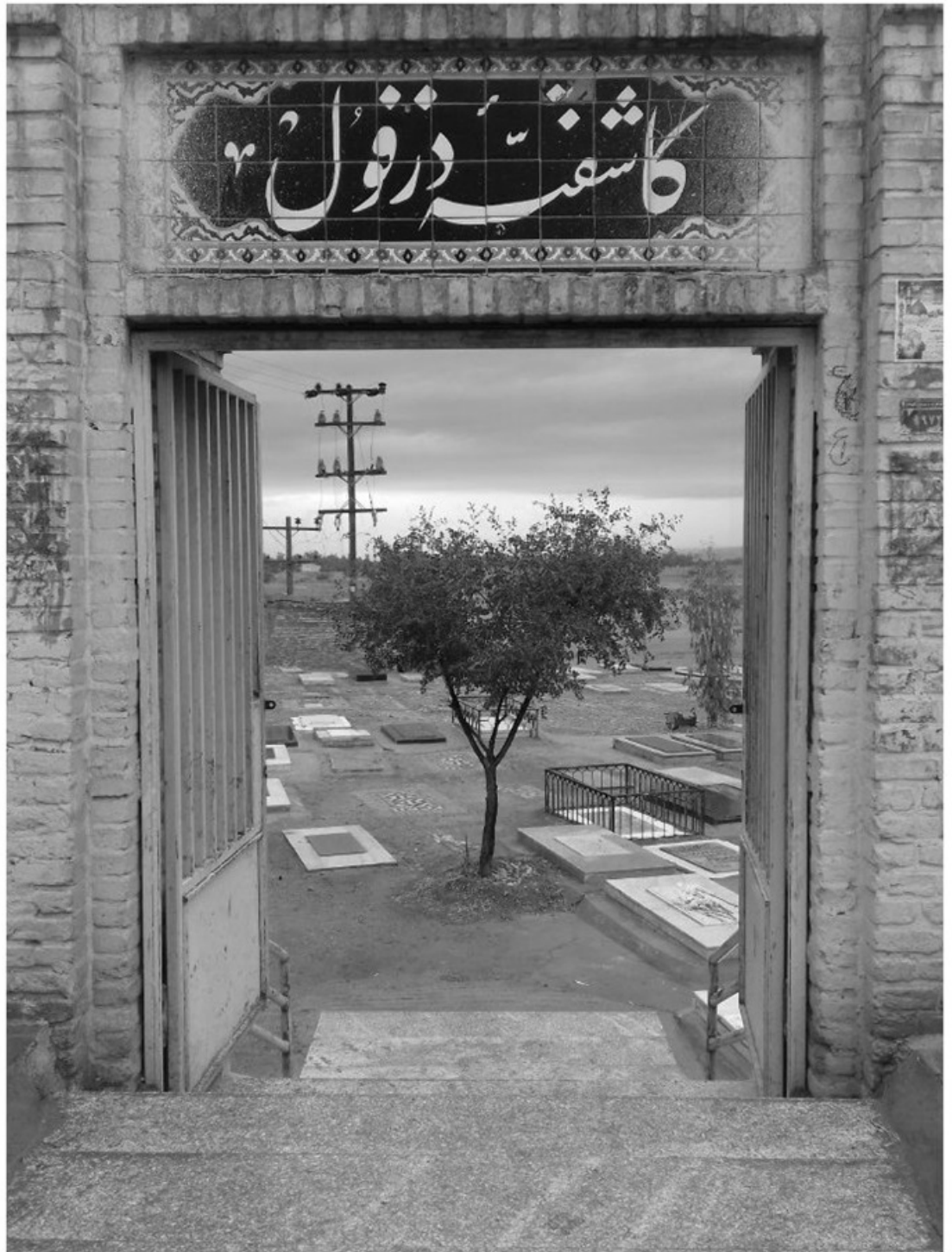


ص: ۱۳۶

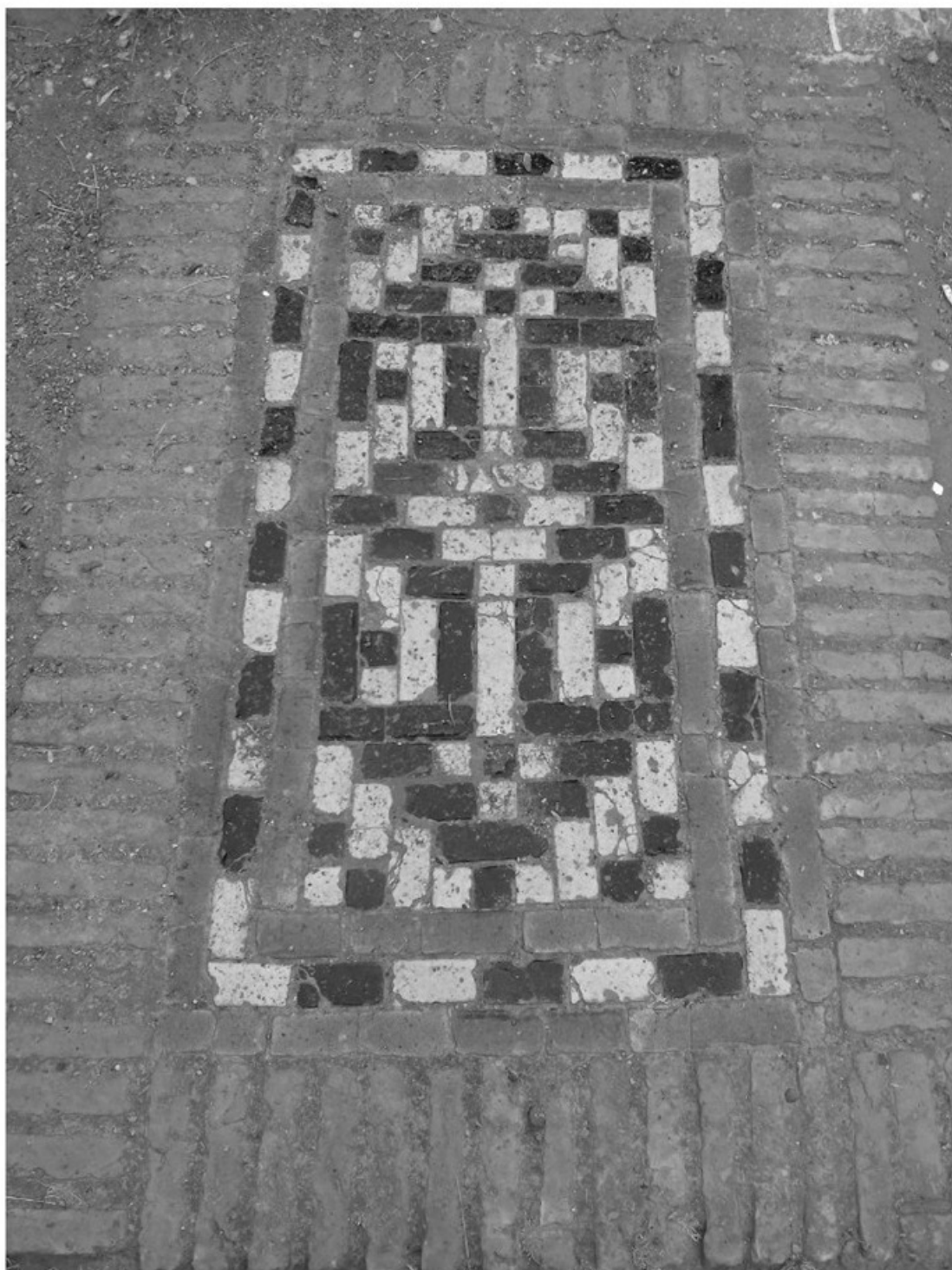
- ۱- مقاله واگویه مقامات استاد.
- ۲- زندگانی شیخ انصاری، ص ۶۷.
- ۳- این گزارش در ۱۷ آذر ۱۳۹۵ دریافت شد.

بسیاری از سادات گوشه در این قبرستان دفن شده اند، از جمله سید مصطفی مجاب.

لازم است به روش علمی قبرخوانی (تذکره القبور) به مطالعه شخصیت های خاندان سادات گوشه پرداخت. غیر از آن می توان به شیوه تحقیقات محلی و پرس و جو از سال خوردگان دزفول مطالبی درباره این شخصیت ها به دست آورد. بالاخره کاشفیه تا تخریب نشده می تواند چون چند پژوهشگر مطالعه گردد.



نمونه ای از سنگ های قبر کاشفیه دزفول است. این سبک معماری روی قبور هم در مصالح و مواد به کار رفته و هم در شکل تقریباً منحصر به فرد است. انجام پژوهش و تألیف مقاله و کتاب در این باره ضروری است.



این شکل دیگری از نمای روی قبور کاشفیه دزفول است. از نگاه های مختلف نیاز به بررسی دارد. متأسفانه رو باز بودن این قبور و در معرض سرما و گرما و عوامل مخرب طبیعی، موجب تخریب آنها شده است. با اینکه سرمایه ملی است.



سنگ قبر سید مصطفی برادر مرحوم مجاب است. این قبر در کاشفیه دزفول است.

شجره خاندان آقای مجاب

خاندان مرحوم مجاب آیا با ابراهیم مجاب نسبت و رابطه دارد؟ یا صرفاً تشابه اسمی است؟ تا کنون در منابع تاریخی و تراجم نگاشته ها در این باره مطلبی ندیده ام. البته تحقیق گسترده و استقراء تام هم نداشته ام.

فقط یک باز سید ناصر مجاب از قول پدرش نقل می کرد که پدرش باور داشته تبارش به ابراهیم مجاب می رسد و به همین دلیل پدرش یعنی سید محمدعلی لقب خود به مجاب تغییر داده است. اما ابراهیم مجاب کیست؟ اینجا به اجمال به معرفی او می پردازم:

سید ابراهیم مجاب فرزند محمد عابد و نوه امام هفتم شیعیان است. او معروف به «مُجَاب» یا «ضَریر کوفی» است. یعنی سید ابراهیم مجاب نوه امام موسی کاظم علیه السلام است.

درباره علت نامیدن ابراهیم به «مُجَاب» (جواب داده شده) گفته شده که وی به امام حسین علیه السلام سلام داد و از جانب قبر جوابی شنید، از این رو او را مجاب

ص: ۱۴۰



نامیده اند. پس از فوتش، او را در حرم امام حسین علیه السلام دفن کردند.

تاریخ ولادت ابراهیم و دوران کودکی او مشخص نیست. برخی منابع، ابراهیم مجاب را فرزند بلافضل امام موسی کاظم علیه السلام دانسته اند.^(۱) ولی بیشتر نسب شناسان این قول را قبول ندارند.^(۲) سید ابراهیم فرزند سید محمد عابد و سید محمد نیز فرزند امام موسی بن جعفر است. سید ابراهیم در سال ۲۴۷ق به کربلا آمد و در آن جا ساکن شد. بنا بر نقل تاریخ نگاران، وی اولین سید فاطمی است که از کوفه به کربلا- هجرت کرد، در حالی که بینایی خود را از دست داده بود. در این دوران، منتصر عباسی فرزند متوکل، امور خلافت را به دست گرفت. او به جهت اذیت و آزار علویان از جانب متوکل، اندوهیگن بود و از این رو به آنان اجازه داد قبر امام حسین را زیارت کنند.^(۳)

سید تاج الدین بن زهره درباره سبب نام گذاری او به مُجَاب گفته است: وی در حرم حضرت سیدالشهدا داخل شد و عرض کرد: السَّلامَ عَلَیکَ یا ابا (سلام بر تو ای پدر) و در جواب، صدایی شنیده شد: و عَلَیکَ السَّلامَ یا وَلَدِی (و بر تو سلام ای فرزندانم) از این رو به «مُجَاب» - یعنی کسی که او را پاسخ گفته اند - شهرت یافت.^(۴)

سید محسن امین پس از نقل این داستان می گوید: «وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِصِحِّهِ ذَلِكَ»؛ خداوند داناتر به درستی این داستان است.^(۵)

وقتی سید ابراهیم در گذشت، او را در یکی از صحن های حرم امام حسین دفن کردند، اما بعدها بر اثر توسعه حرم، مرقد سید ابراهیم در رواق غربی حرم قرار گرفت و امروزه زیارتگاه شیعیان است.

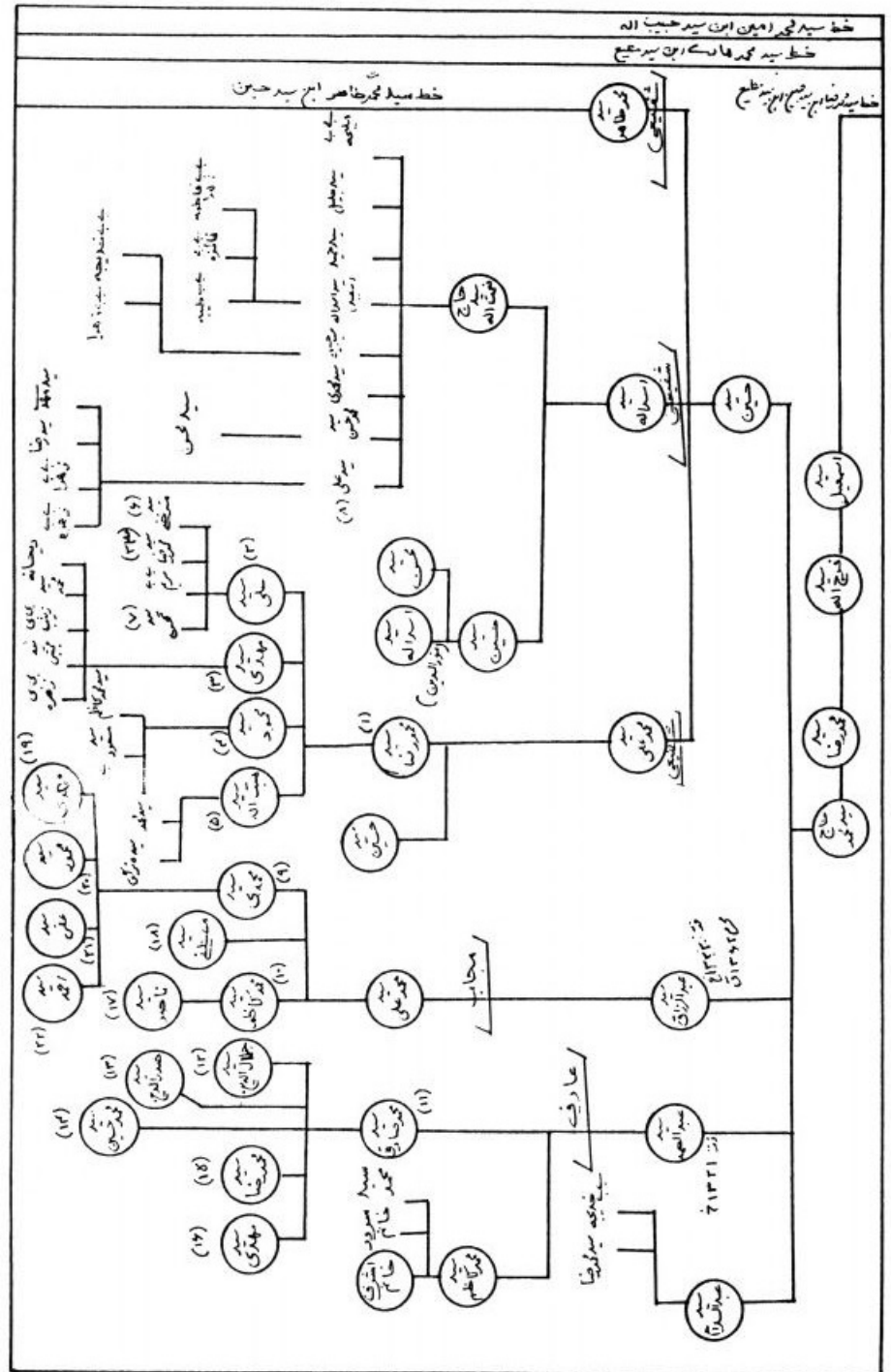
لقب دیگر او ضریر (یعنی نابینا) است و چون اصالتاً در کوفه به دنیا آمد و سال ها در کوفه زندگی می کرد، از این رو به نابینای کوفی یا ضریر کوفی مشهور شده است.

ص: ۱۴۱

- ۱- . مرقاد المعارف، حرزالدین، ج ۱، ص ۴۲.
- ۲- . اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۲، ص ۲۲۴.
- ۳- . راهنمای مصور سفر زیارتی، علوی، قم، نشر معروف، ۱۳۹۱ش، ص ۲۸۱.
- ۴- . منتهی الآمال، عباس قمی، قم، دلیل ما، ۱۳۷۹ش، ج ۳، ص ۱۵۵۶.
- ۵- . اعیان الشیعه، سید محسن امین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۲۲۴.

نمودار زیر از کتاب خاندان سادات گوشه (۱) اخذ شده است:

لازم است این نمودار در شاخه مرحوم مجاب کامل گردد و نسل کنونی و فرزندان و نوادگان آنان هم آورده و معرفی شوند. اما اطلاعات این افراد منتشر نشده و تنها کسانی مثل آقای سید ناصر مجاب می توانند اطلاعات نسل کنونی و فرزندان آنان را در اختیار مؤلف قرار دهند تا به تکمیل نمودار اقدام کنم.



ص: ۱۴۲

۱- این کتاب نوشته سید محمدعلی امام است و در ص ۴۹۷ این شجره آمده است.

سید محمد کاظم مجاب (۱۳۰۸-۱۳۹۰) هشتاد و دو سال در دنیا بود. از هفت سالگی، فعالیت های اجتماعی- فرهنگی خود را آغاز کرد. یعنی کارنامه اش ۷۵ ساله است. کمتر کسی را پیدا می کنیم که ۸۲ سال عمر و ۷۵ سال عمر مفید و مؤثر داشته باشد. اغلب افراد عمر مفیدشان پس از بیست سالگی است. همچنین اغلب افراد بعد از هفتاد سالگی، عمر مفید ندارند. اما آقای مجاب تا ماه آخر عمرش مشغول خدمت بود.

بهر حال او با کارنامه مقبولش رفت و آآن دستش از دنیا کوتاه است. اما دیگران چه رسالتی دارند؟ منظور از رسالت این نیست که کاری برای مرحوم مجاب انجام دهند. او نیازی به کار ما ندارد؛ بلکه منظور از رسالت، تعهد انسانی و ایمانی خانواده، دوستان و آشنایان، حوزویان، نخبگان و دانشگاهیان، مراکز متصدی امور معلولان در قبال خدمات و خط مشی مرحوم مجاب است. اینجا به اجمال رسالت این پنج گروه را متذکر می شویم.

خانواده و اقوام و آشنایان: کسانی مثل برادر، فرزندان آقای مجاب به احوال و حوادث زندگی ایشان واقف تر و آگاه تر هستند. از این رو رسالت آنان سنگین تر می باشد.

تنها برادر بازمانده ایشان دکتر سید محمدی مجاب است. او تنها کسی است که از ابتدا با مرحوم مجاب بوده و گنجینه ای هشتاد ساله از خاطرات با مرحوم مجاب را همراه دارد. تلاش بسیار شد که با ایشان مصاحبه ای چند ساعته بشود؛ چون پرسش های بسیار از ایشان هست؛ ایشان صاحب داروخانه ای در قم است و محیط داروخانه هم پر رفت و آمد است و عملاً دریافت پاسخ و پرسشگری امکان پذیر نبوده است.

همین جا خدمت جناب دکتر مجاب عرض می کنیم شخصیت هایی مثل

سید محمد کاظم مجاب سرمایه های یک ملت و سرمایه مذهب اند. اگر در حفاظت این سرمایه ها اهتمام نداشته باشیم، موجب دریغ و افسوس نسل های آتی خواهد شد.

حفاظت از سرمایه های معنوی از جمله شخصیت ها به این است که آنها را به درستی و به عنوان یک الگو به نسل جدید معرفی کنیم. چرا جوانان ما باید ده ها زندگی نامه و صدها رمان و داستان درباره شخصیت های معلول خارجی مثل هلن کلر و آچیچ بخوانند و الگو بگیرند و رفتار خود را از آنها اقتباس کنند؛ اما حتی یک کتاب رمان یا داستان یا زندگی نامه مؤثر درباره شخصیت های دارای معلولیت مثل رودکی نابینا، خزائلی نابینا، شهیدی ناشنوا و هزاران شخصیت دیگر ایرانی و مسلمان و شیعه نداریم؟!

فعالان اجتماعی، نویسندگان و پژوهشگران با مشاهده تلاش های اقرباء، تشویق به همکاری در عرصه معرفی شخصیت مرحوم مجاب شده اند.

ممکن است پرسید آمدن و فعالیت کردن و زندگی نامه ایشان را مطرح کردن چه فایده ای دارد و تبعات آن چیست؟ در پاسخ می توان گفت: فرهنگ شیعه دو بخش عمده دارد: اول متون مثل احادیث و دوم رهبران و شخصیت ها مثل امامان معصوم علیهم السلام و دانشمندان و خادمان.

این دو مکمل یکدیگر هستند. اگر زندگی نامه معصومان علیهم السلام و شخصیت های شیعی را از فرهنگ شیعه حذف کنیم، در واقع بخش مهمی از این فرهنگ را بی اثر و مخدوش کرده ایم.

یک طلبه که ۱۷ سال دارد و وارد حوزه شده و می خواهد مبلغ شود، از چه کسی الگو بگیرد؟ اگر زندگی نامه مرحوم مجاب در اختیارش باشد، به او تاسی می کند و یک مجاب به ده ها مجاب تبدیل می شود.

یک دانشجو که می خواهد بداند روحانیون شیعه که با قناعت زندگی کرده و دنبال دنیا و مال و ثروت و خانه های آنچنانی نبوده اند، لازم است آقای مجاب را به او معرفی کنیم و زندگی نامه مجاب را به او بدهیم.

یک ادیب و یک شاعر که می خواهد درباره شعر مذهبی معاصر که سیاسی هم نباشد، اطلاعات داشته باشد، می توانیم اشعار آقای مجاب و دیوان قدسی را به او معرفی کنیم.

یک پژوهشگر خارجی که می خواهد بداند: عمل معنویت داشتن شیعیان، عوامل رشد ایمان دینی در ایران و در شهرهایی مثل دزفول و صلابت دینی دزفولی ها چیست؟ می توان منبرهای آقای مجاب را به او معرفی کرد.

صدها پرسش می توانم مطرح کنم که با آقای مجاب پاسخ داده می شود. همه اینها آثار و برکات این شخصیت است. ضروری است از این برکت ها و نعمت ها شکرگزاری کرده و قدر آنها را دانست.

حوزویان و طلاب و استادان حوزه های علمیه: اما رسالت حوزه هم کم نیست. مرحوم مجاب هیچ گاه از مقبولیت منبرهایش کاسته نشد و همیشه در حوزه و نزد بزرگان حوزه مقبول بود و برای مجالس خود او را دعوت می کردند.

آیا در اوضاع کنونی کسی را داریم که اینقدر محبوبیت داشته باشد؟

اگر حوزه در مورد ایشان مطالعه و تحقیق ویژه و میدانی انجام دهد و او را به عنوان یک پدیده بررسی کند و نتایج تحقیقات را در اختیار حوزویان قرار دهد یا در کلاس های تبلیغ حوزه مطرح شود، بسیار راه گشا است.

شیوه منبر او، اینکه روی چه مسائلی انگشت می گذاشت و چه مسائلی را مطرح نمی کرد؟ ابتکاراتش در تبلیغ و منبر چه بود؟ این موارد کار شود و در اختیار طلاب جوان قرار داده شود.

توجه داشته باشید آقای مجاب نه ثروت، نه پست و مقام و نه هیچ وضعیت دنیوی دیگر که موجب جذابیت گردد، نداشت. پس چه چیزهایی داشت که موجب جذابیتش شده بود و همه بیوت مراجع عظام و مراکز حوزوی بدون استثنا او را دعوت می کردند؟

فرضیه هایی که می توان مطرح کرد: اخلاق جذاب داشت و محاسن اخلاقی او به گونه ای بود که به رغم نداشتن بینایی و نفوذ از طریق چشم، فوق العاده

جذابیت داشت. فرضیه دوم اطلاعات خوبی داشت. منبرهای سودمند داشت. اما او توان مطالعه نداشت، پس اطلاعاتش از چه طریقی بود؟

چند فرضیه دیگر هم می توان مطرح کرد. همه اینها برای حوزویان جای کار دارد. با این حال آیا معاونت تبلیغ حوزه علمیه قم، یا مدیریت حوزه علمیه اهواز سراغی از او گرفته؟ آیا تحقیقی درباره وی داشته است؟ آیا ایشان را به عنوان مبلغ نمونه معرفی کرده است؟

فرهیختگان و دانشگاهیان: مرحوم مجاب پدیده ای است که شما هم درباره ایشان رسالت دارید. او از نوجوانی و اوایل جوانی یتیم شده، بار خانواده هفت نفره بر دوش او می افتد. به خوبی خانواده را مدیریت می کند، برادرش را تا تحصیلات عالی هدایت می کند و به رشته داروسازی می فرستد، خواهران را به بهترین روش و با آبرومندی به سامان می رساند، دامادهایی را که همگی با شخصیت و نخبه اند، به عضویت خانواده اش می آورد. علاوه بر این تحصیل می کند، تدریس و خدمات اجتماعی اش مؤثر است.

کسانی که در رشته جامعه شناسی و رشته های ادبیات و تاریخ هستند، کسانی که در دانشگاه در رشته هنر هستند، آیا تا کنون به «پدیده مجاب» فکر کرده اند؟ اگر ایشان یک آدم فرانسوی بود فوراً برایش چند فیلم نامه، چهار رمان، ده مقاله ادبی و نقد شعر درباره اشعارش، ده مقاله عرفانی درباره موضوعات و مفاهیمی مثل وصل و فصل که در اشعارش فراوان است می نوشتند و عرضه می کردند. اما چون دزفولی است، شما به او نپرداخته اید! اگر مجاب با بسیاری از قهرمانان رمان ها و شخصیت های ادبی و شعری و تاریخی و اجتماعی خارجی مقایسه شود، قطعاً برتری های مرحوم مجاب بیشتر است. اما چرا صدها رمان درباره شخصیت های خارجی نوشته اید یا ترجمه کرده اید ولی مرحوم مجاب مغفول و مسکوت و منزوی است؟ چرا؟

مرحوم مجاب نمونه ای است که اثبات می کند دانشگاه ایران از بدنه جامعه ایران فاصله گرفته و بین آنها زاویه ایجاد شده است. اما به دانشگاهیان و

فرهیختگان متعهد دانشگاهی امید هست که «پدیده مجاب» را جدی بگیرند. حداقل به عنوان کسی که در دهه چهل و پنجاه شعر می سروده و دیوانش در دزفول منتشر شده و اشعار زیبایی در آن زمان سروده، قابل مطالعه و مطرح شدن است.

رسالت تشکل ها و نهادهای معلولیتی: سازمان بهزیستی، ده ها مرکز و مؤسسه دولتی و مردمی فعال که در زمینه نابینایان کار می کنند، می توانند مرحوم مجاب را به عنوان یک الگو در چندین بخش مطرح کنند. مجال نیست همه بخش هایی که می توان از مرحوم مجاب استمداد کرد، مطرح کنم، فقط چند مورد را توضیح می دهم:

مرحوم مجاب الگوی سودمند و مؤثر در طرح راه کار برای اشتغال است. اگر سازمان بهزیستی افرادی مثل مرحوم مجاب را که در نوجوانی روی پای خود ایستادند و توانستند اشتغال داشته باشند و خانواده خود را مدیریت کنند و با آبرومندی هم زندگی کنند، اینها را در یک جلد کتاب و به صورت گویایی در یک CD معرفی کند، قطعاً در زندگی معلولان مؤثر است. زیرا به آنها روحیه و ایده می دهد؛ به آنان الگو و راهنمایی می دهد؛ به معلولان می گوید اشتغال قله دست یافتنی و در کنار شما است و با کمی دقت و تأمل می توانید بهترین اشتغال ها را داشته باشید و با آبرومندی زندگی کنید.

متأسفانه سازمان بهزیستی به جای معرفی راه کارهای آسان و قابل دستیابی، جوری مسائل معلولان را مطرح می کند که آنان این گونه تصور می کنند که دست یابی به اشتغال و دیگر معضلات غیرممکن و محال است. تا کنون هیچ اثری توسط بهزیستی در باب الگوسازی از شخصیت های موفق مشاهده نشده است. چرا؟ بر عکس وقتی معاون توانبخشی می خواهد مثال بزند از هلن کلر می گوید، گویا هیچ اطلاعی از شخصیت های موفق ملی و ایرانی و مسلمان ندارد. خزائلی ها، رودکی ها و صدها شخصیت در نظر آنان مغفول است. این گونه مدیران که الفبای اولیه فرهنگ ملی و دینی را نمی شناسند، قطعاً توانایی حلّ

مشکلات و معضلات معلولان را نخواهند داشت.

بالاخره نهادهای متصدی امور معلولان هم در مورد مرحوم مجاب رسالت خاص خود را دارند و لازم است به وظایف خود در این زمینه عمل کنند. زیرا ایشان نابینای موفقی بوده که می تواند روحیه، امید، آینده نگری و راهنمایی به معلولان بدهد. ایشان شاعر و ادیب موفق بوده؛ مبلغ و منبری موفق و صاحب سبک بوده؛ مدرس صاحب سبک بوده و بالاخره از جهات مختلف برای جامعه یک پدیده قابل توجه است.

چهار گروهی که نام بردیم، درباره آقای مجاب رسالت و تعهد ویژه دارند و در واقع وظایف آنان سنگین تر است. غیر از اینان اقشار و صنف های دیگر هم هستند که به اجمال آنها را معرفی می کنم: مسئولین فرهنگی خوزستان به ویژه دزفول مهم است. آیا محلی به نام ایشان نامگذاری شده؟ آیا تمهیدی برای معرفی او به نسل جوان انجام گرفته است؟

نویسندگان، شعرا، روزنامه نگاران و صاحبان جراید مسئولیت ویژه در این زمینه دارند. وظیفه و رسالت داستان نویسان و اصحاب هنر مثل فیلم سازان مهم است. رسانه ملی و جراید کشوری و محلی چکار کرده اند آیا مستندی در این باره کار کرده اند؟ آیا میزگردهای علمی با دعوت نخبگان برپا نموده اند؟ و آیا کاری کرده اند که بچه های دبستانی و جوانان دبیرستانی از آقای مجاب به عنوان یک الگو استقبال نمایند؟

ائمه جماعات و امام جمعه محترم که دلسوزی و مراتب فضل ایشان بر همگان معلوم است چه تمهیدی اندیشیده اند؟ امام حسین علیه السلام می فرماید:

الْعُمَى وَالْبُكْمُ وَالزَّمْنِيُّ فِي الْمَدَائِنِ مَهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ وَلَا فِي مَنْزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مِنْ عَمَلِ فِيهَا تَعِينُونَ. (۱) یعنی نابینایان، ناشنوایان و معلولان حرکتی

ص: ۱۴۸

۱- . تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، ص ۵۲۰.

در شهرها به حال خود رها شده و حتی کسانی که برای آنان اقدامی انجام می دهند، مورد توجه قرار نمی گیرند و از مقام و موقعیت خود به نفع آنان استفاده نمی کنید.

رسالت عموم مردم در این روایت مشخص شده و لازم است قشرهای مختلف احساس مسئولیت نموده و حق این انسان های خدوم و پاک را ادا نمایند.

ص: ۱۴۹

از وقتی که یادم می آید توفیق رفیق راهم بود و در پای منابر مرحوم ابوی زانوی ادب می زدم. کلاس سوم ابتدایی بودم. از عصر گاهان مجالس شروع می شد و تا پاسی از شب که منابر به اتمام می رسید، کتاب ها و درس های مدرسه ام را زیر بغل گذاشته و از این روضه به آن روضه در خدمت ایشان بوده و در اثنای این زمان ها به انجام تکالیف مدرسه ای می پرداختم. یادم نمی رود که گاهی تنها مستمع حاضر در مجلس من بودم و اهل بیت آن خانه در پشت پرده یا اتاق دیگر، منبر را استماع می نمودند؛ صبح های زود جمعه منزل پیرمرد بزرگواری می رفتیم در حالی که تازه آفتاب سر بر آورده و صاحب خانه مشغول صبحانه بود. با ورود ما سفره ساده خود را جمع کرده و مجلس روضه به پا می شد.

محل برگزاری روضه

منزل آیات عظام مانند آیت الله بهبهانی، منزل آیت الله مروج، منزل آیت الله شفیعی و ... در مساجد مطرح و مهم یا حسینیه ها و عباسیه اهواز و ... تا زمانی که به شهر مقدس قم مهاجرت نمودند. منزل آیت الله کوکبی، منزل آقای حکیم زاده، منزل آیت الله نبوی، منزل حجت الاسلام والمسلمین استاد مهدی پور، منزل آیت الله مامقانی، منزل آیت الله رستگار جویباری، منزل آیت الله ارگانی، مدینه العلم آیت الله خویی، کتابخانه آقا سید عزیز طباطبایی، منزل حجت الاسلام موسوی زاده و منزل آقای شهناززاده و ...

این توفیق تا اواخر عمر با برکت ایشان گرچه کم رنگ تر شده بود اما سلب نگردیده بود. استفاده فراوان، بهره های وافر و سرمشق های زندگی که در پی بیش از چهل سال تلمذ مستقیم از محضر و منابر ایشان نصیب این حقیر شده است، مرا بر آن داشت که نه به عنوان فرزند صُلبی بلکه به عنوان فرزند تربیتی ایشان با نگاشتن

ص: ۱۵۱

بیست ویژگی از منابع پرخیر و برکت آن بزرگوار، ادای دینی کوچک و عرض ارادتی ناچیز به محضرشان داشته باشم.

ویژگی ها

۱- منابع ایشان موجز و مختصر بود. مصداق خیر الکلام ما قلّ و دلّ بود. حداکثر ۳۰ الی ۳۵ دقیقه. در عین اختصار جمع قابل توجهی از مطالب متنوع را در بر داشت.

۲- ذکر مصیبت توسط ایشان به پیروی از سلف صالح خود فوق العاده کوتاه و مختصر بود.

۳- ذکر مصیبت در منابع ایشان کاملاً غیر مکشوفه بود، مکرر می فرمودند که دستور داریم این مطالب را نخوانیم، مثلاً به هیچ وجه دیده نشد که ایشان نحوه ی دقیق شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام را مطرح کنند، یا اصلاً شنیده نشد که جنایت سندی بن شاهک لعنت الله علیه را نسبت به امام کاظم علیه السلام بیان نماید. عموماً این مطالب را با جملات ناتمام با اشعار ناتمام و به ایما و اشاره بیان می فرمودند.

۴- مطالعات مستمر و نشاط علمی و تشنگی شدید نسبت به یادگیری، باعث شده بود تا در منابع ایشان همیشه نکته ی جدیدی موجود باشد. امکان نداشت که پای منبر ایشان بنشینم و نکته ی جدیدی فرا نگیرم.

۵- تسلط فوق العاده ی ایشان به ادبیات عرب (که مکرر آن را به طلاب و دانشجویان تدریس کرده بودند) باعث شده بود که عبارات عربی را صحیح خوانده، مفهوم واقعی را درک کرده و در تجزیه و ترکیب آیات و روایات و عبارات بی بدیل باشند.

۶- تسلط فوق العاده ای به اشعار شعرای عرب داشتند. از شعرای جاهلیت مانند امرؤ القیس گرفته تا اشعار شعرای خاندان اهل بیت مانند کمیت بن زید اسدی و دعبل خزاعی و سید حمیری تا آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی و ... اینها را از حفظ، کاملاً صحیح خوانده، تلفظ کرده و معنا می نمودند.

۷- همزمان تسلط فوق العاده ای به شعر و ادبیات فارسی داشتند. استفاده از

ص: ۱۵۲

شعرای قدیم و حتی جدید زبان فارسی، بهره بردن از تمثیل، ضرب المثل و متون ادبی فارسی بر جذابیت منابر ایشان می افزود.

۸- اشعار عربی و فارسی را با تکیه به صوت می خواندند و چون روی اصول فن آواخوانی قرائت می کردند گیرایی فوق العاده ای به آنها می بخشید.

۹- تمامی مطالب روایی- تاریخی و تحلیلی را با ذکر سند و مدرک نقل می کردند، مقتید بودند که منبع خود را ذکر کنند. اگر در جایی مطلبی را به نقل از بحارالانوار خوانده بودند به هیچ وجه مطلب را به نقل از بحار ذکر نمی کردند بلکه منبع مورد استفاده ی خود را مطرح می کردند حتی گاهی کسی را که این مطلب را برای ایشان خوانده بود، ذکر می کردند.

۱۰- ایشان آن چنان مسلط به تاریخ صدر اسلام و زندگی چهارده معصوم علیهم السلام بودند که علاوه بر نقل وقایع به تحلیل تاریخ می پرداختند. به اذعان بسیاری از بزرگان، ایشان مجتهد در تاریخ بودند.

۱۱- تسلط فوق العاده ی ایشان به تاریخ باعث شده بود که در وقایع تاریخی به زوایای پنهان ماجراها دست پیدا کرده و آنها را بیان می کردند. بنابراین گر چه کلیت مطلب را اکثر افراد می دانستند اما در هر ماجرا مطالب جدید و نو و بکری را فرا می گرفتند.

۱۲- تقید شدیدی نسبت به کتاب و سنت داشتند. هرگاه دستور ائمه در امری از امور به ایشان ثابت می شد امکان نداشت که چون و چرا بیاورند. این مطلب را در منابر به وضوح بیان می کردند. مثلاً می فرمودند: ائمه این گونه فرموده اند و ما را نمی رسد که در آن ان قلتی بیاوریم، به ما ربطی ندارد و خودشان فرموده اند.

۱۳- دین را از منابع دست اول روایی اتخاذ نموده بودند تا جایی که برچسب اخباریگری را تحمل نمودند اما ایشان خود را به شدت اصولی دانسته و در مقابل سخن و فرمایش ائمه ی اطهار علیهم السلام تسلیم محض بودند.

۱۴- سایر منابع و مأخذ را نیز در منبر استفاده می کردند اما جهت تنوع و استشهاد به مطالب اصیل. استفاده از شعر شاعران و تمثیل آنها صرفاً جهت تأکید روی مطلب بود. خود ایشان بارها می فرمودند که: من دین را از مولوی و سعدی و حافظ و فلان دکتر و نویسنده نمی گیرم، دین را باید از امام صادق و امام باقر علیهم

۱۵- عالم و عامی از منبر ایشان استفاده نموده و بهره می بردند چرا که منبر ایشان به گونه ای کشکول مانند بود. آیه و روایت، شعر و نثر، مطالب تاریخی و علمی همچنین اطلاع و تسلط کامل ایشان به جریانات روز اجتماعی دنیا، باعث شده بود که همه گونه مخاطبینی را جذب کند و همگی از منبرهای ایشان بهره مند شوند.

۱۶- مطالب منابر را خود انتخاب می کردند و با سلیقه ی خاص خویش بیان می فرمودند. از سفارش گرفتن در منابر و حتی مرااثی به شدت بیزار بودند. انتخاب را با خودشان می دانستند. با وجود ناینایی، از فضای حاکم، جو را استنباط نموده و متناسب با مخاطب، مطالب را تنظیم می نمودند. به تعبیری منبر سفارشی نمی رفتند.

۱۷- عدم وابستگی به گروه، جناح، اقلیت و یا اکثریت ها و نیز تفکرها و مواضع خاص، باعث شده بود تا همه ی اقشار طالب منابر ایشان باشند. هر کس که داعیه شیعه بودن داشت، منبر ایشان را طالب بود و ایشان به شدت از وابستگی به گرایش خاص یا حتی بیتهی خاص اجتناب می کردند.

* به دلیل دو مطلب اخیر از تعریف و تملق نسبت به افراد یا صاحبان منصب یا حتی بیوت به شدت خودداری می کردند و به گفتن «و تقبل من حضرت المؤسس» اکتفا می نمودند. یاد می رود که اطرافیان یکی از مراجع عظام خواستند که در محضر ایشان منبر رفته و در فضایل آن بزرگوار سخن سرایی کنند، ایشان به شدت اجتناب نموده و حتی اقدام به ترک مجلس کردند و فرمودند: روایت داریم که مدح افراد را در حضور خودشان منع فرموده اند و من مخالف روایت عمل نمی کنم.

۱۸- منابر ایشان یکپارچه رنگ و بوی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام داشت. بیان فضایل، مناقب، معجزات و خوارق عادات ایشان، همچنین ذکر وجوب مودت و پیروی محض از ائمه ی اطهار علیهم السلام در سخن ایشان موج می زد.

۱۹- فضای حاکم در تمامی منابر ایشان پررنگ بودن و اصیل بودن بحث تبری از دشمنان اهل بیت بود. امکان نداشت که منبری داشته باشند و از غاصبین حقوق اهل بیت علیهم السلام سخنی به میان نیاورند. قایل به تفرقه نبودند اما حاضر به کتمان حقایق تاریخی نبوده و سرپوش نهادن به آنچه که اتفاق افتاده یا

عدم بیان وقایع را آن گونه که واقع شده است، بر نمی‌تابیدند، تا جایی که بر بعضی تندروان و افراط‌گرایان این مطلب سخت و غیرقابل تحمل شده بود و با ایشان تنیدی‌هایی صورت گرفت اما در مورد حق اهل بیت علیهم‌السلام به هیچ وجه کوتاه نیامدند.

۲۰- منابر ایشان عموماً با یک آیه از قرآن، روایت یا داستانی از سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام شروع می‌شد و با بسط و توضیح و تفسیر فرمایشات آنان ادامه پیدا می‌کرد. به عبارتی سخن خود و نظرات و عقاید خویش را هیچ‌گاه بر فرمایشات ائمه تحمیل نمی‌کردند و از آنها جهت استناد به نظرات خود بهره نمی‌بردند، بلکه ملاک و معیار، فرمایشات پیامبر و خاندان ایشان بوده و فقط به شرح و توضیح و تفسیر آنها می‌پرداختند.

ص: ۱۵۵

آقای دکتر سید فراز مجاب پسر برادر مرحوم مجاب یعنی فرزند دکتر سید محمدی مجاب است. دارای دکترای عمومی داروسازی از دانشگاه علوم پزشکی تهران و دکترای فارماکوگنوزی از همان دانشگاه است. هم اکنون مشغول تدریس و امور آموزشی است.

آشنایی و ارتباط ما با عمو مجاب را می توان به سه مرحله تقسیم کرد:

۱- مرحله اول تا قبل از جنگ. ایشان عمومی ما بودند و در اهواز همراه با خانواده ی خود زندگی می کردند و ما هم قم بودیم. در سال چند بار همدیگر را می دیدیم مثلاً ایام عید که ما به دزفول و اهواز می رفتیم و آنها را می دیدیم یا ممکن بود آنها به قم بیایند یا بخواهند به جای دیگری بروند و سر راه از قم می گذشتند. در این ایام، هم به خاطر ارتباط اندک و هم به خاطر سن کوچک من، ارتباط و خاطرات چندانی ندارم.

۲- مرحله دوم در زمان جنگ تحمیلی و آمدن ایشان به منزل ما تا زمانی است که من در دانشگاه قبول شدم و در قم کمتر حضور داشتم. ایشان در ابتدای جنگ از اهواز به منزل ما آمدند. آن وقت، ما منزل بزرگ و پراتاقی داشتیم و حتی در یک برهه از زمان پنج خانواده (از اقوام ساکن خوزستان) در منزل حضور داشتند و موقع شام و ناهار سفره ی مفصلی می انداختیم. آن زمان خانواده ی ایشان به طور دائم حضور نداشتند و در منزل خود در اهواز ساکن بودند، ولی کم و بیش سر می زدند و کم و زیاد در اینجا می ماندند. البته دختر عموها به تدریج ازدواج می کردند و پسر عمو هم دانشجوی دانشگاه فردوسی مشهد شد. منظور این است خانواده ی عمو همگی به طور دائم در اهواز نبودند و شاید در ابتدای جنگ که شهر اهواز زیر آتش دشمن بود، آنها بیشتر در منزل ما بودند و بعداً به اهواز

می رفتند. یادم است که عمو تا مدت زیادی نماز خود را شکسته می خواند و قصد اقامت نمی کرد زیرا امیدوار بود جنگ تمام شود و به خانه و کاشانه ی خود برگردند.

در این مرحله، ارتباط ما با عمو یکی این بود که به زودی او را هر روز یا یک روز در میان (حالا من یا برادران یا پدر) به منزل دوستان که اکثراً حوزوی بودند مانند آقای سبط الشیخ انصاری، آقای مامقانی، آقای الیاسی و ... ببریم. این افراد در این ملاقات ها زندگی حوزوی و تدریس خود را داشتند مثلاً به طلبه ها درس می دادند یا با یکی دو نفر مشغول تحقیق و مطالعه بودند و ما هم وارد می شدیم و عمو می نشست و گاهی در بحث ها و درس شرکت می کرد و گاهی نمی کرد و احوالپرسی بود و بعد برمی گشتیم. گاهی حتی ناهار با هم می خوردیم و دلیلش آن بود که ایشان نمی خواست

به خانواده ی ما زحمت بدهد. چند بار به یک کبابی رفتیم به نام عبدی که در خیابان صفاییه بود و آدم مؤمنی بود و پسرش هم در جریان انقلاب توسط رژیم شاه شهید شده بود، حتی یادم است یکبار به آقای عبدی گفتیم: اگر بعد از غذا که خوردیم چای هم دارد، به ما بدهد که داد (گرچه عرف کبابی ها نیست). عمو به این کبابی ها، کافه می گفت و نوشابه ها هم از هر نوعی که بود، پپسی نام داشت!

عمو در آن ایام رادیوی کوچکی داشت که با آن سرگرم می شد و در ایام جنگ رادیو های مختلف داخل و خارج را می گرفت و گوش می کرد و لذا در امور جاری کشور و جنگ می توانست صحبت کند.

عمو روی مسایل مذهبی و شیعه تعصب خاصی داشت. یادم است که یک بار کسی حرف تندی به یکی از مراجع تقلید زد که شاید تا حدی هم حق داشت، ولی جوانی کرده و تند گفته بود. عمو به شدت عصبانی و ناراحت شد و با عصبانیت و ناراحتی و با ذکر عبارت "توهین به مرجع تقلید شیعه ...!" از اتاق خارج شد.

یک بار هم اظهار تأسف می کرد که چرا باید در مدرسه حجتیه (در قم) طلبه های سنی را اسکان داد و تدریس کنند و می گفت با پول امام زمان عجل الله تعالی فرج شریف در شهر قم این کار ما درست نیست.

یادم است در دو مورد (یکی نماز خواندن بچه ها) می گفت تشویقشان کنید، ولی اجبار ننمایید تا زده نشوند و یکی در مورد ازدواج که برخی والدین با فرزندانشان

شوخی می کنند. می گفت این مورد، جای شوخی ندارد و جدی باشید.

چند بار با هم به زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها رفتیم. یک بار سر قبر مرحوم حضرت علامه طباطبایی رحمه الله علیه رفتیم و بعد از فاتحه خواندن موقعی که خواستیم آنجا را ترک کنیم، شروع کرد با علامه حرف زدن که فلان حرف را که گفتی، من قبول ندارم!

عمو در ایام محرم و صفر به مجالس متعددی می رفت و روضه می خواند ولی بقیه ی ایام سال چندان کاری نداشت مگر مجالس هفتگی و ماهانه در برخی منازل. یادم است یکی از این مجالس صبح زود و به مدت ده روز بود، و چون رفتن ایشان به این مجلس در آن ساعت سخت بود، صاحب مجلس خواهش کرد او از شب قبلش در منزلشان اقامت کند و ما صبح ها او را به منزل خودمان می آوردیم و شب ها به آنجا بر می گردانیدیم. در آن منزل خانم هایی بودند (که همسر یکی شان معلم من بود) خوشحال بودند می توانند به راحتی با یک فرد روحانی (که می توانست برایشان از مذهب و شعرهایی که خودش می سرود حرف بزند) مصاحبه و مذاکره کنند. یادم است عمو یک روز یک دیوان شعرش را که نزد ما داشت، از ما گرفت و به آن خانواده هدیه داد.

یک بار همسر شهید دانش (از شهدای ۷ تیر، نماینده شوش و اندیمشک در مجلس شورای دوره اول) از ایشان خواست در روضه خانگی اش چند شب روضه بخواند، ایشان خواند و دیدم که حق منبرش را نگرفت به احترام شهید و خانواده شهید. گفت: نمی خواهد از خانواده شهید پولی بگیرد.

یک بار یکی از مسئولان زمان جنگ گفته بود: «باید سعی کنیم جنگ را با سرنگونی صدام و در میدان نبرد پیروز شویم و الا دو کشور با هم دشمن می مانند و بین آن دو جنگ سرد جاری می شود، پس بگذارید چند شهید بدهیم»

ایشان گفت: این چه حرفی است، همه می دانند جنگ سرد بهتر از جنگ گرم است!

۳- مرحله سوم - زمانی بود که من دیگر در دانشگاه مشغول شدم و دیگر نمی شد عمو را این طرف و آن طرف ببرم و این کار توسط دیگران انجام می شد. بنابراین هر چند وقت که به قم می رفتم، خدمت ایشان هم می رسیدیم. در این ملاقات ها علاوه

بر احوالپرسی و صله رحم همیشه چند سؤال مذهبی داشتیم که ازش بپرسیم یا همیشه یکی دو مورد سیاسی - تاریخی بود که مطرح شود.

آخرین ملاقات ما در منزل داماد ایشان در اواخر عمرشان بود. منزل آقای داماد به طور موقت عوض شده بود و ما نشانی دقیقی نداشتیم و به زحمت آن را یافتیم و چه خوب شد زیرا ملاقات آخر بود.

یادم است یک بار که منزل داماد دیگرشان در تهران بودند، تماسی برقرار شد که ایشان می خواهند به منزل شما بیایند گرچه رسم و عرف نبود که بزرگ تر به منزل کوچک تر برود، شاید می خواست بازدیدها را پس بدهد یا صرفاً مایل به یک مهمانی ساده بود، که آمدند و شگفت زده شدیم و رفتند و باز همان سؤال و پرسش های مذهبی و سیاسی برقرار بود.

یادم است با آن که نابینا بود ولی در دزفول کنار رودخانه که می رفتیم، لب رود می نشست و سنگ کوچک صافی می یافت و از پهلو روی سطح آب سر می داد (و سنگ پران زیبایی می شد)

در مجموع ایشان فرد بسیار مؤدب، آینده نگر، با اخلاق، مهربان و خوبی بود.

یک بار خودم دیدم که زیارت عاشورا را در ایام دهه اول ماه محرم در حال خواندن صد سلام و صد لعن داد.

اینجور نبود که چون نابینا است، مردم و اطرافیان به او ترحم کنند و احترام بگذارند، بلکه رفتار و اخلاقش اینطور بود که محبوب اطرافیان می شد.

یک بار در عروسی یک نفر بودیم. کسی از مهمانان می خواست ادای پدرش را که او هم روحانی بود، در آورد. عمو متوجه شد و مخالفت کرد که این کار انجام شود و معتقد بود کسی که این کار را بکند (ادای پدرش را در آورد)، مثل زنزاده است.

شرح حال استادان مرحوم مجاب، عبدالله امینی پور دزفولی

سید محمد کاظم مجاب فرزند سید محمدعلی از وعاظ و خطبا و دارای قدرت حافظه و فصاحت بیان است. او به سال ۱۳۰۸ در دزفول متولد شد. در سال ۱۳۲۳ وارد حوزه علمیه دزفول؛ سپس در سال ۱۳۴۷ به اهواز مهاجرت کرد و در حوزه علمیه این شهر مشغول گردید. در سال ۱۳۵۹ به قم رفت و از جمله اشتغالات او تعلیم و تعلم در حوزه علمیه قم بود. بالاخره در اسفندماه ۱۳۹۰ چشم از جهان فرو بست.

یازده نفر به عنوان استاد قطعی و مسلم آقای مجاب نام برده شده است. خود آن مرحوم در مصاحبه با آقای ارگانی یا در زندگی نامه خود نوشت و بعضی از نزدیکانش این استادان را معرفی کرده اند. این مقاله صرفاً با اتکا بر چند منبع محدود به معرفی زندگی نامه استادان مرحوم مجاب پرداخته است. ولی درباره تعامل و روابط آن مرحوم با استادانش و نیز شیوه استفاده از استادانش نیاز به تحقیق دقیق تر دارد.

۱. سید محمدعلی مجاب

والد گرامی مرحوم مجاب، سید محمدعلی، روحانی بود و به اخلاق و معنویت و عرفان همخوان با دین و شرع بسیار عنایت داشت و بدان همت می گمارد. وی از اوتاد و نیکان و اهل عبادت و ریاضت های شرعی و سیر و سلوک بود. محل دفن وی آرامستان کاشفیه است که مدتی عبادتگاه عارف معروف سید صدرالدین کاشف دزفولی بوده، شیخ محمدامین انصاری - از نوادگان شیخ مرتضی انصاری - نخستین شخصی است که آن جا دفن شده است.

برای اطلاع بیشتر از مقام سید محمدعلی مجاب، به مصاحبه با فرزند ایشان (سید ناصر)؛ مصاحبه با دکتر سید محمدی مجاب؛ همچنین مصاحبه

ص: ۱۶۱

محمد مهدی ارگانی با مرحوم مجاب مراجعه گردد. (۱) مرحوم مجاب در زندگینامه خود نوشت خود درباره پدرش این گونه نوشته است:

«زاهد و وارسته که به آینده من زیاد فکر می کرد. سعی می نمود چیزهایی را که یک روحانی و به خصوص منبری باید حفظ داشته باشد، به من یاد بدهد. ابتدا قرآن و دعاهای ماه رمضان و مطالب پراکنده از شعر و غیره را با کوشش زیاد به من یاد می داد حتی گاهی با حبس کردنم در اتاق و تهدید مرا وادار می کرد که آنها را تکرار کنم تا کاملاً حفظ شوم. مطالب را نامرتب به من یاد می داد و معتقد بود مرتب کردنشان بعداً با خود من خواهد بود. پیش از درگذشت سفارش مرا به برخی واعظان شهر کرد و تأکید نمود تحصیلاتم را پیش آنان ادامه بدهم». (۲)

مرحوم مجاب نزد پدر اشعار ضیایی و جودی خراسانی را یاد گرفته و حفظ کرده، قرآن را تا پایان سوره یوسف در زمان حیات پدر و به مدد والد گرامی یاد گرفت و از بر کرد.

۲. ملا عبدالرضا ترابی ناصح

حاج ملا عبدالرضا تراب (ناصر) فرزند ملاحسن بن ملاعبدالله بن ملا آقا گپ، متولد سال ۱۲۸۴ ش، از فضیلتی مبرز و خطبای شهیر و اهل منبر معروف بود. او سالیان دراز با نفس گرم خود مجالس وعظ و ارشاد را اداره می کرد. در عین حال شخصیت متدین و متعبد بوده است. ایشان مقدمات تحصیلات حوزه ای را نزد حاج سید مهدی حکمی فرا گرفت.

وعاظ معترف اند ایشان در اداره منبر کم نظیر بوده؛ چون بر متون و ادب فارسی و هم عربی مسلط بوده است. ایشان بر مثنوی مولوی تسلط و تبخّر بسزایی داشت و علاوه بر حفظ قسمت های زیادی از آن، بر معانی و مفاهیم آن تسلط داشت. وفات ایشان در سال ۱۳۳۶ ش رخ داد.

ص: ۱۶۲

۱- همه این متون در مجاب نامه ۱ آمده است.

۲- زندگنی نامه خود نوشت، مجاب نامه ۱.

مرحوم مجاب نزد وی شیوه سخنوری و وعظ و خطابه را آموخت. در زندگی نامه خود نوشت از ایشان یاد کرده است.

۳. ملا مرتضی ترابی شریفی

متخلص به ترابی، فرزند ملا محمد شریف بن عبدالحسین بن اسدالله بن ملا آقا گپ بن غلامعلی بن شیخ شرف الدین از طایفه بنی زهیر است. متولد سال ۱۲۷۵ش و از چهره های عالم و فاضل و از وعاظ دزفول است. عمری بسیاری با برکت داشته و سال ها افتخار ذاکر اباعبدالله الحسین را داشته و بر منبر وعظ و ارشاد بندگان خدا را هدایت می کرده، طبع شعری داشته است که ذیلاً اشعاری از ایشان ذکر می شود:

بعد حمد خدای عالمیان

باد از ما به احمد مرسل

بعد حمد و ثنا، دعا خوانم

مادح تو ترابی بی قدر

بس سلام و صلوات بی پایان

هم به آتش تحیت از دل و جان

نی به خُفیه، به ظاهر و به عیان

بامداد و مساء، دعاگویان

او در سال ۱۳۷۲ش در دزفول به رحمت ایزدی پیوست. مرحوم مجاب نزد وی شیوه سخنوری و وعظ و خطابه نیز کتاب های پراکنده مانند کتب مقتل، اخبار، شرح من لا یحضره (شرح فارسی اثر علامه محمدتقی مجلسی) را یاد گرفت. (۱)

۴. آیت الله محمدعلی بیگدلی

او فرزند شیخ مرتضی بن شیخ محمدتقی بن شیخ محمدرضا بن شیخ محمدعلی بن آقاجفی است. در سال ۱۲۸۴ش متولد شد. از علما و رجال علمی گرانقدر دزفول بوده و در ادبیات و فقه تسلط کافی داشته است. از محضر آیت الله سید عبدالمهدی داعی و آیت الله شیخ محمدعلی معزی و آیت الله حاج شیخ محمدرضا معزی کسب فیض کرده؛ همدرس آیت الله سید محمدحسن آل طیب بوده است. مرحوم آیت الله قاضی فرمود: ایشان مجتهد است.

علاوه بر تدریس و تربیت طلاب و فضلا، مورد اعتماد عموم بود و مردم مشکلات

۱- . تاریخ علما و روحانیت دزفول، علی راجی، ص ۲۸۵.

خود را به ایشان ارجاع می دادند. چهره ای اخلاقی، مردمدار، امین و مورد اعتماد عامه مردم بود. گره گشایی مطمئن و بزرگواری دلسوز جهت مردم به حساب می آمد. تمامی کتاب های حوزه ای را تدریس می فرمود. به رغم تسلطی که بر مبانی فقه و اصول داشت، طلبه های مبتدی را هم درس می داد و از تدریس شرح امثله ابایی نداشت.

گاه برای یک طلبه مبتدی که خوش ذهن نبود، درس را چند بار تکرار می کرد؛ به طوری که دیگران احساس ملامت می کردند ولی ایشان با بزرگواری مطلب را تفهیم می کرد.

در جریان اتحاد لباس و شکل رضاخان که امتحان طلاب ضروری بود، ایشان در امتحان جزو شاگردان ممتاز بود. مدت ها در کنار آیت الله حاج سید مجدالدین قاضی، ملجأ و پناه فکری و عاطفی و اجتماعی و دینی مردم بود. وفاتش در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۲ش رخ داد. مرحوم مجاب نزد ایشان چند رشته مثل ادبیات عرب، منطق و فقه آموخت. (۱)

۵. آیت الله مخبر دزفولی

حاج شیخ عباس مخبر دزفولی فرزند ملاغلامعلی، ایشان در سال ۱۳۴۷ق در خانواده ای روحانی و در منطقه ای که اکثراً اهل علم بودند، به دنیا آمد. پدرش ملاغلامعلی مخبر دزفولی از ذاکران مخلص و جانسوز حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود که بیش از نود سال عمر کرد و همیشه بعد از اتمام فرایض، به دعا و نیایش می پرداخت. مادرش صبیّه مرحوم محمدرضا ذاکر بود که هر شب جمعه دعای ابوحمزه ثمالی را از حفظ در قنوت نماز شب قرائت می نمود.

ایشان آغاز تحصیلات خود را این گونه بیان می کنند: «خانه ما در محلی بود که در اطراف منزل اغلب اهل علم بودند و من از سن طفولیت علاقمند به تحصیل علوم دینی بوده و اشتیاق فراوانی برای رفتن به مدرسه داشتم. تحصیلات ابتدائی را نزد برادرم به اتمام رساندم و آن عبارت بود از قرآن مجید و کتاب های مدارس آن روز

ص: ۱۶۴

و چون شاگرد داشتم، در ضمن درس خواندن درس هم می دادم.

مقدمات مانند صرف و نحو و معانی را نزد اساتید محل خواندم، ولی تحصیل علم در آن روزگار که مصادف با دوران خفقان و حکومت ضد اسلامی رضاخان بود، از مشکلات محسوب می شد. در آن دوره همه مدارس دینی تعطیل و مجالس روضه خوانی برچیده شده و ملبس شدن به لباس روحانیت مورد طعن و سرزنش بود، ولی حقیر به اعتبار علاقه ای که به تحصیل داشتم، ادامه طریق دادم. به اتفاق چند تن از طلاب از حضرت آیت الله العظمی معزی درخواست درس نمودیم و ایشان با آن مقام علمی که دارا بودند، چون به تربیت طلاب اهتمام داشتند، برای ما یک درس سیوطی شروع کردند. با آن ذوق سرشار که حتی روزهای پنجشنبه را هم تعطیل اعلام نمی کرد. بعد از اتمام سیوطی کتاب مغنی را مفصلاً برای ما درس گفتند، سپس جلد اول ریاض و معالم را در محضر ایشان خواندیم.

استاد معتقد بود که اگر کسی معالم را دست بفهمند، از اصول بی نیاز می شود و بعد قسمتی از اصول و جلد اول کفایه را برای ما درس گفتند و در ضمن اینها چون معظم له در تفسیر و تاریخ مهارت داشت، مطالب مختلفی از تفسیر و تاریخ بیان می فرمود. منطق و شرح منظومه را در محضر آیت الله العظمی نبوی خواندم و تا اواخر از درس خارج ایشان که مستمسک را عنوان می نمود، استفاده نمودم. رسائل را مفصلاً با جلد دوم کفایه و قسمتی از ریاض را در محضر آیت الله العظمی آقا شیخ منصور سبط الشیخ به پایان رسانیدم.

اما مهم ترین درس در محضر ایشان خارج رسائل شیخ بود، که در حدود هشت سال آن را دوره نمودند و به دلیل آن که سالی چند ماه برای تبلیغ به اهواز می رفتم، از محضر حضرت آیت الله العظمی سید علی بهبهانی استفاده می نمودم. حقیر دو بار به عتبات عالیات و نجف اشرف مشرف شدم و هر سفر چند ماه طول کشیده که در آنجا از محضر آیت الله العظمی شاهرودی و آیت الله العظمی حکیم استفاده نموده و در مدت اقامت در نجف در درس آیت الله العظمی خوئی شرکت کرده و از آن جمله بحث اجزا در اصول ایشان را یادداشت نمودم و به طور غیر مستمر در درس آیات عظام: بجنوردی، اصطهباناتی و نجفی مرعشی شرکت می نمودم.

ایشان در طول عمر کوتاه خویش نوافل و به خصوص نوافل شب را ترک

نکرد. بعد از نماز صبح به هیچ وجه نمی خوابید و اکثر نوشته های خود را بعد از ادای نماز صبح تا طلوع آفتاب یادداشت می کرد. به خواندن زیارات عاشورا و جامعه اصرار و تقید عجیبی داشت و بیش از سی سال بر آن مداومت داشت و اکثر ادعیه را از حفظ بود. خودش می فرمود که در اوائل جوانی در ماه مبارک رمضان هر دو روز یک قرآن ختم می کردم و آن قدر به این کار ادامه دادم که اکثر قرآن را از حفظ شده بودم.

به اهل بیت علیهم السلام به خصوص حضرت فاطمه زهرا(س) و امام حسین علیه السلام علاقه عجیبی داشت. هرگاه خودش و یا دیگران از آن بزرگواران نام می برد، به شدت منقلب و گریان می شد. روز عاشورا پای برهنه در عزاداری امام حسین علیه السلام شرکت می کرد.

ایشان، سال های متمادی ایام فاطمیه را در بروجرد به تبلیغ می رفت، نیز اغلب مجالس علمی که در استان برگزار می شد، از ایشان دعوت شده، منبر می رفت. در مجلس گرامیداشت اولین شهید درگیری های دزفول علیه رژیم طاغوت، سخنرانی کرد که پس از آن ممنوع المنبر شد. تا اوج گیری انقلاب اسلامی نیز به تثبیت اهداف انقلاب اسلامی در سنگرهای تبلیغ، تدریس، تألیف، امامت جماعت و سپس به عنوان امام جمعه موقت به خدمات خود ادامه داد.

با شروع جنگ تحمیلی و هدف قرار گرفتن شهر دزفول با توپ و موشک و بمب، مسجد ایشان جزء معدود مساجدی بود که نماز جماعت به امامت آن بزرگوار به صورت مستمر در آن برگزار می شد. ایشان در مردمداری و مردم نوازی و گره گشائی از مشکلات آنها و جواب دادن به سؤالات شرعی و علمی، ملجأ بزرگی بود. یک روز فرمود: «حساب کرده ام امروز حدود ۱۵۰ تلفن را در مورد مسائل شرعی و متفرقه که اکثر آنها را جوانان سؤال نموده اند جواب داده ام» گاهی نیمه های شب نیز تلفن به صدا درمی آمد و ایشان پاسخگوی مسائل بودند. آثار قلمی و کتاب هایی از ایشان منتشر شده است.

ایشان در صبح جمعه ۸ فروردین ۱۳۶۵ برابر با ۱۸ رجب ۱۴۰۸ دار فانی را وداع گفت.

مرحوم مجاب به فراگیری ادبیات عرب، فقه و منطق نزد «آیت الله مخبر

۶. آیت الله سید مهدی حکمی

حاج سید مهدی حکیمی فرزند سید محمدجعفر بن سید محمدباقر بن سید اسدالله حکیم بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید اسدالله بن سید مرتضی بن سید محمد شفیع بن سید مرتضی بن سید حبیب الله بن سید کمال الدین ولی، در سال ۱۳۰۸ق متولد شد. مجتهدی مسلم و عالمی بزرگوار و فقیهی متقی و از شاگردان مرحوم آیت الله آقا سید محمدعلی فیض بوده اند. مقدمات علوم را در دزفول فراگرفت و تحصیلات عالی خود را در حوزه علمیه نجف ادامه داد. اخلاقاً بسیار متین و کم سخن بود و منبری بسیار عالی داشت.

آیت الله سید مهدی حکمی اشعاری در عرفان داشته و تفسیر سوره یوسف را به نظم درآورده، ایشان در علوم غریبه مثل جفر تبخر داشته است. مجلس درسی در مسجد پولادین داشته و از جمله در تدریس فلسفه استاد بود. شاگردان و علم دوستان کثیری در محضر فیض و فضلش بهره برده اند. وفاتش در ماه صفر سال ۱۳۹۲ق بوده است. مرحوم مجاب نزد این سید بزرگوار دیگر دروس مقدماتی حوزه را فراگرفت.^(۱)

۷. آیت الله سید اسدالله نبوی

حاج سید اسدالله نبوی فرزند سید عبدالحسین بن سید محمدعلی بن میرسید علی بن سید فرج الله بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید محمد شفیع بن سید مرتضی بن سید حبیب الله بن سید ولی کمال الدین، تولدش در ۶ صفر ۱۳۱۳ق در شهر دزفول بوده، از علما و مجتهدان عصر خود و یکی از ستارگان علم و ادب، فقیه و اصولی و حکیم و متکلم بوده، در صحنه علم و فضل و تقوا چهره ای شاخص و کم نظیر بوده است. ایشان از مراجع تقلید خوزستان و از زعمای نامدار و عالی همت در راه نشر حقایق و علوم اسلامی است. از طرف مادر به خاتم المجتهدین حاج شیخ مرتضی انصاری منسوب است.

ص: ۱۶۷

در دوران کودکی پدرش را از دست داده و خود سرپرست خانواده شد که از همان هنگام آثار رشد عقلی و بلوغ معنوی در ایشان آشکار بوده است. در ده سالگی علوم قرائت و صرف و نحو را تکمیل کرد و قسمتی از علوم منطق و معانی و اصول را در خدمت دایی خود علامه آقا شیخ محمد سبط الشیخ انصاری به کمال رساند. سپس در درس خارج آیت الله حاج شیخ محمدرضا معزی راه یافت و به مدت ۱۸ سال درس و بحث و فضل و زهد و تقوای استاد را چشید و به درجه اجتهاد نائل آمد. اهتمام مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدرضا معزی در تعلیم و احترام ایشان چشمگیر بود.

ایشان در تمام دوران تحصیل خود مجلس تدریس داشت و حوزه درسش در دزفول از مهم ترین حوزه ها بود. بعد از ارتحال مرحوم آیت الله حاج شیخ محمدرضا معزی در سال ۱۳۱۲ش، حضرت آیت الله نبوی بر مسند اجتهاد و مرجعیت عامه نشست. گذشته از مقام علمی و اخلاقی، درایت مرحوم آیت الله نبوی مورد اعجاب اهل نظر بود. از برخورد ایشان لطف خاصی احساس می شد که انسان را مجذوب می ساخت. قوه استنباط و تدبرهای قرآنی او قابل توجه بود.

علاوه بر مقام فقه و اصول و کلام، در فلسفه اسلامی و عرفان از اساتید مسلم بود و البته جز در موارد معدود به تدریس آن اقدام نفرمود. شرح تجرید خواجه نصیرالدین طوسی را بارها تدریس کرده بود. در سراسر عمر پربارش مصدر خدمات مهمی در جهت ترویج شریعت و ارشاد مردم بود، از جمله بنای مدرسه علمیه در سال ۱۳۶۳ق، ساختن مساجد متعدد و کتابخانه ها در سطح شهر دزفول و حومه و ساختن بیمارستان مجزی با وسعت ۷۰۰۰ متر.

آیت الله نبوی آنقدر مورد احترام حاج شیخ محمدرضا بود و آنقدر استاد، لیاقت و شایستگی علمی و زمینه پیشرفت و رشد را در ایشان می دید که می فرمود: «من اوایل وقتی در درس حاج شیخ محمدرضا شرکت می کردم، وسط مجلس می نشستم، استاد می فرمود بیا بالاتر و مرا بالای مجلس جا می داد.

استاد ایشان حضرت آیت الله حاج شیخ محمدرضا معزی نسبت به جامعیت آیت الله نبوی عنایت خاصی داشتند. خود حضرت آیت الله نبوی می فرمود: آنقدر حضرت آیت الله حاج شیخ محمدرضا معزی به تحصیل اهتمام داشته و امید بسته بود که تذکر می داد در مجالس ترحیم و تشییع جنازه کمتر شرکت کنم و می فرمود:

«آنها اهلی دارند و می روند و شما باید اهتمامتان به تحصیل باشد» و لذا هر وقت ذکری از آیت الله معزی می شد، نهایت قدردانی از ایشان را به جا می آورد.

آیت الله نبوی به نجف رفت و مدتی مقیم آنجا بود. در درس آیت الله آقا ضیاء عراقی شرکت می کرده؛ فلسفه را نزد آیت الله شیخ حسین آستانه ای فراگرفت. ایشان مرد بسیار وارسته و استاد مرحوم علامه طباطبائی بود. و در هیئت صاحب نظر بود و در علم طب قدیم اطلاعات خوبی داشت.

آیت الله زاده نبوی می فرمود: ایشان مدتی در بیمارستان ساسان در تهران بستری بود، بعد از بهبودی به طرف دزفول حرکت کردیم و به خرم آباد که رسیدیم، جمعی از علما و تجار آنجا به استقبال آمدند و درخواست کردند که در خرم آباد بماند و ایشان قبول نکرد. به پل دختر که رسیدیم، گروهی از مردم دزفول را برخورد کردیم که با چند ماشین به استقبال آمده بودند تا اندیشمک که رسیدیم، اقشار مختلف را برخوردیم که به جمع مستقبلین می پیوستند. آقا به راننده گفت: به حوزه علمیه برویم. انبوه مردم برای عرض ارادت به مدرسه می آمدند، پس از ساعتی به منزل تشریف برد ولی به من سفارش کرد شما ساعتی دیگر در حوزه بمانید و به احساسات مردم پاسخ دهید. بعداً وقتی به منزل رفتم فرمود: استقبال چطور بود؟ گفتم: خیلی خوب بود، فرمود: خوشحال شدی؟ گفتم: چون استقبال خیلی چشمگیر بود. جمله ای فرمود که دلالت می کرد به این که استقبال مردم چشم او را نگرفته و ضمن احترام به احساسات مردم، تأثیری روی نفسانیات او نداشته است.

آیت الله نبوی در امور خیریه و فعالیت های اجتماعی در عصر خود سرآمد بود. تأسیس و تعمیر مساجد، اهدای قرآن به جلسات قرائت قرآن مساجد در شهر و روستا و در رأس آنها تأسیس بیمارستان که به ابتکار و همت عالی این مرجع تقلید در دزفول پایه ریزی شد و به اهتمام آقا زاده ارجمند ایشان که از استوانه های علمی دزفول می باشد، به بهره برداری رسید و امروزه نقش مهمی در امر درمان بیماران به ویژه مستمندان ایفا می کند.

ایشان در روز جمعه ۲۱ شعبان ۱۴۰۳ ق مطابق ۱۳۶۲ ش به رحمت ایزدی

پیوست و در یکی از حجره های مدرسه علمیه ای که خودش ساخته بود، به خاک سپرده شد. مردم در تشییع جنازه و مراسم ایشان باشکوه شرکت کردند.^(۱)

مرحوم مجاب دروس فقه، اصول و شرح منظومه را در دهه سی و چهل نزد آیت الله نبوی تلمذ کرده و ارادت ویژه و تام به ایشان داشت.

۸. آیت الله سید محمدحسن نبوی

سید محمدحسن نبوی فرزند سید محمد علی بن میرسید علی بن سید فرج الله بن سید محمد بن سید مرتضی بن سید محمد شفیع بن سید مرتضی بن سید حبیب الله بن سید ولی کمال الدین، در سال ۱۳۰۰ق در دزفول متولد شد. تحصیلات مقدماتی اش را در حوزه علمیه دزفول گذراند، سپس فقه و اصول را از محضر آیت الله شیخ محمد باقر معزی فراگرفت.

از چهره های عالم و فاضل بود که سال ها در تهران امامت مسجد را داشته و به ارشاد مردم می پرداختند. در اواخر عمر به دزفول مراجعت کرده و مدتی در مسجد «چوقابافان» امامت جماعت داشته است.

اخلاقاً چهره ای بسیار قانع و متوکل بود و در زندگی بسیار ساده می زیست. در زمان فوتش مقداری مقروض بوده، وفاتش در ۸ محرم ۱۳۹۱ق رخ داده است. مرحوم مجاب کتبی مانند معالم و ریاض را نزد ایشان فراگرفته است.

۹. آیت الله حاج شیخ احمد آقا سبط الشیخ انصاری

فرزند آقا شیخ منصور بن شیخ محمد بن شیخ محمدحسن بن شیخ منصور بن شیخ محمدامین در سال ۱۳۰۹ش در دزفول متولد شد.

در بیت علم و معرفت و فقه و فقاهاست دیده به دنیا گشود و در دامان بزرگ مردانی از نسل شیخ اعظم انصاری تربیت شد. آثار نبوغ از سیمای مصممش از کودکی به چشم می خورد.

تحصیلات مقدماتی اش را از ۱۲ سالگی در دزفول گذراند و تحصیلات عالی اش

ص: ۱۷۰

۱- . تراجم الرجال از سید احمد حسینی، ص ۲۴؛ خاندان سادات گوشه، سید محمدعلی امام، ص ۴۰۲-۴۰۳؛ تاریخ علما و روحانیت دزفول، علی راجی، ص ۸۹۵؛ کتاب گنجینه دانشمندان جلد پنجم، صفحه ۱۴۱ تا ۱۴۳؛ کتاب شجره با نهایت لطف (درباره آیت الله نبوی)، آقای کمالی.

را از محضر والد ارجمندش آیت الله آقا شیخ منصور فراگرفت. مدتی از عمرش را در شهر عماره عراق گذراند. چراکه پدر گرامیش بنا به خواهش گروه کثیری از مقلدانش به عراق رهسپار گردید. از این موقعیت جدید استفاده کرد و ادبیات عرب را از حوزه درس سلیم افندی مفتی اهل تسنن شهر عماره فراگرفت.

مقداری از فقه را از محضر آیت الله شیخ محمدعلی معزی بهره برد و به دریافت اجازه از او نائل گشت. از سال ۱۳۶۸ق به قم مهاجرت نمود و به تکمیل تحصیلات عالی خود پرداخت. از محضر اساتید برجسته قم کسب فیض نمود و در ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد نائل آمد.

در سال ۱۳۸۱ق به نجف اشرف مهاجرت نمود و از محضر آیات عظام: آیت الله حکیم و آیت الله خوئی و آیت الله شاهرودی بهره مند شد. آن چنان که در حوزه ها و محافل علمی نجف درخسید که آیت الله شاهرودی به ایشان فرمود: «نباید قدمی از نجف خارج شوی». پس از مدتی به دزفول مراجعت کرد.

مطالعات عمیق، درک قوی، ذهن روشن، نکته سنجی بدیع، استدلال منطقی و بیان رسا، از شاخصه های آشکار ایشان بود. توفیقات علمی در آثار ارزشمند مکتوبشان کاملاً مشهود است.

از شاخصه های اخلاقی ایشان تواضع و گشاده رویی و جاذبه اخلاقی بود. وفات ایشان در ۱۳ ربیع الاول سال ۱۴۱۶ق اتفاق افتاد. (۱)

۱۰. آیت الله حاج شیخ منصور سبط الشیخ

او فرزند آقا شیخ محمد بن شیخ محمدحسن بن شیخ منصور بن شیخ محمدامین دزفولی است و عالمی موشکاف، فقیهی مدقق و از محققین علم اصول ادیب متکلم، که به زهد و تقوا آراسته بود. در جمادی الثانی ۱۳۰۷ق در دزفول متولد شد و پس از تکمیل مقدمات در سن ۱۵ سالگی در حوزه درس جد بزرگوارش حاضر شد و چون وفات کرد، نزد پدر تحصیلاتش را به پایان برد و در سن ۲۴ سالگی به مقام عالی اجتهاد نائل آمد.

ص: ۱۷۱

ایشان در سال ۱۳۶۱ق به اصرار جمعی از مردم عماره عراق به آنجا تشریف برد و فضیلتی آنجا از محضرش بهره بردند و پس از چند سال مجدداً به دزفول بازگشت و در سال ۱۳۶۶ق به مشهد مقدس مشرف گردید. ایشان یکی از مراجع عصر خویش به شمار می آمد.

در دوران تحصیل چنان گوی سبقت را از دیگران ربود که می گفتند: شیخ منصور جانشین شیخ محمدحسن جدش می باشد. تمامی دروسی را که نزد اساتید فراگرفته بود، با تسلط و تبخر کامل حضور ذهن داشت. یک دوره فقه استدلالی همیشه در نظرش بود. این فقیه متبحر در علم اصول استادی زبردست و در فقه به مثابه کتابی متحرک بود. در تدریس، بیانش محکم و مستدل و در مباحثه با دلایل منطقی و علمی برخوردار می کرد.

مرحوم آیت الله حاج احمدآقا سبط الشیخ فرزند ایشان می فرمود: ایشان چنان بر مطالب علوم و نقض و ابرام و اشکالات مطالب مسلط بود که به محض این که یکی از شاگردان در درس یا طرف مقابل بحثش در بحث شروع به سخن می کرد، ایشان اصل اشکال را متوجه گشته، اشکال و جواب آن را می گفت.

خصوصیات اخلاقی انسانی: متواضع و آرام و کم حرف بود. جز به ضرورت سخن نمی گفت و در امور سیاسی به خاطر جو خاص آن زمان دخالت نمی کرد. به خاطر اشتیاق به درس و بحث و تحقیق در امور علمی، از شب نشینی و ارتباطات گسترده احتراز می کرد. غالباً مطالعات خود را پس از نماز شب و ادای نماز صبح انجام می داد. از سن بلوغ تا وفات، تهجد و نماز شب او ترک نشد. مرحوم حاج احمدآقا (فرزند فاضل ایشان) می فرمود: بابایم می فرمود که من از سن طفولیت نماز شب خوانده ام. لازم ندارم که بعد از مرگم برایم نماز اجیری بخوانید.

ایشان در مورد طاغوت زمانش خاندان پهلوی می فرمود: زیانی که به شرافت و دیانت ایرانیان این پدر و پسر وارد آورده اند، هیچ پادشاهی نیاورده است. شاهان قاجاریه لاقابل ظواهر احکام دین را رعایت می کردند، اما خانواده پهلوی برای خوش خدمتی به ارباب خود انگلستان، آبرو و اعتبار ملت را بر باد داده اند.

مرحوم آقا ضیاءالدین سبط الشیخ نقل می کند: در ایامی که رضاشاه مجالس روضه خوانی را ممنوع اعلام کرده بود و مردم مجالس عزاداری خود را در خانه ها و

پنهانی انجام می دادند، روزی در مدرس و اتاق مشایخ بیگدلی دزفول، روضه خوانی همه ساله برپا گردید. درب ساختمان نیمه باز بود و مردم رفت و آمد می کردند. پاسبان هایی که برای اجرای این ممنوعیت در کوچه های شهر به گشت زنی مشغول بودند، از برپایی این مجلس عزاداری آگاه شدند. در را به زور باز کردند و به کتک زدن مردم پرداختند. مردم پاسبان ها را که دو یا سه نفر بودند گرفتند و به میان مجلس روضه خوانی آوردند. آیت الله آقا شیخ منصور سبط الشیخ از میان علمائی که در آن مجلس بودند برخاست و فرمود: این بی دینان اراذل را بزیند و از هیچ کس نترسید. مردم ریختند و کتک مفصلی به پاسبان ها زدند و دست و پای آنها را بستند.

رئیس شهربانی دزفول که از این موضوع آگاه شد، از ترس شورش مردم با تواضعی ریاکارانه به آن مجلس آمد و از علما عذر خواست و پاسبان ها را به اداره برد. ایشان به حدی از دستگاه دولت شاهنشاهی متنفر بود که حتی از آقای راشد گله داشت که چرا در رادیو سخنرانی می کند.

وفات معظم له در ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۹۲ق بود و در حرم حضرت معصومه(س) به خاک سپرده شد. (۱)

مرحوم مجاب قوانین و کتب اصول مثل رسائل و فقه مثل مکاسب را نزد ایشان آموخته است، و از ایشان اجازه نقل حدیث دارد.

۱۱. حجهالاسلام عماد رشتی

عماد رشتی نوه میرزا حبیب الله رشتی و از شاگردان ممتاز آیت الله شیخ محمدحسین اصفهانی. مدرّس درحوزه علمیه نجف و تهران بود. او را عالمی جلیل و فاضل و صاحب نظر دانسته اند.

مرحوم مجاب در اقامت کوتاهی که در تهران داشت، نزد وی در مدرسه مروی، دانش اصول را فراگرفت.

پایان و نتیجه گیری

مرحوم مجاب در دزفول، اهواز، قم و چند ماه در تهران در محضر استادان حوزه

ص: ۱۷۳

در دروس ادبیات عرب، منطق، فقه و اصول، تفسیر و علوم قرآن و بالاخره علوم حدیث شرکت می نمود.

غیر از یازده استادی که معرفی شد، بعضی به استادان دیگر اشاره کرده اند ولی لازم است اسناد و شواهد بیشتر پیدا کنیم. برای مثال شرکت آقای مجاب در درس خارج آیت الله کوکبی یا در درس خارج فقه آیت الله مرعشی را بعضاً تأیید کرده اند. امید است افرادی که شاهد بوده اند، اطلاعات خود را در اختیار ما قرار دهند تا بتوانیم درباره ابعاد زندگانی ایشان، مفصل تر بنویسیم.

ص: ۱۷۴

سخنرانی مرحوم مجاب در مراسم شهید عبده سقا(۱)

امیر امینی

اشاره

به منظور دستیابی به اسناد و مدارک مرتبط به مرحوم مجاب، اقدامات گوناگونی انجام یافت و روش های مختلف علمی اجرایی گردید؛ از جمله متن فراخوانی تهیه و در اختیار خبرنگاران صدا و سیما نهاده شد تا ضمن خوانش در وسایل ارتباط جمعی منطقه، در کانال تلگرامی «دسفیلیون» (دزفولی ها) قرار گیرد. فراخوان در تاریخ ۱۶ دی ماه ۱۳۹۵ در کانال قرار گرفته، اندکی بعد یادداشتی از استاد محمدحسین دُرچین دریافت شد مبنی بر این که: «مرحوم مجاب در مراسم خاکسپاری پدر بزرگ اینجانب شهید عبده دُرچین معروف به عبده سقا در سال ۱۳۳۰ حضور داشته و سخنرانی کرده است». بلافاصله پس از دریافت پیام، با استاد درچین تماس گرفته شده و اطلاعات جدیدی در اختیار نویسنده گذاشته شد. پس از مطالعه جدید، برای نویسنده این مقاله حقایق مهمی درباره تاریخ دزفول مکشوف گردید که یافته های خود را در قالب یک مقاله حاضر بیان نموده است. البته هدف اصلی تبیین و تقریر یکی از اقدامات مرحوم مجاب است ولی فهم این اقدام منوط به دانستن ابعاد تاریخی و اجتماعی و فرهنگی رخدادهایی است که در آن سال ها در دزفول و نیز تهران جریان داشت. ضمن تشکر از مؤلف محترم، از همه نخبگان درخواست می نمایم درباره مرحوم مجاب اگر خاطره، نکته و مطلبی دارند، دریغ نفرمایند. اما این مقاله نخست به معرفی شخصیت شهید عبده می پردازد و در ادامه زمینه های وقوع این حادثه و پیامدها و آثار آن را گزارش می نماید.

ص: ۱۷۵

شهید عبده دُرچین معروف به «عبده سقا» فرزند خدائی فرزند غلام فرزند حسین فرزند محمد به شماره شناسنامه ۳۷۸۰۱ در روز شنبه هفتم خرداد ماه سال ۱۲۷۷ خورشیدی ((۷/۳/۱۲۷۷)) در دزفول و در خانواده ای مذهبی و از نظر سطح زندگی متوسط متولد شد.

شهید عبده دُرچین زندگی روزمره را در محله حیدرخانه، به شغل جولانگری پرداخته و در بعضی مواقع برای رفاه حال مردم، به خصوص خانواده های مستمند به در منازل ایشان با مشکی که داشت، آب می رساند، از این جهت لقب ((سقا)) توسط مردم به او داده شد. در موقعی که برای گرفتن سبج (شناسنامه) و مشخص کردن فامیل یا نام خانوادگی به اداره ثبت احوال دزفول مراجعه می کند، هنگامی که مأمور این اداره از او سؤال می کند که چه فامیلی را می خواهی و شغلت چیست؟ جواب می دهد: «سقایی هستم که از رودخانه ی دز آب آورده و به مردم می دهم» از این رو مأمور اداره ثبت لقب ((دُرچین)) را به او می دهد.

شهید عبده سقا همسر مرحومه مغفوره نصرت دُرچین (صبیه ملا عبدالحسین معرف زاده) دارای دو فرزند پسر به نام های حاج غلامعلی دُرچین متولد ۱۳۱۱ (پدر برادران دُرچین "محمدحسین، علی و محمد") و مشهدی غلامحسین متولد ۱۳۲۵ (پدر رضا و محمد) و چهار دختر به نام های حاجیه خانم منور درچین (مادر شهید علیرضا سجادی پور «عادل ارنده»)، حاجیه خانم هاجر درچین (مادر جانباز ۵۰٪ علیرضا ساقی) حاجیه خانم مهین درچین (مادر شهید احمد پورگیان) و حاجیه خانم طیبه درچین (مادر شهید محمدرضا مهدیان زاده) می باشد.

ایشان در دوره ملی شدن نفت از یاران فداکار مرحوم آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی (ره) و حضرت آیت الله سید مجدالدین قاضی دزفولی و مرحوم دکتر محمد مصدق نخست وزیر وقت بوده و در تجمعات ضد رژیم، جهت ملی شدن نفت شرکت می کرد که پس از شهادتش به دنبال پیگیری آیت الله قاضی، از طرف آیت الله کاشانی و دکتر مصدق پیام های تسلیتی به خانواده و فرزند ارشدش یعنی غلامعلی دُرچین تلگراف می شود که در نشریات آن زمان به چاپ می رسد، همچنین نماینده ای از طرف آیت الله کاشانی جهت ابلاغ تسلیت به دزفول اعزام شده و در منزل شهید حضور می یابد.

در مراسم تشییع پیکر پاک شهید عبده دُرچین معروف به ((عبده سقا)) شهید راه اسلام و آزادی (پنج شنبه بیست و چهارم بهمن ماه سال ۱۳۳۰ خورشیدی) مردم دزفول با تعطیلی شهر، همه یکپارچه در این مراسم شرکت می کنند که مرحوم شاعر و روحانی روشن ضمیر حجت الاسلام والمسلمین حاج سید

محمد کاظم مجاب (متخلص به قدسی) در این مراسم به سخنرانی می پردازند. مجلس ترحیم ایشان در مسجد مرشدبکان (اباذر فعلی) در محله حیدرخانه برگزار شد.

به خانه ها و مغازه های مخالفین خود می کنند. سروان آثار رئیس پلیس با عده ای باسیان در صدد متفرق کردن جمعیت برمی آیند که مانع عملیات آنها شوند. در این موقع شخصی بنام عبده سقا به جمعیت دستور گرفتن اسلحه رئیس پلیس را می دهد. رئیس پلیس تیراندازی می کند که در نتیجه آن شخص مزبور ز پناهی نام برآز مقتول می شود و یک نفر هم مجروح می شود.

بر اثر حمله جمعیت رئیس پلیس مجبور به فرار می شود و جمعیت او را پال می کنند و در خانه دکتر عدل آون بهداری را شکسته وارد خانه شوند، بطوری که دکتر عدل و

کتابه بودم با کمال بی طرفی به روزنامه اطلاعات تلگرافا و هم کتابه گذارش (گزارش) داده. ولی معلوم نیست روزنامه مزبور روی چه عطل سیاسی و مصالح اداری تا کنون از درج اخبار خودداری نموده.

خبرنگار جراید - ناجی.

* این اعلامیه و اقدامات بعدی باعث شد روزنامه ای اطلاعات خبر دیگری تحت عنوان «دست اجل کار خود را کرده». به شرح زیر به چاپ رساند:

«دزفول - خبرنگار ما اطلاع می دهد در واقعه روز ۲۳ بهمن عبده سقا که در ضمن زد و خورد میان پلیس و ماجراجویان کشته شده در این

به خانه ها و مغازه های مخالفین خود می کنند. سروان آثار رئیس پلیس با عده ای باسیان در صدد متفرق کردن جمعیت برمی آیند که مانع عملیات آنها شوند. در این موقع شخصی بنام عبده سقا به جمعیت دستور گرفتن اسلحه رئیس پلیس را می دهد. رئیس پلیس تیراندازی می کند که در نتیجه آن شخص مزبور ز پناهی نام برآز مقتول می شود و یک نفر هم مجروح می شود.

بر اثر حمله جمعیت رئیس پلیس مجبور به فرار می شود و جمعیت او را پال می کنند و در خانه دکتر عدل آون بهداری را شکسته وارد خانه شوند، بطوری که دکتر عدل و انش از ترس بیهوش می شوند. برهانی از نظامی ها استمداد کرده و بازان جمعیت را متفرق می سازند و نشانش خانمه پیدا می کند. صبح شنبه مجدداً افراد مزبور نظام لمی و موسی حجازی آموزگاران تان بهلوی را که از مخالفین خود استند مضروب ساختند.

علا مجروحین در بیمارستان ند و عده ای هم در تلگرافخانه

کتابه بودم با کمال بی طرفی به روزنامه اطلاعات تلگرافا و هم کتابه گذارش (گزارش) داده. ولی معلوم نیست روزنامه مزبور روی چه عطل سیاسی و مصالح اداری تا کنون از درج اخبار خودداری نموده.

خبرنگار جراید - ناجی.

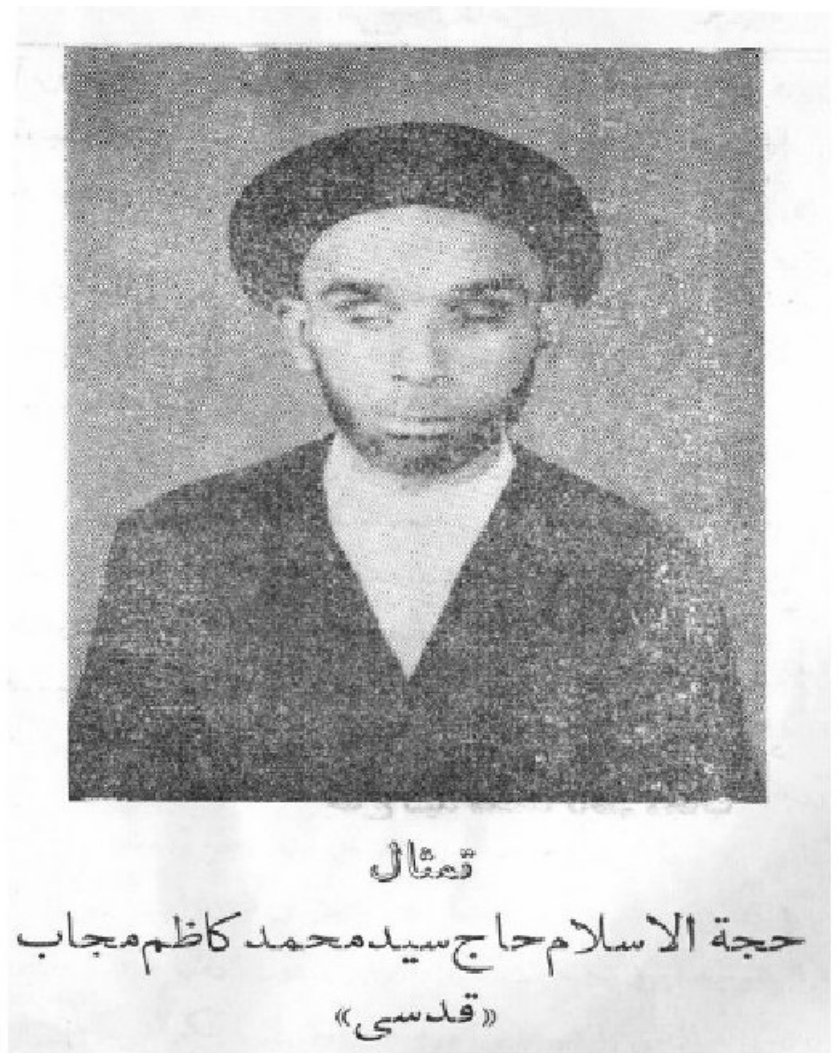
* این اعلامیه و اقدامات بعدی باعث شد روزنامه ای اطلاعات خبر دیگری تحت عنوان «دست اجل کار خود را کرده». به شرح زیر به چاپ رساند:

«دزفول - خبرنگار ما اطلاع می دهد در واقعه روز ۲۳ بهمن عبده سقا که در ضمن زد و خورد میان پلیس و ماجراجویان کشته شده در این جریانات اصلا وارد نبوده. بلکه پیرمرد ۵۰ ساله ای بوده که برای تحصیل معاش در محل متازعه بوده و دست اجل او را به آنجا کشانده و مقتول گردیده است.»

* در سند بعدی قتل «عبده سقا» به ماموران دولتی نسبت داده شده و فرزند وی از وزارت کشور تقاضای رسیدگی به واقعه را کرده است. متن سند از این قرار است:

پیکر شهید از دزفول به طرف قبرستان امام زاده رودبند (سلطان علی سیاهپوش رودبندی) که در آن زمان از شهر فاصله داشته است، تشییع شده و تا اوایل انقلاب اسلامی ایران بر سر مزار ایشان بنایی (چهار طاقی) بر پا بوده و اکنون مدفن آن شهید بزرگوار در مکان فعلی حسینیه ثارالله شهرستان دزفول قرار گرفته است.

... یکی از درگیری های مهم بین حزب زحمتکشان و طرفداران جبهه ملی در دزفول در بعدازظهر روز ۲۳ بهمن ۱۳۳۰ اتفاق افتاد. در این روز هواداران «جبهه ملی» و «حزب زحمتکشان» که دست به تظاهرات زده بودند، درگیر شده و فرماندار از پادگان تقاضای اعزام یک گروهان جهت کمک به شهربانی می نماید. سرانجام مأموران شهربانی دخالت کرده، چون مردم به یکی از افسران شهربانی اعتراض نمودند، افسر مذکور تحریک شده و با اسلحه کمری خود به طرف مردم تیراندازی



کرد که در نتیجه این اقدام دو نفر به نام های عبدالحسین پناهی و عبده سقاء(۱) کشته و یک نفر زخمی شد.

همچنین اصناف دزفول در اعتراض به اقدامات خوانین در اداره پست و تلگراف تحصن کرده و در تلگرافی از دکتر مصدق و آیت الله کاشانی درخواست نمودند که از ادامه هرج و مرج و درگیری در دزفول جلوگیری شود. در پی این اقدام آیت الله سید مجدالدین قاضی و آیت الله محمدعلی بیگدلی از روحانیون(۲) سرشناس دزفول به نمایندگی از متحصنین و عموم اهالی دزفول طی تلگرافی به آیت الله کاشانی و دکتر مصدق تقاضای تسریع در اعزام بازرس صالح و با کفایت برای رسیدگی به شکایات مردم نمودند. فرزند آیت الله کاشانی نیز در پاسخ به این درخواست، متحصنین را به آرامش و حفظ نظم فراخوانده و قول مساعد جهت ایجاد هماهنگی برای حل مشکل اهالی دادند.

مرحوم حجت الاسلام مجاب به رغم نایبایی و ناتوانی ظاهری که می شد دستاویز و بهانه ای برای عدم فعالیت اجتماعی - سیاسی شود، در مراسم تشییع شهید شرکت کرده، علاوه بر آن سخنرانی نموده، به تبیین خواسته ها و مواضع بر حق نهضت مردمی پرداخته است، و این نشانگر جایگاه قابل توجه و ستودنی وی در بین اقشار مختلف مردم بوده، در زمره رهبران محلی قیام ملی شمرده می شده است، چنان که از شعر وی در رثای آیت الله کاشانی بر می آید.

ص: ۱۸۰

۱- . مرگ عبده سقاء با گلوله مأمور شهربانی ضرب المثل مشهوری را در دزفول رایج نمود. این ضرب المثل به فارسی به این مضمون بود که «از آنها گلوله بخور که عبده سقا خورد».

۲- . روحانیون دزفول به جز سید مجدالدین قاضی و شیخ محمدعلی بیگدلی که از مردمی که در آن زمان در برابر ظلم خوانین به صف حزب زحمتکشان درآمده بودند حمایت می کردند، بقیه چهره های مذهبی شهر در این جریان به عنوان یک جریان سیاسی وارد نشده و با عدم تمایل به دخالت در مسائل سیاسی هیچ عکس العملی از خود نشان ندادند.

شعری از مرحوم مجاب در ستایش آیت الله کاشانی:

در رثای مجاهد نستوه (۱)

آهسته بنال ایدل با مرغ شبستانی

کامشب خبری آورد از رحلت کاشانی

از گریه نیاساید آندیده که بد رویش

از وزنه این سید در صحنه ی ایمانی

کرده است شب نوروز از داغ غم مرگش

شاخ گل سوری را صد داغ به پیشانی

از قاهره تا تونس و ز سوریه تا بغداد

هستند همه محزون چون مردم لبنانی

رفته است یکی رهبر از مملکت اسلام

کز داغ غمش بشکست بس پشت مسلمانی

هرجا که مسلمانست گشته است دلش مجروح

دیگر نتوان گفتش کاشانی و تهرانی

گفتم ز چه پس نالیم آهسته در این ماتم

گفتا چه که دل شادند صهیونی و نصرانی

گشته است رسول الله از مرگ پسر محزون

مهدی شده ماتم دار زین عالم روحانی

او رهبر دینی بود آنجا که دخالت کرد

مأمور بد از جدش چون مجتهدش خوانی

آن مرد چه خوش دانست آری چه نکو فرمود

در دعوت تشییعش آن آیه قرآنی

مردان صداقت جو، یک رفته و یک مانده

اما نشده تبدیل نه اول و نه ثانی

آنکس که عدالت خواست هرگز نشود تبدیل

چه غالب و چه مغلوب چه عالی و چه دانی

او موسی جعفر وار گردید فدا جانش

که وهن و گهی تبعید گه مخفی و زندانی

بهتر که نماند گل در مزبله دنیا

مصر است نه چاه ایدل جای مه کنعانی

«قدسی» بخدا شعرت قلب همه محزون کرد

کو عید و کجا نوروز کو مجلس و کو بانی

ملاحظه می شود این شعر از اهمیت بسیار برخوردار بوده، شاخص هایی که مرحوم مجاب در وصف آیت الله کاشانی مطرح کرده، مهم است و بیانگر جایگاه سترگ آیت الله نزد مرحوم مجاب می باشد. در شعر به گستره فعالیت سیاسی آیت الله و بازتاب بین المللی آن - از قاهره گرفته تا تونس و سوریه و بغداد و لبنان - اشاره شده، وی رهبر جهان اسلام - و نه تنها ایران - دانسته شده، غم جانکاه ارتحالش، کمر شکن توصیف گردیده است! برای آگاهی از

ص: ۱۸۲

۱- . درباره آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی.

جایگاه سترگ و ستودنی آیت الله، به دیگر فرازهای شعر عنایت شده، دوباره خوانده شود.

ص: ۱۸۳

در نظام طلبگی پیشرفت دانشجو (طلبه) در پرتو تلاش و تعامل گروهی است و فردیت و فردگرایی در این نظام معنا و کاربرد ندارد. طلاب دو نفره یا چند نفره درس استاد را مرور می کنند که به آن پیش مطالعه می گویند. البته پیش مطالعه در گذشته دو مرحله داشت: ابتدا هر طلبه به تنهایی مطالعه می کرد، سپس جمع می شدند و راجع به مطالب درس استاد هم اندیشی می نمودند.

پس از دریافت درس، هم به مباحثه می پردازند. یعنی مطالب استاد و مطالب کتاب را به روش تطبیقی، بررسی و حلّاجی می کنند. اگر سخن استاد به نظرشان اشتباه است، به نقادی آن می پردازند. در مباحثه متن درس هم خوانده می شود و با سخنان استاد تطبیق می گردد. اما نابینایان که توانایی خواندن ندارند، مباحثه آنها به شیوه دیگر است و با مباحثه معمولی، اندکی تفاوت دارد. قبل از بررسی شیوه مباحثه نابینایان، روش متن خوانی و مطالعه مکتوبات آنان را معرفی می کنیم؛ آنگاه به سراغ مباحثه آنان می رویم.

روش مطالعه

نابینایان چون فاقد بینایی هستند و از طریق چشم نمی توانند مطالعه کنند، مجبوراند حواس دیگر خود را جایگزین حس بینایی کنند؛ بشر تا کنون توانسته دو حس لامسه و سامعه را به جای باصره یا بینایی جایگزین کند و با لمس یا شنیدن واژه ها، نسبت به کلمات و جملات اطلاع پیدا کند.

اما برای فعال شدن لامسه و خواندن کلمات با لمس، به ناچار باید عملیاتی روی کلمات و حروف انجام می گرفت. از این رو؛ بشر از قدیم به فکر بوده حروف و کلمات را بُعددار و حجیم کند به طوری که بتوان آنها را لمس کرد.

حروف و کلمات معمولی مسطح است و بُعد یعنی طول و عرض و عمق ندارند، به همین دلیل قابل لمس هم نیستند. در جهان اسلام از سده هفتم قمری با اشیایی مثل گل، کلمات و حروف را می نوشتند. حتی «شدید» بنیان گذار نظام

آموزش و پرورش جدید به همین روش نابینایان را آموزش می داد. اما لویی بریل ابداع جدیدی انجام داد و کلمات را تبدیل به نقطه و نقطه را روی مقوا برجسته سازی کرد. به این شیوه خط بریل اختراع شد و چون نسبت به طرح های سابق آسان تر بود، به سرعت در جهان جا باز کرد و فراگیر شد.

شیوه دوم استفاده از حس شنوایی به جای بینایی بود. در این شیوه هم باید ابتدا کلمات و جملات قرائت می شد. یعنی از حالت مکتوب به حالت ملفوظ تبدیل می گشت؛ سپس ضبط شود. در نهایت نابینا با گوش دادن فایل های صوتی یک کتاب به مطالعه آن می پردازد.

در ایران شیوه سنتی هم وجود داشته و حتی هم اکنون، بعضی اجرا می کنند و آن شنیدن صدای انسان بدون واسطه و سایل الکترونیکی است. آقای مجاب به این روش مطالعه می کرد. یعنی از کسی می خواست کتابی را برایش قرائت کند. هنگام قرائت مطالب را به خاطر و حافظه می سپرد.

روش شنیدن قرائت بدون واسطه، به غیر از معایش، حُسن هم دارد و آن گسترش کتابخوانی و نیز خشک و ماشینی نبودن است. چون در این شیوه، طرف مقابل و خواننده یک انسان واقعی است.

اما طلاب نابینا که می خواهند مباحثه می کنند، می توانند هم مباحث خود را شخص بینا انتخاب کنند. این شخص با خواندن متن و نابینا با شنیدن متن هم عملیات روخوانی و حفظ متن تحقق پیدا می کند و هم دو طرف به بحث و حلاجی متن و مقایسه آن با سخنان استاد می پردازند و مباحثه می کنند.

مرحوم مجاب در بعضی شرایط همین کار را انجام می داد. یعنی هم مباحثی داشته که کم بینا یا بینا بوده و با چنین فردی مباحثه می کرده است. البته آقای مجاب از اشخاص مختلف و دارای انگیزه متعدد، برای کتابخوانی استفاده می کرده است. با تسامح می توان همه آنها را هم مباحث آقای مجاب نامید. اکنون به معرفی برخی از این اشخاص می پردازیم.

سید مصطفی فارغ

یکی از اشخاصی که با مرحوم مجاب هم بحث و هم مباحث بود. حجت الاسلام سید مصطفی فارغ دزفولی بود. البته مباحثه به معنای دقیق حوزوی نداشتند.

مباحثه حوزوی یعنی اینکه، دو یا چند نفر به درس یک استاد می روند، قبل از درس برای حلّاجی و تجزیه و تحلیل درس دیروز متن را خوانده و با سخنان استاد مقایسه می کنند. هم متن را و هم سخنان استاد را بررسی می نمودند. هر یک از افراد حاضر در مباحثه آزاد است نقد و نظرش را بیان کند. گاه حتی درس امروز استاد را هم بررسی می کنند تا آمادگی برای دریافت را داشته باشند.

اما مرحوم مجاب و مرحوم فارغ دو نفری به درس استادی نمی رفتند و متن درس حوزوی را بحث نمی کردند بلکه به دلیل علاقه به قرآن و حدیث، کتاب هایی مثل تفسیر صافی، من لا یحضره الفقیه و اصول کافی را آقای فارغ می خواند. سپس آقای مجاب چون بر ادبیات و مبانی شیعه تسلط داشت، جنبه های ادبی و علمی مثل ابعاد رجال و درایه روایات را بیان می کرد. نیز مرحوم فارغ نظرش را می گفت. در واقع یک کتاب را با هم مطالعه و نقادی می کردند و مباحثه آنان به مطالعه جمعی شبیه تر بود. اما برای اینکه به شخصیت مرحوم فارغ پی ببریم، اکنون به معرفی او می پردازیم. چون در حوزه علمیه مرسوم است که شخصیت یک طلبه را از طریق هم مباحث او هم می شناسند. گفته می شود یک شخص یا یک شی را از سه طریق می توان شناخت و سه قاعده برای آن درست کرده اند:

تعرف الاشیاء باضدادها (هر چیز را می توان از طریق ضدش شناخت)،

تعرف الاشیاء باقربائها (هر چیز را می توان به واسطه نزدیکانش شناخت)،

تعرف الاشیاء بامثالها (هر چیز را می توان به واسطه مشابه های آن شناخت).

سید مصطفی فارغ در سال ۱۳۱۱ در دزفول متولد شد. پدرش مرحوم آیت الله حاج سید حسین فارغ دزفولی بود. آقا سید مصطفی، در شش سالگی، در مکتبی که در آن زمان، تقریباً به صورت ملی اداره می شد، وارد گردید. سید مصطفی، دوران ابتدائی، تا مقطع دیپلم را با شرکت در امتحانات متفرقه، سپری نمود. آن گاه دروس علوم حوزوی را در محضر مراجع عالی قدر دزفول، همچون مرحوم آیت الله نبوی، مرحوم آیت الله آقا شیخ محمدعلی معزی و مرحوم آیت الله منصور سبط الشیخ انصاری تلمذ نمود. چندی نیز در قم، از محضر درس آیت الله بروجردی و آیت الله گلپایگانی، استفاده کرد. در بعضی مواقع نیز در درس اصول مرحوم امام خمینی، شرکت می نمود.

حجت الاسلام سید مصطفی فارغ دزفولی با اوج گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ به صف مردم پیوست و از علمای مبارز و انقلابی و شجاع دزفول بود. وی دارای جسارت و شجاعتی کم نظیر در تظاهرات علیه رژیم بود. در مجالس ختم شهدا به ایراد سخنرانی می پرداخت.

پدرش، مرحوم حاج سید حسین فارغ، از علمای بزرگ، مجتهدین و خطبای بزرگ دزفول بود. او از نظر معنوی؛ در قلوب مردم این شهر محبوبیت داشت. پدر مرحوم حاج سید حسین، مجتهد مسلم، مرحوم آیت الله آقا سید مهدی فارغ بودند که مدت ها از عمر شریف خود را صرف تدریس علوم حوزوی در مدرسه علمیه سادات دزفول سپری نمودند. مرحوم آقا سید مهدی فارغ تالیفاتی داشتند از جمله، کتاب تحفه المحبین که مرحوم آیت الله شیخ محمدرضا معزی، بر آن تقریظ نوشت. پدر ایشان، مرحوم آیت الله سید حسین فارغ علاوه بر مقام اجتهاد، دارای طبع شعر هم بود؛ به ویژه در حوزه مراثی، از استعداد خاص برخوردار بود. وی در سرودن مرثیه های حضرت سالار شهیدان تبحر داشت. تخلص او «فارغ» است. تخلص را از آیه کریمه قرآن مجید، «فاصبح فواد ام موسی فارغاً»^(۱)، اقتباس کرده بودند. پدر مرحوم آقا سید حسین، مرحوم آیت الله فارغ، از علمای بزرگ و مجتهدان به نام این منطقه بود. فرزند مرحوم آیت الله آقا سید محمد کبیر، دانشمند و متفکر بزرگ است. علمای بزرگ اصفهان به منظور فراگیری درس حکمت آن بزرگوار، با قافله، از مسیر رشته کوه های زاگرس به دزفول می آمدند و از محضر آن شخصیت بزرگ علمی و معنوی استفاده می نمودند. سلسله جلیله اجداد مرحوم آقا سید محمد کبیر با بیست و پنج واسطه، به باب الحوائج، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام متصل می شود.

سید مصطفی فارغ کتاب های تفسیر صافی، اصول کافی و من لایحضره الفقیه را با مرحوم مجاب مباحثه نمودند.

ص: ۱۸۸

۱- . سوره قصص، آیه ۱۰، یعنی قلب مادر موسی از غم و اندوه فارغ و خالی شد و از ایمان پر گردید.

هم مباحث دیگر مرحوم مجاب سید محمد کاظم حکیم زاده فرزند سید محمد باقر بود. او در ۱۳۵۲ق در دزفول متولد شد و از فضلا و اهل علم دزفول بود که سال ها در نجف اشرف اقامت داشته است. در عصر کشف حجاب و مبارزه جدی رضاخان با حوزه های علمیه ایشان به اتفاق والده اش به نجف اشرف مهاجرت کرد و تحصیلات خود را نزد مرحوم مدرس افغانی و آیت الله مامقانی و آیت الله مروج فرا گرفت. در آن حوزه پربار ایشان با فرزند علامه امینی صاحب کتاب ارزشمند الغدیر رفاقت و آشنایی پیدا کرد و این ارتباط به همکاری آنها جهت تأسیس کتابخانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف منجر شد.

ایشان به اتفاق حاج شیخ رضا امینی برای کتابخانه، فهرست تدوین نمود؛ سپس آیت الله حکیم زاده، مدیریت داخلی کتابخانه را پذیرفت. معظم له علم حدیث و علوم قرآنی را از محضر علامه امینی فرا گرفت. اما پس از تسلط حزب بعث در عراق، ناچار از مراجعت به ایران شد و مدت دو سال در دزفول اقامت گزید و از حوزه درس آیت الله نبوی بهره مند شد. در سال ۱۳۵۲ش به قم مهاجرت نمود و از محضر اساتید و مراجع آنجا استفاده کرد. چون به تحقیقات و علم حدیث علاقه وافری داشت، برحسب اتفاق با آیت الله سبحانی آشنا شده و چون استاد از وضعیت گذشته علمی و اخلاقی ایشان باخبر می شود، از ایشان دعوت کرد تا در مؤسسه امام صادق علیه السلام به فعالیت تحقیقی بپردازد. یکی از تحقیقات او، تحقیق کتاب رجال نجاشی است که به چاپ رسید. سپس کتاب طبقات الفقهاء را شروع نمود که چند جلد آن به چاپ رسید. سرانجام در ۲۱ فروردین ۱۳۸۱ در پی بیماری دار فانی را وداع گفت. فراگیری دروس حوزوی، نیز خواندن روزانه کتاب و مقالات روزآمد دینی و فرهنگی برای مرحوم مجاب مرهون عنایات این استاد بزرگوار است.

سید محمد علی امام درباره او می نویسد:

«سید محمد کاظم حکیم زاده بن سید محمد باقر حکیم زاده، متولد ۱۳۵۳ق در دزفول. در کسوت شریف روحانیت، بسیار سلیم النفس و نیکونهاد، کتابشناس و در کتب خطی و علوم اسلامی تحقیقاتی ارزنده دارند.»

آقای ابوالفضل عرب زاده مدیر کتابخانه دارالتبلیغ و از سال ۱۳۵۸ مدیر کتابخانه آیت الله گلپایگانی بود و در خاطرات خود می گوید: در سال های بعد از ۵۸، آقای حکیم زاده مسئول گنجینه نسخه های خطی کتابخانه آیت الله گلپایگانی بود و اطلاعات بسیار از نسخه ها و کتاب های جدید انتشار داشت. اکثر روزها مرحوم مجاب بعد از درس و بحث هایش به کتابخانه می آمد و درباره کتاب و آثار جدید با آقای حکیمی گفتگو می کرد. نیز از آقای حکیمی خواهش می کرد بعضی آثار را برایش بخواند. به هر حال سبک مباحثه مرحوم مجاب با آقای حکیمی بود.

سید حسین شفیعی

ایشان پسر عموی مرحوم مجاب بود و تقریباً هم سن و سال بودند. اما شفیعی به مدرسه جدید می رفت و آقای مجاب روزها به درس طلبگی مشغول بود. اما علاقه داشت از محتوای کتاب های درسی جدید که در مدارس جدید آموزش داده می شود اطلاع داشته باشد. از این رو در هر فرصتی پیش می آید از آقای شفیعی خواهش می کرد کتاب هایش را برایش قرائت کند و به دقت گوش می سپرد. جملات آقای مجاب درباره پسر عمویش و قرائت کتاب چنین است:

در آن سال ها پسر عموی من جناب حاج آقا سید حسین شفیعی به مدرسه می رفت. شب ها که به آماده کردن درس های خود می پرداخت، به او گوش فرا می دادم و از این طریق قسمت هایی از تاریخ و جغرافیا و آیات منتخبه را حفظ کردم. (۱)

سید محمدحسین قدوسی

مرحوم مجاب از هم درس دیگری به نام محمدحسین قدوسی نام می برد. او اصالتاً دزفولی ولی ساکن و مقیم بروجرد بوده ولی در آن سال ها ساکن دزفول شده بود و به درس ملا عبدالرضا ترابی ناصح و ملا مرتضی ترابی شریفی می رفته است.

بر حسب تصادف در درس این دو استاد بزرگوار، مرحوم مجاب با محمدحسین قدوسی آشنا می شود و حوادث بعدی در زندگی آنان رقم می خورد. ماجرای رفتن به درس مرحوم ناصح و مرحوم شریفی را خود آقای مجاب نقل کرده و می گوید:

پدرم

ص: ۱۹۰

قبل از فوت، مرا به دو تن از مشاهیر مورد اعتماد دزفول سپرد و دروس مقدمات را نزد آنان آغاز می کند. این دو نفر همان آقایان ناصح و شریفی بودند.

آقای مجاب می نویسد:

در یکی از روزهایی که خدمت مرحوم ناصح می رفتم، دوست من جناب آقای سید محمدحسین قدوسی که مقیم بروجرد بودند و ایشان هم از دو چشم نابینا بودند، خبر تازه ای به من داد، او گفت که خدمت شخص بزرگی رساله فارسی مرحوم حضرت آیت الله العظمی اصفهانی را می خواندم. این شخص بزرگ که بعدها از اساتید من به شمار رفت، جامع معقول و منقول مرحوم آیت الله حاج آقا محمدعلی بیگدلی رحمه الله علیه بودند. روزهای بعد من نیز به همراه آقای قدوسی خدمت حضرت آیت الله بیگدلی می رفتم و به درس هایی که او می خواند گوش فرا می دادم. ایشان طلاب زیادی داشت که خدمت او صرف و نحو عربی فرا می گرفتند. مدتی گذشت، ابتدا خدمت یکی از طلاب ایشان امثله را خواندم و بعد بصرویه و تصریف و اجرومیه تا اوائل الفیه را نیز در خدمت آیت الله حاج سید مهدی حکمی رحمه الله علیه یکی از علمای دزفول فرا گرفتم. (۱)

سید محمدحسین قدوسی و سید محمدکاظم مجاب هر دو نابینا بودند ولی گویا ارتباطات ریشه دار و عمیق با هم داشتند و در بسیاری از درس ها با هم حضور داشتند.

پایان و نتیجه

در اسناد و مدارک نام این چهار نفر آمده است. اما حتماً مرحوم مجاب با افراد دیگری هم بحث و هم درس بوده است. امید است افرادی که اطلاع دارند، ما را یاری دهند تا زوایای پنهان فعالیت های مرحوم مجاب معلوم گردد.

ص: ۱۹۱

فصل چهارم: گفت و گو

اشاره

ص: ۱۹۳

خانواده مرحوم حجت الاسلام والمسلمین آقای مجاب در تاریخ ۱۱ آذرماه ۱۳۹۵ خدمت حضرت حجت الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی رسیدند. نخست گزارشی از پیشرفت کارهای مرتبط به همایش مرحوم مجاب ارائه شد. این همایش در اسفندماه ۱۳۹۵ برگزار می گردد؛ سپس درباره موانع و مشکلات این همایش و اقداماتی که درصدد انجام آن هستند بحث شد. فرزند ارشد آن مرحوم سید ناصر مجاب، دامادهای ایشان به نام های سید تقی معصومی و سید احمد رشیدی فر و سید علی صدر السادات و دو تن از نوه ها سید محمد و سید مهدی؛ همراه آقایان محمد نوری و علی اکبر صفری و علی نوری از دفتر فرهنگ معلولین در این ملاقات حضور داشتند. گفت و گوی سودمندی انجام یافت و جناب آقای شهرستانی نکات سودمندی فرمودند که جهت اطلاع عموم اینجا درج می شود.

نوری: حضرت آقا چند ماه است پروژه مرحوم مجاب شروع شده؛ زیرا افراد زیاد توصیه می کردند برای ایشان بزرگداشتی برپا شود. جنابعالی هم چند بار تأکید فرمودید برای شخصیت هایی که مؤثر بوده اند زنده یا متوفی مراسم بگذارید؛ کار شروع شده و چندین مصاحبه از افراد مختلف گرفته شده است. خانواده مکرم ایشان بسیار همکاری خوب و کارآمد داشتند و پا به پای کارشناسان دفتر کمک کردند.

شهرستانی: برگزاری مراسم بزرگداشت برای امثال آقای مجاب ضروری و خوب است. آقای مجاب برای همه مقبول بود. منبر آقای مجاب منبر پر قاعده ای بود. یعنی وقتی می گفتند مجاب، نه حاشیه داشت، نه مشکل ساز بود. فقط درباره

صاحب منبر، امام حسین علیه السلام و اصحابش می گفت و به هر منبری که می رفت نکته جدیدی برای گفتن داشت. و از همه مهم تر زبان شیرین ایشان بود. صحبت هایش بسیار لطیف بود. کسانی که تبدیل صوت به متن انجام می دهند وقتی این کار را انجام دهند خیلی زیبا می شود.

صدر السادات: جناب آقای شهرستانی، منبرهای ایشان اگر به صورت یک مجموعه چاپ و منتشر شود، برای عموم مردم و به ویژه برای طلاب الگو و راهگشا است.

شهرستانی: ما در خدمت شما هستیم همانطور که آقای مجاب در خدمت تشیع و مؤمنان بود. دفتر معلولین در خدمت همه کسانی است که به رغم مشکل جسمانی، روحی قوی داشته اند. این دفتر متعلق به همه جامعه است چون جمعیت وسیعی از مردم مشکل جسمی دارند.

سید ناصر: این دفتر کارهای خوبی داشته و در سطح وسیع مشغول است. چون حضرت تعالی راهنما و هدایتگر هستید. واقعاً موجب افتخار است که جایی زیر نظر حضرت تعالی هست که به خادمان دین و جامعه می پردازد و گرنه چند سال دیگر همه اینها فراموش می شد و چون کتابی درباره آنان نبود حتی از تاریخ حذف می شدند. اما دفتر معلولین در صدد احیای آنان است.

شهرستانی: کسانی یک عمر تلاش کردند، برای فرهنگ مردم کوشیدند، وظیفه ما در زمان ماماتشان این است که خدمات و فعالیت هایشان را به مردم معرفی کنیم. مکتب ها و ادیان دیگر، برخی دانشمندان و نخبگان متوفای خود چقدر تلاش می کنند برای آنها کتاب می نویسند و سعی می کنند تأثیر آنها مثل دوره ای که زنده بودند، تداوم داشته باشد.

نوری: حتی وهابیون برای ناینیان مثل بن باز کتاب های زیاد نوشته و منتشر کرده اند. اما تا کنون در فرهنگ و جامعه شیعه معلولان نخبه که بسیار هم فعال بوده اند مغفول بوده اند؛ فقط با توصیه و دستور حضرت تعالی اقداماتی در سال های اخیر اجرا شده است.

شهرستانی: این کارها نیاز به همت، حوصله و توجه دارد. بزرگداشت آقای امام جزایری در حدّ مقدمات خوب بود. ولی باید تلاش کنید کارها از هر نظر بهتر شود.

سید ناصر: با خانواده امام جزایری ارتباط داریم و از دوستان ما هستند. انسان های خدوم و محب اهل بیت علیهم السلام می باشند. خود آقای امام با اینکه نابینا است اما همیشه مشغول تبلیغ و تدریس است.

شهرستانی: از نظر شعر، آیا شعر عربی دارد؟ دیوان اشعارش کی چاپ شده و در چه سطحی است؟ او در منبرها اشعار زیبایی می خواند. به نظر می رسید بسیاری از آنها سروده خودش است. اشعارش و لحن او به دل می نشست و همه را تحت تأثیر قرار می داد.

صدر السادات: از نادر روحانیونی و منبری هایی است که دیوان شعر دارد و در جوانی دیوان او چاپ شده است. او از نوجوانی اشعاری زمزمه می کرد؛ به ویژه درباره اهل بیت علیهم السلام و امام حسین علیه السلام و مرآی و مصائب ائمه علیهم السلام قطعه هایی می سرود و می خواند. به پیشنهاد بعضی از مشاهیر دزفول از جمله یکی از مؤلفین دزفولی به نام سید موسی عالمشاه که خودش انتشارات عالمشاه را داشت در سال ۱۳۴۳ دیوانش به نام نامه روشن بینان منتشر گردید. یعنی وقتی ۳۵ ساله بوده این دیوان چاپ و منتشر شده است.

در این دیوان چند قطعه شعر عربی هم هست البته بعداً اشعار دیگری فارسی و عربی سروده که مجموعه آنها در دیوان قدسی در سال ۱۳۷۶ منتشر شد. یعنی در شصت و هشت سالگی چاپ دوم دیوان همراه با اضافات و با ویرایش جدید ایشان منتشر شده است.

نوری: با بررسی های انجام گرفته معلوم شده اشعارش به لحاظ شعر مذهبی زیبا و سطح خوبی دارد. اشعارش ساده و روان و به دور از تعقیدات لفظی است. به نظر می رسد تسلط خوبی بر ادبیات فارسی داشته است.

شهرستانی: احیای آثار این افراد، یعنی کسانی که به فرهنگ و جامعه خدمت کردند، برای مکتب تلاش کردند؛ خود اینها از ته قلب دعا می کنند و دعایشان بی اثر نیست. غیر از اینکه شما فامیل آقای مجاب هستند، و می توانید با انگیزه ی خویشاوندی فعالیت کنید. نیز این گونه کارها را می توانید با قصد قربت هم شروع کنید و ثواب مضاعف خواهید داشت. من بارها می گویم خیلی از کارها ممکن است یک انگیزه خانوادگی، انگیزه خاصی داشته باشد، اما غیر از قصد خانوادگی،

می توان با قصد قربت هم تلاش و کار کرد. در این صورت کارها آثار بیشتری خواهند داشت. آثار وضعی دارند و در همین دنیا، آثار وضعیشان را می بینیم.

شما جوانان اگر علاوه بر قصد خویشاوندی، قصد تقرب هم در کارتان وارد کنید و برای مرحوم مجاب فعالیت نمایید، راه ها و درهای موفقیت و پیشرفت به روی شما گشوده می شود. آقای مجاب نزد بزرگان ما، معصومان علیهم السلام آبرو و اعتبار دارند و درخواست آنان را پاسخ مثبت می دهند.

صدر السادات: موزه حضرت تعالی را دیدیم، خیلی جالب بود. اگر بخشی از آن به اشیای مرتبط به شخصیت های خادم شیعه اختصاص پیدا کند شاید خوب باشد.

شهرستانی: مسئولین ارشد دولتی پیشنهاد داشتند که مهمانان سطح بالای خارجی که به ایران می آیند موزه را بازدید کنند. سفیر فرانسه که آمد و دید گفت من خیلی موزه دیده ام ولی جامعیت این موزه در جای دیگر نیست.

الآن در کشورها موزه های مختلف هست. موزه هم مثل کتابخانه تخصصی شده مثل موزه پزشکی، موزه جنگ، موزه حیات وحش، موزه حیات طبیعی. اما مردم در ذهنشان جا افتاده که موزه جایی است که مجموعه اشیای باستانی و قدیمی و عتیقه جات هست. در حالی که موزه انواع دارد که یک نوع آن عتیقه جات و باستانی است. یک نوع موزه که بسیار مهم است موزه اجتماعی است. این نوع موزه، رابطه مردم با هم یا رابطه مردم با نهاد مرجعیت یا نهاد آموزش و پرورش را نشان می دهد.

در جهان موزه اجتماعی که رابطه مردم دنیا را با روحانیت و مرجعیت شیعه نشان دهد نیست، و اولین موزه در این زمینه همین موزه امام علی علیه السلام است.

این موزه مناسبات و علائق مثلاً پزشکان یا هنرمندان یا معلولان یا قالی بافان را با مرجعیت نشان می دهد؛ آن هم در عرصه جهانی اشیایی که در این موزه هست مربوط به سراسر جهان اولاً و ثانیاً مربوط به همه اقشار و همه سنین از نوجوان روستایی تا پیرمردی که در امریکا زندگی می کند.

موزه ها در جهان یک راه برای اثبات واقعیت ها است، ما برای اثبات این نکته که مرجعیت اعلای شیعه با قشرهای مختلف اجتماعی در اقوام و ملل مختلف پیوند و رابطه عمیق دارد، دیواری و مانعی بین آنها نیست، این موزه را دایر کردیم. یعنی

خود مردم اشیا را فرستادند، ما فقط آنها را چیدیم. خلاصه این موزه بیانگر نکات و واقعیت های بسیار است. مقام رهبری حضرت آیت الله خامنه ای هم موزه خوبی دارند، البته اشیا را به آستان قدس رضوی فرستادند و بخشی از موزه امام رضا علیه السلام اختصاص به ایشان دارد.

سید ناصر: اگر نخبگان قبل از فوتشان شناسایی شوند و برای آنها مراسمی باشد بهتر نیست؟

شهرستانی: ما همه جا مرده پرستیم. علمای ما، بزرگان ما. در روزهای اخیر آیت الله اردبیلی فوت کرد، همه جا پر شد از تبلیغ درباره ایشان ولی پیش از این خبری از ایشان نبود. الآن حضرت آیت الله وحید، خدا طول عمرش بدهد، کسی به فکر تکریم و تقدیر از خدماتش نیست. اما اگر خدای ناکرده اتفاقی بیفتد، تبلیغ و سر و صدای زیاد می شود. در حالی که باید در زمان حیاتشان از آنها تجلیل شود. تجلیل در زمان حیات خیلی مؤثر است. خیلی مفید است. اصلاً طرف را شارژ کرده و انگیزه بیشتری می دهد. اگر هم مریض باشد، تا مقداری ایشان را ساپورت می کند تا بیشتر بماند. من شروع کردم و بعضی از رفقا را داریم جلسه می گذاریم. اما این باید فرهنگ بشود. برنامه ریزی بشود.

صدر السادات: آقای مجاب در سال ۹۰ یعنی اسفندماه سال ۱۳۹۰ فوت کرد؛ یعنی اسفند امسال پنجمین سالگرد وفات ایشان است و به همین مناسبت اگر امسال جامع تر برگزار گردد، ما هم کمک می کنیم. یعنی سخنرانی های ایشان کار شود و آثار جامع درباره ایشان منتشر شود، خوب است.

شهرستانی: آقای مجاب از سرمایه های معنوی ما هستند. هر ملتی سرمایه های مادی مثل معادن و چاه های نفت و سرمایه های معنوی مثل شخصیت های نخبه دارد. فکر نکنید اگر سرمایه مادی ما بسیار باشد، خوشبخت هستیم؛ نه بسیاری از مسائل ما بستگی به سرمایه معنوی دارد. و لازم است از این سرمایه های معنوی حفاظت کنیم؛ به خوبی آنها را مطرح و معرفی کنیم. این کار برای آقای مجاب نیست. او که رفت و جایش هم خوب است. این کارها را انجام می دهیم تا اعتباری کسب کنیم و به جهان نشان دهیم در مذهب ما چه شخصیت های مهمی تربیت شده اند و چه خدماتی داشته اند.

شخصی خدمت آیت الله بروجردی رفت و گفت اجازه می دهید از سهم امام برای جشن نیمه شعبان خرج کنیم. آقای بروجردی گفت: یک مقدار از پول امام برای خود امام خرج شود، عیبی ندارد.

آقای مجاب خدمات بسیار داشتند و عمرشان را در تکریم ائمه علیهم السلام گذراندند، حالا ما یک مقدار تلاش کنیم و تکریمی از او داشته باشیم، جای دوری نمی رود.

سید ناصر: همه معتقدند مرحوم مجاب سبک خاصی در منبر داشت و در منبرداری موفق بود، اگر در این زمینه کاری شود، خوب است.

شهرستانی: سخنرانی ها و منبرهای ایشان لازم است به دو صورت مکتوب و صوتی در اختیار مردم قرار گیرد؛ به ویژه طلاب از آنها استفاده کنند. اما شیوه اجرا و چگونگی آن نیاز به مطالعه و کارشناسی دارد. کارشناسان در دفتر فرهنگ معلولین هستند، بررسی می کنند و کار را آن طور که شایسته است، انجام می دهند. لذا از ایشان می خواهم با دقت این کار را انجام دهند.

آثار آقای مجاب که در واقع کارنامه و سرمایه ایشان در بیش از نیم قرن است، دست شما است. این آثار در ایمان مردم، در اعتقادات جوانان تأثیر داشت. حالا ببینید چگونه اینها را باید احیا کنید و با چه روشی تکثیر کنید.

شما خانواده آقای مجاب مطمئن باشید کار خوبی خواهد شد و با همکاری همگانی آثار زیبایی منتشر می شود. من به سهم خودم دعا می کنم بیشتر موفق باشید.

صدر السادات: ما خانواده هم از حضرتعالی بی نهایت سپاسگزاریم که با ابتکار این اقدام خدایسندانه را انجام می دهید.

دکتر سید محمدی (۱) مجاب، برادر مرحوم سید محمد کاظم مجاب در سال ۱۳۱۶ در دزفول متولد شد. ابتدا تحصیلات در مکتب خانه را در دزفول شروع کرد؛ سپس به مدارس جدید رفت و تا پایان مقطع دبیرستان در زادگاهش پیش رفت. سال ۱۳۳۸ در دانشگاه تهران پذیرفته شد و در رشته پزشکی شروع به تحصیل کرد. دکتری داروسازی را در سال ۱۳۴۴ دریافت نمود و از همان سال به قم سکونت نمود. و در بخش آزمایشگاه و داروخانه بیمارستان نکویی قم شروع به فعالیت نمود. دکتر مجاب در سال ۱۳۶۳ پس از بازنشستگی «داروخانه دکتر مجاب» را تأسیس کرد. این مرکز بیش از سی سال است به همت ایشان و فرزند بزرگوارش در خیابان بقیه الله در منطقه یزدانشهر قم دایر است. این گفتگو در ۲۳ آذرماه در محل داروخانه دکتر مجاب توسط پژوهشگر توانا و نویسنده دانشمند آقای علی اکبر صفری انجام شد. دکتر مجاب به رغم کهولت و مشغله فراوان و شغل پر از مراجعات و خطیر، هنوز از حافظه خوبی برخوردار است و با تأمل و تأنی کامل به پرسش ها پاسخ می فرمود. از این رو لازم است از ایشان برای رهنمودها و گفته هایشان و اینکه دعوت ما را پذیرفتند و در این مصاحبه شرکت کردند، سپاسگزار باشیم.

ص: ۲۰۱

۱- . در خانواده های سادات دزفول چنین مرسوم بود که نام پسرها را تا سه، چهار سالگی «محمدی» می نامیدند و پس از آن نام خاصی برمی گزیدند. این اسم هنگام گرفتن شناسنامه روی نام ایشان به یادگار مانده است.

از خانواده و کودکی تان تعریف کنید.

- ما از سادات گوشه هستیم. نسب این خاندان به سید صدرالدین گوشه می رسد. گوشه محلی نزدیکی های دزفول است که سید صدرالدین در آنجا به خاک سپرده شده و خاندان او به «سادات گوشه» مشهور شده اند. پدر بزرگم سید عبدالرزاق و پدرم آقا سید محمدعلی همه عالم و روحانی بودند. پدرم در جوانی مرحوم شد و ما یعنی سه برادر و دو خواهر و مادرمان ماندیم.

از پدرتان بیشتر بگویید.

- پدرم اهل علم و معمم بود. کتاب هایی از ایشان باقی مانده بود متأسفانه در آن وقت گفتند درست نیست کتاب ها در خانه بماند، و خوانده نشود، قرآن است، حدیث است، سقاها که به محل ما می آمدند یعنی محله «حیدرخانه»^(۱) هنگام برگشتن کتاب ها را می دادیم و در آب می انداختند. البته چند جلد باقی مانده است؛ مثل صحیفه سجادیه و قرآن و یک جلد کتاب من لایحضره الفقیه که هم اکنون نزد من نگه داری می شود. پس از فوت پدرم همه چیز از دست رفت، ما خیلی سختی کشیدیم. سال تیفوس بود که ایشان مرحوم شد، سال ۱۳۶۲ ق بیماری تیفوس^(۲)

آمد، مردم دسته دسته می مردند، میان سال بود که مرحوم شد.

امرار معاش و هزینه خانواده از کجا تأمین می شد؟

- اوایل هر چه در خانه بود مادرم می فروخت و با آن غذا تهیه می کرد؛ مثل قالی، دیگک و دیگر وسایل. گاه بعضی از آشنایان، مساعدت های اندک می نمودند؛ آن هم به شکل اهدای البسه و مواد خوراکی. اما کم کم آقا سید کاظم با اشتغال در حوزه و منبر و روضه خوانی تلاش کرد که روی پای خود باشیم و با آبرومندی زندگی کنیم و وضعمان بهتر شد. او مخارج خانه را تأمین می کرد. در دزفول روضه های خانگی و روضه های دوره ای می خواند مثلاً خانه ای یکشنبه ها روضه می گرفت و خانه دیگر

ص: ۲۰۲

۱- حیدرخانه نام یکی از محله های قدیمی دزفول است.

۲- تیفوس بیماری مسری است که باکتری آن توسط حشرات منتقل می شود. باکتری کشنده آن در محل های پرجمعیت به سرعت شایع می شود. (دانشنامه دانش گستر، ج ۶، ص ۳۶۵)

سه شنبه‌ها. ایشان چون صدای دلنشین داشت و از نظر هیئت و ظاهر و سن کم، مردم معصومانه به او نگاه می‌کردند. و برای مردم بسیار جذاب بود. حرف‌هایش به دل مردم می‌نشست. لذا ایشان را دعوت می‌کردند. کم‌کم به مسجد قاضی راه پیدا کرد. اساتیدش آنجا بودند. در آنجا شب‌های جمعه تمام سال احیاء می‌گرفتند، شب زنده‌داری می‌کردند. ایشان روضه می‌خواند، ادعیه و مناجات می‌خواند، مرثیه می‌خواند. درآمدی که داشت و کمک‌هایی که مردم با رضایت می‌پرداختند، کمک خرج ما می‌کرد. یادم هست هر مجلس روضه به او «دو قران و نیم» دادند و وضعیت ما کمی بهتر شد. البته او از مردم درخواست وجه نمی‌کرد و ذاتاً به منبر و مرثیه خوانی علاقه داشت و حتی یک بار از کسی درخواست مالی نکرد. خود مردم با علاقه می‌دادند.

املاک و زراعت و زمین‌های شما به کارتان نیامد؟

- املاک ما متعلق به کل خانواده سادات بود، از طرفی ارزش زیادی نداشت. مثل امروز نبود، املاک ما را هم کسی پیگیری نمی‌کرده، نوه‌ها زیاد شدند، همه دنبال کار خودشان بودند و وقت رسیدگی به ملک‌ها نداشتند و داده بودند به کسانی که به آنها رسیدگی کنند. آنها هم تملک کرده و مالک آن‌ها شده بودند. باغی داشتیم به نام باغ گازر جای آن هم خوب بود، برایمان مانده بود. اول انقلاب، وقتی به دزفول رفته بودم، دو نفر آمدند و گفتند: ما را می‌شناسی؟

جواب دادم: بله شما فلانی هستید! یکی شان گفت: نه! من فرماندار هستم و این هم شهردار شده است. گفتم: هنوز که حکومتی و تشکیلاتی نیست و هرج و مرج است. گفتند بالاخره فرماندار و شهردار هستیم. گفتم: خوب با من چکار دارید. گفتند: ملک شما یعنی آن باغ گازر را به پارک تبدیل کرده ایم. این طور از دستمان درآوردند. یا ده «سر بیشه» که برای خانواده سادات بود، همه را غصب و تصاحب کردند، مال سادات بود. البته ما هم دنبال آن نرفتیم.

از دروس حوزه ایشان بگویید.

- ایشان به درس مرحوم سید اسدالله نبوی و شیخ منصور سبط‌الشیخ می‌رفت. از سبط‌الشیخ اجازه روایت گرفت. قدیم این گونه نبود که هر کس کتاب

ص: ۲۰۳

حدیثی بخواند و قال الصادق علیه السلام و قال الباقر علیه السلام بگوید. باید عالم در ادبیات عربی و علوم حوزوی مهارت پیدا می کرد. و بعد از گذراندن مراحل علمی، استادان به او اجازه نقل روایت می دادند. ما برای سید کاظم کتاب می خواندیم. یادم هست من متن عربی را می خواندم. اعراب آن را غلط می خواندم، ایشان اصلاح می کرد و صحیح آن را می گفت، از کتاب خواندن خسته نمی شد. من و برادرم سید مصطفی برایش کتاب می خواندیم. در مسجد آیت الله نبوی دزفول دروس حوزوی دایر بود و به درس می رفت، شهریه ای در کار نبود. گاهی پولی، چیزی به آیت الله نبوی می دادند و ایشان بین طلاب تقسیم می کرد. به ندرت و کم اتفاق می افتاد که ایشان مبلغی تقسیم کند. در دوره رضاشاه بود وضع مردم از لحاظ اقتصادی خوب نبود، فشارها به روحانیت هم زیاد بود و در برگزاری مجالس سخت گیری می شد. البته در دوره بعد بهتر شد.

در دیوانش درباره سید مصطفی برادر دیگر شما شعر گفته؛ غرق شدن او به عنوان یک مصیبت گویا به او ضربه زده است؟

- بله وقتی من به مکتب یا مدرسه می رفتم، سید مصطفی ایشان را به درس می برد. سه سال از من کوچک تر بود. یعنی متولد ۱۳۱۹ بود. کارهایش را انجام می داد و او را به مجالس می برد. خانه ما در محله «حیدر خانه» و مشرف به رودخانه دز بود؛ الآن هم هست ولی مخروبه شده، خانه وسیعی بود اوایل سال بود، آب رودخانه خیلی بالا آمده بود، مصطفی با چند تا از دوستانش بود. خواسته بودند از رودخانه عبور کنند، آب او را برده و بالاخره غرق شده بود. در سن نوجوانی بود، درس می خواند، او را در مقبره کاشفیه دفن کردیم.

از معلولیت ایشان و روحیه اش بگویید.

- اراده و پشتکار عجیبی داشت، این ویژگی ها در ذات و روحیه او بود، از کودکی هم همینطور بود، دلش می خواست رشد و ترقی کند و به فکر رشد ما هم بود. به همین دلیل به فکر افتاد به تهران کوچ کند. از این رو با هم به تهران به قصد ماندن آمدیم. می گفت تهران پیشرفته تر است. چند ماه در مسافرخانه سید کشمیری اتاق گرفته بودیم، چند ماهی در آنجا ماندیم ولی نتوانستیم دوام بیاوریم. چون پشتیبان

نداشتیم، محیط هم ناآشنا بود. در دزفول مجلس روضه خوانی داشت، مردم او را می شناختند، درآمدی بود ولی در تهران این گونه نبود. البته در تهران هم بیکار نبود. به مسجد و مدرسه مروی می رفت و پیش آقای سبط درس می خواند و بالاخره بسیار تلاش کرد تا بمانیم ولی به دلایل مختلف ممکن نشد.

آب و هوای تهران سازگار نشد؟

- نه! می خواستیم بمانیم، برای زندگی. خرجی مان تمام شد. هزینه مسافرخانه و غذا، درآمدی هم نبود. مجبور شدیم دوباره به دزفول برگردیم. بالاخره در تهران هزینه ها بیشتر بود، مخصوصاً خرج مسافرخانه زیاد بود، حوزه علمیه و روحانیون هم به هر دلیل پشتیبانی نکردند. کسانی که از شهرستان به تهران می آمدند، بعضاً کارشان رونق پیدا می کرد ولی بعضی نمی توانستند با فرهنگ و جامعه تهران خود را تطبیق و سازگاری دهند.

معالجه چشم هایش بعدها انجام شد ولی فایده ای نداشت؟!!

- بله، پزشک او پروفیسور شمس. در بیمارستان فارابی بود. قرنیه چشم او مشکل داشت، عمل پیوند قرنیه انجام داد؛ اما متأسفانه چشم او پیوند را پس زده بود؛ به خاطر این که بعد از عمل استراحت نکرد. به روضه خوانی ادامه داد. چون درآمد دیگری نبود. دوم اینکه در جایی که روضه می خواند، صاحبخانه در آن زمان چون برق نداشت، چند چراغ زنبوری مقابل ایشان گذاشته بود و از گرمای آن چراغ ها پیوند نتیجه نداد.

در دیوان ایشان از آیت الله کاشانی و ملی شدن نفت شعر هست. چطور در آن محیط از اخبار و حوادث کشور با خبر می شد؟

- یکی این که ما کتابی، روزنامه ای هر چه به دستمان می رسید، برایش می خواندیم و در جریان حوادث قرار می گرفت و دیگر این که چند خان در دزفول بودند و ظلم های عجیبی به مردم می کردند - الآن شما قدر جمهوری اسلامی را بدانید - ظلم آنها را! حتی شما فکرش را هم نمی توانید بکنید، ما آن روزها را دیدیم، الآن الحمدلله از آن ظلم ها خبری نیست، مردم و رعیت از آنها بیزار بودند، بقایی

رجل سیاسی بود و حزبی درست کرده بود به نام حزب «زحمتکشان» خان‌ها با این حزب خوب نبودند و طبیعی بود مردم و کشاورزان، طرفدار آن حزب شده بودند، نه این که عضو آن بشوند ولی علیه خان‌ها و به طرفداری از زحمتکشان تظاهرات می‌کردند. آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق هم از این حزب حمایت می‌کردند و ایشان از آنجا به آقای کاشانی ارادت پیدا کرده بود و علاقه داشت. لذا علاقه و تعلق خاطر ایشان به شخصیت‌ها سیاسی نبود بلکه جنبه عاطفی و فرهنگی و مذهبی داشت. چون در فرهنگ شیعه پرورش یافته بود، الگوهای او امام حسین علیه السلام به عنوان یک شخصیت ضد ظلم، و طرفدار مظلوم بود. همین الگوها در رفتارهای او مؤثر بود.

جناب دکتر از منبرهایشان بفرمایید.

- ایشان برای منبر مطالعه داشت، برای هر منبر برایش کتاب می‌خواندیم؛ مذهبی و غیر مذهبی. در مدرسه آیت‌الله نبوی دزفول هم که هم درس می‌داد و هم درس می‌خواند - طلبه‌ها برایش کتاب می‌خواندند، در اینجا هم فرزندان و دوستان و طلبه‌ها برایش کتاب می‌خواندند و ایشان از کتاب و مطالب آن بهره می‌برد و هم کتاب خوان‌ها مطالب را یاد می‌گرفتند. او اعتقاد داشت که وظیفه شرعی است که منبری مطالعه کند و بی مطالعه منبر رفتن را از لحاظ شرعی مشکل می‌دانست. منبری باید مطلب علمی و مستند تحویل مردم بدهد. منبر را از حقوق مردمی می‌دانست، حق الناس می‌دانست. به خاطر همین، علما و مراجع از او دعوت می‌کردند و در خانه آنها منبر برود. گاهی علما و طلاب از او می‌پرسیدند یا تلفن می‌کردند و می‌گفتند: فلان مطلب یا حدیث در کدام کتاب است؟ منبع آن در کجا هست؟

به برکت حافظه قوی که داشت مطالب را خوب می‌فهمید و بی‌کم و کاستی همان‌گونه در منبر بیان می‌کرد. گاهی از کتاب‌های مشهور مطالبی را نقل می‌کرد که تا کنون به گوش مستمعان نرسیده بود چرا که به همت حافظه این مطالب را به خاطر سپرده و فراموش نکرده بود و این برای دیگر منبری‌های میسر نبود. با این امتیازها در بیوت علما و مراجع سخنرانی می‌کرد. منبر رفتن در محضر علما چندان

ساده نیست، زحمت و مهارت داشت. او مخاطب های خاصی داشت و مستمعان او با مجالس دیگر تفاوت داشتند، هر مطلبی را هم نمی شد گفت. هم مطلب فراهم می کرد هم حرف نو می گفت و هم در حد مستمعان صحبت می کرد. در منزل مراجع مثل آیت الله آقا سید تقی طباطبایی، آیت الله کوکبی تبریزی، آیت الله مامقانی - پسر صاحب تنقیح المقال - منزل آقای نبوی دزفولی، منزل آقای حکیم زاده، آقای موسوی تهرانی و

ده ها جایی دیگر که تعلق به بزرگان حوزه و روحانیون و مراجع داشت، منبر می رفت.

از اخلاق ایشان بگویید.

اخلاقیات حسنه مطلوبی داشت که از همه آنها نمی توان در این مجال سخن گفت؛ اما استغناى ایشان عجیب بود؛ همچنین اتکا و توکل و توسل به خداوند و معصومان علیهم السلام داشت.

اگر کسی به او ترحم یا کمک می کرد، ناراحت می شد، بدش می آمد؛ اگر کسی دستش را بگیرد، حاضر نبود. نمی خواست کسی به او ترحم کند، عزت نفس او مثال زدنی بود.

با توجه به شرایط آن زمان پیشرفت قابل ملاحظه ای داشته به ویژه در ترقی در مدارج علمی و فراگیر علوم و یاد گرفتن مطالب کتب، علل پیشرفت او به نظر شما چیست؟

اول و مهم ترین عامل پیشرفت او علاقه اش به کتاب بود. البته عوامل دیگر مثل عنایات از جانب اهل بیت علیهم السلام هم مهم است.

در دوره ایشان هزاران نابینایی دیگر بودند اما از بین همه چرا یکی به درجه ای از مقبولیت رسیده بود که در بیوتات علما و مراکز علمی سخن می گفت و همه با دل و جان به حرف های او گوش می دادند؟! بدون دستگیری و هدایت از جانب آنان امکان پذیر نیست.

عاشق کتاب بود، کتاب ها را از هر کجا و به هر قیمتی بود تهیه می کرد، می خرید، سفارش می داد برایش می خریدند. می خواندند، از بر می کرد. روش کتابخوانی برای ایشان جالب بود. الآن همین روش برای یادگیری نابینایان

استفاده می شود! تنها راه آموزش و کتاب خواندن برای ایشان بود و راه دیگری جز این نبود. او این روش را با تلاش فراوان اجرا می کرد. در آن سال ها امکانات صوتی و نوار نبود، برق نبود. بعدها از رادیو استفاده می کرد و بخشی از اطلاعات خود را از رادیو می گرفت. عامل دوم اینکه تلاش می کرد از حافظه قوی خود خوب استفاده کند. یک بار که برایش می خواندند حفظ می شد؛ دعاها را حفظ بود. شب های جمعه دعای کمیل را از حفظ می خواند. دعای «یا شاهد کل نجوی» را می خواند، دعای ابوحمزه ثمالی را می خواند. همه را حفظ بود. یعنی دقت می کرد، حواس خود را کاملاً جمع می کرد تا مطلب را به خوبی یاد بگیرد.

با تشکر از اینکه در مصاحبه شرکت فرمودید.

ص: ۲۰۸

مصاحبه شونده، آقای سید ناصر مجاب کسی است که از کودکی تحت تربیت پدرش سید محمد کاظم مجاب بوده، ایشان یک نمونه عینی از افراد تربیت یافته در مکتب استاد مجاب است.

سید ناصر روش تربیتی پدرش را الگو و در مدرسه علوی مورد استفاده قرار داده و توانسته دانش آموزان با اخلاقیات مطلوبی به جامعه عرضه کند. دوست داشتیم اخلاقیات و روش تربیتی مرحوم مجاب را از زبان سید ناصر بشنویم، از این رو درخواست مصاحبه شد و بالاخره پس از چند ماه هماهنگی شد و در ۱۸ مهرماه ۱۳۹۵ به دفتر فرهنگ معلولین تشریف آوردند و مباحث سودمندی مطرح شد.

در این مصاحبه آقایان علی اکبر صفری به عنوان مدیر پروژه مجاب پژوهی و محمد نوری حضور داشتند.

لطفاً خلاصه ای از زندگی پدر بزرگوار تان را بیان فرمائید.

- مرحوم ابوی، سید محمد کاظم مجاب فرزند سید محمد علی فرزند سید عبدالرزاق؛ از سادات گوشه دزفول می باشند. در کتابی که راجع به سادات گوشه دزفول منتشر شده هم شجره نامه و هم شمه ای از احوالات علمی ایشان درج گردیده است. نسخه ای از این کتاب در کتابخانه مرحوم پدرم موجود است. پدرم متولد ۱۳۰۸ هجری شمسی هستند و در سن ۱۳ سالگی پدرشان سید محمد علی

ص: ۲۰۹

۱- سید ناصر مجاب تنها فرزند ذکور سید محمد کاظم مجاب است؛ کسی که بیش از دیگران از خردسالی همراه پدرش در سفر و حضر بوده است. وی سال هاست در مدرسه علوی مشغول تعلیم و تربیت نوباوگان است.

را از دست می دهند. سید محمد علی روحانی و اهل زهد و عبادت و صاحب کرامات بود. یعنی بیش از این که احوالات علمی ایشان زبازد باشد، احوالات معنویش مورد توجه واقع گردیده است. در دزفول بعضی ها حالات معنوی ایشان را نقل می نمایند. بنده به خاطر دارم حدود سال های ۵۰ بود که روزی پدرم را به جایی می بردم که پیرمردی به نام آقای کلانتر جلو آمد و با پدرم احوال پرسی کرد. آقای کلانتر در صحبت هایش از پدر بزرگم یاد کرد و گفت ایشان آدم عجیبی بودند. ایشان ذکری را به من آموختند که که هر گاه سؤال یا مطلبی داشته باشم، بر سر مزار ایشان می روم و با خواندن این ذکر با آن مرحوم گفتگو می نمایم. پدرم از آقای کلانتر خواست تا آن ذکر را به او هم یاد بدهد. ولی او نپذیرفت و گفت پدر بزرگوارت ذکری به تو آموخت. ولی شما به آن عمل نمودید. من هم این ذکر را به شما نمی گویم. پدرم به من گفت آقای کلانتر درست می گویند. پدر بزرگت به من آموخت پس از نماز صبح ۱۰۰ مرتبه سوره حمد را قرائت نمایم. ولی من آن را رها کردم. سنگ قبر پدر بزرگم خیلی قدیمی است و روی آن نوشته شده سید مجاب ۱۳۲۲. پدر بزرگم در کاشفیه دزفول در قبرستان خاصی که برای سادات و مشایخ دزفول به خصوص مشایخ انصاری وقف شده است مدفون می باشد. در سال ۱۳۲۸ پدرم را برای معالجه چشم به بیمارستان فارابی تهران بردند. هزینه درمان او را یکی از تجار دزفول تقبل نمود. و ایشان را نزد پروفیسور سمیعی که در آن زمان پزشک مشهوری بود بردند. اما درمان ها هیچ نتیجه ای در بر نداشت و ایشان دوباره به دزفول برگشت. پدرم سه دختر و یک پسر که بنده هستم دارد. ایشان از این که مطرح شود، بسیار ناخشنود بود و از شهرت پرهیز می کرد. حتی در سفری که به اتفاق دامادمان آقای صدر السادات در اواخر حکومت صدام حسین به کربلا داشتند از ایشان خواسته شد امام جماعت شود، اما نپذیرفتند. فقط در حرم امام کاظم علیه السلام نماز صبحی را اقامه نمودند و جمعیت هم پشت سرشان به اقامه نماز جماعت مشغول شدند.

آیا فرزندان ایشان تحصیلات عالی داشتند؟

- خواهانم تحصیلات دانشگاهی نداشتند. چون پدرم در زمان شاه نسبت به رفتن

دختران به دانشگاه، حساسیت داشت. ولی تحصیلات حوزوی را پیش گرفتند.

از زندگی خودتان بگویید.

- من تنها فرزند ذکور مرحوم مجاب هستم. در بهمن سال ۱۳۴۲ در دزفول متولد شدم. و در سال ۱۳۶۲ در دانشگاه فردوسی مشهد در رشته الهیات و معارف اسلامی پذیرفته و مشغول به تحصیل شدم. بنده در سال ۱۳۶۷ فارغ التحصیل شدم و در مدرسه علوی تهران مشغول به خدمت شدم. در کتاب سادات گوشه دزفول تا نسل من و پسر عموهایم درج گردیده است.

چه دلیلی داشت که از دزفول و سپس از اهواز مهاجرت کردند؟

- حدود سال ۱۳۴۷ آقای مجاب به اهواز مهاجرت کرد. و به دلیل فشارهایی که به ایشان وارد شد و بنده عرض خواهم کرد در سال ۱۳۵۹ یعنی شروع جنگ تحمیلی به قم مهاجرت می کنند.

همه به یاد دارند فضای خاصی در چند سال اول بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ بر ایران حاکم بود. گروه های سیاسی بعضاً منحرف و اسلحه به دست به کشتن مردم اقدام می کردند. از طرف دیگر جو انقلابی گری، افراد را به مبارزه علیه گروه ها سوق می داد. خلاصه افراط و تفریط به ویژه در جوانان متعارف و مرسوم بود. از این رو کسانی مثل پدرم که مشی اعتدالی و آرام داشتند و از نظر فکری بعضی از افکار و باورهای موجود را مطابق تعالیم مذهب نمی دانستند، با مخالفت های افراد تندرو و افراطی و احساسی مواجه می شدند. به همین دلیل مجبور شد به شهر مقدس مهاجرت کند.

لطفاً برادران و خواهران ایشان را هم معرفی فرمایید.

- مرحوم پدرم دو برادر و دو خواهر دارد. پدرم پسر بزرگ خانواده بود. پس از ایشان آقای دکتر مجاب هستند که سال ۱۳۴۴ پس از اتمام تحصیلات ساکن قم گردید. آنها برادری به نام سید مصطفی داشتند که در سن ۱۶ سالگی در رودخانه دز غرق شد و جانش را از دست داد. حاج آقا اشعاری در وصف این برادر در کتاب خود آورده است. دکتر مجاب اخوی پدر دارای پنج فرزند یعنی یک دختر و چهار

ص: ۲۱۱

پسر می باشد. دکتر سید مهدی مجاب که داروساز است و در خیابان دورشهر قم داروخانه دارد. پسر دیگر ایشان سید محمود مجاب معلم آموزش و پرورش هستند. و سید احمد مجاب فرزند بزرگ دکتر است که در داروخانه ای واقع در خیابان یزدانشهر در کنار دکتر مشغول به کار می باشد. دکتر سید علی مجاب استاد دانشگاه شهید بهشتی و فارغ التحصیل دانشگاه تهران در رشته داروسازی است.

ظاهراً شما نقش مهمی در فعالیت های مرحوم مجاب داشتید؟

- چون در خانواده تنها فرزند پسر خانواده بودم، وظیفه ام سنگین تر بود. واسطه مردم و حاج آقا بودم و اگر کسی مطلبی داشت و می خواست به پدرم بگوید ولی به هر دلیل نمی توانست یا نمی خواست، به من می گفت و من پیغام را می بردم.

در اهواز پس از محرم و صفر روزه های هفتگی بسیار مرسوم است. به همین دلیل حاج آقا از شب شنبه تا عصر جمعه منبر داشتند. گاهی هم هر شب پنج شش منبر می رفتند. من در زمان کودکی و نوجوانی کتاب هایم را زیر بغل می زدم و پدر را به منبر می بردم و همانجا تکالیفم را انجام می دادم.

اینکه می فرمایید اخلاق معتدلی داشت، همان نکته ای که در قرآن و روایات توصیه شده و افراط و تفریط مذمت و میانه روی و اعتدال تحسین شده است. اما اخلاق حسن و اعتدالی ایشان را توضیح دهید.

- مرحوم پدرم از خردسالی تحت تربیت پدرش بوده است. حتی در جوانی با هدف تهذیب نفس و خودسازی به یکی از طریقت ها دل می بندد، آنها به او برنامه و دستور می دهند ولی طولی نمی کشد و جدا می شود ولی تأثیرات این خودسازی ها در روح و اخلاق او باقی مانده بود.

انسانی با نفس مطمئنه و اطمینان کامل و نیز توکل به رحمت الهی و توسل به مساعدت اهل بیت علیهم السلام، قانع به حداقل غذا و تغذیه و پوشاک و لباس ولی داشتن حداکثر تلاش و فعالیت است. از جمله ویژگی او این بود که همیشه می گفت پدرشان هیچ وقت دوست نداشت ویژگی ها و مقاماتش مطرح شود. به همین دلیل این روحیه به ایشان هم منتقل شده بود و هیچ گاه نمی گذاشت ما از مدارج علمی اش مطلع گردیم. من خیلی کوچک بودم و این خاطره را خیلی جزئی

به یاد دارم. ولی استاد گرامی آقای دکتر مواساتیان از استادان دانشکده الهیات دانشگاه اهواز در مراسم ختم پدر این خاطره را برایم تجدید کردند. خاطره این بود که پس از انقلاب دانشکده الهیات دانشگاه اهواز به دلیل کمبود استاد در این رشته با انجام مصاحبه توسط چند تن از استادان، استاد استخدام می نمود. بنده پدرم را برای مصاحبه علمی به دانشگاه بردم. پدرم مدرک دانشگاهی نداشت و باید گزینش می شد. در مصاحبه علمی که از پدرم انجام شد همه اساتید به این نتیجه رسیدند که پدرم می تواند یک استاد کامل برای دانشگاه الهیات باشد. چون سطح علمی ایشان، بالا بود، منبرش هم در اهواز خیلی معروف بود؛ همچنین تسلط به ادبیات عرب، منطق و علوم نقلی داشتند. اما به دلیل مهاجرت ایشان به قم این کار صورت نگرفت. بنده یادم هست در مصاحبه از ایشان خواستند خودش را معرفی نماید. ایشان هم به دلیل این که نمی خواستند زیاد از خودشان حرف بزنند، در همه جا این طور خود را معرفی می نمودند. «من هیچ کس بن هیچ کس بن هیچ کس هستم». ولی در مقام علمی بسیار پاسخگو بودند و شایستگی خاصی از خود نشان می دادند. ایشان روحیه لطیف و شاعرانه ای داشتند. چون در هر جا که از وی می خواستند خودش را معرفی نماید، پس از ادای جمله هیچ کس بن هیچ کس بن هیچ کس می گفتند یک شاعر فرانسوی به نام ولتر می گوید در پاییز وقتی برگ ها می ریزند یک صدای خش کوچک به گوش می رسد. من همان صدای خش هستم. پدرم می گفت: «من آن صدای خش هم نیستم و نمی خواهم باشم، من هیچ نیستم». پدرم حافظ کل قرآن بود. یعنی در اهواز مقدار زیادی از قرآن را حفظ بود. ولی وقتی به قم آمدم این اواخر اذعان می کرد که حافظ کل کلام وحی است.

جناب آقای مجاب احتمالاً یا نه حتماً همین روحیه ایشان راه شناخت دیگران را مسدود کرده است. یعنی ایشان به رغم اینکه شاعر مهم، حافظ کل و دارای چندین توانایی دیگر بود که هر یک را کسی می داشت، نامش و شهرتش در نشریات، در رسانه ها و در کتب پر می شد. ولی با بررسی های بسیار مقاله و کتاب مستقل درباره ایشان نیافتیم. حتی کتاب هایی که بخشی از آنها درباره ایشان باشد بسیار اندک اند. به نظر می رسد به عمد و از

سر تعمد از شهرت و مشهور شدن گریزان بوده است؟

- خاطرات و نکاتی به یاد دارم که مجالی برای بازگویی آنها نمی بینم. ایشان حتی به بیوت بعضی از علما نمی رفت تا شبیه ای پیش نیاید که می خواهد خودش را مطرح کند. هر جا و هر زمان ذره بویی از رقابت به مشامش می رسید، آن موضوع را ترک می کرد و به دیگران واگذار می نمود.

با اینکه اگر می خواست مشهور شود و کتاب درباره اش بنویسند، به راحتی راه برایش باز بود؛ تا به مقامات عالی فرهنگی و علمی حداقل برسد. ذاتاً به همه متعلقات دنیا وابستگی نداشت و استقلال نفسانی و عزت نفس عجیبی داشت.

آیا مرحوم مجاب روایات و نهج البلاغه را هم حفظ بودند؟

- در بزرگداشتی که از مرحوم آیت الله خزعلی صورت گرفت، پدرم فرمودند اگر من هم امکانات داشتم خدمت آیت الله خزعلی می رفتم و می گفتم که من هم حافظ نهج البلاغه هستم. یعنی پدر کل نهج البلاغه را از حفظ بودند. ایشان در دزفول و اهواز اکثر ادعیه مفاتیح به خصوص ابو حمزه را از حفظ بودند. در اهواز رسم بود که شب های احیا سخنرانی نباشد و همه در مساجد و منازل جمع می شوند و سوره های مستحب و جزء قرآن و ادعیه می خواندند. در پایان مراسم هم سفره سحری مانند افطار به طور مفصل باز می شد و همه سحری می خوردند. پدرم اکثر دعاها به خصوص ابو حمزه و دعای توبه و مکارم الاخلاق و دعای جوشن کبیر و صغیر را از حفظ بودند و می خواندند. حتی اشکالات افراد را می گرفتند.

آیا ایشان به مدارس جدید رفتند؟ طلبگی را از چه زمانی شروع کردند؟

- خیر، ایشان به مدارس جدید نرفتند و تحصیلات جدید نداشتند. ولی در خاطرات خود به این نکته اذعان نموده اند که بنده پسر عمومی داشتم که او به مدرسه می رفت. و شب ها برای من کتاب های جدید را می خواند و من هم دروس قدیم را به او می آموختم. پدرم زبان انگلیسی را خیلی خوب فرا گرفته بود. طوری که در سال ۵۷ در مسجد جزایری اهواز کانونی تشکیل شده بود که از پدر خواستند که به یک فرد انگلیسی زبان عقاید مذهبی را آموزش دهند. او به زبان انگلیسی مسلط بود. او حتی برخی دروس جدید مثل هندسه و جغرافیا را در دوران جوانی توسط

پسر عمویش آموخته بود و با آنها آشنا بود. ولی مدرک تحصیلی نداشت.

در ایران قدیم، هم به مدرسه نمی رفتند و بسیاری را می بینیم که مدرک رسمی ندارند ولی از بسیاری از مدرک دارها باسوادتراند. اما در مورد پدرم، ایشان عربی و انگلیسی را به خوبی می دانست و از طریق رادیوهای خارجی همه اطلاعات و حتی مطالب علمی را فرا می گرفت.

چون حافظه خوبی داشت از طریق شنوایی، فرا می گرفت و چون ارتباطات گسترده با افراد داشت، با افراد به داد و ستد علمی مبادرت می ورزید.

مشاور و راهنمای ایشان در روش مطالعاتی و علمی چه کسی بوده است؟

- در آن زمان به ویژه در شهرهای دور از تهران مثل دزفول، مراکز و نهادهای دولتی یا مردمی برای نابینایان وجود نداشت تا به راهنمایی، توانبخشی آنها پردازد. خانواده ها روشی که خودشان با تجربه به دست آورده بودند، به فرزند نابینا یاد می دادند. در مورد مرحوم مجاب، پدرش نقش راهنما و مشاور او را داشت.

پدر ایشان خیلی اصرار داشت که حاج آقا حافظ قرآن و منبری شود. به همین دلیل طلبگی را از همان دوران کودکی آغاز کرد. حتی سبک های حفظ قرآن را پدرش به او آموخته بود. ایشان علاوه بر شیوه تبلیغی ای که در پیش گرفته بودند، در مدرسه آیت الله سید اسد الله نبوی بسیاری از طلاب ادبیات، سیوطی و حتی مغنی را در محضر پدر تلمذ نمودند. چون ایشان به ادبیات بسیار مسلط بودند.

البته مطمئن هستم اگر پدرم در تهران یا قم بود، پیشرفت او چند برابر بود. زیرا اولاً استعداد و هوش بالایی داشت و دوم اینکه در حمایت امداد غیبی بود.

به نظر می رسد شیوه پدر بزرگ شما چندان بد نبوده و تحت راهنمایی های ایشان، مرحوم پدر شما بهر حال به مدارجی و به کمالات رسیده است.

- یکی از ویژگی های برجسته منابر ایشان تسلط بر ادبیات بود. پدرم به من توصیه کرد که ادبیات بخوانم. پرسیدم چرا؟ پدر پاسخ داد: روزی من شعری از حضرت ابو الفضل خواندم. ابتدای شعر این بود: یا نفس لا تخشی من الکفاری. یکی از طلاب سؤال کرد: چرا برای حضرت ابو الفضل تخشی به کار رفته است؟ و چرا صیغه مؤنث به کار رفته است؟ پدر در پاسخ گفتند: برای این که نفس مؤنث

است. بسیاری از علما به خصوص در مدینه العلم مرحوم آیت الله خوئی از منابر ایشان استقبال می نمودند. طوری که برای ایشان ماشین می فرستادند و پدر را به آنجا می بردند. اصرار داشتند حاج آقا منبر را در آنجا ترک نمایند. اینکه یک نفر در محافل علمی و بیوت مراجع جا بیفتد و مطلوب تلقی شود، خودش نشانگر موفقیت است.

ایشان در مشرب فکری خود چه روشی داشتند و از چه شخصیت هایی پیروی می نمودند؟

- در مشرب فکری ایشان چند نکته وجود دارد که برای بنده بسیار درس آموز است. ایشان حساسیت خاصی به روایات داشتند. یعنی اگر روایتی برایشان ثابت می شد، هیچ مخالفتی نمی نمودند. و خود را به رعایت آن ملزم می دانستند. اعتقاد خاصی به فرمایشات معصومان علیهم السلام داشتند و این یکی از ویژگی های برجسته ایشان بود. یکی دیگر از ویژگی های منابر ایشان تحلیل های تاریخی ایشان بود. ایشان به عنوان یک رجال شناس به زندگی معصومان به خصوص تاریخ صدر اسلام مسلط بود.

کسانی که بحث های ایشان را شنیده اند، می دیدند که هر مطلبی را به صرف اینکه در فلان کتاب هست، قبول نمی کرد بلکه به تجزیه و تحلیل می پرداخت و با ملاک های دینی و عقلی می سنجید.

ایشان از یک طرف بر روایت و علوم حدیث مسلط بود و از طرف دیگر دانش های عقلی را می دانست. برای مثال کتاب منظومه ملاحادی سبزواری را تدریس می کرد و به درس آیت الله جوادی آملی علاقه خاص داشت.

خلاصه اینکه مشرب فکری ایشان، شیعی و چند بعدی است. پدر بیشتر اصولی بود و به علم اصول کاملاً مسلط بود.

ماجرای روزه چهارده معصوم علیهم السلام در اهواز و جوسازی علیه مرحوم مجاب در چه بود؟

- در اهواز پس از محرم و صفر در ماه ربیع الاول و مقداری از ربیع الثانی روزه های هفتگی برقرار نمی شود. تقریباً از ماه ربیع الثانی به بعد روزه های

هفتگی شروع می‌گردد، اما در این مدت روزه چهارده معصوم در مساجد برگزار می‌شود که هر شب به یکی از معصومان اختصاص دارد. حدود سال‌های ۵۹-۶۰ بود که یک چهارده معصوم ایشان به منبر رفت. مسجد بازار پس از نماز مغرب و عشا مملو از جمعیت می‌شد. پس از پایان منابر شخصی بانی شد که یک چهارده معصوم دیگر برگزار شود و حاج آقا به منبر برود. یک روزه چهارده معصوم دیگر منبر رفتند که شخصی در اهواز شایعه کرد که حاج آقا دوتا چهارده معصوم از عمر و ابوبکر گفته‌اند و از بنده خواستند به ایشان تذکر دهم که این قدر راجع به عمر و ابوبکر مطلب نگویند. آن ایام تازه هفته وحدت باب شده بود. وقتی پیغام را به ایشان رساندم، در پاسخ فرمودند: وقتی از من می‌پرسند امام کاظم علیه السلام و امام حسین علیه السلام و بقیه معصومان را چه کسی به شهادت رساند، باید طبق مستندات نام این دو را ببرم. در نهایت به ایشان اعلام کردند که شما دیگر نباید منبر بروید. ایشان هم به این نتیجه رسیدند که اهواز دیگر جای ماندن او نیست و به همین دلیل به قم مهاجرت نمودند. یعنی جو را به قدری مسموم کرده بودند که پدرم تهدید به خلع لباس شده بودند.

از منظر اختلاف و مباحث بین مذهبی باید بگویم که پدرم از قدیم معتقد به وحدت و تقریب جهان اسلام بود و در دیوان شعری که در سال ۱۳۴۳ منتشر کرده است و در منابر خود در دهه سی و چهل درباره ضرورت وحدت مسلمانان فراوان تبلیغ می‌کرد. ولی وحدت را معارض با مباحثات علمی نمی‌دانست. می‌گفت همانطور که اهل سنت در محافل فرهنگی خود به طرح مواضع و دیدگاه‌های خود می‌پردازند، ما هم باید در مجالس خود، مواضع معصومان علیهم السلام را مطرح کنیم و با اهل سنت همزیستی مسالمت آمیز داریم.

اما جوسازی علیه ایشان این گونه بود که عمداً و از روی تعمد برای اختلاف افکنی، نکاتی را مطرح می‌کند. در حالی که واقعاً این گونه نبود و ایشان اعتقادی به اختلاف نه تنها نداشت بلکه اتحاد مسلمانان را تبلیغ می‌کرد.

روابط مرحوم مجاب با جریان‌های اجتماعی چگونه بود؟

- مرحوم پدرم با هر دو نسل انقلابی و مخالف انقلاب مراوده داشت، هر دو طیف

را به مدارا و آرامش و تعادل دعوت می کرد. طوری که شهید حکیم و خواهرانش در محضر پدر درس می خواندند. حتی یکی از علمای مخالف را که به او اهانت و تنیدی شده بود، به سازش و نرمی دعوت می نمود. به همین دلیل پدر همیشه می گفت: «من چوب دو سر طلا هستم».

رابطه اش با مردم و اقشار اجتماعی و خویشاوندان چگونه بود؟ اساساً اجتماعی بود؟

- پدر به صله رحم بسیار مقید بود و ما را به این امر بر اساس آموزه های دینی و روایی تشویق و ترغیب می نمود. طوری که از بنده می خواست تا او را به دیدن پیرمردها و پیرزن های فامیلی که کسی به سراغشان نمی رفت و یا کمتر به آنها رسیدگی می شد، ببرم. ایشان مدتی کنار آنها می نشست و با آنها گفتگو می نمود. اگر هم در جایی به او ترحم و دلسوزی می کردند، به دلیل عزت نفس و کرامت نفس بالایشان دیگر به آنجا نمی رفت.

گویا با استخاره به راهنمایی مردم می پرداخت؟

- ایشان به وسیله تسبیح استخاره های عجیبی می گرفتند. چون تسلط زیادی به علم رمل داشتند. استخاره های ایشان بسیار زبانزد بود. علم رمل به چشم نیاز دارد. ولی ایشان با حرکت تسبیح به نتیجه استخاره پی می بردند. مثلاً روزی قرار بود مادر ما از تهران به قم بیاید. ولی به موقع نیامد و ما دچار دلشوره شدیم. از پدر خواستم استخاره بگیرد و پدر در جواب استخاره گفت که مادرتان در یک مکان امن و سرپوشیده و در حال حرکتند و به ما هم نزدیکند. هنوز نیم ساعت از این جواب نگذشته بود که مادر به خانه آمد.

روضه خواندن و ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام را چگونه انجام می داد؟

- من از سال سوم ابتدایی نوعاً با پدر بودم و ایشان را به منابر و روضه ها می بردم. یعنی حدود بیست سال پای منبر ایشان بودم. اما نکته ای که در منابر ایشان بسیار بارز و برجسته بود، این بود که ایشان هر گاه به اوج تألم عاشورا و شهادت ابا عبد الله علیه السلام می رسید می فرمود: «به ما دستور داده شده عمق شهادت را نخوانیم»

و نمی خواندند. حتی عبارات مقتل را ترجمه نمی کرد. دلیلش هم این بود که ما نمی توانیم عمق مطلب را درک نماییم و حقش را ادا کنیم. به این «روضه مکشوفه» گفته می شود. حتی جنایتی را که سندی بن شاهک در حق امام کاظم علیه السلام کرد، نمی خواندند. چون بیان اینها را نسبت به مقام امام ناصحیح می دانستند. عامه خیلی منبرهای ایشان را قبول داشت. ولی علما مرید منبرهای او بودند. در واقع او منبری علما بود و در همه جا این طور روضه می خواند. حتی به مداحان هم تذکر می دادند که روضه های مکشوفه نخوانند.

در مورد ویژگی های منبر و شیوه تبلیغ ایشان هم بفرمائید.

- منابر او می تواند یک الگو برای طلاب باشد. سید بزرگواری به من می گفت: «من با یک منبر پدرت سه تا منبر می روم». پدر معتقد بود باید معارف دین و روایت و تاریخ بیشتر بیان شود. ولی الآن می بینیم که مراثی به طور مفصل خوانده می شود. چون اگر تاریخ گفته شود، مردم به همه وقایع پی خواهند برد. ایشان می گفتند من که نمی گویم کسی را لعن کنید، من فقط تاریخ را بیان کردم.

یکی دیگر از ویژگی های منبرهای پدر ذکر سند بود. یعنی نام افراد، کتاب ها و منابر را بیان می نمودند. ایشان روایات را بر اساس فرمایشات ائمه علیهم السلام تفسیر می کردند. مثلاً در یکی از منبرهایشان که در نیمه شعبان در منزلمان برگزار شد، کلمه نفحات را با توجه به روایات اهل بیت و روایتی که از عایشه نقل شده بود، تفسیر و مقایسه فرمودند. عایشه به نقل از پیغمبر روایت کرده بود که منظور از نفحات این است که خداوند روی عرش نشسته و خسته شده است. برای رفع خستگی حرکتی به خود می دهد و با این حرکت بادی از خدا خارج می شود که این باد همان نفحات است. پدر می فرمود وقتی مردم این روایت را بشنوند، به آن می خندند. این مطالب را از کتاب السنه من السلف فی الصحاح السنه نقل می کرد. سخنانی از این حیث در منابر حاج آقا زیاد مطرح می شد و به همین دلیل در اهواز برنتابیدند. پدر همواره به من و همه طلاب توصیه می کرد که ادبیات بخوانیم تا بهتر متوجه معنای قرآن و روایات شویم. چون معتقد بود کسی که ادبیات قومی را نشناسد، نمی تواند با آن قوم ارتباط برقرار نماید. او همیشه با سند و مدرک حرف

می زد، در منبرهایش کاملاً مشهود است. در منابرش به هیچ وجه مطلب تکراری نداشت. یکی از مسائلی که در بین طلاب جوّی ایجاد کرد، استفاده از اشعار مولوی بود. ایشان رسماً در منبرهایش اعلام کرده بود که من دین را از مولوی نمی گیرم، چون مولوی یک شاعر است. من دین را از امام صادق علیه السلام می گیرم. اما از تمثیل های خوب مولوی استفاده می کنم. ایشان از تمثیل های برخی نویسندگان که مورد پسند علما نبود، بهره می گرفت. ولی صریحاً می گفت که من دین را از فلان نویسنده نمی گیرم. و این به مذاق بسیاری از طلاب خوش نیامد. ایشان با استفاده از اشعار مولوی برای تبیین بهتر روایات معصومان می خواستند تنوعی در منبرهایش ایجاد گردد.

ایشان به ادعیه به خصوص جامعه کبیره بسیار مقید بود. طوری که جامعه را از حفظ بود و هر شب می خواند. خود در یکی از مصاحبه هایش گفته که شب عروسی من زمانی که همه برای آوردن عروس رفته بودند، بالای پشت بام رفتم و جامعه کبیره را خواندم.

ارتباط عاطفی پدر با شما چگونه بود؟

- پدر اعتماد خاصی به من داشت. طوری که در اواخر عمر تمام اسناد و مدارک، نوارها و اشعاری را که رنگ و بوی سیاسی داشت، به من سپرد و سفارش کرد که راضی نیستم اینها دست کسی بیفتد. من از همان دوران کودکی ایشان را همراهی می نمودم.

آیا شرایطش نرسیده که همه اسناد و سخنرانی های ایشان را منتشر کنید؟

- در صدد هستیم همه آنچه را منسوب به ایشان است، به تدریج منتشر کنیم.

در مورد ارتباط با ذهبیه هم بفرمایید.

- یکی از انتقاداتی که در اهواز به ایشان وارد می کردند، این بود که او در جوانی مدتی با دراویش ذهبیه مراوده داشت. چون دستورات این فرقه دستورات روایی بوده و به شیعه نزدیکتر است. اما پس از مدتی آن را هم رها کرد. مدتی بود که پدر برای تسخیر اجنه دستوراتی گرفته بودند و به آن عمل می نمودند. استاد فقه ایشان

متوجه می شود و او را از انجام این دستورات بر حذر می دارد و منع می کند. به او متذکر می شود که تسخیر موجودات آزاد مشکل شرعی دارد.

به هر حال مدت کوتاهی، با ذهبیه ارتباط داشتند ولی بعداً جدا شدند. البته این ارتباط در سطح بالا نبوده و فقط در حد گرفتن دستور برای خودسازی و تهذیب بوده است.

اساساً ایشان با مرید بازی و راه انداختن جریان در جامعه شیعی موافق نبود. کاملاً به شریعت و دستورات شرعی و تعالیم اهل بیت علیهم السلام باور داشت.

گویا از نظر مالی وضع بدی نداشته ولی باوری به جمع کردن ثروت نداشته است؟

- من همین جا لازم می دانم خاطره ای بیان نمایم که از دوران دبستان و راهنمایی تأثیر زیادی در زندگی من گذاشت. پدر بزرگ من از ملاکان دزفول به شمار می آمد. طوری که بعضی از زمین ها، باغات در تملک پدر بزرگم بود. اما بنا به دلایلی بسیاری از آنها از دست پدرم خارج شد. وقتی ما به اهواز آمدم، پیرمردهای دزفول می دانستند که این زمین ها شرعاً و عرفاً در تملک پدرم می باشد. به همین دلیل زمین ها را از شخص دیگری می خریدند و ثبت قانونی می نمودند. اما برای مصالحه نزد پدر می آمدند و با ایشان مصالحه می کردند.

روزی من به پدر گفتم که پیگیری کند و این زمین ها را به ما برگرداند. ایشان در پاسخ گفت: «ما برای این خلق نشدیم که از پله های دادگستری بالا- و پایین برویم و عمر ما با ارزش تر از اینها است». عموی من جناب دکتر مجاب هم همین اعتقاد را دارد. این مسأله تأثیر به سزایی در زندگی شخصی من داشت. و نقطه عطفی در مسیر زندگی من به شمار می رود. شاید بتوان گفت راه زندگی را این جمله برای من مشخص نمود.

شنیده ایم دارای مناعت طبع و سخاوت بودند؟

- پدرم بسیار اهل بذل و بخشش بود. بنده به خاطر دارم فرد بزرگواری بود که در قسمت اداری آموزش و پرورش کار می کرد. زمانی که ما در تهران بودیم، پدر را به منابر می برد. در مراسم تشییع پدر من از آن فرد خواستم اگر پدر به ایشان بدهکار

است، بگوید تا من جبران نمایم. ایشان فرمودند پدرت بیش از آنچه که حقم بود، به من داده است.

بسیاری از افرادی که با پدر مراودات مالی داشتند، به این مسأله اذعان می کردند. این ویژگی پدر برای ما هم کاملاً مشهود بود. چون وقتی از کسی می خواستند او را به جایی ببرد، بیش از مقداری که تعیین کرده بودند پرداخت می نمود.

درآمد پدر از راه منبر و گاهی هم نذوراتی که برخی ها برای ایشان می کردند، به دست می آمد. ایشان حساب سال داشتند و خمسشان را ابتدا به آیت الله خوئی و پس از وفات ایشان به آیت الله سیستانی پرداخت می کردند. باقیمانده پولشان را به دستور خودشان به حساب افراد مختلف واریز می کردیم. ایشان بنا به روایات معتقد بود چنانچه پول جمع شود، آفت به بار می آورد. لذا پول نباید جمع شود.

زمان فوت و دفن آن مرحوم چگونه بود؟

- پدر در بیست و چهار اسفند ۱۳۹۰ به رحمت حق پیوستند. آقای سبط بر ایشان نماز خواند، جمعیت خوبی آمده بود چون مردم به ایشان علاقه داشتند و در رو به روی علی بن جعفر علیه السلام، در مقبره العلماء باغ بهشت به خاک سپرده شد.

با تشکر از جنابعالی که لطف کردید و مباحث خوبی مطرح فرمودید.

ص: ۲۲۲

حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی اکبر مهدی پور(۱)

از نویسندگان و محققان بزرگ حوزه علمیه قم به شمار می آید و در خطابه و سخنرانی نیز نامور و از توفیق بسیار برخوردار بوده است. بیش از چهل سال است در بیت مکرم ایشان در ایام اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مجلس سوگواری برگزار می گردید.

از جمله افرادی که برای منبر و سخنرانی دعوت می شدند، مرحوم مجاب بود. به این دلیل طی چندین سال، ارتباط و علاقه خاصی بین استاد مهدی پور و مرحوم مجاب ایجاد شده بود و گاه درباره موضوعات علمی و مسائل مذهبی گفتگو می کردند.

ص: ۲۲۳

۱- ایشان در سال ۱۳۲۴ در محله باغمیشه تبریز متولد شد. دروس مقدماتی حوزه را در حوزه علمیه طالبیه تبریز فرا گرفت و در سال ۱۳۲۰ رهسپار قم گردید. دروس سطح را نزد اساتید بزرگ حوزه؛ شیخ احمد پایانی، شیخ جعفر سبحانی، سید جواد خطیبی، شیخ ناصر مکارم شیرازی آموخت و در درس خارج فقه و اصول حضرت آیات عظام؛ شیخ مرتضی حائری، سید کاظم شریعتمداری، شیخ کاظم تبریزی و میرزا جواد تبریزی شرکت کرد. استاد مهدی پور پس از گذراندن دوره تبلیغ و نویسندگی در دارالتبلیغ حوزه علمیه قم، در سال ۱۳۵۴ به نمایندگی از آیت الله العظمی شریعتمداری به کشور ترکیه رفت و پنج سال در آن سامان به تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلامی پرداخت، ساخت چند باب مسجد و تأسیس مراکز دینی و ترجمه آثار شیعی به ترکی استانبولی از جمله فعالیت های ایشان در آن سال ها است. استاد مهدی پور بیش از هفتاد ترجمه و تألیف در موضوع سیره و روایات اهل بیت علیهم السلام و فرهنگ و معارف قرآنی نگاشته است. خداوند سایه پر مهر ایشان را مستدام فرماید. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به گلشن ابرار آذربایجان، ج ۳، ص ۳۱۳-۳۲۰ و دین پژوهان(۱)؛ معرفی صاحبان آثار حوزوی حوزه علمیه قم: ۱۹۹-۲۰۰).

استاد مهدی پور شناخت نسبتاً جامعی از آن مرحوم دارد و لازم است دیدگاه‌های ایشان را در این کتاب بیاوریم. زیرا سبک منبر و روش بیان مطالب و شیوه القای مصائب اهل بیت علیهم السلام مرحوم مجاب را به تجربه مشاهده کرده بود و به عنوان یک کارشناس امور تبلیغ شیعه، زوایا و ابعاد فعالیت‌های آن مرحوم را تجزیه و تحلیل می‌نماید.

این مصاحبه در ۱۰ آبان ماه ۱۳۹۵ در منزل استاد مهدی پور اجرا شد. پرسش‌کنندگان آقایان علی اکبر صفری و محمد نوری بودند.

درباره نحوه آشنایی شما با ایشان بفرمایید.

- در منازل و بیوت، منبر مرحوم مجاب را دیده بودم و از سبک ایشان خوشم آمد، پر مطلب و سودمند و آموزنده بود. همین باعث شد تا ایشان را دعوت کنم تا در مجلس روضه منزل ما هم شرکت کند و از ایشان استفاده کنیم.

وقتی پیشنهاد کردید، چه عکس‌العملی نشان داد؟

- بسیار بی‌ریا و بدون تکلف بود و اهل تظاهرات و دکانداری هم نبود که مثلاً شرط و شروط بگذارد، مبلغی تعیین کند، پیش شرط داشته باشد. به هیچ وجه چنین اخلاق و رویه‌ای نداشت.

اگر بخواهید معرفی اجمالی از ایشان داشته باشید، یعنی ایشان را به نسل جوان چگونه معرفی می‌فرمایید؟

- خطیب توانا دانشمند گرانمایه، ادیب، محدث، مفسر، متکلم، استاد حوزه در معقول و منقول، شاعر دو زبانه، حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمد کاظم مجاب از سلاله پاک نبوی از نسل حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از تبار حضرت ابراهیم مجاب که مدفون در حرم سالار شهیدان می‌باشد که فرزند سید محمد عابد و سید محمد فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است.

مرحوم آقای مجاب متخلص به قدسی در اواخر سال ۱۳۰۸ شمسی در دزفول متولد شده، حدود ۴ سالگی دیده‌گانش را از دست داده، ولی در مقابل بصری که از دست داده، خدا به ایشان بصیرتی عنایت فرموده، طبق تعبیر معروف «گر ز

حکمت ببندد دری، ز رحمت گشاید در دیگری».

درباره پدر ایشان سید محمدعلی مجاب بفرمایید.

- پدر بزرگوار ایشان مرحوم آقا سید محمدعلی مجاب از اوتاد و اخیار و اهل عبادت بود. الآن هم در دزفول و منطقه کسانی هستند که پدر ایشان را درک کرده بودند و از ایشان آموزه ها و توسلاتی در دست دارند.

یکی از این عزیزان به مرحوم آقای مجاب گفته بود که من از پدرت یک توسلی دارم. هر وقت حاجت مهمی داشت، سر قبر پدرت آن توسل را انجام می دهم و نشده که حاجتم را نگیرم. مرحوم آقای مجاب به ایشان می فرماید: آن توسل را به من بگو؟ اما او جواب می دهد: معذورم. می گوید: من پسرش هستم! می گوید: ولی شما در کودکی پدرتان دستوراتی به شما دادند، چون عمل نکردید، من مجاز نیستم توسل را به شما بیاموزم. مرحوم آقای مجاب می فرماید: این درست است؛ ایشان به من دستوری داده بود که هر روز بعد از نماز ۵۰ بار سوره حمد را بخوانم. برای من در آن عالم کودکی زیاد محسوب شد و نخواندم و لذا محروم شدم این شخص توسل یاد گرفته از پدرم را به من بیاموزد.

گویا آقای مجاب زود پدرش را از دست می دهد و به رغم یتیمی، پیشرفت می کند چرا؟

- مرحوم آقای مجاب در سیزده سالگی پدر را از دست داده ولی تشویق پدر برای حفظ قرآن طوری بوده که تا ۱۳ سالگی قرآن را حفظ کرده و بسیاری از احادیث و خطبه ها را نیز آن موقع حفظ کرده بود. مرحوم آقای مجاب هوش و ذکاوت فوق العاده داشتند. می گفت: پسر عمویی به نام سید حسین شفیعی داشتم که به مدرسه می رفت و آقای مجاب مدرسه نمی رفت. او شب ها می آمد و درس های مدرسه را دوره می کرد. آقای مجاب از ایشان می شنید و به حافظه می سپرد و به همین طریق کتاب هایی که آقای شفیعی خوانده، ایشان بدون اینکه استاد ببیند، در زمان تمرین آقای شفیعی آنها را فرا گرفته است.

از کی دروس حوزه را شروع می کند؟

ص: ۲۲۵

- ایشان دوستی داشت به سید محمدحسین قدوسی که ایشان هم نابینا بود. او پیش کسی به نام آیت الله محمدعلی بیگدلی که رساله آیت الله اصفهانی را می خواند، احکام می خوانده وسیله النجات را در آن زمان ایشان هم مطلع می شود. با هم به درس آقای بیگدلی می روند و این رساله و یا احکام را پیش آن آقا یاد می گیرند. بعد ایشان می بیند خیلی مُجَدِّ است، صرف و نحو را هم به آقای مجاب تدریس می کند، سپس مقدمات و سطوح عالیه را در محضر اساتیدی مثل ملا عبدالرضا ترابی و ملا- مرتضی ترابی که هر دو از خطبای دزفول بودند و مرحوم پدرشان ایشان را در آن اوان کودکی به آنها سپرده بودند. سپس خدمت حاج شیخ مهدی حکمی منطق را یاد می گیرد. وقتی سوادش بالا می رود، خدمت آیت الله حاج سید اسد الله نبوی که مرجع تقلید و صاحب رساله بود. خدمت ایشان فقه و اصول می خواند و همچنین خدمت شیخ منصور سبط الشیخ انصاری از نوادگان شیخ انصاری، خدمت ایشان هم اصول می خواند.

گویا یک دوره طرفدار آقای کاشانی می شود و در منبرهای خود از وحدت جهان اسلام تبلیغ می کند؟

- هنگامی که صنعت نفت داشت ملی می شد، آقای مجاب خیلی به آیت الله کاشانی دلبسته می شود. مجالس وعظ و تبلیغ را بر اساس وحدت ممالک اسلامی؛ یعنی در آن حال و هوا انجام می دهند ولی در عین حال ایشان تقریبی بود نه وحدتی. دم از وحدت نمی زد. تقریب یعنی می خواست مذاهب دوستان نزدیک باشند. به جای اینکه با هم بجنگند، با دشمن مشترک بجنگند و لذا در همین کتاب دیوان قدسی ایشان شرایطی را برای منبری بیان می کند از جمله می گوید: هر منبری باید معارف اهل بیت را بگیرد. موالات را به مردم بیاموزد و از برائت از دشمنان هم غفلت نکند. یعنی این می رساند که ایشان در حالی که به آن مسائل عنایت داشته، باز وحدتی نبوده و تقریبی بوده است.

درباره ویژگی های شعرش و رابطه اشعارش با حوادث زندگی اش بفرمایید.

- اشعار او ویژگی های جالب دارد؛ از جمله اینکه آینه و نشانگر حوادث زندگانی خودش، علائق شخصی اش و نیز وضعیت فرهنگ ایران است. به عنوان نمونه یکی

از سوانح حیات ایشان مرگ برادر کوچکش بود به نام سید مصطفی، به قدری تحت تأثیر است که شروع به شعر گفتن در سوگ برادر می کند. این باعث می شود که اشعارش بسیار سوزناک می شود.

مرحوم آقای مجاب طبع روان داشت. شعر و شاعری او خیلی قوی بود. در اشعار نکات نغز و پر مغزی داشت که غالب آنها در این دیوان قدسی چاپ شده است. این کتاب به سال ۱۳۷۶ چیزی حدود ۲۰ سال پیش در ۱۸۰ صفحه به چاپ رسیده است که ۱۲۰ صفحه آن غزلیات است. ۲۰ صفحه قصاید و ۴۰ صفحه هم دو بیتی می باشد. بخش اعظم اشعار مرحوم مجاب راجع به آقا بقیه الله است و دائم از درد هجران، اشک فراق و آرزوی دیدار و سوز و گداز از هجر آقا بقیه الله دارد. بخش دیگرش درباره غدیر، میلادیه ها و سوگ نامه های ائمه اطهار می باشد. علاوه بر پیشوایان چون درباره آیت الله خوئی، علامه امینی، آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ، آیت الله کاشانی و آیت الله سید محمدرضا شفیعی نیز چکامه هایی سروده و راجع به آنها بحث مفصلی دارد. اشعار مرحوم مجاب بسیار نغز و پر مغز و آراسته با لطایف و ظرایف ادبی است. مثلاً وقتی شعر می گوید که منبری باید چه منبری داشته باشد. می گوید باید پر از تمام مواد لازم مثلاً گه تغزل، گه تمثیل، گه تأمل، گه تحمل، نکته ها و قصه ها و غصه ها بسیار کردن. در این شعر یک خطی باید همه اینها را داشته باشد تا منبرش منبری مفید باشد. خود مرحوم مجاب منبرهایش بسیار پر بار بود.

مراسمی به نام چهارده معصوم علیهم السلام که در دزفول رسم است و آقای مجاب هم می گویند خوب اجرا کرده چیست؟

- در دزفول جلساتی بود که در اینجا مرسوم نیست. می گویند جلسه چهارده معصوم. وقتی ماه صفر تمام شد، از روز اول ربیع به مدت ۱۴ روز مجلس می گیرند. روز اول به نام رسول الله و روز دوم صدیقه طاهره، روز سوم امیرمؤمنان تا روز چهاردهم که به آقا بقیه الله می رسد. این مجالس افراد متخصص می طلبد چرا؟ باید روزی که مثلاً راجع به امام جواد است، حدیث از امام جواد باشد. موعظه از امام جواد باشد. پند و اندرز از امام جواد باشد، فضائل و مناقب، از امام جواد باشد.

روضه از امام جواد بخواند. همه وعاظ آمادگی ندارند که برای هر معصومی بتوانند یک منبر جامع داشته باشد. ایشان در این مسئله خیلی ماهر بوده منتها خاطره ای از ایشان یادم هست. می فرمود ۱۴ روز آخر اسفندماه یعنی آخر اسفند را ۱۴ روز به نام چهارده معصوم می نامید که یعنی عید نوروز روز ختم مجالس باشند ولی آنی که الآن در دزفول مرسوم است، همان اول ربیع است تا چهاردهم ربیع الاول که این ایام را مجالس ۱۴ معصوم دایر می کنند.

از چه زمانی به اهواز رفتند و فعالیت هایشان در اهواز چه بود؟

- مرحوم مجاب سال ۱۳۵۰ از دزفول به اهواز رفته و مدت ۹ سال در اهواز به تدریس و وعظ و ذکر مناقب و مجالس داشته، در سال ۱۳۵۹ به قم آمدند، همان سالی بود که من از استانبول به قم برگشتم. دلیل و علت هجرت ایشان از دزفول به اهواز را می توان حدس زد که در حوزه دزفول امکان رشد برایش نبوده و همه درس ها را رفته و درس های بالاتر و استادانی که درس بالاتر تدریس کنند، در دزفول نبوده، لذا به این دلیل به اهواز هجرت کرده است. البته در زندگی ایشان چند هجرت مهم و سرنوشت ساز بوده که قابل توجه است.

از کی به قم آمد و در قم چه نوع اشتغالاتی داشت؟

- اینجانب

برای تبلیغ و رسیدگی به امور شیعیان ترکیه به آنجا رفته بودم و در اسفند ۵۹ به قم برگشتم و از همان موقع من با ایشان آشنا شدم چون مجالسی که ایشان داشتند، مجالس ما با آنها مرتبط بود مثلاً منزل آیت الله کوبی دهه عاشورا را منبر می رفتند، ما هم آنجا شرکت داشتیم، منزل آقای حکیم زاده منبر می رفتند. صبح های دهه عاشورا منزل آیت الله نبوی منبر می رفتند و منزل آیت الله ممقانی و کسانی که ما با آنها مرتبط بودیم، ایشان آنجا منبر می رفت و ما هم استفاده می کردیم.

برنامه های اصلی تبلیغ و منبر ایشان در بیوت و منازل علما و بزرگان بود. اما اینکه به چه دلیل منبر در اینجاها را ترجیح می دادند، مهم است بدانیم. البته از ایشان پرسیدیم ولی می توان حدس زد که درخواست از طرف این مکان ها بیشتر بود و خودش هم منبر در این گونه جاها را سودمندتر می دانست.

ص: ۲۲۸

آیا غیر از منبر به تدریس هم اشتغال داشت؟

- علاوه بر منبر، روزانه چند درس هم می گفت و واقعاً صبح تا شب مشغول بود.

تدریس ایشان در فقه و اصول حتی منظومه تدریس می کردند و در خانه تدریس می کردند به این خاطر که برای ایشان سخت بود بیاید و در مدارس تدریس بکند، به منزل ایشان می آمدند.

چرا منبر ایشان همه پسند و مقبول همگان بود؟

- منبر ایشان چند ویژگی مهم داشت، از جمله از خصوصیات منبر ایشان این بود که خیلی خلاصه بود. مادر ترکی می گوئیم «آز و اُز» یعنی مختصر اما مفید. معمولاً منبر ایشان ۲۰ دقیقه تمام مطلب و جامع بود و هیچ وقت حشو و زواید نداشت. آیه و حدیث می خواند. یک نکته تاریخی می گفت. غالباً یک نکته ادبی داشت. در مجالس ایشان از اهل فضل و افراد صاحب رساله هم حضور داشتند و مطالبی می گفت که هم برای عوام مفید باشد و هم برای خواص مفید باشد. لذا در این محافل مجالس همیشه ما از ایشان استفاده می کردیم. مرحوم آقای مجاب خوش سلیقه بود. انتخاب مطلب را هم متناسب با محفل با اینکه ایشان نابینا بود و افراد را نمی دید ولی می دانست چه افرادی در مجلس هستند و ایشان با یک کلمه سلام افراد را می شناخت و می دانست چه شخصیت هایی پای منبر هستند. طوری می گفت که برای همه مفید باشد. هیچ وقت حاشیه نداشت که مطلبی را بگوید که به کسی یا گروهی بر بخورد. همیشه از اهل بیت و معارف اهل بیت بود و منبر ایشان پر جاذبه بود و کسی را کسل و خسته نمی کرد. همیشه درصدد مطالعه بود. افرادی را ایشان به منزل می آورد تا برایش کتاب بخوانند.

خودش که درس می داد، مجانی تدریس می کرد ولی وقتی آنها برایش کتاب می خوانند، ساعتی به آنها پول می داد و هر روز بر معلوماتش اضافه می کرد.

حاج آقا این را خودش می گفت که پول می داد؟

- بله ما گاهی می پرسیدیم. آن زمان که مثلاً منبر ۱۰۰ تومان نبود، ایشان

ساعتی ۱۰۰ تومان می داد(۱) و آنها هم طلبه های جوانی بودند. هم برای آنها درآمدی باشد، هم وقتی آنها می خوانند ایشان یاد می گرفت و خودشان هم یاد می گرفتند و به معلوماتشان اضافه می شود و هم نیاز مادی آنها برطرف می شد. مثلاً در مجلس ما که منبر می رفت، سعی می کرد که پول نگیرد. به زور به ایشان می دادیم و می گفت من نیازی ندارم و انسان پولکی نبود.

یکی از ابتکارات ایشان را در زمینه فرهنگی می توانید نام ببرید؟

- آدم مبتکر و خلاق بود منتهی در زمینه خودش، از منبرهای ایشان این نکته را می توان فهمید. اما یک مورد دیگر در باب خوش سلیقه بودن ایشان این نکته است که ایشان ایامی که در دزفول بودند، حدود سال ۱۳۴۳ قسمتی از اشعاری را چاپ کرده به نام نامه روشن بینان. کلمه روشن بینان خیلی شایع است. از هزار سال پیش به عنوان روشن بین به افراد نابینا گفته می شود. ولی من اولین بار از ایشان مطلع شدم که روشن بین. شاید هم بوده و من نشنیده ام. همان تعبیر نامه روشن بینان و بر همان اساس است که ایشان گاهی در منبرهایشان می گفت من این مطلب را در فلان کتاب دیدم. برای ایشان کتاب را می خواندند، افرادی بودند. گاهی خیال می کردند که شاید ایشان تازه نابینا شده که می گوید در فلان کتاب دیدم. ولی ایشان در حدود ۴ سالگی بر اثر بیماری که در آن منطقه شایع می شود، ایشان هم مبتلا می شود و در مدت کوتاهی چشمانش را از دست می دهد. و متأسفانه ایشان نابینا می شود. البته گوشه ذهنم هست که به ایشان داروی عوضی داده بودند، یعنی چشمانش ناراحت بوده و آن دارو باعث آن شده است. در بعضی جاها دیدم نوشته اند که چشمان ایشان قرمز شده و ادامه پیدا کرده و به نابینایی انجامید. ولی غالباً تعبیر می شود به آبله که می گویند آن زمان آبله زیاد بوده و خیلی ها در اثر آبله بینایی خود را از دست داده بودند. به هر حال این کتاب چنین تعبیر می کرده و نامه روشن بینان برای من خیلی ظریف و جالب است.

ص: ۲۳۰

۱- آقای سید ناصر مجاب در این مورد می نویسد: سراغ ندارم که مرحوم مجاب فردی را استخدام کرده باشد.

در باب فرهنگ اهل بیت علیهم السلام چه خلاقیتی از ایشان سراغ دارید؟

- در سال ۱۳۷۴ مشغول تألیف کریمه اهل بیت بودم. آن زمان راجع به حضرت معصومه کمتر چیزی در جایی پیدا می کردیم مثلاً. ما در این کتاب ۶۴ قصیده آوردیم. بیشتر اینها را شاعران برای کتاب ما گفته بودند، الان اگر ۱۰۰۰ تا قصیده بخواهی موجود است ولی آن زمان ما پیدا نکردیم. از دوستان خواهش کردیم برای ما سرودند، از جمله از مرحوم آقای مجاب تقاضا کردیم که شعری درباره حضرت معصومه بسراید و ایشان هم شعر بسیار ظریفی را سرودند که به صورت مُخَمَّس است. هشت تا مُخَمَّس است و ردیفش اجیرینا، اجیرینا، اجیری که اشعار ادبی دارد و دو سه تا از نمونه از شعرهای ادبی در همین دیوان قدسی ایشان چاپ شده است.

ایشان در روز ولادت حضرت معصومه می آمدند اینجا منبر می رفتند و ما تقاضا می کردیم که بخوانند. اهل تکرار نبود و البته ما قبل از اینجا هم در جوی شور روضه داشتیم و آنجا برای ما منبر می رفتند، منتها آنجا نزدیک بودیم و خودشان راحت می آمدند و کسی لازم نبود که ایشان را بیاورد ولی اینجا مسیر طولانی بود، می بایست کسی را بفرستیم و خودمان و بچه هایمان وسیله نداشتند و ما کمتر مزاحمت ایجاد می کردیم ولی به هر حال سالی چند جلسه ای را از محضر ایشان استفاده می کردیم. وقتی این شعر را سرودند، ما در آن کتاب کریمه اهل بیت علیهم السلام چاپ کردیم، آن زمان دیوان ایشان چاپ نشده بود و نامه روشن بینان در گذشته چاپ شده بود ولی آن دیوان قدسی هنوز چاپ نشده بود اما حروف چینی و صفحه آرایی شده بود، لذا وقتی شعر را در سال ۷۶ خودشان دیوان را چاپ کردند، طلیعه کتاب آن را آوردند، چون کتاب صفحه آرایی شده بود و بعد از آن که فهرست و شعر تمام می شود، از صفحه یک شروع می شود به دلیل همان صفحه آرایی که قبلاً شده بود، دیگر به آن دست نمی زنند و شعر حضرت معصومه را در طلیعه کتاب می آورند.

اهمیت مرحوم مجاب فقط در منبر و تدریس است یا چیزهای دیگری دارد که بتواند برای نسل جدید سودمند و قابل الگوگیری باشد؟

- این جهت برای مرحوم مجاب مهم بود که هر روز بر معلوماتش می افزود و تقوا و تواضع و حالت ادب و فروتنی ایشان مثال زدنی بود و برای همه حوزوی ها زندگی

ایشان یک حالت الگو دارد. یعنی من که چشم سالم دارم اما کار نمی‌کنم، من که فرصت فراوان دارم، کار نمی‌کنم. من که کتاب، کتابخانه و این همه ابزار که با یک دکمه کامپیوتر کلی مطلب برایتان می‌آید و الان هم زمان شبهات است. هر روز برای ما شبهه ایجاد می‌کنند. کی باید پاسخ بدهد؟! حوزویان هم آن قدر گرفتار مسائل هستند که کمتر به این مسائل می‌رسند و بالاخره این حجت است با آن همه مشکلاتی که ایشان داشت که ما حتی نمی‌توانیم مشکلاتش را تصور کنیم ولی با این حال هر روز بر معلوماتش می‌افزود. هر روز مطلب تازه می‌گفت و این خیلی مسئله است که در یک مجلسی ۳۰-۴۰ سال منبر برود. هر صبح جمعه یا هر شب جمعه و آنجا مطلب تکراری نگوید. مثلاً امسال روز ولادت امام باقر منبر رفته، سال دیگر روز ولادت امام باقر مطالب خاصی بیاورد، نه آن مطالب پارسال را بگوید. ما این طور نیستیم یعنی وعظی که در شهرستان‌ها منبر می‌روند اگر همه مطالبشان هم تکراری نباشد، قسمت عمده مطالب مخصوصاً در مناسبت‌ها، ایام خاص تکراری است.

ویژگی‌ها و سبک شعری ایشان را لطفاً بیان بفرمایید.

- روان بدون هیچ پیچیدگی، معمولاً می‌گویند شاعر چو تنگ آید، به مشکل افتد ولی ایشان اشعارشان سلیس و روان است. از شعر زیبا خوشم می‌آید. دلیل خاصی هم ندارم که بخواهم توضیح بدهم. اشعار ایشان برایم خیلی شیرین و لطیف است. چون خودش منبری بود تعبیر روضه خوانی می‌کند و می‌گوید یک روضه خوان باید چنین باشد و باید محتویات او برای مناقب اهل بیت باشد. حکایت و پند و اندرز و حدیث را بسیار زیبا بیان می‌کرد.

در شعر مذهبی مثل شعر ایشان لغات بسیار روان است و من مثل شعر ایشان روان کم دیده‌ام.

- کتاب ایشان را چاپ کنند، به همه جا بفرستند، می‌افتد به دست افرادی که استفاده کنند اما ایشان کتابش مهجور بوده و دست همه نبوده، از پسرش پرسیدم که کتاب نامه روشن بیان را دارید، گفتند داشتیم اما الآن دسترسی نداریم!

منظور این است که در دسترس همگان نیست، معاصرت هم خودش مسئله‌ای است، خیلی‌ها نمی‌خواهند از شخص معاصر چیزی نقل کنند مگر مثل شهریار

باشد که دیگر شهره جهان باشد. و الا در موارد دیگر این کار را نمی کنند.

درباره اطلاعات عمومی ایشان بفرمایید؟

- در هر موضوع مخصوصاً مسائل ادبی خیلی قوی بود. ایشان کل قرآن را حافظ بود. وقتی کسی حافظ قرآن و منبری است، به تناسب هر مطلب یک آیه یادش می آید و می خواند، ولی ما باید بگردیم آیه را پیدا کنیم. ایشان در حافظه اش بود و بیان می فرمود و هر سؤال و موضوعی مطرح می شد و همچنین آنچه از اساتیدش در گذشته شنیده، یادش بود و از آنها همیشه مطالبی را نقل می کرد. حکایت یا نکته ای علمی همیشه در چنته خود داشت و بیان می کرد.

اگر خاطره ای درباره منبرهای و سبک ایشان دارید بفرمایید. روضه های مکشوف نمی خواند، روضه کتابخانه محقق طباطبایی می آمد...

- در روضه نکات اخلاقی می گفت. طوری نمی گفت که به کسی بر بخورد، مطلب را می گفت، مبتدا را می گفت و توضیح هم می داد امّا خبر را نمی آورد تا خود مستمع خبر را متوجه شود. مرحوم آقای محسنی ملایری هم همین طور بود، مطلبی که می خواست بگوید می آورد، مثل اینکه الآن شعرهای مشهور را کسی می خواند، آخرش را خود مردم توجه دارند یا با آن وزن شعری در می یابند. ایشان در روضه ها خیلی دقیق بود که اشاره به روضه بود. هم گریه می گرفت. و هم اینکه روضه ای راستین و برای اهل بیت باشد. حدود سال ۱۳۵۳ بود که زنجان بودم الآن از آن سال حدود ۴۳ سال گذشته و در این مدت یادم نمی رفت که در آنجا در مجالس ناراحت می شدم. روضه مکشوف می خواندند، مگر ما مجبوریم از مردم گریه بگیریم با بیان یک سری مطالبی که نباید گفت؟! ایشان این را بسیار دقیق بود و با اشاره روضه را می گفت و گریه هم می گرفت. غالباً تاریخ زیاد می گفت و در این مسئله شبیه آقای برقی بود. ایشان در قدیم منبری قم بود و منبرش پر از منابع تاریخی بود. آقای مجاب هم به هر تناسب مطالب تاریخی داشت و نکات تاریخی بخشی از منبرش بود و آیه و حدیث و پند و اندرز داشت ولی بیان نکات تاریخی بیش از بقیه موضوعاتش بود.

ص: ۲۳۳

اشاره

دکتر سید علی صدرالسادات متولد ۱۳۴۰ در شهر دزفول است. وی در یک خانواده روحانی بزرگ شد؛ زیرا هر دو پدر بزرگش روحانی بودند. پدرش با اینکه در کسوت روحانیت نبود، اما فردی متدین و متخلق به آداب مذهبی بود. سابقه آشنایی با خانواده مرحوم مجاب به رفاقت دیرینه پدرش با جناب آقای مجاب باز می گردد. به جز اینکه ارتباط خویشاوندی نسبی با آقای مجاب داشتند؛ سپس به توصیه پدرش با وصلت با این خانواده، ارتباط سببی هم برقرار گردید.

تحصیلات

ایشان در دوره لیسانس در رشته الهیات و معارف اسلامی از دانشگاه تهران است ولی به دلیل نیازها و ضرورت های اجتماعی، در دوره کارشناسی ارشد و دکتری در رشته مدیریت تحصیل کرد. در دانشگاه دوره فقه و اصول را گذراند و سال هایی در مدرسه مجتهدی تهران درس حوزوی خواند؛ از این رو با مبانی و معارف شیعی آشنایی دارد.

از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون در سمت های مدیریتی مختلف بوده؛ چند سالی معاون اداری مالی وزارت جهاد سازندگی و نیز سازمان امور اداری و استخدامی کشور و مدتی عضو هیئت مدیره و مدیر منابع انسانی شرکت ملی نفت ایران و چند سالی معاون اداری مالی وزارت جهاد کشاورزی و نیز معاون سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور و هم اکنون معاون توسعه مدیریت و منابع وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی می باشد. به اذعان همگان از مدیران لایق و خدوم و پاک دست به رغم مشغله های فراوان کاری و فقدان وقت، دعوت به این

ص: ۲۳۵

مصاحبه را پذیرفتند؛ البته در امور مختلف همایش مرحوم مجاب هر زمان به نظر و راهنمایی ایشان نیاز داشتیم و تماس می گرفتیم، در اولین فرصت به حلّ مشکل پرداخته اند.

جنابعالی که سال ها تجربه مدیریت در پست های عالی کشوری دارید می دانید که کسانی مثل مرحوم مجاب رفتار، نوع تدریس و تبلیغ و در زمینه های مختلف الگو است. قشرهای اجتماعی مثل طلاب، نابینایان، جوانان و عموم مردم به ویژه مبلغان و نابینایان می توانند به ایشان تأسی کنند. اما متأسفانه اینگونه شخصیت ها معرفی نشده اند و تلاشی برای فرهنگ سازی آنها نشده است. چنین سرمایه ای اگر در کشور دیگر بود و بسیار به آنها توجه می شد؟

واقعیت این است اگر بتوانیم کسانی که بر نقص و مشکل جسمی شان غلبه کردند و باعث رشد جامعه گردیدند را به مردم معرفی کنیم بسیار مفید خواهد بود.

مرحوم آقای مجاب یکی از شخصیت هایی است که علی رغم نقص ظاهری کاملاً متکی به خود بود و حداقل نیاز به دیگران نداشت تمام امور شخصی خود را خود انجام می داد. تا آنجا که می توانست عصازنان به مجالس روضه می رفت و از کسی کمک نمی گرفت. اصولاً از اینکه نیازی را به کسی یا چیزی داشته باشد متنفر بود.

و از این جهت کسانی مثل ایشان برای جامعه معلولین باید الگو شود و به طور کامل معرفی گردند.

مقوله وابستگی یا استغناء یک موضوع مهم و جدی در جامعه معلولان است. تمام دستگاه های خدماتی، پزشکی، توانبخشی و فرهنگی که برای این جامعه کار می کنند اولین دغدغه آنان این است که روشی به کار گیرند که معلول روی پای خود باشد؛ به خود متکی باشد و استغناء روانی داشته باشد. آقای مجاب این ویژگی ها را از لحاظ فکری و عملی برای خودش حلّ کرده بود. اما اینکه با چه راه کاری به استقلال رسیده بود، نیاز به مطالعه دارد.

متأسفانه در منابع کمتر به آقای مجاب پرداخته اند و نخبگان نمی دانیم چرا اقدامی نکرده اند. به ویژه نخبگان خوزستان و دزفول؟

قبول دارم که در این خصوص قصور و کاستی وجود دارد؛ البته شناخت از ایشان در بین نخبگان وجود داشته ولی اصولاً کارهای کمی راجع به روحانیون به ویژه در منطقه دزفول صورت پذیرفته است. جناب حجت الاسلام شیخ علی راجی یک مجموعه ۲ جلدی از علماء دزفول را گردآوری کرده اند ولی عمدتاً به روحانیان متوفی پرداخته اند و چون آقای مجاب در آن زمان در قید حیات بوده اند ذکر از ایشان به میان نیاورده اند.

نکته ای که وجود دارد روحیه خود جناب آقای مجاب بوده است که عمدتاً تمایلی به مطرح شدن در زمان حیات نداشتند و معمولاً از صحنه های اشتهاار اجتناب کرده اند در این خصوص خاطره ای دارم که خالی از لطف نیست.

عمومی بنده مرحوم حجت الاسلام صدرالسادات که مدیر انتشارات صدر در کوچه حاج نایب تهران بودند و مجموعه دیوان قدسی را هم منتشر کردند از دوستان و ارادتمندان قدیمی مرحوم آقای مجاب بودند محل انتشارات ایشان به دلیل سوابق ممتد فرهنگی و نشر تألیفات علماء و دانشمندان جایگاهی برای تردد علماء بود در سفری که بنده خدمت جناب آقای مجاب در محل انتشارات صدر در خدمت مرحوم عمو بودیم به صورت اتفاقی مرحوم آیت الله سید محمدحسن مرعشی که از خبرگان رهبری از تهران و آن زمان عضو شورای عالی قضایی بودند تشریف آوردند مرحوم آقای صدرالسادات به رسم ادب حاج آقای مجاب را به ایشان معرفی کردند جناب مرعشی با اذعان به اینکه کاملاً ایشان را می شناسند اشاره به ویژگی تشخیصی وی نموده گفتند مشکل این است که «آقای مجاب، مجیب نمی شوند».

بعد مرحوم آقای مجاب در جواب ایشان گفتند که من کسی نیستم و می خواهم مصداق حرف آن دانشمند فرانسوی باشم که بسان برگ پاییزی وقتی از درخت به زمین می ریزم صدایی نداشته باشم یعنی به طور کلی از شهرت و ... بیزارم.

در مورد انتشار مجدد دیوان ایشان بنده بسیار اصرار کردم تا ایشان بپذیرند به هر جهت نخبگان و اهل علم و فضل از ایشان شناخت داشتند ولی کار عمیقی برای ماندگاری برای نسل های آینده انجام نشده است به ویژه جامعه مخاطب شما که معلولین عزیز می باشند.

آشنایی شما با ایشان از کی و چگونه شروع شد؟

همانطور که عرض کردم رابطه اصلی ما فامیلی است؛ به ویژه پدرم از دوران جوانی از دوستان صمیمی مرحوم آقای مجاب بودند. قبل از ازدواج در دوران راهنمایی و دبیرستان پدرم اصرار داشتند که ادبیات و ادعیه را خدمت ایشان فرا بگیرم مدتی خدمتشان جامع المقدمات و ادعیه مختلف را آموزش دیدم ذهن ایشان بسیار جوال و متذکر و قوی بود. به یاد دارم هر دفعه که به درس می رفتم ایشان می گفتند: که تا کدام خط و صفحه ای را خوانده ایم؟ در حالی که من به یاد نداشتم و دنبال بازیگوشی بودم. ولی ایشان به رغم همه مشغله هایی که داشت یادش بود.

در مورد حافظه ایشان فراوان گفته اند، شما نکته خاصی در این باره دارید؟

بله همانطور که گفته اند ایشان حافظ قرآن بودند عمده ادعیه و زیارات مفاتیح الجنان را از حفظ بودند. بیش از چند هزار شعر حفظ داشتند نهج البلاغه و صحیفه سجادیه را عمدتاً حفظ بودند. در این زمینه ذوق خاص هم داشتند شاید به عنوان تکمیل مواردی که قید شده ذکر چند مورد و خاطره در این زمینه جالب باشد.

اینکه خودشان نقل می کردند که من در دهه چهل شمسی علاقه مند به فراگیری زبان انگلیسی شدم برای این کار چاره ای جز استفاده از رادیو نداشتم ظاهراً به صورت اتفاقی به برنامه «تعلیم لغه الانجلیزیه» که برنامه آموزش زبان انگلیسی از طریق عربی بوده و از رادیو اتاوا «پایتخت کانادا» پخش می شده برخورد می کنند و از این طریق تا حدّ مطلوب زبان انگلیسی فرا می گیرند.

تصور نمایند هنوز هم ممکن است در دهه ۹۰ بسیاری از همشهریان ما در شهر کوچک دزفول ندانند که اتاوا کجاست؟ چه برسد بخواهند از طریق رادیو آن، روی موج کوتاه به زحمت و از طریق زبان نامادری زبان انگلیسی یاد بگیرند. به نظر من این اوج اراده یک معلول جسمی است که می خواهد فریاد بزند که هیچگونه محدودیت جسمی نمی تواند و نباید باعث عدم ارتقاء معنوی و مادی بشود.

به خاطر دارم در سفری که از مشهد مقدس باز می گشتیم در فصل پاییز به دلیل

مشکلات جوی هواپیما دارای تلاطم بود و ایشان نیز به شدت از ارتفاع می ترسید و دچار اضطراب می شد. بنده چاره کار را مشغول کردن ایشان به بعضی عبارات انگلیسی که در هواپیما کاربرد دارد دیدم و اتفاقاً هم کارگر افتاد.

باز خاطره ای از حافظه ایشان برایتان نقل کنیم. شبی در منزل ما بودند و من برای تفنن مجموعه اشعار سعدی را که به صورت عربی سروده است در دست داشتم شروع کردم اولین قصیده سعدی را برایشان قرائت کردن بی درنگ متوجه شدم که ایشان خود ادامه می دهد گویی که بطور کلی می داند. پرسیدم حاج آقا قصیده را می دانید فرمودند: بطور کامل یادم رفته ولی در ایام جوانی یکبار یکی از علماء منبری دزفول مرحوم حاج شیخ عباس مخبر رحمه الله علیه بالای منبر قصیده را خوانده حفظ شده ام و یادم مانده است.

نکته مهم این است که ایشان مثل بسیاری از نابینایان حافظه خوبی داشت ولی روی حافظه اش کار کرده بود و حافظه اش را کارآمد کرده بود. یعنی با تهذیب و قناعت و کم خوردن و نخوردن طعام سنگین اولاً حافظه اش را بهتر کرده بود؛ دوم اینکه مطالب بسیاری که در حافظه داشت به هم ریخته نبود بلکه با نظم دقیق قابل دسترسی بود. این نکته برای همه مردم و به ویژه معلولین عبرت آموز است.

در باب اطلاعات در علوم غیر متعارف ایشان چه می دانید؟

همانطور که عرض کردم مرحوم آقای مجاب به دلیل ذوق سرشاری که داشتند و اینکه سعی کرده بودند عمر را به بطالت نگذرانند؛ غیر از علوم متعارف حوزوی و دینی مثل فقه، اصول، تاریخ، حدیث، کلام و تفسیر؛ بعضی حرفه های ذوقی هم یاد گرفته بودند؛ مثلاً ایشان به علم رمل که یکی از علوم غریبه عددی است اشراف داشتند. البته به صورت کاملاً تفننی و ذوقی از آن بهره می بردند و نیز در مواقع لزوم استفاده می کردند.

یعنی برای شناخت بهتر معارف دینی و به کار گرفتن شیوه درست برای ردّ دیگران اینگونه دانش ها و حرفه ها را یاد گرفته بودند.

همانطور که می دانید علم رمل بر مبنای صفر و یک بنا گذاشته شد و حالات قرار گرفتن صفر و یک از یک عدد چهار رقمی است و مجموعاً ۳۲ حالت برای آن متصور

است که هر کدام شأنی و تفسیری دارد. که معمولاً به صورت های مختلف این ارقام شکل می گیرد که ایشان به واسطه عدم بینایی با استفاده از تسییح این کار را می کردند و این همه را به مدد حافظه و ذهن جوال خود انجام می داد. کاری که اگر ما بخواهیم انجام بدهیم حتماً باید از کاغذ و قلم و نوشتار و مراجعه به شأن نزول هر یک از حالات آن باید انجام دهیم.

جالب است شما در تاریخ قرآن هم ملاحظه نمایید که حافظه قوی مردم عصر نزول قرآن یکی از ادله عدم تحریف قرآن، شمرده شده است. جایی که اعراب هنگامی که سوار بر مرکب بودند بدون بهره گیری از مهره به صورت ذهنی شطرنج بازی می کردند و این واقعیت دارد. همچنین نابینایان صدر اسلام به دلیل حافظه خوبی که داشتند معارف دینی را حفاظت و به نسل بعد تحویل دادند.

آقای دکتر نابیناها، بعضی هایشان حافظه خوبی در مکتوبات دارند، بعضی در شفاهیات، مثل بعضی نابینایان که قاری هستند؛ یعنی هر حافظه ای در یک جهت بُرد و وسعت دارد؛ برای مثال کسی در ریاضی وسعت ذهنی و حافظه ای دارد و فرمول های ریاضی را خوب یاد می گیرد ولی حتی یک بیت شعر حفظ نیست. اما آقای مجاب هم در مکتوبات هم در شفاهیات ذهن خوبی داشته؛ یا هم در بُعد ریاضی و هم در بُعد ادبیات و شعر. معمولاً اینگونه ذهن ها کم است و بسیار ارزشمند و به عنوان نخبه شناخته می شوند. آیا روی ایشان آزمایشی از لحاظ هوشی و روانشناسی انجام شد؟

متأسفانه چنین کاری نشد در حالی که بسیار خارق العاده بودند. هیچگاه توجه رسمی به ایشان جلب نشد شاید یکی از دلایل آن روحيات خودشان بود ولی بارها دیدم ایشان علاقه داشت که بتواند در مسابقات حفظ قرآن شرکت نماید ولی متأسفانه فرصتی فراهم نشد و ایشان از این حیث به جامعه معرفی نگردیدند. جالب این است که این همه را ایشان عمدتاً از طریق رادیو و ارتباط با آن و گوش دادن فرا می گرفتند اصولاً با توجه به اشتغالی که داشتند فرصت مطالعه مکتوبات به صورت همیشگی برایشان فراهم نبود به ویژه آنکه نمی خواستند برای کسی مزاحمتی فراهم نمایند.

در مورد تهذیب نفس و ارتباطشان با خالق بفرمایید.

جناب آقای مجاب اصولاً روحیه لطیفی داشت و خیلی علاقه ای به علوم عقلی فلسفی نشان نمی داد. اگر در دوره اول تحصیل یا دوره دوم تدریس؛ به یادگیری محدود فلسفه و علوم عقلی توجه داشتند ولی در سه دهه آخر زندگی شان، وضع روحی متفاوتی پیدا کردند و به مباحث تفسیری، روایی بسیار علاقه نشان می داد. منابع ایشان دارای جنبه های تاریخی و روایی و تفسیری قوی تر تا مباحث کلامی و عقلی شده بود. به حضرت علامه جوادی آملی بسیار علاقه مند بود و هر روزه درس تفسیر ایشان را از طریق رادیو تعقیب می کرد و می فرمود من همیشه از مباحث ایشان مطالب جدید فرا می گیرم.

در عین حال ایشان از دوران جوانی و طلبگی روحیه ای خود ساخته و مهذب داشت و بسیار به دنیا و مسائل مادی بی اعتنا بود. از جمله برجستگی ها و ویژگی های ایشان اهتمام بی مثال به شب زنده داری و تهجد بود.

در طی سال هایی که در خدمتشان بودم و شب های زیادی چه در سفر و چه در حضر خدمتشان بودم ندیدم برنامه تهجدشان ترک شود.

اصولاً شب به مقدار بسیار کمی می خوابید؛ به تعبیر قرآن «نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا». جالب این است، ایشان تخت خواب و تشک نداشت. همیشه روی قالی می خوابیدند تعبیر من این است نمی خواستند راحت بخوابند که نتوانند برنامه های عبادی خود را به موقع انجام ندهند. برای این بخش فقط به ذکر دو خاطره بسنده می کنم.

خاطره اول من در سفر عتبات در سال ۱۳۷۹ است که به صورت زمینی همراهشان بودم. هنوز صدام حسین در عراق حضور داشت. کاروان ما می بایست شب را در مرز خسروی به سر می کرد. به ناچار یازده نفر را در یک اتاقتک فلزی (کانتینر) جا داده بودند. این کانتینر آهنی دارای یازده تخت خواب چسبیده به هم بود. کاروان پس از حدود ۲۰ ساعت با خستگی کامل به مرز رسیده بود و قرار بود فقط چند ساعت استراحت کنیم و ساعت پنج صبح به آن طرف مرز هدایت شویم. در کمال تعجب در حالی که من از فرط خستگی قدرت در بدن نداشتم، اما ایشان سر ساعت همیشگی از تخت پایین آمد و درخواست اجرای برنامه نماز شب و تهجد

نمود. بنده به زحمت ایشان را به خارج از کانتینر بروم و روی زمین سنگلاخی عبای خود را پهن کرد و مشغول مناجات با خدای خود شد.

خاطره دوم مربوط به شبی در منزل ایشان در قم است برای اینکه جهت قبله را بیابند معمولاً از یک قالیچه که روی فرش اتاق پهن بود استفاده می کردند. آن شب نمی دانم به چه دلیل، قالیچه جابجا شده بود و ایشان متوجه قبله نشده بود. هنگامی که با صدای گریه توأم با العفو، العفو ایشان از خواب پریدم متوجه شدم که با جهت قبله انحراف دارند ولی بسان زن بچه مرده گریه می کنند و با عباداتی بسیار عاشقانه و خودمانی راز و نیاز می کنند در حالی که به پهنای صورت غرق در اشک بودند می گفتند رفیقی العفو، شفیقی العفو، یا رحمان العفو، یا منان العفو.

ایشان به قدری به برنامه نماز شب و تهجد وسواس نشان می دادند که تابستان که شب ها کوتاه است می فرمودند گاه به دلیل اینکه احساس می کنم ممکن است شب بیدار نشوم تا نیمه شب شرعی نمی خوابیدند که بلافاصله پس از نیمه شب شرعی نماز شب می خواندند و می خوابیدند جالب این بود که باز هم برنامه بیداری و تهجد را ترک نمی گفتند.

از جمله مواردی که مرحوم آقای مجاب بسیار به آن اعتقاد و اهتمام داشت خوابیدن بین الطلوعین بود بنده به یاد ندارم که ایشان از اذان صبح تا آفتاب را بخواب مانده باشند برنامه ایشان خواندن اوراد، اذکار ادعیه و قرآن تا طلوع آفتاب بود و پس از آن صبحانه میل می کردند و مقداری می خوابیدند و باز ادامه کارهای روزانه و برنامه های خود را پی می گرفتند.

در مورد مناعت طبع ایشان هم زیاد صحبت شده، قناعت عجیبی داشته اند؟

ایشان زندگی بسیار ساده ای داشتند و همانطور که گفتم اصولاً در بند دنیا نبودند. منابعی را که از محل منبر کسب می کردند محاسبه نمی کردند اصولاً توقعی نداشتند که چه مقدار باید دریافت داشته باشند شاهد این مدعا این بود که بارها می دیدیم پس از چندین روز پاکتی را که بانیان به عنوان منبر به ایشان می دادند به ما می دادند و می گفتند ببینید در آن چه مقدار پول است تا هزینه مورد نظر را پردازند.

به قول معروف با بنیان جلسات طی نمی کرد و نمی گفت این مقدار به او بدهید و چقدر بابت هر منبر به او بدهند؟

نه طی نمی کرد و حتی نمی دانستند و اهمیت نمی دادند که چه کسی چه مقدار بابت منبر پرداخت کرده و برایش اهمیت نداشت و شکر خدا زندگی ایشان هم می گذشت. چون نیاز در زندگی ایجاد نمی کرد. بعضی با خرید مبلمان و سرویس های فلان، به قرض رو می آورند، آنگاه تلاش می کنند این نیاز را تأمین کنند. اما ایشان با قناعت و ساده زیستی، نیاز ایجاد نمی کرد تا برای تأمین آن تلاش کند. این درس بزرگی برای ما و معلولان است.

در زمینه عرفان استاد هم داشتند، مثلاً عرفان نظری؟

بنده اطلاع دقیقی در این خصوص ندارم اما در محاوراتی که داشتیم مشخص بود که بسیاری از متون عرفانی را دیده و مدتی هم همانطور که خودشان ذکر می کردند به صورت موقت با فرقه ذهبیه ارتباط داشته بود. گویا منظور شما از عرفان، مباحث نظری و عرفان نظری است. لازم به ذکر است چارچوب و مبنای فکری ایشان قرآن و عترت بود، لذا برنامه ها و مباحث عرفانی مندرج در قرآن و سنت را پذیرفته بود و عمل می کرد. ولی به چیزهایی که متصوفه می گویند و برنامه هایی که خودشان ابداع کرده اند، اعتقاد نداشت. اگر به طرف ذهبیه رفت البته در مدت کوتاه، می خواست راه و روش آنها را مطلع باشد نه اینکه بخواهد راه آنها را تا آخر ادامه دهد.

لحن منبرها و نوع عرضه روضه و بیان اشعار دارای موسیقی خاصی است. به نظر می رسد ایشان به صورت آموزشی و نظری یا تجربی با موسیقی آشنایی داشتند؟

یکی دیگر از اختصاصات جناب آقای مجاب به عنوان یک منبری و روحانی که در کسوت خطابه اشتغال داشت بهره مندی از صدای نیکو بود. معمولاً از آهنگی حزین و دلنشین در مرثیه خوانی بهره می جست و یکی از ویژگی های منبر ایشان بود. ولی این موضوع کافی نبود ویژگی دیگر ایشان نگاه تخصصی از حیث لحن و صوت بود. مرحوم آقای مجاب اشراف کلی و کاملی به دستگاه های موسیقی

داشت و می فرمود در دزفول، سابقاً نوع منبری ها برای اجتناب از لحن های نادر چه در مرثی و مداحی موسیقی فرا می گرفتند و ایشان نیز آشنا بود و گاهی به من می گفتند فلان مداح شعر را درست می خواند ولی نمی داند که مثلاً این شعر را نباید در دستگاهی که فلان ترانه مستهجن را می خوانند، بخواند.

در مورد ادبیات فارسی چه مقدار تسلط داشتند؟

همانطور که ذکر شد و از اشعار ایشان نیز به خوبی بر می آید مرحوم مجاب هم به ادبیات عرب و هم به ادبیات فارسی تسلط داشتند. بسیاری از اشعار حافظ شیراز را حفظ بودند؛ از مولوی و شمس به میزان فراوان بهره داشتند. علی رغم اینکه دیده می شود بعضی روحانیون در ادبیات فارسی گاهی نقص دارند به نظر بنده ایشان بی نظیر بود کمتر شعری از مولوی، حافظ، سعدی و نظامی خوانده می شد که ایشان نشنیده باشند.

شعر عربی کامل می دانست؟

معمولاً در ابتدای منبر ایشان با یک بیت شعر عربی یا یک روایت و یا یک شعر فارسی می خواندند. البته اشعار عربی ایشان به طور کامل در دیوان قدسی مضبوط نیست. در ادبیات عرب شاید پیش از ادبیات فارسی تسلط داشتند.

شعرهای فارسی ایشان هم بسیار روان است نظرتان در این خصوص چیست؟

در مورد اشعار ایشان قاعداً باید صاحب نظران در ادبیات و شعر فارسی اظهار نظر نمایند. ولی به نظر اینجانب در یک دسته بندی کلی از حیث تغزل و اقدام به شعر در ساختارهای مختلف شعری، اشعار جناب آقای مجاب در دو دوره کلی قابل دسته بندی است در دوره ای که اشعار مربوطه در قالب نامه روشن بینان تدوین شده (دوره جوانی) جنبه های تغزلی و تفننی آن بیشتر بوده و در دوره بعد بسته به مورد بیشتر جنبه های آئینی مطمع نظرشان بود. مثلاً شعر مربوط به امام موسی کاظم علیه السلام را در سفری که با هم به مشهد مقدس مشرف بودیم و در ایام وفات امام موسی کاظم علیه السلام بود، سرودند؛ یا شعری که در مطلع کتاب شعر

قدسی به صورت مسمط برای حضرت معصومه سلام الله علیها گفته اند (اجیرنا...) به مناسبتی در اوایلی که به قم مشرف شده اند و شرایط خاص خود را داشته اند سرودند. ایشان اصولاً در دهه آخر عمرشان هم به واسطه نوع اشتغال در قم هم به دلیل شرایط کمتر علاقه ای به سرودن شعر نشان می دادند، ولی همانطور که عرض کردم دیوان ایشان توانمندی و قوت شعر گفتن در انواع ساختارهای شعری اعم از غزل، قصیده، دو بیتی... را نشان می دهد.

دلیل اهتمام کمتر به شعر و شاعری در چند دهه آخر عمرشان چه بوده است؟

در دهه اخیر حیاتشان، اصولاً حوصله کار ذوقی گذشته را نداشتند فضای مخاطبین و نوع مراداتی که داشتند و علاقه وافر به بحث های نقلی از کار ادبی و ذوقی ایشان کاسته بود.

در دیوان تاریخ سرودن شعرها مشخص است؟ معلوم است کدامیک به چه مناسبتی سروده شده است؟

بعضی از اشعار از متن آن معلوم است که به چه مناسبتی است عناوین اتخاذ شده برای اشعار با نظر ایشان در دیوان قدسی گذاشته شده ولی متأسفانه در مورد تاریخ غفلت کرده ایم و برخی که از متن آن نمی توان شأن سروده را متوجه شد به لحاظ تاریخ هم مشخص نیست.

مثلاً شعری که مربوط به آیت الله خویی است معلوم است که بعد از فوت آن مرجع بوده یا شرعی که به صورت عربی تحت عنوان بر رثای عالمی مجاهد بیان شده بعد از فوت استادشان مرحوم آشیخ منصور سبط الشیخ سروده شده است.

چه مقدار از آثار ایشان ضبط شده است؟

متأسفانه علی رغم اینکه ایشان در حدود ۷۰ سال در دزفول و اهواز و قم منبر رفته اند ما کمتر از یکصد منبر ایشان را به صورت ضبط شده فعلاً در دست داریم و مقداری نیز فیلم به صورت خانوادگی وجود دارد شاید اگر فراخوانی در اهواز و دزفول داده شود بتوانیم مقدار دیگری از نوارها را به دست بیاوریم صرف نظر از

کیفیتی که می توانند داشته باشند شاید قابل استفاده باشند.

از کسانی که برایشان کتاب می خوانند اطلاعاتی دارید؟

در ادوار مختلف چه در دزفول و چه در اهواز و چه در قم طریقه بازآموزی ایشان یا از طریق کتاب خواندن افراد خدمتشان بوده (به جز مواردی که به درس مشخصی از علماء رفته اند) و یا از طریق گوش دادن به رادیو و یا نوار. بنابراین طیف وسیعی از افراد در ادوار مختلف برایشان کتاب خوانده اند و جالب این است که این افراد به کسانی که مبادرت به دروس حوزوی که می پرداخته اند نیز منحصر نبوده اند؛ مثلاً با توجه به مشرب سیاسی که داشته اند با بعضی از دوستانشان در ساعت مشخصی جمع می شدند و روزنامه های آن روز را برایشان می خواندند. ایشان همانطور که در زندگی نامه خودشان بیان کرده اند می توانسته اند سخنرانی هایی با شور و هیجان سیاسی در دفاع از کاشانی و ... داشته باشند و مثلاً در دوران انقلاب در اهواز اشخاصی کتاب های مرحوم شهید مطهری و یا دکتر علی شریعتی را برایشان خوانده اند و ایشان خود را از نظریات جدید محروم نمی کرد عده ای نیز چه به صورت رسمی و یا به صورت غیر رسمی کتاب های روایی، فقهی و یا تفسیر را خدمتشان مرور می کردند در این نحو خواندن یکبار مرور و بازآموزی برای خود مرحوم مجاب فراهم می شد و دیگری آموزش برای خواننده کتاب بود زیرا ایشان در خلال خواندن نظرات خود را بیان می کرد. از کسانی که در سال های آخر عمرشان در قم خدمتشان کتاب خوانده اند آقای سید محمدحسین سبط که از علمای تهران و امام جماعت مسجد حصار بو علی و اخوی ایشان جناب حجت الاسلام آسید محسن سبط است جناب حجت الاسلام سید محمد نبوی، جناب حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمود سبط الشیخ انصاری و مرحوم حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم حکیم زاده و دیگران را می توان نام برد. در جمع خانوادگی نیز ما و فرزندانمان به فراخور حوصله و سلیقه ایشان همه برایشان کتاب خوانده ایم عرض کردم ایشان خود را محروم نمی کردند مثلاً یک وقتی متنی در مورد یکی از آثار دکتر عبدالکریم سروش را برایشان خواندم به دقت گوش می دادند نکاتی را مطرح می کردند. مهم این بود که ایشان عاشق کتاب و کتاب

خوانی بود و در هر شرایطی برای خواندن کتاب اعلام آمادگی می کرد.

به نظر می رسد ایشان معتقد به محدودیت کانال های اطلاع گیری نبودند. بعضی معتقدند لازم است همه افراد جامعه (البته غیر از کارشناسان که منظورشان روحانیون سطح بالاست) و همه معلولین به همه اطلاعات دسترسی نداشته باشند چون قدرت تمییز ندارند؟

آقای مجاب عملاً اثبات کرد منبرهای جذاب و مقبول همگان دارد و برای اینکه بتواند به دغدغه های افراد مختلف پاسخگو باشد باید از همه افراد، از دیدگاه های مهم و بالاخره آگاه به زمانه باشد. یعنی علاوه بر اینکه بر منابع دینی آگاه است، بر جریان های اجتماعی هم آگاه باشد. این روش آقای مجاب یک الگوی موفق در عمل بوده است و دیگر منبری ها و نیز معلولان می توانند از ایشان الگو گیری کنند.

اینکه بعضی می گویند درست نبوده برای ایشان کتاب های فلان نویسنده خوانده شود، و فقط باید اطلاعاتی که مورد تأیید یک جریان بوده به ایشان می رسیده، خود این طرز فکر صحیح نیست. چون اگر آقای مجاب دیدگاه های افراد را نمی دانست چگونه روی منبر می خواست به بررسی و نقادی آنها پردازد. از طرف دیگر ایشان قدرت تمییز و تشخیص داشت.

معمولاً نابیناهایی که تدریس دارند مثل آیت الله امام جزایری و دیگران به یکی دو نفر حقوق می دهند تا برایشان کتاب بخوانند. اما روحانیونی که تبلیغی بودند، تفننی کار می کردند. اما آقای مهدی پور هم معتقد است آقای مجاب هم دستیار داشته و برای مطالعه کتاب به اشخاصی پول می داده تا برایش بخوانند. اگر این نکته تأیید شود از نظر تاریخی آقای مجاب اولین مبلغی است که از نظام دستگیری بهره داشته است.

یکی از ویژگی های بارز مرحوم آقای مجاب اشتیاق وافرشان به فراگیری بود خصیصه ای که تا آخر عمر حتی در دوره ناتوانی کامل آن را از دست ندادند به این منظور از هر فرصتی که پیش می آمد استفاده می کرد هر وقت به ایشان پیشنهاد خواندن کتاب می دادی استقبال می کرد. البته در مورد حوزه های مورد علاقه اش بیشتر تمایل نشان می داد البته برای این منظور افراد مختلف با پیشینه های متفاوت

برایشان کتاب خوانده اند عده ای به عنوان طلبه دروس حوزوی را برایشان خوانده و به صورت رسمی از ایشان دست گرفته اند بعضی ادبیات و تاریخ و بستگان مثل من را مثال بنده هم کتب متفرقه اینکه آقای مهدی پور این نکته را گفته اند حائز اهمیت و نشانگر اهتمام ایشان است زیرا همانطور که عرض کردم امکان فراگیری ایشان صرفاً از طریق کتاب خواندن دیگران و رادیو بوده است و لذا برای آن بهاء قائل شده یا به صورت مادی و یا به صورت هماهنگ شدن به لحاظ وقت و زمان و این می تواند درسی برای ما باشد که از نعمت بینایی برخورداریم که قدر بدانیم.

در مورد منبرها و سبک منبر ایشان صحبت کنیم اگر نکته ای هست بفرمایید.

منبر مرحوم آقای مجاب به نظر بنده چند ویژگی داشت اول اینکه بسیار موجز و خلاصه بود و از اطاله مطالب به شدت پرهیز داشتند. به عبارت دیگر برای وقت مردم ارزش قائل می شد. دوم تنوع مطالب در هر منبر کوتاه شما می توانستید معارفی را هم در حوزه تاریخ اسلام، در زمینه تفسیر و مباحث روایی و هم گاه نکات اجتماعی با ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام بیابید یکی دیگر از ویژگی منبر ایشان استفاده از منابع اصل و ذکر آن بود ایشان خیلی خوششان نمی آمد کسی از فردی نقل کند و می گفتند منبری خودش باید مطالعه کند و منابع دست اولی را بیابد و نقل کند و خودشان این کار را می کردند. حتی اگر از مطالب نویسنده متأخری مثل مرحوم شهید مطهری هم مطلبی می گفتند منبع و کتاب را معمولاً معرفی می کردند. به عنوان آخرین ویژگی، تشخیص مخاطبان بود. ایشان علی رغم نقص بینایی مخاطبین را درک می کرد و مطالب را به نحوی مطرح می کرد که هم برای افراد عامی و هم علماء و فضلاء قابل استفاده بود راجع به مرثیه هم ایشان اکتفاء به کلیات می کردند و مرثیه مستند را با اختصار به اصطلاح غیر مکشوفه مطرح می کردند.

در خصوص آموزش سبک منبر ایشان در زمان حیات اقداماتی از سوی حوزه علمیه صورت گرفت؟

نه اصولاً ایشان ارتباط رسمی با مدیریت حوزه علمیه نداشتند و بیشتر در

مجالس علماء و افراد عادی در مدتی که قم مشرف بودند شرکت می کردند. البته یکبار از سوی سازمان تبلیغات ایشان مورد تشویق قرار گرفتند و به عنوان یک منبری موفق تقدیر شدند.

در مورد ویژگی های اخلاقی و ارادشان نسبت به ائمه معصومین علیهم السلام بفرمایید؟

در مورد ارادت و میزان عشق و علاقه شان به پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام همین بس که ایشان تقریباً همه عمرش وقف تبلیغ آموزه ها و معارف اهل بیت علیهم السلام کرد. واقعاً عاشق بودند. روضه و روضه خوانی را یک شغل نمی دیدند؛ بلکه یک وظیفه الهی می دانستند. برای تشریف به اعتاب مقدسه همیشه اشتیاق داشتند و در تمام عمرشان دو بار مکه و مدینه و دو بار به اعتاب مقدسه عراق مشرف شدند ولی همیشه عشق و علاقه داشتند که بتوانند بیشتر مشرف شوند برای زیارت حضرت رضا هم از هر فرصتی که می توانستند استفاده می کردند ولی مطلبی که برایم مهم بود زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها بود چون ایشان قم بودند ایشان می خواست از هر فرصتی استفاده کنند و به زیارت مشرف شوند مثلاً اگر دو روز پیش به حرم مشرف بودند ولی شما به ایشان پیشنهاد می کردید به زیارت برویم بلافاصله می پذیرفتند و گاه می گفتند به نظرم مدت هاست توفیق زیارت پیدا نکرده ام. و در رفتن به زیارت بسیار ساده و سهل بودند، به حرم مشرف می شدیم، زیارت نامه می خواندند و به سرعت برمی گشتند و می فرمود نباید مزاحمت برای دسترسی به ضریح هم ایجاد کرد و می گفتند زیارت یعنی «حضور عند المزور» و به محض اینکه زیارت کردید باید به کارتتان پردازید «زر و انصرف»

نظرتان راجع به اینکه معلولین در هر کشور سرمایه هستند و باید روی آنها برای تبدیل شدن به عناصر خلاق کار کرد چیست؟

مرحوم آقای مجاب یک نمونه موفق از معلولینی است که علی رغم محرومیت های موجود برای یک معلول و باز محدودیت هایی که برای یک روحانی وجود دارد توانسته بود با خلاقیت و پشتکار موفق شود. به نظرم باید در وهله اول دولت سرمایه گذاری بیشتری روی آنها بکند و در وهله دوم انجمن های خیریه،

حوزه ها باید بتوانند این نمونه را کشف و معرفی کنند البته بهتر است در دوره حیاتشان این کار بشود و بنده از جناب حجت الاسلام شهرستانی و دفتر حضرت آیت الله العظمی سیستانی تشکر ویژه برای این اهتمام دارم.

از جنابعالی تشکر می نمایم.

ص: ۲۵۰

آقای محمد مهدی ارگانی بهبهانی از جمله نادر کسانی است که با آقای مجاب ارتباط خاص داشت. آقای مجاب را استاد و پیر و مرشد خود می دانست. هر جا آقای مجاب منبر داشت، آقای ارگانی می رفت و سی سال پای منبر آقای مجاب نشست و نکته های فراوان از او آموخت.

آقای علی اکبر صفری که خود از شیفتگان آقای مجاب است، به گفت و گو با آقای ارگانی پرداخت، نکات سودمندی در این نشست مطرح شده، مباحثی که برای شناخت مرحوم مجاب ضروری است. این مصاحبه در اول دی ماه ۱۳۹۵ در دفتر فرهنگ معلولین انجام شد.

* لطفاً با معرفی کامل، شمه ای از زندگی خود را بیان فرمائید.

- بنده محمد مهدی ارگانی متولد ۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۷ در خرمشهر می باشم. در همان اوایل طفولیت پدرم به جهت تحصیل و تهذیب و تربیت تصمیم گرفتند که ما را به قم منتقل نمایند. در حالی که ما قبل از انقلاب در آبادان سکونت داشتیم و پدر هم امام جماعت مسجد امام صادق علیه السلام آبادان بود و مرجع و منبری و خطیب درجه یک آن خطه بود. ایشان با این که شرایط ویژه ای داشت. و علی رغم مخالفت هایی که با ایشان شد ولی به منظور تربیت و تحصیل ما تصمیم گرفت که به قم مهاجرت نماید. نظر پدر این بود که بقیه عمرشان را برای اولادشان سرمایه گذاری کند. لذا ما از دوران طفولیت به قم آمدیم و ساکن شدیم. ما بسیار ویژه تربیت شدیم. روش تربیتی پدر روش و شیوه گذشتگان بود. در عصر ما کسی این روش را پیاده نمی کند. پدر، من و برادرم میرزا محمد حسن را از پنج سالگی به تحصیلات قرآنی مشغول کرد. ما تا هفت سالگی تجوید قرآن را فرا گرفتیم و از هفت سالگی جامع المقدمات را به ما یاد دادند و از همان دوران برای

ما استاد گذاشتند. تا کلاس پنجم دبستان که به ما گفتند که باید دروس روز را رها کنید و متمرکز در طلبگی شوید. نظر ایشان با مخالفت اطرافیان به خصوص برادرانم مواجه گردید. ولی ایشان اصرار داشتند که ما باید مثل علمای سلف از طفولیت درس بخوانیم و غرق در طلبگی و علوم حوزوی شویم. لذا کلاس پنجم را به اتمام نرسانده بودیم که در نیمه سال ما را از مدرسه بیرون آوردند و به طلبگی و علوم حوزوی مشغولمان نمودند.

ایشان با این که خیلی فعال بودند، ولی دست ما دو برادر را می گرفتند و صبح هاما را به حرم می بردند تا نزد استادان به طور خصوصی درس بخوانیم. همچنین برای اینکه پایه های فکری و اعتقادی و نیز تبلیغی ما قوی شود، ما را به مجالس آقای مجاب می برد و می گفت این جلسات برای شما خیلی مفید است.

ما خیلی بچه بودیم و مدارس ما را نمی پذیرفتند. بدین ترتیب ما تا سطوح عالییه پیش رفتیم. در حالی که زیر هجده سال داشتیم. چون سن قانونی نداشتیم، مرکز مدیریت حوزه ما را نمی پذیرفت. وقتی به سن قانونی رسیدیم، به طور رسمی وارد حوزه شدیم. در سال ۷۹ به درس خارج وارد شدیم. از همان سال دروس خارج فقه و اصول را مشغول هستیم. در حال حاضر هم ۱۶ سال است که سطوح عالییه را تدریس می نمایم.

* چند اثر قلمی و تألیفی دارید؟

- آثار قلمی بنده ۴۳ عنوان است که سه تا از آنها به چاپ رسیده است. یکی از آنها که حالت مقاله دارد، تحت عنوان السبیل المقیم الی عصر عبد العظیم می باشد. کتاب دوم هم مقاله است و مقارنه ای است بین قواعد اسلام و حقوق بشر دوستانه بین المللی. در سال ۸۶ توسط سازمان صلیب سرخ جهانی و هلال احمر جمهوری اسلامی همایشی در مورد حقوق بشر دوستانه برگزار شد. من مسئول علمی این همایش بودم. مقاله ای تحت عنوان مقارنه قواعد اسلام و حقوق بشر دوستانه ارائه دادم که به چاپ رسیده است. کتاب دیگری که منتشر شد، تحت عنوان کلمه سواء فی مقامات الفقهاء می باشد. که به نحوه رابطه علما با تلامذ خاصشان پرداخته شده است. نیز روابطشان از حیث اخذ اجازه و ارجاع احتیاطات

و این که چگونه با فوت مرجع اعلمی یکی از تلامیذش پس از وی جایگزین مرجعیت می شد. این گونه روابط از لحاظ تاریخی و فقهی بررسی شده است. بقیه آثارم هم مخطوط است و هنوز چاپ نشده است.

* از چه زمانی تدریس را شروع کردید و نزد چه استادانی تلمذ داشتید؟

- شانزدهمین سال است که در سطوح عالی تدریس می نمایم. محل تدریسم هم مدرسه آیت الله گلپایگانی و مدرسه آیت الله بروجردی می باشد. اساتید بنده در سطوح عالی مرحوم آقای پایانی که استاد میرز مکاسب در حوزه بودند. همچنین بخشی از کفایه را نزد مرحوم آقای اعتمادی فرا گرفتم. استاد اصلی ما در اصول در سطح آقای موسوی تهرانی است که در مورد همه مسائل حق زیادی به گردن ما دارد. همچنین بخشی از کفایه جلد ۱ و کفایه جلد دو را نزد آقای موسوی تهرانی خواندیم. در درس خارج فقه و اصول هم از اساتیدی مثل مرحوم آیت الله جواد تبریزی، مرحوم آیت الله سید ابو القاسم کوکی، آیت الله وحید خراسانی که سال هفدهم است که در محضر ایشان تلمذ می کنیم، نیز مرحوم آیت الله تقی طباطبایی قمی، و آیت الله صدر حسینی بهره بردیم و کسب فیض نمودیم.

* نحوه آشنایی شما با مرحوم مجاب چگونه بوده است؟

- از آنجا که ما با آقای مجاب همشهری و هم استانی بودیم، با هم رابطه خانوادگی داشتیم. مرحوم پدرم از نزدیکان آقای مجاب بودند و به منبرهای ایشان بسیار علاقه داشتند. پدرم همیشه می گفت هر جا ایشان منبر برونند، من حضور پیدا می کنم. چون هر منبر ایشان حد اقل یک نکته جدید دارد. از این رو از همان طفولیت یکی از روشهای تربیتی پدرم این بود که ما را به مجالس روضه یکی از خطبایی که قابل استفاده بود می بردند. پدر از همان بچگی به ما می گفت: مجالس آقای مجاب یک کلاس درس است و به عنوان کلاس درس به آن نگاه کنید. لذا پدر مقید بود من و برادرم را پای منبرهای آقای مجاب ببرد. همین آشنایی ها منجر به رفاقت های نزدیک گردید و ماندگار شد. بخشی از جوانیم را پای منبرهای آقای مجاب بودم. ایشان منبرهایش را به من اطلاع می داد. من می رفتم و می نوشتم و منبرها را ضبط می نمودم. حتی در مورد منبرهایش با او مباحثه

می کردیم. ایشان می گفتند مطالب شما منبرهای مرا بارور می سازد و باب جدیدی برای منبرهای بعدیم گشوده می گردد. برای تشویق ما از ما استقبال می نمودند. تصور بکنید جوانی حدود بیست ساله و آقای مجاب بیش از هفتاد سال سن داشت و جا افتاده بود. نمی گفت شما جوان هستید و بی تجربه یا کم تجربه هستید. بلکه حرف های ما را دقیق گوش می کرد و اگر اشکال می گرفتیم می پذیرفت. ما را هم تشویق می کرد.

* درباره منبرهایی که از ایشان ضبط کردید توضیح دهید.

- پس از مدتی با منبرهای ایشان انس علمی گرفتیم و برای ما روشن شد که منبرهای ایشان سبک جدیدی از منبر است. حتی گاهی در جاهایی منبر می رفتند که از دو سه نفر تجاوز نمی کرد. همین ویژه بودن منبرهای ایشان ما را بر آن داشت تا این منبرها را ضبط و پیاده سازی نمائیم. تصمیم داشتیم که اینها را پیاده کنم و به صورت دایره المعارفی تنظیم و چاپ نمایم. این مسأله را به ایشان اطلاع دادم و با یک دستگاه ضبط در مجالس شرکت می نمودم و آنها را ضبط می کردم. سپس پیاده می نمودم. کثرت مجالس ایشان بسیار بود. ایشان در دهه محرم پس از نماز مغرب و عشا در منزل آیت الله کوکبی منبر می رفتند. آیت الله کوکبی شیفته آیت الله مجاب بود. سپس به منزل آقای حکیم زاده که همشهری ایشان بود و سال ها برای ایشان کتاب می خواند می رفت و منبر داشت. آقای مجاب در منزل آیت الله شیخ احمد سبط الشیخ که بسیار به او اعتقاد و ارادت داشت، به طور هفتگی منبر می رفت. شب های جمعه هم در منزل آیت الله مامقانی منبر می رفت. منبرهای ایشان معمولاً زیر نیم ساعت بود. سابقه من در منبرهای ایشان از ۵ یا ۶ سالگی است؛ یعنی سی سال به جلسات آقای مجاب می رفتم.

* الان نوارهای ضبط شده را در اختیار دارید؟

- بله در آن زمان چون کامپیوتر و وسایل جدید نبود، با ضبط صوت و روی کاست ضبط می کردیم و آن نوارهای کاست را دارم.

* درباره سبک منبر ایشان بیشتر توضیح دهید.

- روش منبر آقای مجاب نسبت به دیگر خطبا متفاوت بود. سلسله مباحث مشترک و دوره ای مطرح نمی کردند. یک روش منحصر به فرد بود و روش هفتاد سال پیش دزفول را پیش می گرفت. ایشان حلقه مفقوده بین نسل نیم قرن گذشته و نسل حاضر بود. منبرهای وی خطبه نداشت و پس از حمد و صلوات و لعن وارد مطلب می شد. پس از حمد و صلوات دو سه بیت شعر عربی در مورد مطلبی که می خواست راجع به آن صحبت کند می خواند و بعد وارد بحث می شد. هر یک از منبرهای او در مورد یک موضوع است و از جهات مختلف در مورد آن موضوع صحبت می نمود. معتقدم ایشان یک نابغه بود چون هم از نظر تاریخی و هم از نظر فقهی و ادبی موضوع را می شکافت. او حافظ نهج البلاغه و اشعار الفیه بود. ما با ایشان مشاعره می کردیم. او همچنین حافظ صحیفه سجاده بود، ولی بروز نمی داد. اگر هم کسی از او سؤال می کرد، فقط لبخند می زد. به دلیل خبری که در ادبیات عرب و ادبیات فارسی داشت، منبر را در مدت ۲۵ دقیقه به طور جامع از لحاظ تاریخ اسلام، فقه و ادبیات فارسی اداره و تحویل می نمود. فکر می کنم اگر منبرهای ایشان به طور کامل گرد آوری شود، شکل دائره المعارف را پیدا می کند. مجموعه ای از معارف به شمار می آید که شامل اصول اعتقادات، امامت، نبوت، توحید، معاد، علم رجال و شخصیت شناسی بود. گاهی هم یک جریان تاریخی را تشریح می نمود. به نکات و زوایایی اشاره می نمود که معمولاً کسی به آنها اشاره نمی کرد. همچنین از منافذی ورود می کرد که در بین خطبای ما رایج نیست. لذا ممکن بود منبرهای ایشان برای مردم عامی مناسب نبود. ایشان به دلیل تسلطش بر مطلب اشاره مختصری می کرد و رد می شد. کسی منبر ایشان را درک می کرد که نسبت به موضوع آگاهی داشت. در واقع منبرهای ایشان برای علما بود. مخاطب عامی زیاد نداشت. مگر در روضه ها و نصایح اخلاقی. حتی مجالس هفتگی مراجع که فرهیختگان شرکت می کردند، آقای مجاب منبر می رفت. دلیلش این بود که ایشان در کوتاهترین زمان جامع ترین مطالب را ارائه می نمود. منبر کوتاه رفتن یک حرفه است. خصوصیت منبر ایشان اشاره به یک موضوع علمی استدلال جامع در مدت کوتاه بود. هر منبری فتح باب چند موضوع بود. یکی دیگر از خصوصیات منبر او تکراری نبودن این منبرها

می باشد. حدود سی سال پای منبرهای ایشان بودم و به یاد ندارم منبر تکراری رفته و مطالب تکراری بیان کرده باشند. بیشتر برای مراجع و علما منبر می رفتند. وقتی منبر می رفت همه علما سراپا گوش و دقت می شدند. طوری که از دوران طفولیت این موضوع را درک می نمودم. به خصوص حالات آیت الله کوکبی خیلی برای من عجیب بود. آقای کوکبی فقیه عجبیبی بود. ایشان قبل از فقاقت منبری و خطیب بودند. وقتی آقای مجاب منبر می رفت، آقای کوکبی سراپا گوش و دقت می شد. مثل این که از منبع علمی ناب استفاده می کردند.

* سبک قدیم چه تفاوت هایی با سبک جدید دارد؟

- روزی بنده از ایشان پرسیدم که از چه زمانی و از کجا و به چه سبک منبرتان را شروع کردید؟ چه کسی در این عرصه مربی شما بود؟ فرمودند از هفت سالگی منبر را شروع کردم. از بچگی برای پیرمردهای دزفول منبر می رفتم. آقای مجاب می فرمود در گذشته پیرمردهای دزفول خیلی روی منبر حساس بودند و باید منبر رایج آن عصر برگزار می شد تا آنها می پسندیدند. در همان سنین کم پیرمردها را اقناع می کردم. در همان سنین در مجالس زنانه هم منبر می رفتم. اما وقتی به سن بلوغ رسیدم کنار گذاشتم. آقای مجاب می گفتند سبک منبر در دزفول این طور بود که ابتدا یک خطبه کوتاه خوانده می شد. ورود منبر باید با شعر باشد. سپس یک حدیث یا آیه متناسب با آن موضوع قرائت می شد و پرداختن به آن موضوع به طور غیر مستقیم. ایشان خود وقتی می خواست وارد موضوعی شود، ابتدا مقدمه ای مطرح می نمود که حسب ظاهر ارتباط مستقیمی با موضوع نداشت. ولی مقدمه که تمام می شد، به یک اسلوب خیلی لطیف و جالبی مقدمه به موضوع مرتبط و وارد موضوع می شد. معتقد بود شعر از شعرای قدیم و مشهور فارسی باید در منبر خوانده شود. خاطر من هست که اگر بدون خواندن شعر حافظ و سعدی منبر می رفتیم می گفتند این منبر بی سواد است. اما نکته مهم سبک روضه ایشان بود. سبک خاصی برای روضه خوانی داشت. اشعار را با لحن آوازی قدیم دزفول می خواند. می گفت این لحن را از پیرمردهای معاصر حفظ کردم. گاهی که لحن خاصی را پیاده می کرد می گفت این لحن برای ۹۰ سال پیش دزفول بود. کاملاً به

الحان و دستگاه های موسیقی اشراف داشت. گاهی از پاسخ دادن به برخی سؤالات امتناع می نمود و با لبخند پاسخ می داد. یکی از مواردی که نمی خواست به آن ورود پیدا نماید موسیقی بود. یکی از خصوصیات روحیش احتیاط بود. او احتیاط می کرد که آن چه را که در حوزه سنت است رعایت نماید. تمام خصوصیات ایشان نشان دهنده تفاوت منبرهای او با دیگر خطبا به خصوص خطبای امروز است. اگر بخواهیم خصوصیات منبر ایشان را به اختصار برشمردیم باید این طور بگوییم؛ ۱. اختصار در عین کمال مطلب؛ ۲. به دلیل حافظه فوق العاده ای که داشت، تمامی مصادر و منابع را به طور کامل بیان می نمود. یعنی اگر مطلبی را یک بار می شنید، حفظ می کرد و دیگر فراموش نمی شد. یکی دیگر از خصوصیات ایشان این بود که شب ها به رادیو معارف گوش می داد و دروس خارج را پیگیری می نمودند. از معدود خطبایی بود که درس فقه و اصول هم می خواند. روزها ما با هم در مورد مباحث فقهی و اصولی مباحثه می کردیم. او نه تنها در منبرها منبع را بیان می کرد بلکه نام کسی را که کتاب مورد نظر را برای او خوانده بود می برد و از این کار ابایی نداشت. حتی مکانی که در آنجا کتاب خوانده شده بود، هم بیان می فرمود؛ ۳. منبرهای او حاوی اشعار شعرای قدیم فارسی زبان بود؛ ۴. به کار بردن الحان خاص در روضه ها؛ ۵. بررسی ابعاد مختلف موضوع واحد و استنباط شخصی او که ناشی از اجتهاد ایشان می شد. ایشان بر اثر کثرت مطالعه و قوت محفوظات و علم به موضوعات، به یک مجتهد تبدیل شده بود. همین امر باعث شده بود مطالب نابی ارائه دهد. مثلاً از وقایع عصر امام صادق علیه السلام مطالبی استنباط می کرد و آن را با یک نکته تاریخی و فقهی جدید مرتبط می ساخت. منبر آقای مجاب صرف نقل نبود. مرحوم پدرم می فرمود آقای مجاب منبری مجتهد است. نه مجتهد منبری. یعنی ایشان جدای از نقل، اجتهاد بر مجموع مطالب هم داشتند؛ ۶. ویژگی دیگر: یک موضوع مستقل در یک منبر گفتن و منتظر نگذاشتن مستمعان تا جلسه بعد. همه مسائل و ابعاد موضوع را می گفت و تمام می کرد.

ویژگی هایی که شمردم، کارش را به دایره المعارف ها نزدیک می کند. هر دایره المعارف مقالات مستقل، مستند، جامع و ذو ابعاد دارد.

نظرم این بود که دایره المعارف گویا از منبرهای ایشان درست کنیم. البته کار

سنگینی است، یعنی هزاران مقاله را باید ویرایش و با صدای ایشان سپس مکتوب عرضه می کردیم.

* در مورد تسلط ایشان بر ادبیات فارسی و خصوصاً اشعار او چنانچه مطلبی هست بیان فرمائید.

- آقای مجاب ذوق بسیار عجیب و روح لطیفی داشت. روزی ایشان به من گفت که از رادیو یک رباعی از باباطاهر شنیدم که مرا بسیار دگرگون کرد و شب تا صبح نخوابیدم. رباعی این بود:

به داغ دلبری دل مبتلا بی

که هجرانش بلا وصلش بلا بی

در این ویرانه دل جز خون ندیدم

نگویی دل که دشت کربلا بی

من از تشبیهی که باباطاهر کرده بود یعنی دل خونینش را به دشت کربلا- تشبیه کرده بود آقای مجاب دگرگون شده بود و تا صبح نتوانست بخوابد. برادر من میرزا محمد حسن نبوغ خاصی در شعر عربی و فارسی دارد و از فضیلتی حوزه به شمار می آید. او با آقای مجاب مشاعره می کرد و با هم روابط شاعرانه ای داشتند. حتی در بحور و اوزان شعری با هم مباحثه می نمودند. لذا برادرم بیشتر در جریان این نکته از ویژگی های آقای مجاب هستند.

* آیا به مباحث سیاسی هم می پرداخت؟

- ایشان از ورود به مسائل سیاسی و مسائل روز پرهیز داشتند. فقط به تاریخ، ادبیات، اعتقادات، فقه و معارف وارد می شدند. چون احتیاط می کردند که مبادا کسی از ایشان ناراحت شود. من خیلی به او اعتقاد داشتم. اما هر وقت از ایشان تعریف می کردم تواضع می نمودند.

* درباره اخلاق ایشان بفرمایید.

- جدای از این که به او به عنوان یک شخصیت علمی نگاه می کردم، او را بسیار مقدس می دانستم. اما ایشان بسیار متواضع بود. طوری که اگر در جایی خطیب دیگری بود تواضع می نمود و منبر نمی رفت. مرحوم آیت الله بهجت مقید بودند یک شب در محرم به مجلس آقای کوکبی می آمدند. معمولاً ساعتی می آمدند که آقای

مجاب منبر می رفتند. یادم هست که آقای بهجت همیشه در حال ذکر بودند و حواسشان به خودشان بود. ولی وقتی آقای مجاب منبر می رفت، ذکر را قطع می کردند و به دقت به سخنان آقای مجاب گوش می دادند. این طور بود که آیت الله بهجت هم به آقای مجاب عنایت خاصی داشتند.

* ارتباط آقای مجاب با آیت الله کوکبی چگونه و به چه شکل برقرار شد؟

- ما با مرحوم آقای کوکبی روابط نزدیکی داشتیم. طوری که خیلی شب هامن و برادرم سه نفری با ایشان می نشستیم. بحث های مختلفی با هم داشتیم. یکی از بحث های ما درباره آقای مجاب بود. آقای کوکبی فارغ از فقاقت و مرجعیت اهل شعر و ادبیات بودند و ذوق شعری داشتند. وقتی نظرشان را درباره آقای مجاب جويا می شدم می فرمودند آقای مجاب خیلی قابل استفاده است و من از منبر ایشان استفاده می کنم. آقای کوکبی می گفت که آقای مجاب به اشعار خوبی اشاره می کند. آقای مجاب از اشعار سعدی و مولوی ظرایفی را با کربلا و امام حسین تطبیق می داد که در هیچ جا رایج و مرسوم نبود. مثلاً شعری از حافظ با عنوان «ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست» را در شب دوم محرم می خواند و به امام حسین نسبت می داد. آقای کوکبی هم این ظرافت و منبرهای آقای مجاب را تحسین می کردند.

* درباره تدریس ایشان چه نظری دارید؟

- آقای مجاب علاوه بر تبلیغ تدریس هم می کرد. خود ایشان می گفتند که خیلی از کتاب های درسی حوزوی را برای طلاب دزفول و اهواز تدریس نموده ام. ایشان سال ها در حوزه اهواز با علمای منطقه خوزستان محشور بودند. می گفت شرح لمعه، منظومه و سیوطی و مغنی را تدریس نمودم. ذوق فلسفی و عرفانی هم داشت. می گفت طلبه ها عبارت کتاب را برای من می خواندند. من مطالب را توضیح و تشریح می کردم و آنها را تطبیق می دادم.

* چرا حوزه علمیه و طلاب از شخصیهایی مثل آقای مجاب استفاده نکرد؟

- متأسفانه این آفتی است که به صورت عمومی گرفتار آن هستیم. در حوزه

شخصیت هایی هستند که مؤثراند و جا دارد که مطرح شوند. اما به آنها پرداخته نمی شود. این اعتراض به مدیریت حوزه و حوزویان وارد است. یکی دیگر از خصوصیات آقای مجاب این بود که روابط اجتماعی بسیار محدودی داشتند و به سادگی با کسی ارتباط برقرار نمی کردند و مأنوس نمی شدند. مگر با کسی که می توانست با او تعامل علمی داشته باشد.

* روابط سی ساله شما با آقای مجاب چه تأثیری در موفقیت شما داشته است؟

- معتمد آقای مجاب در ظاهر نایبنا بود. و گرنه در جمیع جهات بینا بودند. حتی گاهی می دیدم که ایشان به تنهایی مانند افراد بینا کارهایش را انجام می دهد و در کوچه و خیابان رفت و آمد می نماید. اما به جهت مناسبات و ذوق و جذبی که بین ما و ایشان بود، چند نکته از وی آموختم. یکی از این نکات تشویق و ترویج برای منبری شدن بود. ما روح پذیرش منبر و منبری شدن را از آقای مجاب گرفتیم. نکته دومی که از او آموختیم، این بود که در هر مطلبی باید تحقیق نمائیم. من هم سعی می کنم از شیوه منبر آقای مجاب پیروی نمایم. یعنی مطالبمان را استنباطی و اجتهادی بیان می کنیم و ما این را از آقای مجاب یاد گرفتیم. در بخشهای روحی و معنوی هم ذوق به درس خواندن و ذوق به کار کردن را از ایشان آموختیم.

* از تلاش و پشتکار ایشان بفرمائید.

- بخشی از زندگی ایشان حسرت بود. او از این که خیلی از معارف در کتاب هاموجود است ولی کسی را ندارم که برایم کتاب بخواند ناراحت بود و حسرت می خورد. حسرت چیزی را می خورد که شدنی نبود ولی امید داشت. من خیلی دوست داشتم برایشان کتاب بخوانم. ولی اجازه نمی دادند. لذا من و برادرم هیچ وقت برای او کتاب نخواندیم چون خودشان اجازه ندادند. ایشان بسیار پیگیر بود که کسی برایش کتاب بخواند و این همت او را می رساند. این برای بینایان یک درس اساسی است، نه برای نایبنايان. او با این که فاقد بینایی بود، از بسیاری از افراد و این در روز قیامت حجت است. آقای مجاب برای بینایان حجت است، چه برسد به نایبنايان. او با این که شرایط سختی داشت، به اوج معرفت رسید. ایشان

ص: ۲۶۰

به طور کامل باری را که اهل بیت در نشر معارف بر دوشش گذاشته بودند، بر زمین نهاد.

* آقای مجاب دارای نشاط روحی فوق العاده ای بودند. سرچشمه این نشاط روحی از کجا بود؟

- به اعتقاد بنده دو عامل اصلی در ایشان مبرز بود. یکی از این عوامل ایمان قوی به خدا و اهل بیت بود. حرفی که می زد، خود به آن ایمان کامل داشت. لذا یکی از ویژگی های منبر ایشان عاری بودن از تصنعات و تکلفات خطابه ای بود. مثل این که کنار شما نشست و به طور خصوصی با شما گفتگو می کند. تمام سخنانش از دل و قلبش استخراج می شد. عامل دوم همت مضاعف و امید به موفقیت بود. وقتی علت موفقیتش را پرسیدم، در پاسخ گفت علاقه به منبر و تشویق بزرگان و پیرمردهای فامیل سبب توفیق من در منبر گردید. در پایان باید بگویم که بنده به ذهنم نرسید از ایشان اجازه مکتوب بگیرم. ولی اجازه شفاهی با لفظ «أجزتُ لك» دارم. اجازه ایشان اجازه روایت بود.

* با تشکر از حضرت تعالی که به رغم اشتغالات فراوان وقت این مصاحبه را اجازه فرمودید.

ص: ۲۶۱

حجت الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمود سبط الشیخ فرزند حضرت آیت الله شیخ منصور در حوزه علمیه مراتب علمی و مدارج معنوی را پشت سر گذاشت. هم اکنون ساکن تهران است و مشغول خدمات مذهبی و فرهنگی در تهران می باشند.

جناب آقای سبط الشیخ از سنین نوجوانی با آقای مجاب آشنا شدند. در زمانی که مرحوم مجاب برای درس به اتاق مشایخ انصاری دزفول تشریف می آوردند؛ نیز در مجالس روضه و منبر حاج آقا سبط الشیخ با ایشان آشنا شد. همچنین در سال های نخست طلبگی یک دوره علم منطق را نزد ایشان خواند. و مباحثات بسیاری در علوم حوزوی با ایشان داشته است.

روز ۲۸ دی ماه ۹۵ خدمت ایشان رسیدیم تا نظریاتشان را درباره مرحوم مجاب را بشنویم. مطالب و نکات سودمندی بیان فرمودند که عیناً در اینجا نقل می کنیم. این مصاحبه به همت آقایان عبدالله امینی و علی نوری انجام شده است.

به نظر حضرتعالی مرحوم مجاب چه ویژگی های برجسته ای داشت و آشنایی حضرتعالی با ایشان از چه زمانی است؟

آقای مجاب به معنای واقعی یک دین دار بود. با توجه به اینکه یک معمم و روحانی نباید خمس پرداخت نماید،^(۱)

ولی ایشان در زمان جنگ وقتی خانه اش را فروخت، پول آن را تخمیس نمود. ما مدرسه ای در دزفول داریم که به اتاق مشایخ

ص: ۲۶۳

۱- این نکته بر اساس دستور معصومین علیهم السلام است که فرمودند: «الخمس لا- یخمس» یعنی پولی که خمس آن پرداخت شده اگر با آن مثلاً خانه خریده شد، به خانه خمس تعلق نمی گیرد.

انصاری معروف است که مرحوم شیخ انصاری در آنجا درس می خواند و قدمت ۷۰۰ ساله دارد. من خیلی کوچک بودم که آقای مجاب برای درس به آنجا می آمد. ما تابستان ها به مدرسه می رفتیم و درس می خواندیم. ایشان هم در درس مرحوم جدّ شرکت می کردند و مرتب مباحثه و درس داشتند. این روال ادامه داشت تا اینکه ایشان به اهواز نقل مکان کردند و بنده کمتر او را می دیدم. اما زمانی که به قم آمدم بیشتر ایشان را می دیدم. او هر روز به منزل ما می آمد و در درس مرحوم والد شرکت می نمود. در جلسات و روضه ها بود که بیشتر با ویژگی ها و فضائل اخلاقی ایشان بیشتر آشنا شدم و برایم ملموس شد.

اگر ممکن است در مورد ویژگی های تبلیغ و منبر مرحوم مجاب توضیح بفرمایید.

یکی از بارزترین خصوصیات ایشان این بود که به هیچ وجه توقع مالی و شخصی از کسی نداشت. حتی برای منبر رفتن هیچ قیمتی تعیین نمی نمود. او فردی بسیار متدین بود. طوری که هر حرامی را ناممکن می دانست. دیگر ویژگی او مطالبی بکری بود که در مناظر ارائه می داد. با توجه به تسلطش بر تاریخ روایات و تاریخ زمان به هیچ وجه از حوزه تاریخ خارج نمی شد و فقط تاریخ محض را بیان می فرمود. او مقید بود تمام نوشته های دانشمندان و متفکرین عرب و عجم را مطالعه نماید و تقریباً تمام آنها را خوانده بود. طرز مرثیه خوانی ایشان با سبک مرثیه خوانی منبری های قم متفاوت بود. چون یک پایه از مرثیه خوانی تسلط بر دستگاه ها و نواهای موسیقی است. لذا منبری های قم در این حیطة بسیار ضعیف اند. ولی آقای مجاب اگر نگوئیم بر تمام دستگاه های موسیقی تسلط داشت، اما بر نواهای مرثیه خوانی مسلط بود. البته همه مداحان دزفول به دستگاه های موسیقی مسلط اند. حتی تمرینات مفصلی هم انجام می دهند و جلساتی هم برگزار می نمایند. وی غالباً اشعار مرحوم ضیائی را در مقامات مختلف موسیقایی در مناظر می خواند. طوری که وقتی شروع به خواندن مرثیه می کرد کسی نمی توانست محزون و گریان نشود. او فردی بسیار فاضل بود. طوری که وقتی عبارات عربی را قرائت می کرد، نمی شد از وی اشکال اعرابی گرفت. او هر چه خوانده و هر چه

آموخته بود، به طور دقیق و جامع تبیین می نمود. او همواره پیگیر بود

کسی را پیدا کند تا برایش کتاب بخواند. معمولاً جایی که منبری نبود و فقط روضه بود نمی رفت. و اگر کسی را می دید که برای وعده گرفتن برای سال های بعد به مجلس می آمد، به شدت با او برخورد می کرد و برای اینکه شائبه ای پیش نیاید، به هیچ وجه نمی پذیرفت. او حتی به انجام تعقیبات نماز و اقامه نماز شب بسیار مقید بود و بسیاری از ادعیه، زیارات، تعقیبات و قرآن را از حفظ بود.

به نظر شما چه عاملی در رشد علمی و معنوی آقای مجاب تأثیر بیشتری داشت؟

من فکر می کنم محیط بیشترین تأثیر را در ایشان گذاشت. دزفول متدینین زیادی داشته و دارد. طوری که بنده از کنار منزل هر یک از آنان می گذرم برایشان فاتحه می خوانم. حتی الآن هم روضه های هفتگی و ماهانه شان قطع نمی شود. آقای مجاب تعریف می کرد که شب هایی بود که بیش از بیست منبر داشتم و با اینکه برق هم نبود، من همه مجالس را شرکت می نمودم و در آخر هم شام توزیع می شد. عامل دوم خانواده است. خانواده مرحوم مجاب علاوه بر اینکه سادات و اولاد پیغمبر بودند، بسیار متدین بوده و هستند. نمونه بارز آن دکتر مجاب است که دارای دکترای داروسازی می باشد که به هیچ وجه نماز اول وقتش آن هم در مسجد ترک نمی شود. حال باید توجه کرد چنین خانواده و چنین محیطی با اساتیدی چون آیت الله قاضی، آیت الله جدّ و آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ و آیت الله محمد علی بیگدلی تأثیری شگرفی در روحیه و منش آقای مجاب ایجاد نمودند. او بسیار متعهد و منیع الطبع بود. به گونه ای که از بسیاری از متدینین جلوتر و پیشتر بود. مرحوم پدرم می گفت آقای مجاب هرچه خوانده، خوب و درست خوانده بود. یکی از ویژگی های مرحوم مجاب این بود که هیچ ادعایی نداشت و هرچه نمی دانست خیلی راحت اظهار بی اطلاعی می نمود و از آن چه می دانست دفاع می کرد. روزی به ایشان پیشنهاد کردیم یک درس مختصر المعانی ترتیب دهیم تا از خاطرمาน نرود. او گفت که من معانی و بیان نخواندم. در باب اصول هم با اینکه تسلط داشت ولی وقتی مباحثه می کردیم می گفت من که نمی خواهم مجتهد

ص: ۲۶۵

شوم. پس نیازی نیست که روی اصول زیاد کار کنم. او دارای روحی لطیف و بسیار صادق و امانتدار بود. حتی اجازه نمی داد در امور شخصیش دخالت نمایم. اگر دستش را می گرفتیم بسیار ناراحت می شد. وی فردی بسیار دقیق بود. وقتی به بن بست خانه ما می رسید، عصا نمی زد. سر کوچه که می رسید، قدم هایش را می شمرد و به سمت چپ می پیچید.

اینکه گفته می شود سبک منبر ایشان دزفولی بود یعنی چه و این سبک دارای چه خصوصاتی می باشد؟

در دزفول سبک خاصی برای منبر مرسوم است که پیشینه تاریخی دارد. ما منبر را ابتدا با قرائت قرآن شروع می کنیم. در تجوید قرآن دزفول قواعدی دارد که در هیچ جای دنیا مرسوم نیست. مثلاً در دزفول اظهار عند الباء بسیار مورد استفاده می باشد. در صورتی که قراء فعلی در سراسر جهان میم را عند الباء اخفاء می نمایند. اما در دزفول عند المیم و عند الباء اظهار است. این یک پیشینه تاریخی دارد. زمانی که جنبدی شاپور ویران شد اهالی آن به دزفول آمدند و این لحن از همان جا سرچشمه گرفته است. علاوه بر این دزفول موسیقی دانانی دارد که واقعاً مشهور و سر آمد هستند. همه مداحان این خطه به موسیقی تسلط دارند. حتی اساتید موسیقی هم خودشان تحت نظر و آموزش استاد هستند. در واقع دزفول طلای ۲۲ عیار است. یکی دیگر از آداب و رسوم این است که منبری و خطیب بزرگ زیاد مرثیه نمی خواند و مرثیه خوانی را به مداحان می سپرد. در واقع هر چه خطیب بزرگ تر باشد کمتر مرثیه می خواند. آقای مجاب هم از همین سبک تبعیت نمود. مرثیه ها و اشعاری که می خواند همه دزفولی بودند. اما ویژگی ای که وی را از دیگر خطیبان قم متمایز می نمود این بود که او یک منبری سیاسی-اجتماعی نبود و به هیچ وجه به مسائل روزگار فعلی ورود نداشت.

خاطرات حضرتعالی از مرحوم مجاب شنیدنی است؛ اگر بعضی از آنها را بفرمایید ممنون می شویم.

منبرهای عالی و مطالب دقیق در آنها و مراثی بسیار حزین در آنها مجالست های زیاد با ایشان که هم از نظر مبادی آداب و هم تدین و هم فضائل علمی و اخلاقی

کم نظیر بودند که باعث تعالی دینی و علمی و روحی بنده بودند.

تسلط بر بعضی علوم غریبه مانند جفر یا دانستن مقامات موسیقی که هیچ وقت اظهار نمی کردند که شاید الآن هم به اظهار آنها راضی نباشند.

به نظر شما علل موفقیت ایشان در منبر و تدریس در حوزه در چیست؟

عوامل و عللی که می توان برای موفقیت ایشان برشمرد، بسیار است ولی اهم آنها عبارت اند از: صداقت تام در رفتار و گفتار؛ بی توقعی یا کم توقعی؛ نداشتن ادعا؛ تازگی مطالب و مراثی نسبت به دیگر خطبا خصوصاً در قم؛ علم و تسلط کامل و جامع بر هر چه از علوم حوزوی خوانده بودند؛ فضیلت بسیاری که بر اثر ممارست بر تحصیل دانش های گوناگون مانند تاریخ و علوم ادبی و علوم اجتماعی داشتند؛ ایمان و اعتقادات دقیق و کاملی که با گوشت و استخوانشان عجین شده بود؛ آگاهی بر نوشتجات متفکرین معاصر مسلمانان و در نتیجه تسلط بر امور اجتماعی و آگاهی از جنبش ها و حرکات سیاسی اجتماعی عصر خود؛ حافظ قرآن بودند. بسیاری از احادیث و ادعیه مفصله از قبیل ابو حمزه و جوشن کبیر را حفظ بودند؛ تدین زیاد و تقید به کلیه واجبات فراموش شده مثلاً ایشان سال خمسی داشتند و از منکرات قلباً بسیار متنفر بودند و اظهار می نمودند. مضافاً بر مداومت بر مستحبات خاصه مانند مداومت بر خواندن نماز شب و تعقیبات مفصل و زیارات؛ ارادت وافر به خاندان نبوت و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین.

مجموعاً یازده سر فصل به عنوان عوامل موفقیت ایشان است.

مهم ترین توصیه اخلاقی ایشان چه مواردی بود؟

اهل نصیحت و پند و اندرز نبودند و شاید آن را نوعی دخالت در زندگی افراد می پنداشتند که از دخالت خوششان نمی آمد.

مهم ترین خاطره ای که از ایشان دارید چیست؟

تخمیس پول منزل اهواز که فروخته بودند و مدتی پیش شان مانده بود. خودشان می فرمودند در بدترین اوقات زندگی شان - ناراحتی های خانوادگی - در بدترین شرایط - وسط بازار - دقیق ترین مطلب از مهم ترین علوم را خوانده اند.

حضرت استاد! در پایان اگر نکته ای به عنوان راهنمایی و توصیه بفرمایید ممنون می شویم.

بعد از تشکر از زحمات و اظهار لطفی که فرمودید باید به عرض برسانم که : این امور ارتباط مستقیم با دین خدا و پیامبران و اولیا دارد. لذا باید از مداخله هر گونه حب و بغض گروهی شهری قومیتی فامیلی و سیاسی اجتماعی جلوگیری شود و کتاب هایی که منتشر می شود، از امور یاد شده، خالی باشد.

همه اساتید حوزوی ایشان فاضل و مجتهد و صاحب نظر بودند، مضافاً بر اینکه بعضی آنان مرجع و صاحب رساله عملیه بوده اند و شئون آنان باید محفوظ باشد.

با تشکر از حضرتعالی که وقت شریف خود را برای این مصاحبه گذاشتید.

ص: ۲۶۸

اهتمام بسیار به مطالعه و دانش، نشست با آیت الله سید احمد اشکوری

یکشنبه ۱۰ بهمن ماه ۱۳۹۵ آقای محمد نوری دبیر علمی بزرگداشت حجت الاسلام سید محمد کاظم مجاب همراه با مؤلف و پژوهشگر مشهور آقای علی اکبر صفری ساعت ۱۴ عصر با جناب آیت الله سید احمد اشکوری ملاقات نمود و گزارشی از کارهای مرتبط با همایش را عرضه کرد. همچنین رهنمودهای ایشان را استماع نمود تا در بخش های مختلف علمی و اجرایی عملیاتی گردد.

ابتدا آقای محمد نوری گفت: دفتر فرهنگ معلولین در سنوات گذشته همواره از نظرات حضرتعالی بهره مند بوده است. در سال ۹۲ حضرتعالی مساعدت بزرگی برای این دفتر داشتید و اختتامیه جشنواره ملی عکس معلولیت و معنویت را در اینجا برگزار کردیم. کار خوب و ماندگاری شد. سالانه حداقل سی نشست کوچک و بزرگ برگزار می کنیم. بخشی از این نشست ها درباره روحانیون دارای معلولیت است. به توصیه جناب آقای سید جواد شهرستانی آثار آنان را احیا کرده و درباره آنان حداقل یک جلد کتاب زندگی نامه منتشر می کنیم. همچنین یک نشست جمع و جور و با حداقل هزینه برگزار می کنیم. سعی می کنیم از هزینه ها بکاهیم تا بتوانیم تعداد بیشتری نشست برگزار کنیم. اما در نشست آقای مجاب مهم ترین میراث ایشان دیوان اشعاری است که قبلاً منتشر شده و سخنرانی های ایشان است که به صورت صوتی در اختیار ما است. اما مدیریت همایش هشت جلد کتاب و هشت DVD در حال نهایی شدن و عرضه در دستور کار دارد.

آنگاه حضرت آیت الله اشکوری فرمودند: بسیار خوشحال هستم که این کار در حال انجام است و برای این شخصیت خدوم و عالم می خواهید نشست بگذارید. به نظر می رسد یکی از کارهای مهم پیاده کردن و چاپ سخنرانی ها و منبرهای ایشان است. چون منبرهای ایشان یک سخنرانی معمولی نبود بلکه یک درس بود و باید کاری کنیم که پیاده شود و در دسترس علما و فضلا باشد و در تاریخ به عنوان یک منبع علمی بماند. اگر همه آنها هم کار و پیاده نشود، لااقل باید گزیده و منتخبی از

آنها پیاده و منتشر شود. چون شنیده ام هفتصد سخنرانی است و خیلی زیاد است و لازم است انتخاب کنید. اگر خود آقای شیخ محمدمهدی ارگانی کار را قبول کند و کار انتخاب و پیاده کردن توسط خود ایشان انجام شود، خوب است.

در ادامه پرسش هایی از محضر ایشان پرسیده شد و با گشاده رویی پاسخ فرمودند:

درباره آقای مجاب از سراسر ایران زنگ می زنند و خاطرات بسیار نقل می کنند به ویژه درباره حوادث تاریخی مرتبط به تاریخ ایران. به نظر حضرتعالی چکار کنیم چون هیچ سند و ملاک و میزان سنجش صحت و سقم در اختیار نداریم.

- عقل بهترین داور و حاکم است. با عقل می توان تشخیص داد کدام نکته چه وضعیتی دارد. لذا شما باید یک منطق عقلانی برای تشخیص داشته باشید.

گویا آقای مجاب ارتباطات گسترده داشته است، با اینکه نابینا بوده ولی ظاهراً گوشه گیر نبوده است.

- به نظر بنده او آدم اجتماعی به معنای اینکه اهل رفیق بازی و گعده باشد، اینجوری نبود. بر عکس انسان درون گرا و فکور و «در خود» بود. ولی ارتباطات منبری داشت یعنی آدم هایی که در جلسات او می آمدند، با آنها ارتباطات دوستانه داشت و به آنها احترام می گذاشت. نظرات آنها را می پرسید و از آرای آنها استفاده می کرد. حتی به جوانان و نوجوانان احترام می گذاشت و با آنها گفت و گو داشت. از آنها پرسش می پرسید و به سؤالات آنها جواب می داد. اما با آنها به گردش برود یا گعده با آنها داشته باشد، نه؛ اینجوری نبود. در واقع از وقتش برای پیشرفت استفاده می کرد و دائم در حال ذکر و تذکار و یا تفکر بود.

آیا خاطره ای از او دارید؟

- وقتی به منزل ما برای روضه می آمد، چند دقیقه گاهی بیست دقیقه زودتر می آمد و چون می دانست ما اهل کتاب هستیم، درباره کتب جدید می پرسید. وقتی به او می گفتیم فلان کتاب جدیداً منتشر شده، از ما می خواست برای او

ص: ۲۷۰

بخوانیم و به هنگام قرائت به دقت گوش می داد.

دیدگاه های او درباره موضوعات آیا متحول می شد یا روی یک موضوع تعصب داشت؟

- اگر منظور مسائل عرفی است، بله نظرات و دیدگاهش عوض می شد. مثلاً وقتی در سال ۱۳۵۹ به قم آمد، درباره دکتر علی شریعتی نظر مثبت داشت و در منبرها از او نقل قول می کرد ولی به تدریج بر اثر مطالعه بیشتر نظرش عوض شد و بعدها منتقد او شده بود. یا حداقل نظرش مثل اول ورودش به قم نبود. بالاخره در مسائل عرفی آدم منصفی بود و چون علاقه مند به مطالعه بود، زود حق و حقیقت را می یافت و اصراری بر خطای خود هم نداشت. اما در مسائل شرعی، مطیع شریعت و شارع بود.

جناب استاد! در هر دوره شرایط اجتماعی و فرهنگی مسلط و حاکم روی اذهان تأثیر دارد؛ مثلاً در زمانی فضای اجتماعی و فرهنگی پر است از آثار دکتر شریعتی و در دوره دیگر آثار مرحوم مطهری مسلط و فراگیر شد و همین طور جو و فضای جامعه متحول است.

- آیا آدم متفکر و حق جو نباید جو زده و مطیع جو بشود بلکه باید با مطالعه، حق و حقیقت را کشف کند. البته قبول دارم اکثر آدم ها تابع جو و مطیع فضای موجود هستند.

عمق علمی آقای مجاب در رشته های مختلف دانش های اسلامی تا چه اندازه است؟

- ایشان مدعی نبود و خودش را متخصص مثلاً فقه، حدیث، علوم قرآن و غیره نمی دانست.

از نظر خط مشی هم می خواست مبلغ باشد. در خط تدریس و مدرس سطوح عالی یا در خط فقاها و مرجعیت نبود بلکه قانع به این بود که مبلغ و منبری مفید و سودمند باشد و نمی خواست از این حدّ پایش را فراتر بگذارد. اما در واقع او مطالعات گسترده داشت و به دلیل حافظه قوی و ذهن خوبی که داشت، عمق

معلومات و دانش های او قابل توجه است. یعنی هر سؤالی در هر یک از علوم دینی مطرح می شد، حرف برای گفتن و تحلیل داشت.

به نظر حضرتعالی ما در دفتر فرهنگ معلولین برای این جور انسان های شریف چکار باید بکنیم؟

- معرفی توانایی های اینان به مردم و به روحانیون و فضلا موجب رشد علوم و افزایش اهتمام آنان به علوم می گردد. چون می گویند آن فردی که معلولیت داشته، چه کارنامه حجیمی دارد و خدا به من نعمت داده و سزاوار نیست تلاش نکنم. فردی نابینا در نجف اشرف بود ولی کفایه تدریس می کرد. بالاخره خدا نعمت هایی به انسان ها داده که درس آموز و عبرت آموز است و موجب تذکار نعمت های الهی می گردد.

با مصاحبه با افراد مختلف خاطرات آنان را جمع آوری کنید. یاد امثال آقای مجاب را نگذارید در تاریخ فراموش شود تا نسل های آتی به او پی ببرند و او را بشناسند.

با تشکر از حضرتعالی که وقت شریف خود را در اختیار ما گذاشتید.

ص: ۲۷۲

پیوندهای دوستی و روابط ایمانی مرحوم مجاب با حضرت آیت الله سید مرتضی هاشمی تهرانی، اصرار پیاپی برای اخذ مصاحبه را به همراه داشت.

به ویژه حاج آقا ناصر مجاب تأکید داشتند مصاحبه از آیت الله هاشمی انجام شود. اما عدم موفقیت در تماس های مکرر به دلیل مشغله های فراوان ایشان، ما را مأیوس کرد تا اینکه بالاخره در ۱۲ بهمن ماه موفق شدیم با ایشان صحبت داشته باشیم. آیت الله هاشمی تهرانی با اخلاق والا، از تماس های مکرر و عدم موفقیت، معذرت خواهی و به پرسش ها با گشاده رویی پاسخ فرمودند. ایشان متولد ۱۳۳۴ در تهران است و از ۱۳۵۴ به قم آمده و هم اکنون مشغول تدریس خارج فقه و خارج اصول فقه در مدرسه صاحب الامر می باشند.

جناب آیت الله هاشمی تهرانی! در چه درس هایی با مرحوم مجاب، همدرس و هم بحث بودید؟

هفت سال در درس خارج اصول و درس خارج فقه حضرت آیت الله شیخ احمد سبط الشیخ انصاری شرکت می کردم در این درس آقای مجاب هم تشریف می آوردند. پر مطالعه بود و گاه به نظر استاد اشکال می کردند.

چه سالی در این درس ها شرکت می فرمودید؟

حدس می زنم از سال ۱۴۰۴ق (مقارن ۱۳۶۳شمسی) تا ۱۴۱۱ق بود. یعنی یک دوره مباحث اصول و یک دوره مباحث فقه را گذرانیدیم.

ذهن و دیدگاه ایشان چطور بود؟

ایشان انسانی مجهول القدر است. من هر شب به اسم به او دعا می‌کنم و خیلی به ایشان علاقه دارم. چون ذهن وقاد داشت. در علمی مثل فقه، اصول فقه، تاریخ اسلام پر مطالعه و خوش فکر و خوش ذهن بود. از کسانی بود که سر درس اشکالات پخته مطرح می‌کرد.

هر روز یک تا چند ساعت مطالعه داشت یعنی افراد برای او کتاب می‌خواندند و او با دقت گوش می‌داد. به مطالعه کردن مقید بود و آن را تعطیل نمی‌کرد. فکر نکنیم چون بینایی نداشت، مطالعه اش تعطیل بود؛ نه دائم اهل مطالعه بود.

منبرش چطور بود؟

آن مرحوم چون ملا، فاضل، زاهد، متدین، بی‌هوا و بی‌ریا بود سخنانش بر دل می‌نشست و جذابیت داشت. برای عموم مردم و نیز برای طلاب و فضلاء منبرهایش قابل استفاده بود.

درس و تدریس او چطور بود؟

دروس پایه مثل ادبیات و منطق درس می‌داد. شاید فکر می‌کرد اگر طلاب در درس‌های پایه قوی تربیت شوند، در دروس بالاتر موفق خواهند شد، از این رو در درس‌های پایه وقت می‌گذاشت.

سخن آخر حضرت‌عالی بفرمایید.

افراد خود ساخته و پاکیزه و مهذب اندک هستند، اینان مجهول‌اند ولی افراد خواهان تهذیب و جستجوگر باید اینان را پیدا کنند و از آنها الگو بگیرند و به آنان تأسی کنند. رحمت‌الله‌علیه، رحمت‌های خداوند بر او باشد.

با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما گذاشتید.

ص: ۲۷۴

مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سید محمد کاظم مجاب سال ها در منزل آیت الله حاج میرزا یدالله دوزدوزانی تبریزی منبر می رفت. ۲۰ دی ماه ۱۳۹۵ پس از هماهنگی با دفتر حضرت ایشان خدمت رسیدیم. ابتدا درباره دفتر فرهنگ معلولین گزارشی تقدیم گردید. آنگاه درباره مراسم بزرگداشت مرحوم حجت الاسلام مجاب توضیح داده شد. در ادامه پرسش هایی با حضرت آیت الله دوزدوزانی مطرح گردید که ذیلاً آورده می شود. این مصاحبه توسط آقای عبدالله امینی و آقای قدیمی انجام یافته است.

حضرت آیت الله؛ آشنایی و روابط حضرت تعالی با مرحوم مجاب از چه زمانی شروع شد؟

سه یا چهار سال آخر عمرشان یعنی از سال ۱۳۸۶ شمسی به اینجا تشریف می آوردند و منبر می رفتند. ما چون شنیده بودیم منبر ایشان مفید است، ایشان را دعوت کردیم. غیر از منبر و قضایای پیرامون منبر، اینجانب ارتباط دیگر با او نداشتم و اساساً با او مانوس نبودم؛ نه اینکه او را دوست نداشته باشم؛ بر عکس به او فراوان علاقه داشتم چون انسان مخلص و مهذب بود.

چون رشته کاری و نوع فعالیت های آقای مجاب با شما متفاوت بوده، ارتباطات اجتماعی یا کاری با هم نداشتید؟

درست است. البته ایشان کم حرف بود و چانه گرم نبود. سرش به کار خودش بود؛ می آمد منبرش را می رفت و سرش را زیر می انداخت و منزل را ترک می کرد. اهل مداخله در امور دیگران نبود.

آیا درباره مسائل علمی پرسش و پاسخ داشتید؟

اگر زودتر می آمد، از من یا افرادی که کنارش بودند، از کتاب های تازه منتشر شده می پرسید. ما هم اطلاعات خودمان را به او می گفتیم. خودش می گفت افرادی هستند کتاب های جدید را برایم می خوانند و با یک بار خواندن معمولاً متن کتاب را حفظ می شوم.

این نعمت بزرگی بود که خداوند به ایشان داده بود. ماها چند بار باید یک متن را بخوانیم تا حفظ شویم. اما او با یک بار خواندن حفظ می شد؛ آن هم متن های علمی و دقیق مثلاً کفایه الاصول یا مغنی اللیب که حفظ شدن آنها بسیار دشوار است، به راحتی حفظ می شد.

درباره یک کتاب خاص که خاطر مبارک هست که با ایشان بحث شد، بفرمایید.

یک وقت می گفت تفسیر که شما ترجمه کرده اید، گرفته و خوانده ام یا می گفت مطالعه کرده ام. چون معمولاً می گفت مطالعه کرده ام و نمی گفت برایم خوانده اند.

درباره منبرهای ایشان و سبک منبرشان بفرمایید.

منبرهای آقای مجاب، خواهان زیاد داشت؛ چون همه این سبک را می پسندیدند و متناسب با اقتضائات بیوت بود. کوتاه و پر محتوا بود و مباحث تکراری نمی گفت و سعی می کرد مباحث و مسائل جدید مطرح کند.

معمولاً منبر تذکر و یادآوری است و ذاتاً تکرار دارد ولی هنر عجیبی داشت و یادآوری و تذکر را با تکرار نکردن خود مباحث می آمیخت و منبر زیبا و جذاب ارائه می کرد.

اهتمام مرحوم مجاب به مخاطبین و احترام به آنها چگونه بود؟

منبری مثل مشاغل دیگر لازم است در کارش اهتمام و انصاف داشته باشد. در همه کارها و مشاغل چه فرهنگی و چه اقتصادی نوعی داد و ستد است. بقال پول می گیرد و ماست می دهد. حالا نباید در ماست کم فروشی کند یا ماست بد بدهد و

غش در معامله کند. منبری هم در وقت مردم باید وظیفه خود را به درستی عمل کند. بعضی از منبری های بینا به اندازه ی مجاب اهتمام به مخاطب ندارند. اما او از ثانیه، ثانیه وقت حصار بهره می برد و برای دقایق وقت مخاطبان برنامه ریزی می کرد. در واقع منبرهایش نظام و نظم داشت. از یک نقطه شروع و به ابعاد آن موضوع را تفصیل می داد، سپس به اتمام می رساند.

حضرت آیت الله! در جهان اسلام درباره فقه الاعمی^۱ یا فقه الاعاقه و فقه الاضم در سطوح مختلف کلاس هست. چون پدیده هایی مثل آقای مجاب که فراوان هم هستند لازم است در رشته کاری خودشان آموزش ببینند و بعد برای همین قشر تبلیغ و فعالیت کنند. حضرتعالی که عمری است در حوزه و فقاقت تلاش می فرمایید، ضرورت این مسئله را چطور می بینید؟

نابینایان و ناشنوایان و دیگر افراد دارای معلولیت که جمعیت قابل توجه دارند، نیاز به مبلغ و مسئله گو دارند و لازم است مسئولین و برنامه ریزان حوزه علمیه در این باره بررسی کنند و مبتنی با نیازها برنامه ریزی کنند ولی اصل کار خوب است.

آمادگی داریم سخن پایانی حضرتعالی را بشنویم.

حاج آقا مجاب رحمه الله علیه از عجایب زمان بود؛ فردی خود ساخته و با اخلاق و مهذب بود.

با تشکر از حضرتعالی که نکات سودمندی فرمودید.

جناب آیت الله یعسوب الدین رستگار جویباری صاحب تفسیر بصائر از حدود سال ۱۳۶۰ یعنی نخستین سال های ورود آقای مجاب به قم، با ایشان آشنا شد. این آشنایی به دعوت برای شرکت در مجالس روضه بیت آیت الله رستگار انجامید.

پس از شنیدن اینکه آیت الله رستگار سی سال میزبان و داعی آقای مجاب بوده، گفتیم حتماً سخنان خوب و تجارب مطلوب برای عموم مردم دارند. دفتر فرهنگ معلولین دنبال اثبات توانایی های نخبگانی است که نوعی معلولیت داشته اند تا این شخصیت ها به یک فرهنگ دینی و ملی تبدیل بشوند. همانگونه که در صدر اسلام عبدالله بن ام مکتوم نابینا توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان یک چهره معتمد و جانشین پیغمبر در زمان های عدم حضور حضرت در مدینه معرفی شد. اگر به سخنان پیامبر درباره معلولین آن دوره نگاه کنیم به وضوح می یابیم حضرت در صدد معرفی آنان به عنوان افراد مفید و مطلوب و فرهنگ سازی نسبت به توانایی های آنها است.

از این رو، همه افراد مرتبط با مرحوم مجاب را تلاش کردیم شناسایی کنیم و با آنان گفتگو داشته باشیم یا از آنان مقاله بگیریم. اینکه آن شخصیت چه نوع تفکر و چه عملکردی داشته، مربوط به کار ما نمی شود؛ البته به همه این شخصیت ها از جمله آیت الله رستگار کمال احترام را داریم. هر اندیشه و هر عملکردی عندالله برای خودش دلیل و برهان دارد و ما حق نداریم کسی را نادیده انگاریم.

اما بعضی به ما توصیه می کنند با فلان فرد حرف نزنید و با فلانی تماس

بگیرید؛ مسلّم بدانند ما در چارچوب کارهای معلولین کارشناسان خبره داریم که تلاش می کنند با بسیج همه نیروها و امکانات، مشکلی از جامعه بکشایند و گرهی باز کنند. اگر شما مثل ما انبوه مشکلات معلولین را خبردار باشید، به ما حق می دهید. البته این رویه را از سیره معصومین علیهم السلام آموخته ایم. حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در عهدنامه مالک اشتر، به مالک درباره معلولین، سی دستور می دهد. در هیچ یک از دستورات نیست که در گفت و گوها فلان ملاک را مراعات کنید یا نمی فرمایند اگر کسی با من زاویه داشت، با او حرف نزنید. بر عکس مداوم سخن از بسیج امکانات برای حل مشکلات معلولین می نماید.

امیدواریم با این مقدمه متوجه شده باشیم مصاحبه با حضرت آیت الله رستگار مبتنی بر چه اندیشه ای است و دلیل ما چه بوده و امیدواریم حرف و نقدهای دیگران را هم پاسخ داده باشیم. به هر حال در دهه نخست بهمن ماه ۹۵ خدمت حضرت آیت الله رسیدیم؛ نخست درباره بزرگداشت مرحوم مجاب و اقداماتی که انجام می دهیم، گزارش عرض شد؛ سپس پرسش هایی از ایشان سؤال شد و با گشاده رویی جواب گفتند.

حضرتعالی چگونه یا توسط چه کسی با ایشان آشنا شدید؟

- سال ۱۳۵۹ به دلیل های متعدد از جمله مسائلی که به دلیل سبک ولایی منبرهایش، برای او در اهواز ایجاد کرده بودند، مجبور شده بود به قم بیاید. قضیه او در اهواز قابل مطالعه است و لازم است در تاریخ زندگی آقای مجاب به تفصیل آورده شود. چون از افتخارات ایشان است. خلاصه اش این است که او را به اتهام لعن های مذکور در زیارت عاشورا، بسیار آزار نمودند به طوری که مجبور به خروج از اهواز شد.

وقتی به قم آمد، بیکار نشست و در جاهای مختلف دعوت شد و منبر می رفت.

در بعضی از این جاها من هم می رفتم و چون خودم مجلس داشتم، دنبال منبری خوب بودم. مثل مادرانی که پسر دارند و در هر مجلسی می روند روی دختران تمرکز می کنند و زیر نظر می گیرند. آقای مجاب را مدتی زیر نظر گرفتیم و متوجه شدم آدم جالبی است و همان کسی است که دنبالش می گردم.

ایشان در مسجد سلماسی هم منبر می رفت و هم درس می گفت، یعنی نزدیک خانه ما بود. مسجد سلماسی می رفتم و سبک او را پسندیدم، بعد هم حضرت زهرا او را به ما معرفی کرد.

آقای مجاب چند سال در منزل شما منبر رفتند؟

- حدود سی سال یعنی از سال ۱۳۶۲، البته دقیق حساب کنیم حدود ۲۹ سال. چون ۶۲ تا ۹۰ (سال فوت آقای مجاب)، بیست و نه سال است ولی عدد را رند می کنم و می گویم حدود سی سال.

اگر خاطره ای یا نکته و فرمایشی درباره مرحوم مجاب دارید بفرمایید.

- خاطره ای از آقای مجاب را دارم که برایتان بازگو می کنم. نذر و عهد کرده بودم اگر آن حاجت برآورده شود در ایام فاطمیه اول، مجلسی بر پا کنیم. ولی تحقق این تعهد با مانع های دنیوی و شخصی مصادف شد و مشکلاتی برای ما به وقوع پیوست. اما پس از رفع مشکلات از خداوند خواستم اگر رضایت الهی باشد و خانه ای بخرم، مجالس فاطمیه را بر پا می کنیم.

بالاخره خانه ای خریدم. اما صاحب مجلس شرط و شروطی داشت که آن هم درست شد. تابستان و ایام فاطمیه بود و ما مجلس را آغاز کردیم. یعنی سال ۱۳۵۱ که سال اول شروع مجالس ما بود تا سال ۱۳۶۲ به مدت ۱۱ سال ادامه داشت. البته با همه مشکلات و مسائلی که نمی خواهم تفصیل بدهم.

اما در سال ۱۳۶۲ تحولی رخ داد و از این سال آقای مجاب وارد مجلس ما گردید. چون آقای مجاب سال ۵۹ از اهواز به قم آمد و سال ۱۳۶۲ یعنی دو یا سه سال بعد از آمدن به قم ما با او آشنا شدیم. این خاطره از اینجا به بعد مربوط به آقای

مجاب است. همسر در سال ۶۲، حضرت زهرا سلام الله علیها را در خواب دید که به ایشان فرموده بود: در فاطمیه دوم هم مجلس بگیرید. به حضرت عرض کرده بود: ما فاطمیه اول را داریم. اما حضرت تأکید فرموده بود شما به ایشان بگویید فاطمیه دوم را هم بگیرید و آقای مجاب و آقای یوسفی مداح را هم دعوت کنید.

فردای آن روز که یکشنبه بود یکصد هزار تومان به ما رسید و معلوم شد حضرت عملاً هم اقدام فرموده اند.

بالاخره سادات را دعوت کردیم. غذا تهیه شد و آقای مجاب هم دعوت شد.

از آن زمان تا حالا در ایام فاطمیه و روزهای جمعه مجلس دارم. تا سال ۱۳۹۰ قطعاً آقای مجاب را دعوت می کردیم ولی افراد دیگر هم دعوت می شدند.

به نظر حضرتعالی اینکه ایشان را حضرت زهرا سلام الله علیها دعوت فرمودند چه جهتی داشته است؟

- ایشان علاقه ذاتی به اهل بیت علیهم السلام داشتند. علاقه و محبتی که فقط قلبی نبود بلکه عینی و عملی هم بود. اشعار زیبا درباره حضرت زهرا و اولاد آن حضرت سروده و در سال ۴۳ و بعد در سال ۱۳۷۶ منتشر کرده است. با سخت کوشی و مداومت تلاش کرد فرهنگ ولایی را مستند و متعالی کند. آثار تاریخی و مقاتل را تماماً دیده و مطالعه کرده بود، بعضی اشکالات آنها را استخراج کرده و در مناظر می گفت. آقای مجاب می توانست روضه ها و مرثیه ها یا مداحی هایی مثل مداحان زمان حاضر بخواند و درآمد خوبی هم کسب کند و در رسانه ملی هم صاحب نام و شهرت گردد. ولی نه تنها دنبال نام و نان نرفت بلکه با اینکه نه بینایی داشت، نه امکانات مالی داشت، تلاش کرد که سبک خاصی از منبر و روضه را عملاً مطرح کند. و به نظرم این تلاش او نتیجه داد و به همین دلیل حضرت فاطمه او را دوست داشت و در خواب توصیه کرده بودند او را بیاورید.

ویژگی های منبر و سخنرانی هایشان به نظر حضرتعالی چیست؟

- مطالب را خیلی مختصر و فشرده بیان می کردند؛ ولی منبرها پر مغز و پر

مطلب بود. در عین اینکه نابینا بود روایات و آیات را به درستی می خواند. ایشان جنبه ادبی را دقیق رعایت می کرد.

هم اکنون منبری های معروفی هستند که فاعل را مفعول و مفعول را مجرور می خوانند. فاعل را هم گاهی منصوب می کنند. الآن هم مشهوراند و فراوان هستند. ولی ایشان خیلی منظم بود و این باعث شد که فضلا و علما به ایشان اعتماد داشته باشند و هر ساله در دهه عاشورا، شب های ماه مبارک رمضان که به منبر می رفت و تقریباً بیشتر از ۶۰-۵۰ تا منبر در سال در منزل ما می آمد، خیلی منظم و متدین و ولایی بود.

بنابراین

سخنرانی ها و خطابه های ایشان را در سه بعد می توان ارزیابی کرد: ظاهر عبارات و رعایت قواعد ادبی در قرائت و نیز رعایت لحن جذاب و با صدای آهنگین خواندن، البته آهنگی که مشروع باشد.

جنبه دوم محتوای مطالب بود. مبحث ها و موضوعاتی انتخاب می کرد که در افزایش ایمان و معنویت افراد مؤثر باشد. بالاخره جنبه سوم در نظر گرفتن خواست و نیاز مخاطبان است. با اینکه نابینا بود ولی مجلس را کنترل داشت و گویا می دانست حاضران چه دغدغه و چه نیازی دارند و طبق همان حرف می زد.

از هر سه جنبه منبرهایش خوب بود، به همین دلیل هم در بین علما و فضلا طرفدار داشت.

آیا هر فردی جذابیت داشته باشد، خوب است یا در کنار جاذبه باید دافعه هم داشته باشد. هر فرد محب اهل بیت علیهم السلام و ولایی هم دشمن دارد و هم دوست؟

- من از دشمنان آقای مجاب نگفتم چون اعتراض می کنید و قطعاً مطلب را حذف می کنید. بله حرف شما درست است. آقای مجاب دشمن هم داشت مثلاً یک بار هم او را در رسانه های دولتی مطرح نکردند. یک سخنرانی او را نشان ندادند. شاید بگویید لهجه داشته و مناسب نبود. ولی در رسانه های منطقه خودشان و دزفول که مناسب بود. به هر حال جاهایی دعوت می شد که مثل خود او فکر می کردند و مثل

ص: ۲۸۳

خودش عقیده داشتند. جاهایی که او را قبول نداشتند دعوت نمی شد.

آیا خاطره ای در موردی که دافعه داشت و موجب آسیب او شده باشد دارید؟

- خاطره ای دارم که کمتر نقل شده است. سال ۶۷ یا ۶۸ خیلی در قم برف آمد. خیابان ها و کوچه ها چند روز پر برف بود. آقای مجاب منزلشان جوی شور نزدیک مسجد معصومیه بود. در این وضعیت پر برف به طرف خانه ما که نزدیک مسجد سلماسی بود، پیاده می آمد. دو کوچه مستقیم می آمد، بعد از خیابان معلم رد می شد و به طرف ما می آمد. آخر کوچه و نزدیک خیابان معلم ساختمان جامعه مدرسین قرار دارد. کسی از او می پرسد: پیرمرد نابینا در این برف کجا می روی؟ او می گوید: می روم خانه آقای رستگار برای روضه. آن آدم پست او را هل می دهد و به وسط برف ها پرت می کند. بالاخره وقتی به خانه آمد، دیدیم عبا و عمامه و لباس هایش گلی است و سر و وضع ناجوری داشت. ولی در جمع نگفت چی به سرش آمده ولی بعداً خصوصی گفت.

آن فرد با من مخالف بوده و فکر کرده آقای مجاب مثل من است، لذا با او دشمنی کرده است. ولی تعجب اینکه چه وجدانی داشته که یک آدم نابینا را در برف و گل انداخته و رها کرده و رفته است.

درباره مقامات معنوی ایشان و اخلاق و منش ایشان بفرمایید.

- اخلاق و منش ایشان ولایی بود. اگر انسان ولایی باشد، همه چیز هست و اگر ولایت نباشد سخنان می شود سخن چران. آن کسی که روحیه و روح به مجلس می دهد و آن چیزی که مؤثر در افکار جامعه است، ولایت است. و ایشان هم این را دارا بودند.

ولایت فقط حرفی نیست و عمل و تجربه می خواهد، تلاش می خواهد. ولایت یعنی محبت و علاقه و عشق به معصومین و به اهل بیت علیهم السلام و عمل به دستورات آنها. آقای مجاب در حد عالی داشت. ولی بعضی فقط ادعا می کنند یا

حرفش را می زنند. آقای مجاب با اینکه امکانات جسمی و امکانات مالی و پُست و مقام نداشت اما علاقه اش و پیوندش با اهل بیت علیهم السلام موجب علاقه مردم به او شده بود. لذا سرمایه بزرگ اجتماعی که همان علاقه مردم به او است داشت. در پایان اگر نکته دارید بفرمایید.

- خداوند روحش را الساعه با اجداد طاهرینش محشور بگرداند و رحمت خدا بر او باد. شهادت می دهیم انسان وارسته و پاکی بود.

ص: ۲۸۵

حجت الاسلام والمسلمین آقای حسن اسفندیاری از منبری های موفق در تهران است. هم اکنون مسئول پاسخگویی به پرسش های مردم در دفتر آیت الله نوری همدانی در تهران و نیز امام جماعت مسجدی در شمال شرق تهران است.

او قبلاً در قم ساکن بوده و در مجالس مرثیه خوانی با مرحوم مجاب آشنا شده و این آشنایی را تا آخر عمر ادامه داده است. نیز در شب هفت آقای مجاب منبر جذابی در تهران داشته و نکات مطلوبی گفته است.

همه اینها باعث شد خدمت ایشان برسیم و درباره خاطرات و نظراتشان درباره مرحوم مجاب پرسش هایی داشته باشیم.

در مورد چگونگی آشنایی خود با آقای مجاب بفرمایید و از خودتان هم بگویید.

- بنده حسن اسفندیاری، متولد ساری هستم. اما در قم رشد و پرورش یافتم. در حال حاضر بیش از بیست سال است که در تهران ساکن هستم. در سال ۱۳۷۵ ما با خانواده ای از سادات آشنا شدیم و همین آشنایی سبب ایجاد وصلت بین دخترم و یکی از فرزندان آن خانواده گردید. داماد ما برادر داماد عالم عامل مرحوم آقای مجاب «سید احمد رشیدی فر» می باشد. و همین وصلت سببی باعث شد تا از همان سال «۷۵» با شخصیت و منش این عالم وارسته آشنا شویم. اما در جلسه اول، کمی فکر کردم و متوجه شدم بنده آقای مجاب را قبلاً هم می شناختم و برایم

چهره ای آشنا است. متوجه شدم در مجالس ذکر اباعبدالله و مرثیه و روضه خوانی در قم خدمت ایشان رسیده ام.

در کدام جلسه و مجلس با مرحوم مجاب آشنا شدید؟

- سال ۱۳۷۰ بنده و آقای مجاب در روزهای جمعه قبل از ظهر منزل سید احمد اشکوری منبر می رفتیم. لذا آشنایی من با ایشان به سال های ۶۹-۷۰ در بیت سید احمد اشکوری بر می گردد. اما باز هم که فکر کردم به خاطر آمد که بنده ایشان را حتی پیش از منزل آقای اشکوری هم دیده ام. من سال ۱۳۶۰ از حوزه علمیه مازندران به قم رفتم و در مدرسه آیت الله میرزا هاشم آملی مشغول به تحصیل شدم. مقابل مدرسه واقع در کوچه جوب شور منزل آقای مجاب بود که بنده از همان سال ۶۰ ایشان را دیده بودم که عصازنان عرض خیابان را می پیمود و به حرم و روضه ها رفت و آمد می کرد. او نوعاً منازل علما منبر می رفت. یکی از این علما آقای فقیهی بود که با ما نسبت قوم و خویشی داشت و سال پیش به رحمت خدا رفت. آقای مجاب از سال ۵۹-۶۰ شب های جمعه در منزل آقای فقیهی منبر می رفت. در واقع تاریخ آشنایی من با ایشان به سال های ۵۹-۶۰ بر می گردد.

در جلسات خانوادگی ایشان را چگونه یافتید؟

- هرگاه آقای مجاب به منزل دختر و دامادشان سید احمد رشیدی فر واقع در خیابان مینی سیتی، شهرک شهید محلاتی می آمد، بنده به دست بوسی ایشان می رفتم.

دقایقی که در مجلس مهمان بودیم معمولاً مباحث علمی و دینی مطرح می شد. یعنی آقای مجاب علاقه داشت بحثی مطرح شود و نظر جمع حاضر را بداند. یا اگر کتاب جدیدی هست می گفت آن را بخوانید. بالاخره وقت خود را هدر نمی داد. آدم منظم، وظیفه شناس، متخلق به محاسن اخلاقی بود. پشت سر کسی حرف نمی زد، با اهل مجلس گرم می گرفت و به همه احترام می گذاشت.

آگاهی های ایشان به معارف دینی و رخدادهای جاری چگونه بود؟

- اما در مورد آقای مجاب باید به این مسئله اذعان نمایم که ایشان فردی بود که

به ظاهر دنیا را ندید. ولی تمام دنیا در دل و قلب و فکر و ذهنش بود. او اطلاعات جالب و جامعی داشت که ما با وجود داشتن بینایی نمی توانستیم پردازش و تجزیه و تحلیل نماییم. ایشان هم از اخبار روز جهان مطلع بود؛ هم به احادیث و روایات شیعه و سنی مسلط بود و هم بر متون مختلف تفسیری شیعه و سنی تسلط داشت. البته اشراف ایشان بر علوم ناشی از فیوضات الهی و حافظه ویژه اش بود. چنان که اگر مطلبی یک مرتبه برایش خوانده می شد، همان مطلب را با ذکر سند، فرد خواننده و زمان بیان آن مطلب به ما تحویل می داد.

آیا حضار و علما و فضلا از منبرهای ایشان استفاده می بردند؟

- زمانی که ما در منزل آقای اشکوری منبر می رفتیم، بنده یک سوره از قرآن را از تفاسیر مختلف معنا می کردم و آقای مجاب هم تاریخ اهل بیت علیهم السلام را بیان می فرمود. طوری که به معلومات تمام علمای حاضر در مجلس که نوعاً هم مجتهد بودند، تنه می زد. بنده شاهد بودم که بعضی از بزرگان با دقت گوش می دادند. برخی از آنها مطالب را برای بار اول دریافت می کردند و برخی دیگر هم که در محفوظاتشان داشتند ولی فراموش کرده بودند برایشان تجدید و تثبیت می شد.

اخلاق ایشان برای جوانان چگونه قابل الگوگیری است؟

- آقای مجاب به قدری پاک و خالص بود و زبانش را کنترل می نمود که به هیچ وجه از وی یک مزاح نا به جا و یک طعنه ناصحیح به کسی شنیده نمی شد. او تقوا به معنای واقعی یعنی کنترل بر خودش داشت. لازم است ویژگی های اخلاقی ایشان برای مردم نوشته و بیان شود تا به او تاسی کنند.

توسل و اتکاء ایشان به اهل بیت علیهم السلام چگونه بود؟

- آیت الله مامقانی در وصف آقای مجاب می فرمود: توسلات ایشان به ائمه اطهار علیهم السلام و متقابلاً توجه حضرات معصومین او را به این مقام علمی و معنوی رساند. ما در نجف هر وقت گرفتار می شدیم، به این حضرات توسل می نمودیم و مشکلاتمان برطرف می شد. خداوند در قرآن می فرماید پرهیزگار

باشید تا به شما علم عطا کنم. علم با اطلاعات تفاوت دارد. آقای مجاب به خاطر پرهیزگاریش دارای علم الهی بود.

شیوه رسیدن آقای مجاب به مقامات از چه طریقی بود؟

- منبرهایش انسان را متحول می کرد و این نشانه علمش به شمار می آمد. هیچ عالمی نیست که پای منبر ایشان آمده باشد و اشراف او بر علوم را تأیید نموده باشد. تعبیر مجتهد منبری یا منبری مجتهد در رابطه با ایشان مصداق دارد. بنده نسبت به آقای مجاب ارادت خاصی داشتم و گاهی اوقات در قم به دست بوسی ایشان می رفتم. چون به این نتیجه رسیدم که کسی بدون توجهات ائمه معصومین علیهم السلام به چنین مقام علمی و معنوی نمی رسد. او حتی به کسانی که با آنها مخالف بود، احترام می گذاشت و محور عقایدش را پیامبر و اهل بیتش قرار داده بود و اعتقاد داشت که می شود همه را به این جهت سوق داد. در واقع امتیاز ایشان این بود که آنچه را که او می دید، دیگران نمی دیدند. آقای مجاب یک عالم عامل بود که نظیرش بسیار کم است. من به این مسئله یقین پیدا کردم که علاوه بر اینکه مقداری از اطلاعات ایشان اکتسابی بود، ولی بیشتر علمش الهی بود. یعنی ریشه علم او الهی بود. یکی از دلایلی که او به این مقام رسید، مصاحبت و همنشینی با ابرار و خوبان بود.

با تشکر از اینکه وقت شریف خود را به این گفت و گو اختصاص دادید.

ص: ۲۹۰

حجت الاسلام آقای محمود اشراقی دزفولی الاصل و ساکن قم است. از جوانی ارتباط وثیق با مرحوم مجاب داشت؛ علاوه بر آن ارتباط خانوادگی داشتند و تلاش می کرد هر ماه حداقل یکبار همراه همسرش به خانه مرحوم مجاب برود و عمدتاً درباره مسائل علمی و علوم حوزوی بحث می کردند.

این مصاحبه در دی ماه ۱۳۹۵ توسط آقای عبدالله امینی اجرا شد.

شما از چه زمانی، چگونه و توسط چه کسی با مرحوم آقای مجاب آشنا شدید؟

- بنده از خویشاوندان مادری آقای مجاب به شمار می آیم. یعنی مرحوم والده من با ایشان خاله زاده بودند و از دوران نوجوانی او را می شناختم. گاهی بزرگان فامیل داستان هایی از ایشان در منزل ما نقل می نمودند. می شنیدم که علیرغم نقصان بینائی دارای توانمندی های فوق العاده ای بودند. وقتی این اوصاف را در مورد ایشان شنیدم از دوران نوجوانی به وی علاقه مند شدم. از سال ۶۴ که بنده تازه وارد یکی از مدارس حوزه علمیه قم شده بودم و مغنی می خواندم، آشنایی من با آقای مجاب قدری بیشتر شد. سال ۶۷ بود و دو سال از مجروحیت من می گذشت که مجدداً به قم مهاجرت کردیم و با آقای مجاب در منطقه جوب شور کوی وصال همسایه شدیم. منزل ما استیجاری بود و دیوار به دیوار و پشت به پشت منزل ایشان واقع شده بود. همین امر سبب شد تا بیشتر خدمت ایشان برسم و از محضرشان کسب فیض نمایم. با توجه به تسلط و تبحر او در ادبیات در سال ۶۷ با این که بنده لمعه می خواندم؛ ولی به خاطر جبهه و جنگ بخشی از شرح الفیه سیوطی باقی مانده بود که من از ایشان تقاضا کردم این کتاب را در محضرشان

بخوانم. او حافظ تمام الفیه بود. و هر روز صبح که خدمت شان می رسیدم ابتدای الفیه را می خواندم و او تا انتها پیش می رفت و توضیحات لازم را ارائه می نمود. سپس بنده شرح سیوطی را می خواندم و او هم توضیحاتی در مورد شرح سیوطی بر الفیه می فرمود. مدتی به خواندن الفیه و شرح سیوطی گذشت تا این که پس از چند سال علاقه مند شدم بیشتر در خدمت ایشان باشم. تا بتوانم به اموراتشان رسیدگی نمایم. چون فرزندان ایشان ساکن تهران بودند. به همین دلیل تقاضا کردم که تفسیر صافی را نزد ایشان بخوانم. یک ماه قبل از ماه مبارک رمضان شروع کردیم و تعداد زیادی از آیات سوره بقره را خواندیم. او حافظه بسیار قوی داشت. او حافظ کل کلام وحی بود. طوری که پایان جزءها را هم می دانست. در همین باب لازم می دانم خاطره ای را نقل نمایم. در شب های ماه مبارک رمضان علمای قدیمی دزفول جمع می شدند و جلسات قرائت قرآن برگزار می نمودند. یکی از این شب ها بنده تصمیم گرفتم در جلسه ای که در منزل حاج آقا ظهوری برگزار می شد، شرکت نمایم تا با علمای قدیمی دزفول بیشتر آشنا شوم. به خاطر دارم وقتی نوبت به قرائت آقای مجاب رسید ایشان شروع به خواندن نمود و وقتی به پایان جزء رسید، با گفتن صدق الله العظیم پایان جزء را اعلام نمود. آقای مجاب معلولیت را برای خود محدودیت نمی دانست و در طلبگی و نشر معارف الهی و مذهب حقه جعفری همواره کوشید و از هیچ کاری فرو گذار ننمود. او از دوران طفولیت منبر می رفت و در اداره آن بسیار توانمند بود. طوری که در کوتاه ترین زمان ممکن مفیدترین و جامع ترین مطالب را بیان می فرمود و مستمعین را خسته نمی کرد. او اطلاعات دقیقی از تاریخ حتی تاریخ سیاسی ایران داشت. او زمانی که بحث جمال عبد الناصر در مصر مطرح بود، از طریق گوش دادن به رادیو اخبار، روند مبارزات وی را پیگیری می نمود. در زمان حکومت فاسد پهلوی هم آقای مجاب تحت نظر بودند. حتی ماشینی که ایشان را برای منبر، تحت کنترل بود. در زمان رضا خان که عمامه ها را از سر روحانیون بر می داشتند، در سن ۱۱ سالگی عمامه آقای مجاب توسط یک پلیس در خیابان از سرش برداشته شد. ایشان ادعیه، روایات، احادیث و اشعار متعدد و زیادی را از حفظ داشت و همین مسئله سبب پر محتواتر شدن و جامع تر بودن منبر ایشان نسبت به سایر منابر شده بود. یکی از مهم ترین

ویژگی های ایشان برخوردار از قوه ملکوتی و الهی بود. بنده به دلیل همسایگی با او بسیاری از مواقع هم مسیر می شدیم و مقداری از مسیر را با هم طی می نمودیم. زمانی که به سر کوچه ما می رسیدیم، ایشان از من می خواست که به منزل بروم و بقیه مسیر را به تنهایی و با استفاده از عصای سپید می پیمود. مرحوم مجاب در ادبیات هم ید طولانی داشت. طوری که وقتی در درس خارج آیت الله کوکبی شرکت می کرد، برخی از طلاب روایات را قرائت می کردند و آقای مجاب هم اغلاط صرفی و نحوی آنان را می گرفت و متذکر می شد و از این اشتباهات اظهار ناراحتی می نمود. ایشان نسبت به قرائت صحیح روایات حساسیت و توجه خاصی داشتند. من همین جا لازم می دانم به این موضوع اذعان نمایم که بسیاری از طلاب به منزل ایشان می رفتند و در محضر او درس می خواندند. یکی از طلاب نقل می کرد که من رهبر خرد نوشته میرزا محمود مجتهد خراسانی را در محضر آقا خواندم. سپس منظومه ملا هادی سبزواری را خواندم. اما وقتی رهبر خرد را یاد گرفتم، منطبق ملا هادی سبزواری را بهتر درک کردم. بنده فکر می کنم اگر او خسته نبود و در منزل محدودیتی نداشت، ابایی از تدریس نمی نمود.

اگر امکان دارد قدری از ویژگی های شخصیتی و اخلاق و منش و مقامات علمی و معنوی ایشان بیان فرمایید.

- در رابطه با مقامات معنوی ایشان آنچه که بنده دیده و شنیده بودم، این بود که برادر ایشان آقای دکتر مجاب می فرمود که آقای مجاب از سن یازده سالگی تا هشتاد و یک سالگی که پایان عمر مبارکشان بود هر شب نماز شب می خواند. یکی از بستگان نقل می کرد که پایان عمر ایشان بود که شبی برای اقامه نماز شب بیدار شد. ولی به علت ضعف و سستی و کسالت بیجان شد و بر زمین افتاد. بنده جمعه ها به اتفاق خانواده به منزل ایشان می رفتیم و با او گپ و گفتگو می نمودیم. ایشان همیشه به من می گفت که من عصرهای جمعه چشم انتظار شما هستم و ختم صلوات خاصه انجام دادم و مطمئن بودم که شما می آید و همان هم می شد و ما به منزل ایشان می رفتیم. او نسبت به ادعیه ماه مبارک رمضان هم توجه خاصی نشان می داد و دعای هر روز را در همان روز خودش قرائت می کرد. زمانی که من

برای خواندن تفسیر صافی به منزلشان می رفتم، سعی می کردم طوری بروم که به اذان ظهر متصل شود و نماز را به جماعت پشت سر ایشان بخوانم. ولی او از این که امام جماعت شود، امتناع می نمود و می گفت من اهل ریاست نیستم. ولی برای من توفیقی بود که پشت سر ایشان نماز بخوانم. همسر ایشان نقل می کرد که آقای مجاب چهار ساعت در شبانه روز بیشتر نمی خوابد. شب ها از ساعت نه تا یازده می خوابید. سپس بیدار می شد و به نماز شب و مناجات و دعا با معبود می پرداخت. سپس نماز صبح را همراه با تعقیبات ادا می نمود و پس از نماز حدود دو ساعت استراحت می نمود. آقای مجاب می فرمود که من حفظ ادعیه، آیات و روایات و اشعار را مدیون پدرم هستم. او از یک سالگی که من نابینا شدم، مرا مجبور به حفظ این مطالب نمود تا من در جامعه دارای جایگاه شوم و سربرار نباشم. حتی گاهی پیش می آمد که به خاطر حفظ آیات و روایات مرا در اتاق زندانی می نمود. منابر و روضه های مرحوم مجاب مقبول همگان واقع می گردید. او بیش از هفتاد سال آن هم در منازل علما منبر رفت و یک صدای ماندگار از خود باقی گذاشت. شاید سال آخر عمر ایشان بود که دیگر نتوانست منبر برود. بنده به خاطر دارم که مراسم تشییع پیکر ایشان در مسجد امام حسن عسکری علیه السلام برگزار شد. شاهد بودم که نوار سخنرانی و روضه ایشان از بلندگوی مسجد پخش می شد که روضه حضرت زهرا (س) را خوانده بود. با خود اندیشیدم که آقای مجاب در مراسم ترحیمشان هم خودشان روضه خوان بودند. با پخش صدای او همه متأثر و اندوهگین بودند و می گریستند. وی دارای مناعت طبع بود و از طریق منبر ارتزاق می نمود. روزی بنده ایشان را به یکی از علما به نام آقای جزایری که در دفتر رهبری کار می کرد، معرفی نمودم و از او خواستم اگر امکان دارد با توجه به این که ایشان نابینا هستند، کمک های مالی به وی صورت پذیرد. آقای جزایری هم وی را می شناخت و پذیرفت. وقتی برای تهیه گزارش به منزل حاج آقا رفت، ایشان اعلام عدم نیاز نمودند. او پول منبر را برای خود درآمد می دانست و از همین درآمد خمس هم می پرداخت. او شرح منظومه را محضر آیت الله سید اسدالله نبوی تلمذ نموده بود. حدود بیست سال پیش بنده شرح منظومه بخش الهیات و فلسفه را نزد یکی از اساتید می خواندم. روزی خدمت آیت الله مجاب رسیدم و عرض کردم که صبح

شعری را از منظومه خواندم. ولی در حال حاضر فقط یک قسمت از آن را به خاطر دارم و همان قسمت را برای حاج آقا خواندم. اما ایشان تا آخر برایم خواند و اینجا بود که فهمیدم او در فلسفه هم دستی بر آتش دارد. آقای مجاب شرح منظومه را نزد آیت الله نبوی در سال های ۴۴-۴۵ خوانده بود. و این خاطره در سال ۷۴-۷۵ روی داد. این حاکی از ذهن نقاد و حافظه قوی ایشان می باشد. او خود نقل می کرد که من ذهن نقادی داشتم و به این بخش از شعر که رسیدم اشکالی گرفتم و سؤالی پرسیدم. همین سؤال من سبب شد که استادم دیگر فلسفه را برایم جایز ندانست و درس را تعطیل نمود. بنده سه سال «از سال ۶۷ تا ۷۰» با آیت الله مجاب همسایه بودم و در همان زمان او هر روز صبح پس از نماز زودتر از من به نانوائی می آمد و سنگک می خرید. مقابل نانوائی جوی بزرگی بود که من نگران بودم که ایشان چگونه می خواهد از آن رد شود. ولی در کمال ناباوری دیدم که با عصایش عرض جوی را اندازه گیری نمود و به آسانی از آن عبور کرد. او از ترحم بیجا و کمک های نا به جا بسیار متنفر بود و ناراحت می شد. مثلاً اگر می خواستیم در خیابان دستش را بگیریم ممانعت می نمود. ولی اگر پیشنهاد می کردیم با یکدیگر قدم بزنیم می پذیرفت. حتی برای عبور از خیابان هم سخت نمی گرفت. او شخصیت بسیار مستقلی داشت. طوری که وقتی برای صرف غذا به منزلشان می رفتیم، اگر من ظرف غذا را جلوی ایشان می گذاشتم می فرمود مرد را در خانه خودش اکرام نمی کنند. من صاحب خانه هستم و باید از شما پذیرائی نمایم. حتی برای پوست کندن میوه ابتدا به سختی می پذیرفت که ما برایش انجام دهیم. ولی قدری که بیشتر با هم آشنا شدیم زیاد سختگیری نمی نمود. او در ماه مبارک رمضان توسلات و مناجات زیادی داشتند. پدر مرحوم ایشان هم در زمان خود در ماه رمضان در مسجد جامع دزفول اعتکافات بسیاری انجام داده بودند. آقای مجاب نسبت به حضرت مهدی علیه السلام نیز ارادت و علاقه خاصی داشتند. در همین رابطه لازم می دانم خاطره ای را بیان نمایم. روزی که ایشان از دنیا رفتند، ما به منزلشان رفتیم و همه دور هم جمع شدیم، و با ناراحتی مشغول قرائت قرآن و فاتحه شدیم. در همان مجلس داماد ایشان نقل کرد که او در لحظات پایانی عمر خود به قرائت سوره یاسین پرداخت. وقتی به آیه **سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ** که رسید لبخندی زد و به

رحمت حق پیوست. من استنباط کردم که ائمه اطهار علیهم السلام در هنگام قبض روح به دیدار ایشان آمده بودند و چه بسا سلام او را پاسخ دادند. بنده چندین بار خواب ایشان را دیدم که با چشم بینا در حال رانندگی بودند. وقتی خوابم را برای خانواده اش بازگو نمودم، آنها گفتند که اینها مراحل تکامل معنوی ایشان در برزخ و آخرت می باشد. سپس گفتند اتفاقاً هر کس خواب آن مرحوم را می بیند، با چشم بینا دیده است. روزی که او رحلت کرد، در شبستان امام خمینی در حرم مطهر حضرت معصومه (س) مشغول تدریس بودم که برادر ایشان آقای دکتر مجاب با بنده تماس گرفت و ضمن دادن خبر فوت ایشان از من تقاضا کرد در مورد خرید قبر پیگیری نمایم. من هم به قبرستان درب بهشت روبروی گلزار شهدا رفتم و مسئولین قبرستان برای قبر یک طبقه قیمت دوازده میلیون تومان را به من اعلام نمودند. به خانواده مرحوم مجاب اطلاع دادم. آنها هم به درب بهشت آمدند و برای رایزنی به دفتر قبرستان رفتند. روی سکوی حیاط ورودی قبرستان نشستم و به روح ملکوتی آیت الله مجاب متوسل شدم و از او خواستم خودش همه کارها را درست کند. در کمال تعجب اعضای خانواده ایشان از دفتر آمدند و گفتند که مسئولین قبرستان با قیمت هشت میلیون تومان موافقت نمودند. روز تشییع جنازه ایشان هم دو نماز میت برایشان خوانده شد. یکی توسط آقای سید محمد حسین سبط الشیخ در صحن آینه حرم مطهر خوانده شد و نماز دیگر هم در سالن علمای قبرستان در اتاقی که می خواستند ایشان را دفن کنند همراه با زیارت عاشورا قرائت گردید. سپس همه به پاکی و بزرگواری آن عالم وارسته شهادت دادند. مرگ ایشان برای ما ضایعه اسفناکی بود.

با تشکر از حضرتعالی که وقت شریف خود را در اختیار ما گذاشتید.

اشاره

بین مرحوم آیت الله سید کاظم حکیم زاده معروف به حکمی و مرحوم حجت الاسلام آقای سید محمد کاظم مجاب رابطه دوستانه و پیوندهای عمیق انسانی و ایمانی وجود داشت. خدمت فرزند محترم آیت الله حکیم زاده رسیدیم تا در این باره توضیح دهند. این گفتگو توسط پژوهشگر و نویسنده فرزانه آقای عبدالله امینی در ۲۰ دی ماه ۱۳۹۵ در دفتر فرهنگ معلولین اجرا شد.

آقای علی رضا حکیم زاده مشهور به حکمی و معروف به علاء الدین فرزند سید کاظم حکیم زاده ساکن قم و دبیر بازنشسته آموزش و پرورش است. دزفولی ها فامیل حکیم زاده را حکمی می خوانند، از این رو ایشان و پدرشان به حکمی شهرت دارند. آقای علی رضا حکیم زاده در این مصاحبه اطلاعات سودمندی درباره مرحوم مجاب و رابطه ایشان با پدرشان بیان کردند.

مصاحبه شونده دوست دارند به نام علاء الدین خوانده شوند ولی به نام شناسنامه ای ایشان در این مصاحبه استناد شده است.

پدر حضرتعالی با مرحوم مجاب در چه زمینه هایی همکاری داشتند؟

- شما پدرم را حکیم زاده می نامید. لازم است تذکر دهم: به دلیل دشواری تلفظ حکیم زاده دزفولی ها نام خانوادگی ما را خلاصه کردند و حکمی را بر ما نام نهادند. همه اجداد ما حکیم بودند و در همه علوم به خصوص طب و ریاضیات تبحر داشتند. به همین دلیل هم نام خانوادگی حکیم زاده بر ما اطلاق شده است. مرحوم آقای مجاب هر روز از ساعت ۸ تا ۹ صبح به منزل ما می آمد تا مرحوم والدیم برایشان کتاب بخوانند. آقای مجاب به مطالعه و کتابخوانی علاقه داشتند و به دلیل

ص: ۲۹۷

هوش و فراست بالا چنانچه مطلبی یک بار برایشان خوانده می شد، به سرعت آن را فهم و دریافت می نمود. گاهی هم پیش می آمد که به مطلب سنگینی می رسیدند، ایشان از پدرم می خواستند که آن را مجدداً تکرار نماید.

پدر شما چگونه با آقای مجاب و در چه زمان و چگونه آشنا شدند؟

- ما با آقای مجاب نسبت خویشاوندی داشتیم. و بنده از دوران کودکی و نوجوانی ایشان را می شناختم. او در دوران دبیرستان و دانشجویی بنده که مقارن با دوران جنگ تحمیلی بود، به قم مهاجرت نمود. یکی از کارهای بسیار خوب وی که مورد پسند بسیاری از آقایان به خصوص فامیل قرار گرفت، این بود که در شب های ماه مبارک رمضان جوانان را جمع می کرد و هر شب در منزل یکی از آقایان مراسم قرائت و تفسیر قرآن برگزار می نمودند. ایشان حق استادی بر گردن ما داشتند و در این مراسم ها آقای سبط الشیخ انصاری و فرزندشان، آقایان نبوی و مرحوم والد مرحوم شرکت می کردند و از محضر ایشان کسب فیض می نمودند. ما از سادات گوشه هستیم. کتاب سادات گوشه را مرحوم پدرم به کمک سید محمد علی امام ویراستاری نمودند.

بهرحال ابتدا مرحوم مجاب با پدرم به دلیل ارتباط خانوادگی، آشنایی داشتند ولی به تدریج در مجالس مذهبی و جلسات قرآنی پیوند و روابط آنها عمیق تر گردید.

اگر خاطره ای از مرحوم مجاب دارید بیان فرمایید.

- ایشان اوایلی که به قم آمده بودند، با کسی آشنا نبودند. اما کم کم با بیوت مراجع و بزرگان آشنا شدند و منبرهایی در منازل علمایی چون آیت الله کوی؛ آیت الله مامقانی، حضرت حجت الاسلام مهدی پور و دیگر بزرگان در ایام محرم، ایام فاطمیه و دیگر مناسبت های مذهبی داشتند. منابر ایشان بسیار مفید و مختصر بود و نهایتاً ۲۵ دقیقه بیشتر به طول نمی انجامید. اما در همین مدت کوتاه نهایت بهره و استفاده را می شد از منبرهایش برد. وی حافظ کل قرآن کریم و اکثر ادعیه مفاتیح الجنان بود و در ماه مبارک رمضان و شب های احیا این دعاها را از حفظ قرائت می نمود. او به کمک مرحوم پدرم و عموم سید احمد قرآن و ادعیه را از بر شد. بنده به این نکته اذعان می کنم که ما قرائت قرآن و ادعیه را مدیون آقای مجاب

هستیم که ما را به این امور تشویق و ترغیب می نمود.

آقای مجاب دارای ویژگی های منحصر به فردی بودند. اگر ممکن است به معرفی این خصوصیات پردازید.

- یکی از ویژگی های بارز ایشان این بود که هر گاه مطلبی را مطرح می کردند، از جهات مختلف و با استناد به کتب مختلف حدیثی و تاریخی آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دادند. مستمعین هم از منابر ایشان استقبال خوبی می نمودند و تقریباً همه از منبرهای ایشان حظّ و بهره می بردند.

چه عواملی باعث جلب و جذب آیات عظام و بیوتات نسبت به منابر آقای مجاب می شد؟

- ایشان فردی بسیار هوشمند و با فراست و علاقه مند به مطالعه علوم اسلامی و فلسفه بودند. وی کم کم به وسیله پدرم با مراجع و بیوتات آشنا شد و این ارتباط تداوم یافت و ایشان مورد عنایت علما واقع گردید. اما فقط وساطت و معرفی پدرم در رونق ایشان مؤثر نبود بلکه جوهره ذاتی خودش و توانایی هایی که داشت، موجب شده بود که بتواند منبرهای خوبی عرضه کند. تبلیغ یک فعالیت آمیخته به خلاقیت و هنر است و منبری یک هنرمند است. هر چه هنرمندی و هنرنمایی منبری بهتر باشد، جذابیت آن بیشتر می شود. آقای مجاب واقعاً یک هنرمند مبلّغ و در عین حال یک متفکر مذهبی بود.

مرحوم پدرتان از چه سالی ساکن قم شدند و آیا شما را به نام حکمی می شناسند؟

- پدرم که بیشتر به حکمی معروف می باشد، از سال ۵۱-۵۲ در قم ساکن شدند. ولی آقای مجاب حدود ده سال بعد یعنی سال ۵۹ به قم آمدند.

با توجه به شور و اشتیاق مرحوم مجاب به مطالعه، پدرتان بیشتر چه کتاب هایی را برایشان می خواندند؟

- کتاب هایی در زمینه فقه و اصول و تاریخ به خصوص کتبی که جنبه علمی منبر ایشان را بالا می برد، برایشان قرائت می نمودند. در واقع آقای مجاب از ابتدا راه

و مسیر کار و فعالیتش را مشخص کرده بود. او نمی خواست مثلاً مرجع تقلید بشود یا نمی خواست فعال اجتماعی باشد یا نمی خواست مدرس سطوح عالی در حوزه باشد بلکه می خواست مبلغ خوبی باشد و به این رشته علاقه داشت. از این رو مطالعات و فعالیت هایش در این راستا بود.

آیا عناوین و موضوعات را خودشان انتخاب می کردند یا با نظر و همفکری پدر مباحث انتخاب می شد؟

- البته بیشتر موضوعات را خودشان انتخاب می کردند. ولی به دلیل انس ایشان با پدرم هر کتاب جدیدی که منتشر می شد، پدرم برای ایشان تهیه می نمود و برایش می خواند. چون پدر در علم حدیث استاد و صاحب نظر بود و کار تحقیقاتی انجام می داد. نیز دست پرورده علامه امینی بود و با آیت الله جعفر سبحانی همکاری داشت. ایشان مسئول هیئت تحقیق مؤسسه امام صادق (ع) بود. و یکی از کتبی که مرحوم والد زحمات زیادی برای آن کشید، ترجمه رجال نجاشی است. پدر در دوران نوجوانی در نجف در محضر علامه امینی تحصیل نمودند. در کتابخانه امیر المؤمنین در خدمت علامه بودند و کارهای تحقیقاتی و پژوهشی انجام می دادند. شرح حال ایشان در کتاب سادات گوشه و در کتاب تاریخ علما و روحانیت دزفول نوشته علی راجی درج گردیده است.

نظر مرحوم پدر راجع به آقای مجاب چه بود؟

- این دو نفر خیلی با هم مأنوس بودند و اگر یک روز همدیگر را نمی دیدند، انگار یک گمشده داشتند و بسیار به یکدیگر علاقه مند بودند. آقای مجاب علیرغم ناینایی نشاط روحی فوق العاده ای داشت. طوری که بسیار اهل مزاح و اجتماعی بود و با هر کس متناسب با سن و سالش برخورد می نمود. او بسیار مقید بود و به واجبات و مستحبات اهتمام خاصی نشان می داد. وی مورد وثوق بسیاری از علما بود و جزء منبری های ثابت آیت الله کوبی، آیت الله مامقانی و دیگر علما بود. وفات ایشان ضایعه بزرگی برای ما و سایرین بود. طوری که بعد از ایشان بنده دیگر کسی را جایگزین ایشان ننمودم. در حال حاضر هم منبری منزل ما سید حسین رجایی است که پس از آقای مجاب در منزل ما منبر می رود. منزل پدرم جنب مسجد

سلماسی بود که آقای مجاب هر روز از منزل خودش که واقع در جوی شور بود، تا منزل ابوی پیاده می آمدند. هر جا که می خواستند بروند، با مرحوم پدرم می رفتند.

آقای مجاب منبعی از اطلاعات بود. آیا او می توانست تمامی اطلاعات را در منبر دسته بندی و پردازش نماید؟

-ایشان بیست تا بیست و پنج دقیقه بیشتر منبر نمی رفتند و ظرف همین مدت کوتاه مطلب را مرتب و منظم به مخاطب ارائه می نمودند و شنونده با دست پر از مجلس خارج می شد. یکی از عادت های ایشان این بود که زیاد ذکر مصیبت نمی نمود و بیشتر به تبیین معارف دین می پرداخت.

به نظر شما مرثیه خوانی و ذکر مصیبت با گویش محلی از نقاط ضعف ایشان محسوب می شد یا نقطه قوت بود؟

- به نظر بنده نقطه قوت محسوب می شد. چون خواندن مرثیه به گویش محلی تنوع و حتی می توان اذعان نمود که سبک نو و تازه به شمار می آمد. او به تمامی علوم به خصوص به الحان و دستگاه های موسیقی مسلط بود. دیدگاه ها و نظریات روز را هم می دانست، برای نمونه بنده در دوران نوجوانی بسیاری از کتاب های استاد مطهری را نزد ایشان بازخوانی کردم و او هم برای من تجزیه و تحلیل می نمود.

با توجه به این که خواندن کتاب برای نابینایان روشها و استانداردهای خاصی دارد و آموزش های خاصی را هم می طلبد، آیا شما و مرحوم پدر و دیگر اشخاصی که برای آقای مجاب کتاب می خواندند نسبت به این مسأله توجیه شده بودند؟

- خود ایشان به شیوه تجربی به روش خاصی رسیده بود و به تدریج و در عمل به ما یاد می داد با توجه به این که ایشان ید طولایی در اکثر علوم داشتند، لذا اگر ما در روش خواندن دچار اشتباه می شدیم، و یا اگر مطلب را به اشتباه برداشت می کردیم، حتما به ما متذکر می شدند و ما را توجیه می نمودند.

چند سال برای آقای مجاب کتاب می خواندید؟

- حدود دو سه سال، آن هم در دهه شصت بود. من تازه وارد آموزش و پرورش شده بودم. بنده مدتی مربی امور تربیتی بودم و خیلی دوست داشتم سر کلاس به دانش آموزان قرآن و تفسیر آموزش دهم. به همین جهت پدرم و آقای مجاب ساده ترین تفسیر یعنی «پرتوی از قرآن آیت الله طالقانی» را به من معرفی نمودند. چهار جلد این کتاب را در محضر مرحوم مجاب خواندم و ایشان هم برای من تجزیه و تحلیل می نمود و من هم سر کلاس تدریس می کردم.

با توجه به نقص بینایی آقای مجاب آیا ایشان ترحم طلب بود؟

- خیر، ایشان بسیار بلند نظر و دارای عزت نفس فوق العاده و دارای استغناى ذاتی بود. به طوری که اگر احساس می کرد کسی می خواهد دستش را بگیرد و به او ترحم نماید، بسیار ناراحت می شد. ما اگر می خواستیم کاری برایش انجام دهیم، جووری کار می کردیم که احساس خاصی نکند. و از روی رفاقت دستش را می گرفتیم و از عرض خیابان عبور می کردیم.

ایشان اواخر عمر در بستر بیماری به سر بردند؟

- بله، من یکی دو مرتبه به عیادت ایشان رفتم و دیدم که در بستر بیماری بودند.

مرحوم پدرتان در بخش مخطوطات کتابخانه کار می کردند؟

- بله، پدرم علاوه بر علم حدیث، برای شناسایی نسخ خطی هم ید طولایی داشت. در کتابخانه آیت الله شریعت مداری فهارس کتب خطی را می نوشت. آقای مجاب هم تا زمانی که پدر در کتابخانه بودند، به آنجا می آمد و اطلاعاتی راجع به نسخ دریافت می نمود. چون همیشه دوست داشت به روز باشد و حتی از چاپ و انتشار کتب جدید هم کسب اطلاع می نمود. او روحیه پرسشگری عجیبی داشت و هر گاه به مطلبی می رسید که پاسخش را نمی دانست، پاسخش را دریافت می کرد و مورد تجزیه و تحلیل قرار می داد و به ما هم منتقل می نمود. او در صرف و نحو عربی هم ید طولایی داشت و چنانچه کلمه ای را غلط تلفظ می کردیم، اشتباهمان را به ما تذکر می داد و برای ما استدلال می نمود و ما را متوجه تلفظ و معنای صحیح آن می کرد.

مخاطب منبرهای آقای مجاب متشکل از چه اقشار و طبقاتی بود؟

- البته منابر ایشان به قدری مفید بود که تمام اصناف، اقشار و طبقات در مجالسش شرکت می کردند. چون منابرش به هیچ وجه تکراری نبود و همیشه مطالب جدید ارائه می داد. یکی از ویژگی های بارز او داشتن حس ششم قوی بود که به وسیله این حس تشخیص می داد که مخاطبینش از چه طیف و سطحی هستند و به فراخور مجلس مطالبش را بیان می نمود.

از حضور حضرتعالی در این گفت و گو بسیار متشکریم.

ص: ۳۰۳

سید محمدابراهیم دانش، فرزند مرحوم حجت الاسلام سید محمود دانش و برادر شهید بزرگوار حجت الاسلام سید محمدکاظم دانش اولین امام جمعه شوش دانیال پس از پیروزی انقلاب اسلامی و نماینده مردم شوش و اندیمشک در مجلس شورای اسلامی است. برادرش سید محمدکاظم در واقعه هفتم تیر به همراه آیت الله بهشتی به شهادت رسید. او قبل از پیروزی انقلاب جزء طرفداران امام خمینی بود و دستگیر و زندان شد. الآن در دفتر امام جمعه محترم دزفول مشغول است. ایشان از نیکوکاران مشهور شهر دزفول است و پیشنهاد گفت و گو درباره آقای مجاب را با گشاده رویی پذیرفتند.

شما از سادات گوشه هستید. آیا در کتاب سادات گوشه دزفول درباره پدر و جد شما مطلبی هست؟

- بله من از سادات گوشه هستم و در این کتاب آقای امام از پدر و جدم هم مطالبی آورده ولی صفحه آن خاطر من نیست.

از آقای مجاب چه خاطره ای دارید؟

- یادم هست کوچک بودم، حدود هشت سالم بود، برادرم، شهید محمدکاظم دانش گفت برویم جایی. من کوچک تر از برادرم بودم و ارتباط عاطفی با او داشتم، بعضی جاها مرا با خودش می برد و علاقه داشتم با او به مجالس بروم.

سال ۱۳۴۲ بود، جامعه جوی ملتهب داشت بعد از قیام پانزدهم خرداد، امام خمینی و چند تن از مراجع دیگر دستگیر و زندانی شدند. در شهرهای مختلف از جمله دزفول مردم و روحانیون اعتراض هایی داشتند و خواستار آزادی مراجع شدند. بالاخره در مهرماه ۴۲، امام خمینی، آیت الله قمی و دیگران آزاد شدند.

مردم دزفول در مسجد لب خندق تجمع کردند تا اظهار شادی نمایند. در این مراسم مرحوم مجاب در حالی که ۳۴ سال داشت سخنرانی کرد و از امام خمینی تجلیل نمود. او را به نام مرجع شیعه نامید.

آقای مجاب چه مطالبی گفتند؟

- آن زمان سن زیادی نداشتم و همه مطالب را یادم نیست ولی ایشان از امام به بزرگی و نیکی یاد کرد.

صحبت درباره آن موضوع مهم بوده است.

- در آن جلسه از ایشان به عنوان امام یاد نکرد و به عنوان آیت الله العظمی خمینی از ایشان اسم برد. چون هنوز واژه امام فراگیر و متعارف نشده بود. در آن جلسه از مبارزات ایشان اعلام پشتیبانی کرد و از شخصیت امام هم تعریف کرد.

جمعیت زیاد آمده بودند؟

- یادم هست مسجد مملو از جمعیت بود. آن زمان این مسجد یکی از مساجد بزرگ و مرکزی در امور مذهبی مردم دزفول بود.

آیا این حادثه نشان نمی دهد که مرحوم مجاب سال ۴۲-۴۳ جزء مفاخر و مشاهیر دزفول بودند. یعنی مطرح و جزو روحانیون سطح بالا و مطرح بوده است؟

- مرحوم مجاب مدت زیادی ساکن اهواز بودند، قبل از آن هم مدتی ساکن دزفول بودند. بعد از اهواز هم ساکن قم شدند و در این سه شهر در حوزه و در جامعه روحانیت شناخته شده و معتمد بودند.

گفتید آقای مجاب شما را می شناختند. آشنایی از کجا بوده است. فامیل بودید یا هم محل؟

- اولاً- ایشان سن زیادتری نسبت به ما داشتند. من به دلیل ارتباطشان با مرحوم اخوی ام با ایشان ارتباط داشتم. برادر من روحانی بود و آقای مجاب هم در کسوت روحانیت بود، از این رو با هم روابط صنفی و علمی داشتند. از طرف دیگر ما هم

مثل آقای مجاب از خاندان سادات گوشه هستیم و ارتباط خویشاوندی داشتیم و مهم تر علاقه ذاتی به شخصیت آقای مجاب داشتم.

اخوی با ایشان چه نوع آشنایی و ارتباطی داشتند؟ ارتباط شاگرد و استادی یا فامیلی؟

- از اقوام بودند ولی از لحاظ سنی آقای مجاب از مرحوم اخوی بنده هم بزرگ تر بودند. ایشان متولد ۱۳۱۸ هستند. من متولد ۱۳۳۴ هستم و آقای مجاب متولد ۱۳۰۸ است. لذا آقای مجاب نقش مرشد و راهنما و بزرگ تر برای برادرم داشت و برادرم بسیار او را دوست می داشت.

آیا افرادی می شناسید که خاطره ای یا مطلبی درباره آقای مجاب داشته باشند یا اگر کتاب و سندی سراغ دارید که نکته ای درباره آقای مجاب دارد ما را خبر کنید؟

- خودم کتاب یا سندی درباره آقای مجاب ندیده ام. ولی مؤسسه ای در دزفول هست به اسم دزفول شناسی که به جمع آوری اطلاعات افراد مهم دزفول و آثارشان پرداخته است. شاید آنجا چیزی باشد. الان مسئول این مؤسسه آقای دکتر بدخشان می باشند. نسبتی هم با مرحوم مجاب دارند. سخنرانی های ایشان را هم رفته اند و می توانند کمک کنند. خانواده مرحوم اخوی بنده با خانواده برادر ایشان رابطه نزدیکی داشتند و برادرزاده های بنده به منزل برادر آقای مجاب می رفتند.

با توجه به اینکه ایشان نابینا بودند و نمی توانستند خودشان کتاب بخوانند افراد خانواده یا دوستان برای ایشان کتاب می خواندند و این منبعی می شد برای سخنرانی های ایشان. وقتی سخنرانی می کرد، سخنرانی ای آگاهانه و پر معنی بود. سخنرانی هایشان واقعاً پر محتوا بود.

با تشکر از راهنمایی و مطالب سودمند حضرتعالی.

آقای دکتر مرتضی بدخشان دارای دکترای ادبیات، معاون دانشگاه دزفول و رئیس مؤسسه دزفول شناسی است. ایشان در چند دهه خدمات اجتماعی و فرهنگی قابل توجه در دزفول داشته است. به رغم مشغله های فراوان کاری ایشان، دقایقی را از محضرشان وقت گرفتیم تا درباره مرحوم مجاب مطالبی بفرمایند. پرسش های ما را با دقت و علاقه پاسخ گفتند.

جنابعالی بیش از ما اطلاع دارید که دزفول سرزمین شخصیت ساز است و تولیدکننده انسان های بزرگی بوده است. بعضی از این مشاهیر شخصیت های مذهبی و فعال در عرصه فرهنگ شیعه اند؛ مثل مرحوم مجاب؛ آیا در این زمینه تلاش هایی انجام داده اید؟

- قطعاً سید محمد کاظم مجاب شخصیتی بلند مرتبه و مؤثر در تاریخ ایران و شیعه است. دیوان اشعار ایشان در سال ۱۳۴۳ منتشر شده یعنی بیش از نیم قرن گذشته. نیز صدها سخنرانی از ایشان باقی مانده است.

مرکز دزفول شناسی چند سال درگیر انجام کارهای مقدماتی بوده است؛ بالاخره باید اسناد و مدارک و کتاب های لازم را جمع آوری و سپس به موضوع اصلی می پردازیم.

جناب آقای مجاب یک سرمایه ملی و مذهبی است و تنها برای دزفول نیست. اگر آقای مجاب خوب مطرح شود، الگو و پدیده برای دیگران خواهد شد و همه به او تاسی می کنند. اگر در مؤسسه تان سندی یا خاطره ای از ایشان دارید بفرمائید.

- مجالس و منابر آقای مجاب از یک آدم بینا بیشتر تأثیرگذار بود. مجالس مهمی

داشتند. یک محلی در دزفول هست به اسم حسینیه عباسیه، دو ماه محرم و صفر در آنجا مراسم هست. ایشان در آنجا سخنرانی داشتند و بسیار شلوغ بود. اینها که من می گویم، بیشتر تاریخ شفاهی است و مکتوب نشده است. آمادگی دارم این را به صورت یک مقاله جامع بنویسم یا به صورت سخنرانی در همایش اسفندماه بیان کنم. چون رفت و آمدی با این خانواده داشتیم. یعنی برادر بزرگ من با ایشان بودند و آقای مجاب سخنرانی هایی که می خواستند بروند، بیشتر با برادر من می رفتند. اینها را می توانم جمع آوری کنم.

انتظار هست مراکزی مثل دزفول شناسی، فرهنگ سازی و تولید فرهنگ را جدی تر گرفته و در حدّ یک مقاله تقلیل نداشته باشد.

- لازم است آقای مجاب و دیگر شخصیت های دزفول و دیگر شهرهای استان خوزستان و دیگر استان ها به صورت یک پدیده علمی مورد مطالعه قرار گرفته و ابعاد آن تجزیه و تحلیل گردد. اسناد جستجو شود و به صورت مجموعه در اختیار مردم قرار گیرد.

با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید.

ص: ۳۱۰

حجت الاسلام والمسلمین شیخ صادق محمودی (متولد ۱۳۴۶ش) فرزند آیت الله علی اکبر محمودی برهان اهل دشتستان استان بوشهر از سال ۱۳۷۰ در قم با مرحوم حجت الاسلام و المسلمین سید محمد کاظم مجاب آشنا شده و این آشنایی به تدریج تبدیل به پیوند و دوستی عمیق بین آنها گردید. ارتباط آنان تا آخرین روزهای حیات مرحوم مجاب ادامه داشت.

در مواقع خاص مثل روزهای برفی زمستان، آقای محمودی داوطلبانه، آقای مجاب را به مجالس می رساند. البته به امید اینکه در مسیر رفت و برگشت از دانش استاد بهره مند گردد و پاسخ پرسش های خود را دریافت نماید.

در گنجینه افکار آقای مجاب، رگه هایی بود که با تفکر آقای محمودی تناسب و همگونی داشت. از این رو نوعی تجاذب و کشش طرفینی بین آنان جریان داشت. آقای محمودی به هنگام پاسخگویی به پرسش های مصاحبه به این نکته اشاره کرده است. این مصاحبه در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۹۵ در دفتر فرهنگ معلولین و توسط آقای محمد نوری اجرا شده است.

آشنایی شما با مرحوم مجاب از چه تاریخی و چگونه بوده است؟

- به دلیل اینکه پدرم و پدر بزرگم در کسوت روحانیت و بین طلاب دشتی و بوشهری و حتی روحانیون شهرهای دیگر سرشناس بودند، از این رو در خانه پدرم و خانه پدر بزرگم و خانه خودمان، به مناسبت ها روضه خوانی و جلسات وعظ بر پا می شد. به همین دلیل منبری ها و مداحان را می شناختم. اما در مورد آقای مجاب عرض کنم ایشان سال ۱۳۵۹ از اهواز به قم آمد و من در سال ۱۳۷۰ اولین بار در

خانه آیت الله مسعودی خمینی با ایشان آشنا شدم.

آقای مسعودی خمینی در ایام فاطمیه سه روز در منزلشان روضه داشتند. مجلس وزین و مهمی بود چون اعضای جامعه مدرسین تشریف می آوردند و شخصیت های مهم و سرشناس که در جریان جمهوری اسلامی مؤثر بودند می آمدند.

منبری سه روز آقای مسعودی، آقای مجاب بود و چون ماشین داشتم، گاه ایشان را با ماشین خودم از منزلشان به منزل آقای مسعودی یا جاهای دیگر می بردم. البته منزل آقای مسعودی در جوی شور و یخچال قاضی و نزدیک منزل آقای مجاب بود.

صحبت هایی که بین شما انجام می شد، بیشتر در چه حوزه ای بود؟

- بیشتر راجع به سابقه ایشان، خاطراتی نقل می شد. گاهی ایشان از این باب به خودشان می پرداختند، گاهی از گذشته یاد می کردند. برای مثال از درس خواندنشان پیش مرحوم آیت الله قاضی در دزفول که تا آخر امام جمعه بودند. ایشان بسیار از برکات آشنایی با مرحوم قاضی یاد می کردند. می گفتند تمام دعاهایی که حفظ دارم و همچنین بعضی از سوره قرآنی را که حفظ دارم مدیون مجالس مرحوم قاضی هستم مثلاً دعای کمیل، دعای صباح، دعای ندبه را از حفظ داشت و اینها از برکات مجالس مرحوم قاضی است. همچنین در مورد حال و هوای دزفول و منبری های دزفول صحبت می کرد.

البته شیوه ای که به «گفت و گوی در راهی» معروف شده را بعداً متوجه شدم و اگر در آن زمان این شیوه را می دانستم، حساب شده و با مطالعه از ایشان می پرسیدم و مطالب را دقیق تر ضبط و ثبت می کردم. ولی متوجه نبودم و سلیقه ای موضوعاتی را می پرسیدم و ایشان جواب می دادند. بعضی پروژه های مهم از طریق پرسش از استاد در مسیر درس تدوین شده است ولی چون این روش را نمی دانستم، لذا عمل نکردم.

از خاطراتی که آقای مجاب می گفتند کدامشان در خاطر شما مانده است؟

- ایشان در راهی که می رفتیم خاطره زیاد نقل می کرد. و بنده تقریباً استنطاق

می کردم از جمله چند تا منبر می رفتیم. روحیه مزاح و شوخی ایشان فوق العاده بود. به عنوان نمونه ایشان می گفت: دوازده تا منبر در دزفول از صبح تا ظهر داشتیم. منبرها بیشتر از ۲۰ دقیقه طول نمی کشید. از یک همکاری یاد می کرد و می گفت از ما حرفه ای تر بود و یک تاکسی در بست اجاره می کرد و به او می گفت: ماشین را خاموش نکن تا من بیایم و منبرها را می رفت و برمی گشت. یعنی می گفت آن همکاری از من حرفه ای تر بود. البته به عنوان مزاح می گفت.

قبلاً گفتم پرسش های من از مرحوم مجاب مطالعه شده نبود حتی خاطرات هم حساب شده نبود. اگر امروز بود، دقیق تر و بر اساس یک طرح و برنامه خاطرات ایشان را می گرفتم. اما متأسفانه آموزش ندیده بودیم و روش کار را نمی دانستیم. با اینکه آقای مجاب یک دریا پر از اطلاعات بود ولی شیوه استخراج اطلاعات را یاد نگرفته بودیم.

مهم ترین برجستگی کار آقای مجاب در چیست؟

- هر مبلغ یا هر مدرّس یا هر پژوهشگری یکی یا دو برجستگی مهم دارد. معمولاً کسی که همه برجستگی ها را داشته باشد، نداریم. اما در مورد آقای مجاب، تحصیلات و رشد اولیه او در دزفول بوده و بعد از سال ۱۳۵۰ به اهواز آمد. بنده افراد منبری زیاد دیده ام. هر هفته در منزل منبر داریم و خیلی افراد منبری دعوت کرده ام. اما امتیاز آقای مجاب نسبت به بقیه این بود که به رغم نایبایی، منبری با ریشه علمی داشت. یعنی صرف اینکه با یک حدیث یا آیه یا یک برداشت تفسیری متداول شروع و تمام کند، این جور نبود. همیشه یک نکته ناب یا یک طرح در ذهنش بود و محور بحث او همین نکته بود. بزرگداشتی برای پدر بزرگمان مرحوم آیت الله شیخ محمد محمودی دشتی برگزار کردیم. آقای مجاب با واسطه مرحوم آقا شیخ محمد غروی که زیاد با ایشان مجالست داشت، ما را می شناخت. گاهی از این مجلس به آن مجلس مرحوم آقای غروی در ماشین ما بود تا به مقصد برسیم. مرحوم آقای غروی که در نجف با آقابزرگ ما آشنا بودند، کمی درباره خصوصیات آقابزرگ ما برای ایشان گفته بود. نکته ای که محور بحث او در این جلسه بود، این جوری شروع کرد: مرحوم مهندس بازرگان نقل می کند که در سر در دانشگاه

سوربن جمله ای هست که «ملتی که گذشته ندارد، آینده ندارد». ایشان می خواست از این جمله استفاده کند که ملتی که به سرمایه های گذشته اش نپردازد و از آنها قدردانی و احترام نکند و به فکر و دانش آنها تکیه نکند، هیچ وقت پیشرفت نخواهد کرد. این نکته را محور بحثش قرار دارد و تجلیل از شخصیت یک نفر که از دنیا رفته را بر اساس این نکته استوار و به تبیین ابعادش می پرداخت.

هر منبر و هر سخنرانی ایشان یک کانون و محور داشت. هنرمندی او در این بود که محور را هنرمندانه مطرح می کرد. سپس عالمانه از تاریخ، حدیث، قرآن، ادبیات و غیره در تأیید و تبیین آن محور می آورد و به اصطلاح آن محور را بسط می داد. بنابراین وقتی پای منبر او می نشست، بعد از پانزده دقیقه یا بیست دقیقه مطلبی چارچوب دار و منطقی به دستش می آمد.

شناخت ایشان از جریان های اجتماعی چگونه بود؟

- با اینکه در دزفول بوده و رشد و تحصیلات او تا جوانی در شهری دور افتاده بوده، اما چون مطالعات گسترده داشت، از کانال های مختلف سیر حوادث اجتماعی را پیگیری می کرد. برای اینکه بتواند از رسانه ها استفاده کند، چند زبان می دانست. او نمی توانست روزنامه و نشریات یا کتاب ها را بخواند، لذا مجبور بود به سراغ رسانه های شنیداری برود و همیشه با خود یک رادیو داشت. جریان های اجتماعی و روشنفکری در دهه های ۲۰ تا ۳۰ مثل جریان ملی شدن صنعت نفت و جریان آیت الله کاشانی و جریان ملی مذهبی ها را می شناخت. حتی می گفت منبر آیت الله کاشانی یا دکتر مصدق یعنی مراسمی که در دزفول برای فوتشان برگزار شده بود، منبرش را من رفتم. فضای منبرش، فضای روشنفکری و در همین حال ممزوج با سنت بود. یعنی سنت و تجدد را در منبرش جمع می کرد. اینقدر با آنها محشور بود و با این جریان خیلی درگیر بود و این جریان را می شناخت. یک بار از ایشان سؤال کردم: اقدامی هم برای چشمتان کرده اید یا نه؟ ایشان گفت بله، ابتدا سالش را نگفت و گفت توسط یک آقای گفتمند دکتری از خارج آمده، بسیار حاذق است و شما به تهران بیایید و بستری شوید. گفت من به تهران آمدم و دو الی سه ماه بستری بودم. یکی از پرستاران آنجا که احتمالاً دانشجو بوده، مقداری از نحو را در

بیمارستان برای ایشان درس گفتم. پرسیدم این قضیه در چه سالی بود، ایشان به جای اینکه تاریخ را بگوید، گفت: تاریخی که هژیر را کشتند. یعنی تحولات آن سال ها را به خوبی به یاد داشت.

شناخت جریان های اجتماعی موجب موفقیت آقای مجاب بوده است؟

- بله چون خوب می شناخت، می توانست درست موضع گیری کند. ایشان تمام جریان ها را در جریان بود و تحلیل می کرد. در آن فضا آدمی بود که درسش را خوب خوانده و واقعاً بر نحو مسلط بود و دوره سطح را به خوبی خوانده بود. اشعار الفیه را حفظ داشت؛ حافظ قرآن بود. اینها را با همان فضای روشنفکری و تحولات سیاسی آن سال ها ترکیب می کرد و معجون بسیار دلپذیری عرضه می نمود. به طوری که مجالسش، بسیار قابل استفاده بود.

نمونه سراغ دارید که این موفقیت را نشان دهد؟

- یک سال ماه محرم خدمتشان بودم و ایشان را به مدرسه ملاصادق می بردم. ابتدا به ایشان عرض کردم که چه کسی شما را برای رفتن به منبرتان می برد. آیا کسی هست؟ گفتند: نه. گفتم می آیم و شما را می برم. ایشان را به مدرسه ملاصادق آیت الله شاه آبادی می بردم. حاج آقا مهدی روحانی در خیابان چهارمردان متولی آنجا بود. ایشان که از دنیا رفتند، آقای شاه آبادی به جای ایشان آمدند. مجلس هم برای آقای شاه آبادی بود. آقای مجاب را به بالای منبر بردم و خودم هم کنار منبر نشستم تا منبر ایشان تمام شود و ایشان را به خانه اش ببرم. یک شب راجع به نبوت بحث کردند. وقتی شروع به صحبت راجع به نبوت کردند، در ضمن صحبت هایشان مقایسه ای بین نظر خودشان و نظریه آقای مهندس بازرگان مطرح کردند و اسم مرحوم بازرگان را گفتند. ولی تأکید کرد این حرفی که می زنم، حرف مرحوم بازرگان نیست. وقتی اسم مرحوم مهندس بازرگان را آورد و نظرش را نقل کرد؛ من نگاه کردم. دیدم آقای شاه آبادی در گوشه مجلس نشسته و خیلی ذوق کرده بود و خندید و به اصطلاح خنده آشکاری کرد.

شاید یکی از دلایلی که ایشان در همه بیوت نفوذ داشتند و ایشان را قبول

داشتند، همین نکته بوده است.

- ایشان در جاهای مختلف که گرایش های متضادی داشتند منبر می رفت و هر جا بر اساس اقتضائات و نیازهایی که بود، سخن می گفت. یعنی فضا را می شناخت و سخنرانی خود را بر اساس آن فضا تنظیم می کرد. بالاخره گاه در یک روز ده منبر داشت و هر کدام هم ویژگی های خاص خود را داشت ولی ایشان همه را اداره می کرد، همه هم راضی بودند.

آیا در موفقیت های ایشان، عواملی مثل ادبیات و شعر هم نقش داشت؟

- آقای مجاب اشعار بسیار را حفظ بود. تقریباً همه اشعار سعدی، حافظ و مولانا را در ذهن داشت. اما مهم حفظ نبود، آنچه ایشان را از دیگران ممتاز و متمایز می نمود، استفاده به جا و به موقع از هر شعر بود. در شعر به آن موقع شناسی گفته می شود. یعنی شرایط را بسنجد و دقیق در جای خودش یک بیت یا یک غزل را بیاورد. آقای مجاب در موقع شناسی عجیب بود. لازمه موقع شناسی دو چیز است: یکی تسلط بر اشعار و دانستن نکات و ظرایف اشعار و دوم آگاهی به اقتضائات و شرایط موجود. آقای مجاب نه تنها حافظ اشعار بود بلکه آنها را هضم کرده و بر نکات و ظرائف آنها تسلط داشت، نیز با اینکه مجلس را نمی دید ولی از حس ششم و دیگر حواسش استفاده می کرد و از مجلس موجود و مخاطبان ارزیابی داشت.

به هر حال عنصر ادبیات و شعر در سخنرانی های او برجسته بود ولی ادبیاتی که سیال و طربناک بود.

استفاده از اشعار مولانا جلال الدین رومی و شمس تبریزی در منبرهای ایشان چگونه بود؟

- یک سال در ماه شعبان از ایشان درخواست کردیم چند شب فقط شمس و مولوی بخواند یعنی تولد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و مسائل ماه شعبان را با استفاده از شعرهای این دو شاعر بیان و تبیین کند. مجلس جذاب و خوبی شد و همه حضار اذعان داشتند کاری متفاوت و جذاب شده است.

یک نمونه سراغ دارید که گویای استفاده ایشان از اشعار مولانا و حافظ و

- یک معضل همیشگی، کفش های ایشان بود، چون خودشان نمی توانست جایی بگذارد. گاه کسانی می گرفتند و چون جمعیت زیاد بود، معمولاً کفش های ایشان مفقود می شد. اگر من با ایشان بودم، مواظبت می کردم و جای خاصی می گذاشتم. اما در یک شب که جمعیت بسیار زیاد بود، کفش های ایشان گم شد، بالاخره بعد از جستجوی فراوان یک جفت کفش پیدا شد و آوردیم و پرسیدم این کفش از شما است. ایشان یک بیت از مولانا خواند:

پای، کفش خود شناسد در ظلم

چون نداند جان، تن خود ای صنم؟!

مولانا در تحلیل روز قیامت که مردگان از قبر بیرون می آیند و چگونه جسم روح خودش را می شناسد، این بیت را سروده است. مولانا تشبیه می کند که پا کفش خودش را می شناسد. چگونه ممکن است جسم و روح در وقت قیامت و رستاخیز همدیگر را نشناسند؟! در واقع می خواست بگوید پرسید که این کفش ها از من است یا نه؟ پام این کفش ها را می شناسد، پس مال من است. استفاده در چنین شلوغی از چنین شعری، اعجاب آور بود و نشان دهنده تسلط او بر فرهنگ غنی است.

از این قسم اشعار، بسیار می خواند و نتیجه گیری هم می کرد. نمونه دیگر، غزلی درباره اینکه اگر کسی اقامه عزا برای اهل بیت کند و ارتباط عاطفی با آنها برقرار کند، با اهل بیت علیهم السلام ممزوج پیدا می کند. شعر نابی از دیوان شمس است، شعرش این است:

هر کی به جدّ تمام در طلب ماست، ماست هر کی چوسیل روان در طلب جوست، جوست

ایشان می خواستند بگویند هر کس در این مسیر قدم بردارد، اتحادی بین خودش و هدف که امام حسین باشد به وجود می آید. هر کس در راه و در طلب اهل بیت علیهم السلام اقدام کند، جزء خاندان اهل بیت می گردد. این بیت گویای اتحاد سالک و هدف است. البته اینها را پیدا کردن و ارتباطشان را با مسئله مورد بحث نشان دادن، کار دشواری است که فقط از آقای مجاب ساخته بود. در بسیاری از مصیبت ها وقتی می خواستند مصیبت بخوانند، اشعاری که اصلاً به ذهن ما نمی آمد از حافظ یا دیوان شمس یا از مثنوی می خواندند و نتیجه خوبی هم می گرفتند.

در مورد همت بلند آقای مجاب نکته ای به یاد دارید؟

- مرحوم مجاب خود ساخته و فعال بود، تنبل و از زیر کار فرار کن نبود. در جامعه دینی افرادی هستند که کار و عمل نمی کنند و تلاش می کنند با زبان بازی و حرف زدن، جای آن را پر کنند. البته مردم بالاخره متوجه می شوند. اما آقای مجاب اهل عمل بود و هیچگاه از زیر بار عمل شانه خالی نمی کرد. او در سرمای سخت زمستان و برف و باران، با اینکه نابینا بود اما برای رفتن به مجالس اقدام می کرد. به راحتی می توانست بگوید معذور هستم یا ماشین بفرستید. اما چنین بهانه هایی نمی آورد و پای پیاده در برف و شرایط سخت راه می افتاد. بارها زمین خورده و زخمی شده بود. اینها نشان دهنده عمل گرایی او است.

علت اینکه اینقدر آقای مجاب مغفول واقع شده اند چیست؟

- یک جهت اینکه اگر آقای مجاب زودتر به قم می آمدند وضعیت فرق می کرد. حالا این افتخاری بود ایشان اقلأ از دزفول به اهواز آمدند. جامعه آن روز دزفول یک جامعه سنتی و بسته بود و تحصیلات و رشد آقای مجاب در دزفول بوده است. جامعه آن زمان دزفول، انتظارات و خواسته های محدود و معینی از آقای مجاب داشت. با اینکه ایشان ظرفیت و استعداد گسترده تر داشت و اگر جامعه با او همیاری و همراهی می کرد، حتماً این استعدادها بروز و ظهور می نمود. بعد از آنکه به اهواز آمدند، ایشان می گفتند کتاب های شهید مطهری را در اهواز برای حوزه خواهران تدریس می کردم. نسبت و آشنایی با آقای شفیع اهواز دارند و راه برای اینگونه کارها برایش مهیا شده بود. کتاب های شهید مطهری کتاب های درسی حوزوی نیست. و ایشان هر چه خوانده اند، فوق برنامه بوده منتها اینقدر سطح علمی خودشان را بالا بردند و به اهواز آمدند. در زمان جنگ طوری شد که ایشان به قم آمدند و آن هم در همین حد و متأسفانه کسی نمی دانست. من هم تا زمانی که ایشان دیوانش را تقدیم نکرده بود، نمی دانستم که اهل شعر است. چقدر اشعار ایشان قشنگ است و شعرهای مذهبی و بسیار روان دارند. همچنین اشعار مناسبی دارند مثلاً برای آیت الله خویی، آقای کاشانی و شعری هم برای ترک سیگارشان سروده اند. فکر کنم اشعار ایشان بالاترین آرایه ها را در آن زمان البته در

ص: ۳۱۸

شعر مذهبی دارد. خلاصه اینکه مبلغ و متفکر دینی با جامعه سر و کار دارد و اگر جامعه از او نخواهد، رشد نخواهد داشت. در اهواز از او کتب شهید مطهری را می خواهند و او انجام می دهد. ولی در دزفول روضه خانگی می خواهند و او در همین سطح انجام می دهد.

اگر متفکری متوجه شد جایش در جامعه اش تنگ است، لزوماً باید مهاجرت کند.

- مرحوم مجاب هم به همین دلیل مهاجرت کرد. اگر حوادثی که منجر به مهاجرتش به اهواز در سال ۱۳۵۰ شد، مطالعه و بررسی شود، دقیقاً به همین نتیجه می رسیم. نیز متوجه شد اهواز هم برایش ضیق است و در سال ۱۳۵۹ دقیقاً به همین دلایل به قم مهاجرت کرد.

سیر مهاجرت های آقای مجاب به جوامع مدنی تر و برتر بوده و معلوم می شود به دنبال اهداف متعالی تر بوده است.

به نظر می رسد لازم است تحقیق علمی و دقیق درباره مهاجرت های آقای مجاب از دزفول به اهواز و از اهواز به قم انجام شود. ایشان یک بار هم تلاش کرد به تهران برود ولی شکست خورد و نتوانست. این هم جای بحث و مطالعه دارد.

به نظر می رسد اگر ایشان در خردسالی در شهر تهران یا حداقل در اهواز رشد می کرد و عوامل رشد هم برایش مهیا بود، استعدادهایش شکوفاتر می شد. دقیقاً مثل بذری که استعداد نهال شدن دارد و در درون خود استعدادهای فراوان دارد ولی در زمینی شوره زار و بدون آب و بدون امکانات قرار می گیرد. این بذر نابود می شود یا رشد اندکی خواهد داشت. آقای مجاب یک اقیانوس استعداد بود. باید در محیطی قرار می گرفت و بارور می گردید. البته تا این اندازه که بارور شد و رویش داشته، به دلیل یکی همت خودش و دوم توجهات اهل بیت علیهم السلام بوده است.

شما با ایشان بیشتر بودید و رفت و آمد داشتید و فضا و افراد را می دیدید، استقبال ها چطور بود؟

- بعضی ها گاه به ابعاد روشنفکری ایشان خرده می گرفتند، مثلاً می گفتند آقای

مجاب نباید از دکتر شریعتی یا دکتر سروش یا مهندس مهدی بازرگان یا آیت الله طالقانی سختی به میان آورد. اما در جلساتی که بودیم، اغلب حضار و تقریباً ۷۰ یا ۸۰ درصد مطالب ایشان را بسیار می پسندیدند. ایشان وقتی این مطالب را بیان می کردند، بعد از منبر احیاناً می نشستند شامی و یا گعده ای بود و حضار استقبال می کردند و می گفتند استفاده کردیم و ایشان تشویق می شدند تا همین سبک منبر و همین سنخ مطالب را در منبرشان بیان کنند. اما طبیعی است در خیلی از جاها حساسیت ها برانگیخته می شد. در آن فضاهاى سنتی، شاید ایشان دچار محدودیت بودند.

مرحوم مجاب بسیاری از اطلاعات خود را از طریق کتابخوان ها دریافت می کردند. آیا شما برای ایشان کتاب خوانده اید، افرادی که ذهنیت خاص داشتند و برای ایشان کتاب می خواندند چه کسانی بودند؟

- وقتی من با ایشان آشنا شدم، دوره کتابخوانی ایشان گذشته بود و کمتر کتابخوانی داشتند و من برای ایشان کتاب نخوانده ام. از بین افرادی که می شناسم، شیخ محمود امجد اهمیت داشت؛ چون ذهنیت و مقبولات آقای امجد متفاوت بود.

رسیدگی اجتماعی نسبت به شخصیت های نخبه و تأمین اجتماعی آنها در مورد آقای مجاب چگونه بود؟

- دانشمندان و افراد فرهیخته سرمایه های جامعه اند. اگر جامعه در حفظ و حراست اینان اهتمام نداشته باشد. مثل دیگر سرمایه ها از بین می روند. همانطور که اگر جامعه نسبت به جنگل ها، مراتع، دریاها و دیگر سرمایه ها اهتمام نداشته باشد، اینها از بین می رود و کشوری بدون امکانات برای آیندگان به ارث می رسد.

اما شیوه رسیدگی و اهتمام جامعه نسبت به سرمایه های فکری و مغزها نسبت به رسیدگی به جنگل ها و معادن متفاوت است. در سال ۱۳۸۶ برف سنگینی در قم بارید، افراد کمتر مهیا بودند بروند و آقای مجاب را سوار ماشین کنند و به مجالس برسانند. همچنین چند درصد از مردم از آقای مجاب خواستند به فرزندان آنها آموزش بدهد؛ اخلاق و حدیث و قرآن یاد بدهد. کدامیک از ما جوانان را جمع

کردیم تا آقای مجاب به پرسش های آنها پاسخ دهد؟! بالاخره اهتمام به سرمایه های انسانی در جهان با این شیوه ها تحقق پیدا می کند.

حتی نهادهای حوزوی و نهادهای فرهنگی آیا از آقای مجاب برای رشد و اعتلای فرهنگ ملی یا فرهنگ مذهبی استمداد کردند؟

درباره اخلاقیات و اخلاق مدنی و اجتماعی ایشان بفرمایید.

- در سن بالای هفتاد سال، صبر و صبوری ایشان فوق العاده بود. یک پارچه اخلاقیات نیک را همراه داشتند.

منزل ما در عطاران بود. گاهی قراری می گذاشتیم ساعت ۶ سر کوچه باشند. ایشان به دلیل کهولت یا نایبایی، گاهی ساعت ها را اشتباه می کردند، یا ساعت قدیم و جدید شده بود و باعث اشتباه ایشان می شد. گاهی ایشان یک ساعت تمام سر کوچه معطل می شدند اما به قدری صبور و شکیب و خوش اخلاق بودند که ابداً سختی را اظهار نمی کرد. برعکس خیلی از ما تقدیر و تشکر می کردند که در این شرایط یخبندان و برف شدید به سراغ ایشان رفته ایم.

زبان خیر و نیک داشت. از هیچ کس توقع نداشت و طلبکار هیچ کس نبود. با اینکه مشهور است فرهنگ دو قشر موجب می شود افراد متوقع باشند. البته در افواه گفته می شود و شاید واقعیت نداشته باشد. یکی فرهنگ معلمی و دوم فرهنگ آخوندی و طلبگی است. افراد تربیت شده در این فرهنگ ها معمولاً توقع هایی دارند. اما مرحوم مجاب هیچ گاه شنیده نشد که درخواست داشته باشد. مثلاً بگوید من چند دهه تبلیغ دینی داشته ام و در کسوت روحانیت هستم و باید حوزه به من امکانات و شهریه بدهد. اصلاً چنین درخواست هایی از ایشان شنیده نشد. با قناعت و با پول مختصری که در مجالس به ایشان می دادند، زندگی می کرد. البته خودش نمی گفت و صاحبان مجالس با طیب خاطر می دادند، بالاخره با همین وجوه زندگی می کرد.

مواضع ایشان نسبت به نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی چه بود؟

- نظر کلی ایشان مثل دیگر مردم شهروند ایران و نظام جمهوری اسلامی بود. اکثریت مردم این نظام را پذیرفته اند و ما هم مثل دیگر مردم لازم است نظام را قبول

داشته و مخالفت نداشته باشیم. بر این اساس در منبرها دعا می کردند.

اما یک نکته مهم در رفتار آقای مجاب این است که کارش تبلیغ و ارشاد دینی بود. لذا اول باید شرایط را مهیا می کرد و با روش هایی مثل تحبيب قلوب و ممارات خصم، بر فضای مجلس تسلط پیدا می کرد، آنگاه به موعظه و اخلاق می پرداخت. اما اگر از ابتدا موضع می گرفت و افراد را از خودش فراری می داد، زمینه های وعظ و ارشاد از بین می رفت. به همین دلیل اگر در مجلسی می رفت که مسئولین و مدیران نظام جمهوری بودند؛ برای مثال ایشان را به جلسه ای می بردم که قضات جمع بودند. بر اساس شَمّ مخاطب شناسی که داشت، سخنانی خود را تنظیم و بیان می کرد.

همچنین اگر در جلسه ای که روحانیون ولایی و سنتی بودند و نسبت به بعضی مواضع فرهنگی جمهوری اسلامی نقد داشتند، پا می گذاشت، حساب شده و دقیق سخن می گفت. به خاطر همین رعایت ها بود که اغلب و تقریباً همه بیوت علما و بزرگان و مشاهیر قم و حوزه علمیه، سخنانی او را می پسندیدند و او را دعوت می کردند.

با بررسی دقیق سیره مرحوم مجاب به این نتیجه می رسیم با هرگونه اقدام افراطی و تندروی مخالف بوده است؟

- اولاً روانشناسی و روحیه معتدل و آرام داشت. روحیه افراطی یا تفریطی نداشت. دوم اینکه کوله باری از تجارب تاریخی را با خود داشت و در جریان ها و حوادث فدائیان اسلام و ملی شدن صنعت نفت تندروی های بسیار دیده بود که ابتر و ناکام ماند. بنابراین می گفت مصالحه جویی و تسالم بهترین شیوه برای فعالیت اجتماعی است. حتی در سال ۱۳۸۸ وقتی بحث می شد، حرکت های تند و افراطی را از هر طرفی بود، درست نمی دانست و استدلال می کرد اقدامات تند و خشن نتیجه نمی دهد.

درباره گرایش به تصوف و طریقت های صوفی مثل ذهبیه چه می دانید؟

- پدر آقای مجاب علاوه بر اینکه در کسوت روحانیت بود، به سیر و سلوک شرعی هم اعتقاد داشت. یعنی روحانی بود که بیشتر دنبال تهذیب و خودسازی بود. این

روحیه در جوانی به آقای مجاب منتقل شده بود و فکر می کرد اگر به طریقتی مثل ذهبیه بپیوندد، می تواند سیر و سلوک خود را سامان دهد و زودتر به مقصود و هدف برسد. اما پس از مدتی از آنها جدا شد و گویا به توصیه استادانش در حوزه فقط به عبادات شرعی اکتفا کرد.

درباره گرایش او به سید علی دزفولی و شرکت در مجالس مقبره نزدیک جمکران بفرماید.

- سید علی دزفولی یا سید علی کفری یکی از دراویش ذهبیه، البته از طیف خاصی از آنها بوده است. سید علی ظاهراً شرح حالش هست و من از خود آقای مجاب شنیدم از جهت رفتاری و زبان آدم خیلی معتدلی نبوده و حتی در زمان حیاتش مشکلاتی داشته است.

مقبره او نزدیک جمکران و محل تجمع پیروانش است. آقای مجاب به مزار می رفت که نزدیک جمکران به نام سید علی دزفولی معروف به سید علی کفری بود. ایشان برای آنها منبر می رفت. سید علی دزفولی صوفی مسلک بود. مقبره را شاید بسته باشند اما اطرافش یک فضای خیلی باز و سبزه زاری بود. صوفی که می گویم، دراویش به معنای عامش در آنجا مجلس داشتند. من رفته و آنجا را دیده بودم. افرادی می آمدند اهل دزفول آنجا تفسیر میدی، تفسیر خواجه عبدالله انصاری به نام کشف الاسرار وعده الابرار را آنجا می گفت. آقای مجاب برای آنها منبر می رفت و یک بار به ایشان گفتم آیا اینها را می شناسید؟ گفت بله می شناسم. ابایی هم نداشت و گفت برایشان منبر هم می روم اما به هیچ وجه عقاید آنها را قبول ندارم و من کار خودم را می کنم. ایشان می گفت: این فضایی که ایجاد شده، من هم منبر نروم، کس دیگری می آید و معلول نیست که افراد جهت دار و زوایه دار می آیند برای آنها صحبت می کنند. من از این فرصت استفاده می کنم حتی ایشان گفت در عالم رویا حالاتی که برای این سید دیدم، حالات خوبی نبود. این را آقای مجاب برای من نقل کرد.

این گونه خاطرات می فهماند آقای مجاب از هر شرایط و از هر فرصتی بهره می برد تا کار تبلیغ و ارشاد خودش را به پیش برد.

شیوه و روش آقای مجاب به عنوان یک مبلغ کارآمد یا کارآیی کسی که دارای نابینایی است، تابع چه شرایط و چه عواملی است؟

- آقای مجاب در عمر ۸۰ ساله شان یک پیشینه بسیار قوی داشت. تحصیلات ایشان به جای خودش است. این تحصیلات را عموم طلبه ها دارند. چیزی که باعث شده بود منبر ایشان قدری امتیاز پیدا بکند، امتیازی نمی خواهم بگویم و مقایسه کنم با منبرهای دیگر. نمی خواهم بگویم ایشان به اصطلاح فازش بالاتر است. این سبک منبر بسیار برای ما شیرین بود که گاهی مطایبه هم در آن داشتند. یک بار ایشان را دعوت کردیم برای منبر. پایه بلندگو نداشتیم میکروفن را دست ایشان دادیم و گفتیم اگر زحمتی نباشد این جوری صحبت کنید. ایشان ابتدا که می خواستند شروع کنند، با همان زبان شیرین دزفولی گفت: عیبی ندارد مثل سبزی فروش ها. آن چیزی که باعث شد آقای مجاب یک قدری منبرش امتیاز پیدا کند و در حوزه و اهل منبر جایش خیلی خالی است، آشنایی ایشان با متون کهن یعنی دیوان ها است. من هم خواندم ولی چه مقدار آن را از حفظ دارم؟! چه مقدار آن را هضم کرده ام که بتوانم بجا از آن استفاده کنم و بتوانم از آنها مثلاً در تولد امام زمان استفاده کنم؟! این یک امتیازی بود و نوعاً منبری هایی که با شعر، آن هم شعرهای اصیل مثل مثنوی، حافظ، دیوان شمس حتی با جامی و چقدر حافظه قوی داشتند. گاهی می پرسیدیم: این مطلب را کجا خواندی، تأملی می کردند و می گفت مثلاً در فلان جا خواندیم. البته الآن هم داریم. کم و بیش منبری هایی مثل آقای نقویان که بسیار شعر در منبر استفاده می کنند. حتی یک بار یکی از بستگان ما از ایشان سؤال کرده بودند که اگر یک نفر بخواهد منبر برود، چه کتاب هایی به آنها توصیه می کنید. ایشان گفته بودند: قرآن و نهج البلاغه و حافظ و مثنوی را پیشنهاد می کنم. من خودم هم طلبه هستم. اگر شما این را به یک منبری پیشنهاد بکنید، ابداً قبول نمی کنند.

اگر کسی مثلاً نابینایی راه آقای مجاب را برود و از او الگوگیری کند، چه سرنوشتی در انتظارش است؟

- به نظر می رسد اگر مجابی در این زمان پیدا بشود، نهادهای حکومتی از او

استقبال نمی کنند چون الگوش با الگویی که این نهادها ترویج می کنند، تضاد دارد ولی بدنه جامعه و مردم از او استقبال می کنند. مثلاً منبر آقای نقویان طرد شد و پذیرفته نشد. ولی در مجالس خصوصی طرفدار دارد. چون مردم و قشرهای جامعه چنین منبری را هم جنس خود می دانند.

قوت های زندگی آقای مجاب را چگونه می توان اطلاع رسانی و برجسته سازی کرد؟

- آقای مجاب در عین اینکه بسیار مناعت طبع داشتند و یک خانه ساده اما در عین حال بسیار با معنویت بودند. خانه ایشان در محله جوی شور دو طبقه بود و پتوهای با روکش بسیار سفید و تمیز اطراف اتاق افتاده بود. دو تا قفسه کتاب هم بود. یکبار مبلغی آمده بود برای کمک به افطاری ماه رمضان، به ایشان پیشنهاد کردم و نگفتم که چی هست؟ ولی آقای مجاب متوجه شدند و گفتند: اگر این برای روزه دار است، ما روزه نمی گیریم. چون خودش و خانواده اش از روزه گرفتن عاجز شده بودند، حتی خانم ایشان دیگر به دلیل دیسک کمر شدید نمی توانستند حرکتی داشته باشند و روی تخت بودند. اما ابداً از این وضعیت جایی اظهار نمی کردند و بسیار شخص تودار بود. یادم هست یک بار ایشان را سوار ماشین کردیم تا به منزل برسایم. آقای دیگری هم در ماشین بود. شروع کرد دو تا سؤال از وضعیت تقریباً داخلی آنها از نوه ایشان پرسند. فوری آقای مجاب عکس العمل نشان دادند. با زبان محلی به نوه شان یادآوری کردند که جواب ندهد و وارد این مسائل نشود. بسیار در مسائل تیز بودند. خیلی ها که به اصطلاح مشکلات جسمی و روحی را ندارند، این امتیازات را ندارند ولی آقای مجاب با اینکه نابینا و منبرش محدود بود و به خاطر همین مشکلاتی که عرض کردم، و به آن صورت صدا نداشت، طبیعی است که ایشان را جاهای محدودی دعوت کنند ولی در عین حال بسیار با مناعت و بسیار با شخصیت زندگی کردند. ایشان منبری مشهور با صدای غرا و آهنگین نبود. اگر مردم دعوت می کردند، به دلیل تأثیر منبرش و اخلاقیاتش و دانش او بود.

اگر منبر ایشان را به نوعی کارگاه آموزشی بدانیم، یعنی در مجالس ایشان

فضلا و طلاب شرکت می کردند تا آموزش منبرداری یاد بگیرند؛ این تعبیر چطور است؟

- منبر ایشان آموزش بود. به همین دلیل بزرگانی مثل آیت الله بهجت و آیت الله کوکبی در مجالس ایشان شرکت می کردند. ولی آموزش صدا یا آموزش مرثیه سرایی نبود.

الآن بزرگانی از خطبا یادداشت بر می دارند. از روی یادداشت صحبت می کنند. یک مقدار کاغذهایشان پس و پیش شود، اوضاع قاطی می شود. منتها ایشان بدون هیچی، مطالب را می گفت و هیچ موقع یادم نیست که مثلاً ایشان در پرائنتر مطلبی را گفته باشند و به اصل مطلب برنگردند. ولی این جوری که ما توقع داشته باشیم مثل بقیه که مثلاً سلسله وار و هدفمند و روش مند صحبت کنند، به اصطلاح مقدمه ای و بعد هم مطلب و بعد از آن هم نتیجه، این گونه نبود. ایشان وقتی درباره شهید صحبت می کرد و درباره هفت خصلت شهید صحبت می کرد، اصلاً پرواز می دادند. یعنی مطالب شیرین و چهارچوب دار بود و ابعاد آن را خیلی خوب بیان می کردند و در قالب غزل شمس و حافظ، که چه تأثیری داشت! این از امتیازات ایشان بود. بنابراین از این نظر کارگاه بود.

با تشکر از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید.

ص: ۳۲۶

فصل پنجم: خاطرات

اشاره

ص: ۳۲۷

در مجالس مرحوم مجاب ده ها شخصیت از اصناف و قشرهای مختلف شرکت کرده و قبل و بعد از منبر معمولاً با ایشان گفت و گو داشتند.

هر شخص مشکل یا پرسشی داشت می پرسید و بسیاری از افراد شرکت کننده در این مجالس از آقای مجاب خاطره دارند. این خاطرات که تاریخ شفاهی زندگانی و نیز جامعه دوره آقای مجاب است، گویای نکات فراوان می باشد. معمولاً تاریخ های آکادمیک بر اساس همین خاطرات بعداً نوشته خواهد شد. تصور کنید مسلمانان در سال های نخست اسلامی مجموعه ای از خاطرات داشتند ولی در سده های بعد مبتنی بر همین خاطرات تاریخ های قطور و حجیمی تدوین گردید.

بهرحال تلاش شده هر شخصی که با مرحوم مجاب تعامل یا گفت و گو داشته و از ایشان خاطره ای دارد، گزارش او در اینجا آورده شود.

ص: ۳۲۸

دیدار با آیت الله شیخ محمدرضا مامقانی (۱)

به منظور دریافت ارشادات و راهنمایی های ارزنده حضرات آیات عظام و حجج اسلام، و در دنباله سلسله دیدارها با صاحب نظران جهت هرچه بهتر برگزار کردن همایش بزرگداشت حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا مجاب (قدس سره) شبانگاه نوزدهم دی ۱۳۹۵ آقایان محمد نوری، عبدالله امینی و هادی قدیمی به دیدار آیت الله مامقانی رفته، در ابتدا ضمن معرفی دفتر فرهنگ معلولان، به تقدیم گزارشی از اقدامات انجام گرفته همایش پرداخته، از معظم له درخواست کرد از آن رو که سال های متمادی مرحوم مجاب به عنوان سخنران روضه های هفتگی، در بیت ایشان حاضر می شد، خاطرات و نظریات خویش را بیان بفرمایند در پی گزیده فرمایشات معظم له تقدیم می شود:

سابقه آشنایی با مرحوم مجاب نداشتم مگر پس از جنگ و کوچ ایشان به قم که حجت الاسلام حکیم زاده آن مرحوم را به ما معرفی کرده، مقتضی شد نخست در منزل پدر اینجانب سپس در منزل بنده منبر بروند. بسیار به اینجانب علاقه داشت. ایشان مثل همه ما انسان ها قوت ها و ضعف هایی داشت ولی تلاش می کرد ضعف های خود را برطرف کند. نقاط ضعف و قوتش را می شناختم. در ابتدا تحت تأثیر برخی افراد، از گروه ها و افرادی بر سر منبر نام می برد که به مصلحت نبود چنان که تحت تأثیر مشرب عرفانی، گاه اشعاری می خواند که مناسب نمی نمود. البته به مرور همه اینها اصلاح شد و او بسیار دوست داشتنی، گردید. اما از وی سخنرانی تکراری نشنیدیم و مطالب جدید ارائه می داد. تحت تأثیر و درخواست شنوندگان منبرش را تعدیل کرد و امتیازش آن بود که «سئول» (بسیار پرسشگر)

ص: ۳۲۹

۱- از مدرسان و پژوهشگران بنام حوزه علمیه قم و نواده حضرت آیت الله العظمی شیخ عبدالله مامقانی، نویسنده کتاب معروف رجالی «تنقیح المقال فی علم الرجال» و «مقباس الهدایه فی علم الدرایه».

بود. همیشه می پرسید و مطلب را خوب می گرفت. از وی پرسیدم: حافظه عالی اش را چگونه به دست آورده؟! گفت: بر روی هر ملکاتی که کار بشود، قوی می گردد. هر روز صبح پیش حجت الاسلام حکیم زاده کتاب می خواند. بعضی مطالب را با دو بار گوش دادن حفظ می کرد! از من هم می پرسید. بحارالانوار را نزد آقای حکیم زاده می خواند. اینگونه افراد که دارای نقص و معلولیت جسمی اند، به پشتیبانی های دلگرم کننده بیشتر نیاز دارند تا پول و مادیات، البته احساس ترحم غلط است بلکه باید با اینگونه افراد رفاقت داشت. نباید تلقی کنند مشکل دارند. وقتی می پرسیدم: فلان مطلب را چگونه دیدی؟ لذت می برد از اینکه می پرسیدم «چگونه دیدی!» به معلول باید شخصیت داد. با «مجاب» رفیق بودیم و می دانست بی غرض ورزی گاه بدو توصیه و انتقادی می کنم. باید به اینگونه افراد محبت داشت و با کرامت رفتار کرد. امر و نهی غلط است و باید به روش «فنی» و با نظر کارشناسی با آنان رفتار کرد. اینگونه افراد باید بدانند ما خادمشان هستیم و بر ما منت گذاشته اند. خدمت به اینان، از زیارت کردن بهتر است. ما به آنها احتیاج داریم، نه آنان به ما.

منبرش برای خواص بود، نه عوام. ادبیات سنگین داشت و حافظ قرآن و نهج البلاغه بود. «انبار اطلاعات» بود و «تولی و تبری» خود را ابراز می نمود. خدا دوستش داشت که به او توفیق حضور در قم را داد و اینجا با افراد کارشناس در دین و مِلا آشنا شد، نیز با افکار مناسب و جدید شیعی آشنا تر گردید. گاه در راه به او برمی خوردم و شوخی ای می کردم، می گفت: «از شوخی شما نمی رنجم» خود به تنهایی به رغم نابینایی مسافت طولانی منزل تا خانه حاج آقا حکیم زاده را می رفت تا نزدش کتاب بخواند! به رغم اینکه گاه زمین می خورد و زخمی می شد! به لطف امام زمان(عج) در سال های نخست ورود به قم با محققان و نویسندگان دقیق و زبده آشنا شد و گرایش او به مباحث شیعی قوی تر گردید. برخی سروده های خود را بر منبر می خواند که مطلوب بود. می توان گفت، اهل بیت(عج) دستش را گرفتند. هیچ وقت آموختن را قطع نکرد. مرتب درصدد یادگیری بود. از هر کسی می دید، استفاده می کرد. هر روز به منزل حکیم زاده برای خواندن کتاب می رفت. اراده قوی و پشتکار داشت! کمتر کسی حس می کرد نابیناست. منبرش مفید و غیر مکرر بود. بیست دقیقه سخنرانی می کرد و مطلبی دست شنونده می آمد.»

در پایان معظم له توصیه کرد احادیث امیدوار کننده و بشارت بخش برای معلولان که در متون و آموزه های دینی آمده است، استخراج شود و در اختیار اینان قرار گیرد، تا بدانند اگر از بعضی توانایی ها محروم اند اما چه ثواب ها و نعمت هایی در انتظار آنان است!

در پایان حضرت آیت الله مامقانی برای موفقیت هرچه بیشتر دست اندرکاران همایش دعا کرده، به حدیثی از امام صادق (ع) اشاره نمود که: در روز قیامت، خدا چنان که برادری از برادرش پوزش می خواهد، از بنده مؤمن نیازمند در دنیا، عذرخواهی می کند و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند که تو را در دنیا از سر خواری ات نزد خود، محروم و محتاج نکردم. اکنون این سرپوش را بردار و بین به جای دنیا به تو چه داده ام. بنده سرپوش را بر می دارد و می گوید: با عوضی که به من دادی، مرا چه زیان اگر در دنیا چیزهایی را از من گرفتی! (کافی، ج ۲، ص ۲۶۴، ش ۱۸؛ منتخب میزان الحکمه، ۴۵۲).

در پایان حضار از راهنمایی ها و نکات حضرت آیت الله مامقانی تشکر کردند.

مهدی بیگدلی دزفولی (۱)

امام علی علیه السلام می فرماید: «العالم حی و ان کان میتاً» یعنی دانشمند زنده است هر چند جسم او در بین ما حضور ندارد و از این دنیا رفته است. مرحوم سید محمد کاظم مجاب مصداق این روایت است. چند سال است به عالم باقی شتافته ولی نصایح، گفته ها، منش و رفتارهای او نیز خاطراتش همواره در محافل و مجالس بازگویی و نقل می گردد. دانشمندان آثاری دارند که برای همیشه باقی و مستدام است هر چند خود عالم فوت کرده باشد.

مرحوم سید محمد کاظم مجاب فرزند مرحوم سید محمد علی مجاب دزفولی، عالمی فرهیخته، عارفی واصل، عجین در ولایت و محبت اهل بیت عصمت و طهارت، تیزبین و ساعی در کمال بهره گیری از فرصت ها جهت تبیین حق و حقیقت و سنت نبوی و عدالت علوی بودند. هیچ گاه عدم رؤیت بصری او را از عمق بصیرت دینی و الهی باز نداشت، بلکه بهانه ای برای تضعیف تلاش و اهتمام دو چندان نسبت به معرفت و راسخیت در توسل و تمسک به ولایت ولایتمداری به دامان پاک اهل بیت عصمت و طهارت و بالمآل، تبیین و تشریح و تأکید و تسجیل این امر به احسن وجه در بین اهل علم و حلم و خاص و عام از طریق منبر و سخنرانی هایی که حقاً، هم خاصه پسند و هم جاذبیت عامه برای عوام الناس داشت، قرار داده بود.

اینجانب با اینکه چند صباحی بیش (از سال ۱۳۶۱) محضر ایشان را درک نکرده بودم لیکن آن همه تلاش و همت و اهتمام در استفاده بهینه از فرصت ها،

ص: ۳۳۳

۱- . حجت الاسلام والمسلمین مهدی بیگدلی دزفولی از خاندان بیگدلی است که به علم و تقوا مشهورند و خدمات بزرگی به حوزه ها نموده اند. ایشان در قم مشغول تحصیل و تدریس و دیگر فعالیت های علمی و فرهنگی است.

چه در زمینه استدامه حضور در دروس حوزوی اساتید و چه در امر مطالعه، و بالاخص مباحثه دروس و حفظ و به خاطر سپاری متون و عبارات، خصوصاً احادیث و روایات، و بسیاری از وقایع تاریخی را طابق النعل بالنعل، غبطه ما را برانگیخته و خود تشویق و تشجیعی بود برای امثال بنده که تعصب بیشتری را در انجام وظیفه و احساس مسئولیت و رسیدگی به تعهدات شرعی و عرفی در طبق اخلاص قرار دهیم.

از این رو ایشان عملاً در بین همه قشرهای جامعه مؤثر بود؛ با خودسازی و تهذیب خود به مدارجی رسیده بود که ذاتاً از گناه دوری می نمود و مدام ذاکر حق بود. لذا نامبرده عملاً از مصادیق آمر و ناهی در تمام امور شرعی و اجتماعی، عادی و عام و خاص بودند و در شهر علم و اجتهاد قم که مرکز و منشأ صدور علوم و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت است، از اشخاص برجسته و شناخته شده در بین اعظام و بزرگان دین و بیوتات مراجع معظم رفت و آمد داشت. بیوت حضرات آیاتی چون حضرت آیت الله العظمی خویی و حضرت آیت الله نبوی و ... از او دعوت می کردند تا در ایام خاص منبر برود.

از خصوصیات اخلاقی و حمیده ایشان اینکه بسیار خلیق و اهل ذوق، مردم دار، خوش برخورد و صبور بودند. با همه داشته های علمی هیچ گاه تکبر علمی از ایشان مشهود نشد. در رفت و آمدها به بیوت حضرات آیات و منازل مردمی که دعوت به منبر می شدند، هیچ گاه انتظار همراهی و دستگیری و احیاناً ابراز لزوم وسیله نقلیه و یا شرایط خاص دیگری را نداشته و به تنهایی و با پای پیاده حتی المقدور طی طریق می فرمودند.

بر همگان لازم است در ترویج سیره اینگونه شخصیت ها تلاش کنند و به عنوان الگوی رفتاری درباره آنان مقاله و کتاب بنویسند. برگزاری جلسه ای جهت تکریم ایشان و بزرگداشت شخصیت و تبلیغ کمالات اخلاقی ایشان هم پسندیده و ضروری است. (۱)

ص: ۳۳۴

حجت الاسلام و المسلمین محمدحسن آموزگار معروف به محی الدین اصالتاً اهل مازندران و ساکن قم است. او با شرکت در مجالس و عظ مرحوم مجاب با ایشان آشنا شده و خاطرات شیرینی دارد. ایشان در حوزه علمیه قم مشغول امور آموزشی است.

چند سال به مجالس ایشان می رفتم. مجالس گرمی و مواعظ اخلاقی خوبی و زبان گرمی داشت. مصائب امام حسین علیه السلام و کربلا را به گونه ای می خواند که مردم شدیداً تحت تأثیر قرار می گرفتند و گریه می کردند؛ با اینکه از مطالب جعلی استفاده نمی کرد.

از حدیث و قرآن فراوان استفاده می کرد. البته منابع و مستندات او همه دست اول بود. یک مسئله مهم این است که همه در مجلس او به گوش بودند و کسی احساس کسالت نمی کرد و چرت نمی زد. چون مطالب جالبی بیان می کرد. همه در شگفت بودند که یک نابینا این همه دانش و این همه معلومات را چگونه به دست آورده است.

حجت الاسلام والمسلمین حسین تهمتن مشهور به مرنندی از روحانیون فعال در امور آموزشی، علمی و اجتماعی و مورد اعتماد طلاب است. وی ساکن قم و در مجالس وعظ و مرثیه سرایی مرحوم مجاب شرکت می کرد. در جلسه بیت آیت الله کوکبی و در مجلس منزل آیت الله سید احمد اشکوری شرکت می کرد. مرحوم مجاب در این مجالس یک موضوع مستقل مطرح و به تحلیل و تبیین ابعاد آن می پرداخت. آقای مرنندی از این مجالس خاطراتی دارد؛ بعضی از آنها را بیان کرد.

در دفتر آیت الله العظمی کوکبی ایشان منبر می رفت؛ ما از بیان شیرین آن مرحوم بسیار استفاده نمودیم و لذت می بردیم. ایشان خطیب توانا بود و بر اساس مقتضیات جلسه های علما سخن می گفت و مورد پسند فضلا و طلاب حوزه علمیه قم بود. شیوه منبر و روضه ایشان مورد پسند آیت الله العظمی سید ابوالقاسم کوکبی بود. لذا همیشه ایشان رادعوت می کرد. در جلسه ایشان بسیاری از فضلا و علما شرکت می فرمودند و مجلس معنوی و مؤثر بود.

سابقاً در یکی از شب های هفته (گمان کنم شب های چهارشنبه بود)، مراسم هفتگی برای بزرگداشت آیت الله مروج داشتیم. این مراسم در یکی از اطاق های اطراف صحن امام رضا علیه السلام (در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها) که مرحوم آیت الله مروج رضوان الله علیه مدفون هستند، برگزار می شد. فقط یک بار در اوایلی که برای ادامه تحصیل به قم مشرف شده بودم (در اواسط سال ۱۳۷۹ش) و یا شاید قبل از آن، توفیق حضور در این مجلس را پیدا کردم. در آن مجلس، کسی که قدری سخنرانی و سپس ذکر مصیبت کرد، خطیب ارجمند و عالم ربّانی مرحوم حاج سید کاظم مجاب رضوان الله علیه بود.

سخنرانی در آرامگاه

بسیار از منبر آقای مجاب لذت بردم و شیرینی آن تا مدّت ها در خاطرم ماند. تا اینکه مدّتی بعد به مناسبتی بنا شد در منزل مجلس روضه ای تشکیل دهیم. به عنوان سخنران ذهن من متوجه ایشان شد و از آنجا که صاحب آن مجلس سابق الذکر، پسر مرحوم آقای مروج، یعنی حضرت آیت الله سید محمدعلی مروج بودند، برای پیدا کردن آقای مجاب، با ایشان تماس گرفتم و این، فتح بابی شد برای ارتباطی چند ساله با آن سید عظیم الشان و مجهول القدر - اعلی الله مقامه.

اهتمام به عبادت و معنویت

اهل عبادت بود و نافله شب برایش مثل غذا خوردن، خوابیدن و بیدار شدن و سایر کارهای روزمره بود. گاهی که از نصف شب می گذشت و هنوز نخوابیده بود، اول نماز شب می خواند و بعد می خوابید تا اگر به موقع بیدار نشد، نماز شب از دستش نرفته باشد. گاهی هم بعضی از اعمال را عنوان می کرد که در یافتن توفیق تهجد مؤثرند.

تلاوت قرآن و مناسک

هر روز قدری از قرآن (ظاهراً یک حزب) را می خواند و بیشتر قرآن را حفظ بود. اگر درست یادم باشد، یک بار فرمود: قبلاً همه قرآن را حفظ بوده ام اما الآن قدری

از آن را فراموش کرده ام.

در شب های جمعه ملتزم به بعضی از اعمال این شب نورانی بود (مثل دعای «یا شاهد...» و...) و می فرمود سابقاً در دزفول در مسجد حاج سید مجد الدین [مرحوم آیت الله قاضی رحمه الله علیه که بعد از انقلاب امام جمعه دزفول شد] هر شب جمعه احیا برقرار بود و اعمال شب جمعه (دعای کمیل، دعای «یا شاهد» و...) را به جا می آوردند و من این شب ها را تا نماز صبح در آنجا بودم و بعد، به سراغ منبری که داشتم می رفتم.

زیارت جامعه

دو - سه سال قبل از وفاتش فرمود: پنجاه سال است که هر روز زیارت جامعه را می خوانم و حتی روزی که مراسم عروسی من بود، وقتی رفته بودند عروس را بیاورند، من به پشت بام رفتم و این زیارت را خواندم و برگشتم.

مرحوم حجه الحق سید صدر الدین کاشف اعلی الله مقامه یکی از کسانی بود که آقای مجاب رضوان الله علیه گاه و بی گاه از او یاد می کردند. شرح مقامات این عبد صالح در جای دیگری باید بیان شود و کس دیگری باید آن را شرح کند، اما همین قدر بگویم که گروهی از اولیا بی واسطه تحت تربیت او بوده اند و یا تحت تربیت شاگردان او رشد یافته اند و - آن گونه که نقل می کنند - کسی مثل شیخ مرتضیٰ انصاری رضوان الله علیه از مریدان او بوده است.

آفتابی در عالم

از آن جمله نقل می کردند که وقتی شیخ انصاری - رحمه الله - بنا داشت از دزفول بیرون برود [ظاهراً برای ادامه تحصیل و شاید به عتبات]. برای خدا حافظی در منزل سید رفت و فهمید که ایشان مشغول استراحت است. مدتی طولانی در همان جا و زیر آفتاب منتظر ماند تا زمان استراحت سید تمام شود. وقتی سید فهمید که جناب شیخ در بیرون منزل منتظر اوست، نزد او آمد و گفت: از خدا می خواهم [یا امیدوارم] همان طور که این مدّت زیر آفتاب منتظر من بودی، خدا تو را در عالم آفتابی کند!

[و شیخ انصاری رحمه الله علیه به واسطه امثال این امور به جایی رسید که تا این زمان چه از نظر علوم رسمی و ظاهری و چه از نظر مسائل باطنی مورد غبطه و

ص: ۳۴۰

دستور عمل سید کاشف

مرحوم حجّه الاسلام و المسلمین آقای مجاب رحمه الله علیه از جمله مطالبی که از مرحوم آقا سید محمدعلی نجفی رضوان الله علیه (اگر درست یادم باشد به واسطه پدرشان که خود، از اهل معنی و صاحب کرامات بوده اند) نقل می کردند این بود که یکی از دستورات سید کاشف رحمه الله علیه (که در بخش قبل اندکی ایشان را معرفی کردیم) به شاگردانش (یا بعضی از آنها) این بوده است که می بایست هر روز پنج جزء از قرآن کریم و هفته ای دو بار تمامی صحیفه سجّادیه را به دقت بخوانند.

استخاره

مرحوم آقای مجاب رضوان الله علیه، استخاره ای بلد بودند که با تسبیح انجام می دادند اما بر اساس اشکال «رمل» جواب را می فهمیدند... البته از استخاره گاهی فراتر می رفت؛ یادم هست گاهی اوقات که قرار بود برای کاری خدمتشان برسم، اگر تأخیر می شد، علت تأخیر را می گفتند، مثلاً می فرمودند: «با همین طریق فهمیدم جماعتی در خدمت شما هستند و شما به این دلیل با تأخیر می آیی». و درست هم بود!

یک بار هم فرمود: آقای غروی [= آیه الله شیخ محمّد غروی رضوان الله علیه] زنگ زد و گفت: می خواهم استخاره ای را که بلد هستید، از شما یاد بگیرم. بعد خودشان می گفتند: «در جواب ایشان گفتم: شما اجازه بدهید من از شما تقلید کنم [= شما را به عنوان مرجع تقلید خودم قرار دهم] چون شما در دسترس هستید!» [منزل آقای غروی رحمه الله علیه تقریباً دو کوچه با منزل آقای مجاب فاصله داشت]. به این ترتیب هم تواضع خود را نشان دادند و هم به مراتب بالای علمی آقای غروی اشاره کردند. (۱)

ص: ۳۴۱

مهندس سید محمد معصومی نوه دختری مرحوم مجاب است. در سال های حیات ایشان، علاقه ویژه بین پدربزرگ و مهندس وجود داشت. به ویژه همراه آن مرحوم به نشست های مذهبی و مجالس می رفت و از نزدیک شاهد ارتباط مردم با مرحوم مجاب بود. آقای مهندس همواره و در هر شرایطی پیش می آمد به سراغ آقای مجاب می رفت و سؤالاتی را که برایش پیش آمده بود مطرح می کرد. پدربزرگ هم با گشاده رویی به پاسخ پرسش ها می پرداخت. خاطراتی را که مهندس معصومی طی چند سال با پدربزرگش دارد، در اینجا آورده است.

اولین خاطره :

پدر بزرگم مرحوم حجت الاسلام مجاب علاقه زیادی به شعر داشتند و اشعار فراوانی از شعرای مختلف را به خاطر سپرده بودند که معمولاً بر سر منبر از این اشعار استفاده می کردند.

ایشان روزی در مدینه العلم آیت الله خویی منبر داشتند و اتفاقاً از اشعار سعدی چند بیتی را خواندند.

پس از منبر و در راه برگشت دو نفر از روحانی هایی که در مجلس حاضر بودند، ما را همراهی و در مسیر شروع کردند به ایراد گرفتن و اینکه چرا شما از اشعار سعدی و مولوی در منبرهایتان استفاده می کنید. این شعرا از اهل تسنن هستند و ذکر اشعار اینها جایز نیست و شما نباید از اشعارشان استفاده کنید.

پدربزرگ در ابتدا گفتند که باز گو کردن اشعار این شعرا ایرادی ندارد و ما فقط برای تائید مطالب منبر این شعرها را می گوئیم و اتفاقاً خیلی هم خوب است.

بحث با یکی از این آقایان بیشتر شد و حرف پدربزرگ را قبول نمی کرد.

در نهایت پدر بزرگ به او گفت: آیا امیرالمؤمنین حضرت علی را قبول دارید؟ گفت: بله.

گفتند: آیا فرمایش ایشان را قبول دارید که فرموده اند: "انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال؟"

گفت: آری.

پدر بزرگ هم گفتند: من هم اشعاری را از سعدی گفتم که در درستی و حکیمانه بودنشان شک و تردیدی وجود ندارد و اگر شما به گفته امیرالمؤمنین اعتقاد دارید، پس نباید با بیان کردن این گونه اشعار مخالفت کنید.

دومین خاطره:

روزی در خیابان بودیم که با یکی از دوستان پدر بزرگ جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج آقای مهدی پور رو به رو شدیم.

ایشان پس از احوال پرسی از پدر بزرگ پرسیدند که شما این مطلب که امام حسین فرزند دختر سه ساله ای داشته که در کربلا بوده و در شام به شهادت رسیده است را قبول دارید؟

پدر بزرگ در جواب گفتند: که اتفاقاً این سؤال را قبلاً از آیت الله خویی پرسیده اند و ایشان در جواب گفته اند: اینکه افرادی دختر سه ساله امام حسین را در خواب دیده اند و افراد بسیاری نیز همه ساله به زیارت قبر ایشان می روند و توسل می جویند و حاجت می گیرند، نشان از این دارد که حضرت امام حسین چنین دختر سه ساله ای داشته اند و ایرادی ندارد که شیعیان به دختر امام حسین ارادت داشته باشند و توسل بجویند.

آقای مهدی پور گفتند: حالا یک بچه طلبه ای پیدا شده و در این مورد تحقیق و پژوهش کرده و هیچ گونه سند و مدرک معتبری را در کتب و احادیث پیدا نکرده و به این نتیجه رسیده است که امام حسین اصلاً دختر سه ساله ای در کربلا نداشته اند.

پدر بزرگ با خنده در جواب گفتند: آیا سواد صرف و نحو این بچه طلبه به اندازه سواد آیت الله خویی است؟

آقای مهدی پور گفتند: البته که نه.

ص: ۳۴۴

پدر بزرگ هم گفتند: پس بهتر است نظر آیت الله خوئی را درست تر بدانیم.

سومین خاطره :

روزی در مورد اهل تسنن بودن برخی از شعرا با پدر بزرگ صحبت می کردم و اینکه آیا مولوی شیعه است یا سنی؟ و اینکه وجود غزل هایی از مولوی در مدح امیرالمؤمنین و چهارده معصوم و نیز اشعاری در مدح بزرگان اهل سنت را چگونه تفسیر می کنید؟

ایشان گفتند: فارغ از اینکه مولوی این اشعار را در چه دوره ای و در چه موقعیت و مکانی در مدح بزرگان اهل تسنن سروده است، من به شیعه بودن مولوی اعتقاد کامل و راسخ دارم.

پرسیدم: چگونه و به چه دلیل این اعتقاد را دارید؟

ایشان گفتند: به نظر من موقعیت و جایگاه و مقامی را که مولوی در عرفان و... پیدا کرده فقط به کمک لطف ائمه و معصومین علیهم السلام است. غیر ممکن و محال است کسی به ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان اعتقاد نداشته باشد و به چنین مقامی در عرفان و علوم الهی دست پیدا کند.

چهارمین خاطره :

یک بار کتاب سیر و سلوک حاج میرزا جواد ملکی تبریزی را از کسی هدیه گرفتم و به پدر بزرگ پیشنهاد کردم که این کتاب را برایشان بخوانم.

ایشان خیلی خوشحال شدند و خاطره ای را از حج میرزا جواد برایم تعریف کردند که بازگو کردنش خالی از لطف نیست.

ایشان از قول برادر مرحوم آقای حکمی تعریف کردند که می گفت: یکی از دوستانم گفت که در جوانی روزی خدمت حاج میرزا جواد رسیدم و مشغول بحث و صحبت شدیم که هنگام اذان ظهر فرارسید. وضو گرفتیم و در حیاط زیر درخت جایی انداختیم و مشغول نماز خواندن شدیم و من به حاج میرزا جواد اقتدا کردم.

در حال نماز خواندن بودیم که متوجه شدم همزمان با رکوع و سجود رفتن حاج میرزا جواد، درختی که زیرش نماز می خواندیم، هم خم و راست می شود. از مشاهده این حالت از خود بیخود شدم و واهمه کردم و به زمین افتادم.

حاج میرزا جواد که از نماز خواندن فارغ شد، از من پرسید که چه شد و چرا به

زمین افتادی؟

قضیه را برای ایشان تعریف کردم، با لبخند گفتند: چیز مهمی نیست، گاهی اوقات که برای نماز اینجا می آییم، این درخت نیز با من خم و راست می شود، نگران نباش.

ص: ۳۴۶

اعضای خانواده مرحوم مجاب از ایشان گفتنی های فراوان دارند. حرف هایی هست که به نظر نزدیکان شاید ارزش نقل و ثبت و نشر را نداشته باشد ولی مطمئن باشید همین نکات می تواند برای مردم سازنده باشد و مردم از آنها عبرت و درس بگیرند.

دختران ایشان در امور شخصی و در بعضی از امور فرهنگی مرحوم مجاب به ایشان کمک می کردند. مهم ترین نیاز ایشان در زمینه فرهنگی اطلاع از کتب تازه منتشر شده بود. هر اثر دینی و اسلامی چاپ می شد، دوست داشت نسبت به محتویات آن مطلع باشد.

خانواده و به ویژه فرزندان نقش مهمی در تهیه منابع و قرائت محتوای این آثار داشتند. یکی از دخترهای ایشان در این زمینه خاطراتی دارند که تقدیم می گردد.

تعبیر خواب

در سال ۵۰ یا ۵۱ که ۱۲ یا ۱۳ سال داشتم، شبی خواب دیدم که در صحرائی بزرگ و خشک و لم یزرع تنها هستم. قصد کردم از جایی که هستم حرکت کنم. شروع به راه رفتن کردم و از مسیر مستقیم به راهم ادامه دادم. جوانی برومند و قد بلند به یکباره در قسمتی از صحرا ظاهر شد. با خودم گفتم که آیا ایشان امام زمان هستند؟ اگر نیستند، چه کسی هستند؟ در این بین امام خمینی با ظاهری با عظمت که حدود ۴۵ سال سن داشت، ظاهر شد. یک بطری پر از خون در دست داشت. دست جوان را گرفت و در وسط صحرا گذاشت و تمام بطری خون را دور تا دور جوان ریخت. بلافاصله قصد برگشت داشتند که دیدم لباس امام سفید بوده و حالت احرام داشت. در حالی که من فقط نظاره گر بودم. خودم را در بالای پل قدیم دزفول دیدم. جایی که عمق آب بسیار بود و آب با تندی زیاد عبور می کرد. امام با

حالتی بسیار آرام و باطمینان وارد آب زیر پل شده و از نظر ناپدید شد. مردم با خبر شدند و محوطه زیر پل مملو از جمعیت شد. خانم ها گریه می کردند و بر سر و صورت می زدند که وامصیبتا ایت الله فوت کرده. مردان و غواصان زیادی برای پیدا کردن امام به داخل آب رفتند و من مرتب از بالای پل فریاد می زدم که آیت الله نمرده. چرا گریه می کنید و داخل آب را می گردید؟ او زنده است و نمرده ولی صدایم را کسی نمی شنید. هر چه فریاد زدم، کسی نشنید و با تأسف از اینکه مردم صدایم را نمی شنوند و مشغول پیدا کردن امام هستند، از خواب بیدار شدم.

صبح خواب را برای پدرم تعریف کردم و او گفت الله اکبر. گفتم یعنی چه؟ گفت: یکی از علما فوت می کند و باید منتظر بود. فردای آن روز ساعت ۷:۵۰ دقیقه صبح حاج سید محمود شفیع آمد و به پدرم گفت که ایت الله بهبهانی فوت شده اند و باید برای تشییع بروند. پدرم به ایشان گفت که آماده ام. حاج سید محمود گفت: هنوز خبرش پخش نشده، از کجا می دانی؟! سپس با پدرم برای تشییع رفتند.

- قبل از سن دبستان پدرم تمام داستان های قرآن را به صورت داستان ساده و قابل فهم به صورت داستان های دنباله دار برایمان تعریف می کرد و هر روز یک قسمت از داستان ها را می گفت تا تمام می شد. از ۳ تا ۵ سالگی داستان های حضرت ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و یوسف را برای من تعریف کرد.

- وقتی برایش کتاب می خواندیم، بسیار تشویقمان می کرد و من کتاب های فراوانی را به فارسی و عربی برایش می خواندم با وجودی که عربی را نمی فهمیدم ولی روخوانی من خوب بود. از عکس العمل ایشان متوجه می شدم که برخی از جملات از نظرشان خیلی مهم هستند و از ایشان می خواستم که برایم ترجمه کنند و مطلب را توضیح می دادند. تا ۱۸ سالگی که ازدواج کردم، برایش کتاب می خواندم و هر بار که کتابی را تمام می کردم، به عنوان تشویق هدیه ای را به من می داد.

- در زمانی که کوچک بودم، همیشه موقع غذا خوردن به من می گفت که با او غذا بخورم زیرا پیغمبر فرموده که مستحب است که با فاطمه نام ها غذا خورد. پیامبر نیز هر وقت منزل حضرت فاطمه بود، با ایشان غذا میل می نمود.

به استخاره‌های ایشان بسیار معتقد بودیم و حتماً عمل می کردیم زیرا اتفاق می افتاد. از جمله یک بار دخترم به یکی از دوستانش در دانشگاه خرمشهر گفته بود که پدر بزرگم استخاره می گیرد. از خرمشهر تماس گرفته بود برای انجام استخاره و بعد پدرم به ایشان گفته بود که به زودی خانه دار می شود (مستأجر بودند). تقریباً حدود ۱۵ روز بعد خانه‌ای خریده و به استخاره‌های پدرم معتقد شده بود.

- زمانی برای پدرم مطالبی را که مربوط به نحوه شهادت امام حسین بود می خواندم. به ایشان گفتم: تا حالا خواب امام حسین را دیده‌ای؟ گفتند: دیشب (یا چند شب پیش) خواب دیدم امام حسین کنار پیکر ابوالفضل زانو زده و با یک دست بر دست دیگر می زند و می گویند حیف حیف.

- یک بار از ایشان پرسیدم: چند سال است نماز شب می خوانی؟ گفتند: برای چه می پرسی؟ گفتم: برایم جالب بود بدانم. چون ایشان از وقتی به یاد دارم برای نماز شب بلند می شد، گفتند: مگر می خواهی چیزی (پاداش) به من بدهی؟ کسی که باید بداند می داند.

- به یاد گرفتن علاقه فراوانی داشت به طوری که زبان انگلیسی را پیش یکی از دوستانش یاد می گرفت.

فصل ششم: اجازات

اشاره

ص: ۳۵۱

اجازه در سنت اسلامی و در عرف و فرهنگ شیعه، مدرک علمی برای معرفی شایستگی و توانایی و لیاقت یک فرد یا نوعی مدال افتخار برای نشان دادن خدمات و زحمات فرد یا نوعی تقدیرنامه در تشکر از کارهای مورد نظر است.

اجازه انواع مختلف دارد و از دیرباز بین علما متداول بوده است. حتی در دوره ائمه علیهم السلام متعارف بوده است.

پیشینه صدور اجازه نقل حدیث به زمان حضور و حیات ائمه شیعه علیهم السلام باز می‌گردد. کهن‌ترین سند که موضوع اجازه نقل حدیث در آن به گونه‌ای خاص مطرح گردیده، روایتی است از سلیم بن ابی حیه که از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل شده است. در این روایت امام صادق علیه السلام به او توصیه کرده است تا برای فراگیری حدیث نزد ابان بن تغلب برود و سپس می‌فرماید: «آنچه او بر تو روایت کرد، می‌توانی از من روایت کنی» (رجال نجاشی، ص ۱۳).

اجازه انواع دارد مثل اجازه اجتهاد، اجازه استخاره، اجازه قرائت قرآن، اجازه شعرخوانی، اجازه روایت حدیث، اجازه روایت کتاب، اجازه امامت نماز، اجازه تصدی امور حسبه و اجازه دعا. از بین اقسام اجازات، اجازه روایت و اجازه اجتهاد بیشتر رواج دارد.

هر اجازه دو طرف مجیز (اجازه دهنده) و مجاز (اجازه گیرنده) دارد. گاه به مجاز، مستجیز گفته می‌شود یعنی کسی که طلب اجازه کرده است. اجازه تأثیر فرهنگی مطلوبی در فرهنگ شیعه داشته است؛ از جمله موجب اعتماد و اطمینان بیشتر به گفته و نوشته‌های شخص مجاز می‌شود؛ از متن اجازه می‌توان به موقعیت علمی و اجتماعی اجازه گیرنده پی برد؛ شرح احوال عالمان را از این طریق می‌توان به دست آورد.

اجازه روایت به عنوان نوعی گواهی علمی - معنوی، شایسته مرحوم مجاب بوده و از طرف اساتید ایشان برای نقل حدیث و روایت داده شده و نشانگر علم و فضیلت او در زمینه روایت است.

مرحوم مجاب از چند تن اساتید و بزرگان اجازه روایت - شفاهی و کتبی - دریافت نمود که تنها دو اجازه نقل حدیث در میان اسناد و مدارک خانوادگی مرحوم به دست آمد. البته اجازه دیگری هم داشته که متن اجازه نامه واصل نشده است. این اجازات بیانگر مراتب علمی و شایستگی مقام تحصیلی و وثاقت ایشان در نقل احادیث و روایات دارد.

اجازه نامه نخست از طرف استادش آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ انصاری در سیزدهم ذی حجه ۱۳۷۱ قمری در بیست و دو سالگی به مرحوم مجاب داده شده، اجازه دیگر از طرف استاد دیگرش آیت الله سید اسماعیل مرعشی در تاریخ پانزدهم جمادی الثانی ۱۳۷۹ قمری - در سی سالگی - اعطا گردیده است. در متن اجازات، مرحوم مجاب را با القابی چون: سید الذاکرین، السید السند و الفاضل الکامل ستوده اند و به تحصیلات علمی و فقهی او اشاره کرده اند.

همچنین مرحوم مجاب به کسانی اجازه داده است. عبدالستار الحسنی نام مرحوم مجاب را در اجازه نامه خود آورده است. نیز به آقای شیخ محمد مهدی ارگانی بهبهانی اجازه شفاهی با بیان «اجزْتُ لَک» داده است.

اجازه آیت الله شیخ منصور سبط الشیخ انصاری

در متنی که به دست خط آیت الله سبط الشیخ موجود است و ممه‌ور به مهر ایشان می باشد. این اجازه به زبان فارسی است و با امضای منصور الانصاری بدون هیچ لقب و عنوان دیگر است. اجازه دهنده از آقای مجاب با لقب های سید ذاکرین، فاضل و شایسته اجازه مشایخ یاد کرده است.

این اجازه در چارچوب نقل حدیث و احیای کتب معتبر روایی شیعه به ویژه چهار منبع اصلی حدیثی شیعه معتبر است.

آیت الله سبط الشیخ مواردی را که از طرف مشایخ خود مجاز بوده، شایسته ی آقای مجاب دانسته و به او منتقل می کند.

این اجازه در سال ۱۳۷۱ق صادر شده است. یعنی وقتی آقای مجاب، جوان بیست و دو ساله و ساکن دزفول و به تحصیل دروس حوزوی مشغول بوده این اجازه را دریافت کرده است. متن اجازه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم


الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على محمد و آله الطاهرين، چون جناب مستطاب سید الذاکرین فاضل آقای سید محمد کاظم مجاب فرزند مرحوم میروور جنت جایگاه آقا سید محمد علی از این احقر اناام اجازه در نقل اخبار خواستند، لذا ایشان را اجازه دادیم در نقل و احیای کتب معتمد شیعه لاسیما الکتب الاربعه التي علیه المدار فی الأعصار و الأمصار، چنانچه از طرف مشایخ خود مجاز بوده ام، فانه حقیق بذالك. به تاریخ سیزدهم شهر ذی الحجه الحرام من شهر سنه ۱۳۷۱ هجری، الاحقر سبط شیخ [سجع مهر: منصور الانصاری ۱۳۶۱]

ص: ۳۵۵

اما دست نوشته این اجازه این گونه است:

اما دست نوشته این اجازه این گونه است:

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله
الطاهرين چون جناب مستطاب سید آقا میرزا
فاضل آقای آقا سید محمد کاظم بحاج ضررند
مرحوم مبرور حجت جا بگاه آقا سید محمد علی از این
احقر نام اجازه در نقل اخبار خواستند لهذا
اجازه دادیم در نقل اخبار آن معتبر است
القیب الأریة التي عليها المدار في الأخبار والأخبار
چنانچه از طرف مشایخ خود مجاز بوده ام فانه حقیق
بذلك بتاريخ مسیروم مشهوری الحجة الحرام سن ^{شهر}
الکرام
الله هو یجلی



او از فقیهان برجسته است و در سال ۱۳۰۲ یا ۱۳۰۳ق در شهر بهبهان چشم به جهان گشود. پدرش، آقا سید محمد بن سید علی، از نوادگان سید عبدالله بلادی بحرینی و از علمای بهبهان بود. نیای بزرگ آیت الله سید علی موسوی بهبهانی از کشور بحرین بود که به بهبهان مهاجرت کرد.

آیت الله سید علی موسوی بهبهانی دروس مقدماتی را در بهبهان، تا ۱۸ سالگی نزد آقا میرزا محمدحسن بهبهانی، آقا شیخ عبدالرسول بهبهانی، آیت الله آقا سید محمدناظم الشریعه بهبهانی و علمای دیگر بهبهان فرا گرفت.

از آغاز تحصیل، آثار نبوغ و استعداد در سیمای وی آشکار بود، به طوری که بارها استادانش این موضوع را یادآور شدند.

وی اواخر سال ۱۳۲۲ق برای ادامه تحصیل، از بهبهان عازم نجف اشرف شد؛ در آن هنگام مجتهدی متجری بود. بهبهانی شش سال در درس آخوند خراسانی و آیت الله سید محمدکاظم یزدی شرکت کرد و سطح عالی فقه و اصول را فرا گرفت. بیشترین استفاده علمی او از محضر آیت الله سید محسن کوه کمری بود.

بهبهانی در سال ۱۳۲۸ق به بهبهان برگشت و در این شهر ازدواج کرد و به تدریس علوم اسلامی پرداخت و سال بعد عازم عتبات عالیات شد. بیماری باعث شد که بهبهانی یک سال بیشتر در عراق نماند و به شهر بهبهان برگردد.

وی در سال ۱۳۶۲ق برای چهارمین بار به قصد زیارت ائمه علیهم السلام به عتبات عالیات مشرف می شود و بنا به درخواست آیت الله حسین طباطبایی قمی - که مرجع تقلید و رئیس حوزه علمیه کربلا بود - در کربلا اقامت گزید. او دو سال در حوزه علمیه کربلا به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت و بعد از آن، به نجف رفت. در همان آغاز ورود او به نجف، جمعی از فضلا و دانشمندان از وی درخواست نمودند تا تدریس را آغاز نماید، او نیز به تدریس خارج فقه پرداخت. توانایی علمی او چنان بود که یکی از فضلائی با سابقه نجف اشرف پس از شرکت در درس او گفت: «چیز عجیبی است! مباحثی که آقای... (یکی از فقیهان بزرگ نجف اشرف که استاد بلامنازع آن روز نجف بود) مدت ها درباره آن بحث و بررسی نموده است،

آقای بهبهانی با مختصر توضیحی و به بهترین وجهی آن را حل کرد».

وی در سال ۱۳۸۶هـ.ق برای تغییر آب و هوا به اصفهان می رود. علما و مردم متدین اصفهان به او پیشنهاد نمودند که در این شهر اقامت گزینند. از آنجا که خوزستان به وی احتیاج داشت و سرمای اصفهان در پاییز و زمستان برای وضعیت جسمانی او مناسب نبود، ناگزیر بنا می گذارد که بهار و تابستان را در اصفهان بماند و پاییز و زمستان را در خوزستان. این برنامه تا آخر عمر ایشان ادامه داشت.

ایشان بیش از نیم قرن تدریس کردند و شاگردان فراوانی در حوزه های علمیه بهبهان، رامهرمز، کربلا، نجف، اهواز و اصفهان تربیت کردند. از جمله آقای سید محمد کاظم مجاب شاگردش بود.

آیت الله سید علی موسوی بهبهانی در شب ۱۸ ذی القعدة سال ۱۳۹۵ق در ۹۲ سالگی چشم از جهان فرو بست. در اندک زمانی، خبر رحلت ایشان به سراسر ایران رسید و مردم از شهرهای مختلف در مراسم تشییع جنازه او در اهواز شرکت کردند. این مراسم چنان با عظمت برگزار شد که تعداد شرکت کنندگان را حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده اند. جسد مطهرش در قسمتی از دارالعلمی که خود بنا نهاده و وصیت نموده بود که در آنجا دفن شود، به خاک سپرده شد.

مرحوم مجاب از ایشان اجازه روایی داشته، بارها در منزلش منبر رفته است. (۱)

ص: ۳۵۸

۱- . سیمای بهبهان، سید سیف الله نحوی، ص ۷۹؛ شرح حال، آثار و افکار آیت الله بهبهانی، علی دوانی؛ مجله نور علم، دوره چهارم، شماره سوم، ناصر باقری بیدهدنی، ص ۵۰ و ۵۶.

اجازه آیت الله سید محمدجعفر جزائری شوشتری مروج

آیت الله سید محمدجعفر جزائری شوشتری مشهور به مروج از اساتید بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف و از علمای مشهور منطقه خوزستان (۱۳۲۸ش/۱۴۲۰ق) و از چهره های درخشان علمای شیعه در عصر حاضر و از اساتید حوزه علمیه قم به شمار می آمد.

کتاب منتهی الدرایه از اوست و در شرح و توضیح عبارات و مطالب کتاب کفایه الأصول نوشته محقق خراسانی است. این کتاب همچنین دارای تعلیقه های متعددی بر کتاب کفایه است. مؤلف در بخشی از این کتاب به نقد و بررسی نظرات آخوند خراسانی پرداخته و علاوه بر طرح دیدگاه های اصولی علمای بزرگ، آرا و نظریات اصولی خود را نیز ارائه داده است.

مرحوم مجاب از ایشان اجازه روایی داشته است.

ص: ۳۵۹

وقتی آقای مجاب سی ساله بوده و در دزفول سکونت داشته، این اجازه را دریافت نموده است. متن اجازه عربی است و شامل نکات مهم و القاب خاصی برای ایشان است. متن اجازه چنین است؛

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أجاز للعلماء من الفضل ما أجاز و صَلَّى الله على نبيِّنا محمد و على آله مجاز الحقيقه و منظره المجاز، اما بعد فإنَّ جناب السيد السند الفاضل الكامل السيد محمد كاظم المجاب بن المرحوم السيد محمد علي الموسوي الدزفولي - حفظه الله و ابقاه - قد استجازني في روايه الحديث فحيث رأيتُه أهلاً لذلك و قد صرف أكثر عمره في طلب العلوم الدينيه أصوليه و فقهيه حتى أحرز النصيب الوافر منها فاستخرت الله تعالى في ذلك و أني أجزته أن يروي عني كل ما صحَّ لي روايته عن مشيختي رضي الله تعالى عنهم أجمعين منهم:

أستاذي في الفقه و الاصول سطحاً و خارجاً الحجَّه الميرزا محمود المدرس الشيرازي عن مشيخته منهم الملا الشيخ محمد كاظم الآخوند الخراساني صاحب الكفايه عن مشايخه.

و ممن أروى عنه العالم الجليل الآيه السيد هادي الميلاني عن مشايخه منهم العلامة الحجَّه الشيخ محمد حسين الشيرازي عن جماعه منهم العلامة الميرزا حسين النوري.

و هناك جماعه من فطاحل العلماء أروى عنهم صفحنا للإختصار و هذا و إنني اشترط على السيد المستجيز - دام بقاءه - أن يتثبت في نقل الحديث و يحتاط فإنَّ الاحتياط طريق النجاه و أن لا يروي الغرائب الشاذه التي لا تتحمله ضعفاء العقول و لاسيما في هذا العصر و يعرض عن الأخبار المعارضه للكتاب غير الشارحه.

و أرجوا منه أن لا ينساني في مظان الاستجابه و الله ولي التوفيق فأنه حسبنا و السلام على من إتبع الهدى و نهى النفس عن الهوى و رحمه الله و بركاته. ١٥ جمادى الثانيه سنه ١٣٧٩. الاحقر اسماعيل المرعشي [سجع مهر: اسماعيل بن احمد الحسيني المرعشي]

زندگی نامه آیت الله مرعشی: آیت الله سید اسماعیل مرعشی فرزند سید احمد در ۱۳۴۰ق/۱۳۰۰ش در سامرای عراق چشم به جهان گشود. قرآن و تجوید را نزد یکی از قاریان اهل سنت، دروس فارسی را نزد شیخ ابوالقاسم مروج یزدی فرا گرفت. آنگاه به کاظمین رفت و در آنجا دروس ابتدایی و متوسطه را تحصیل نمود. سپس به سامرا بازگشت و به تحصیل علوم عربی پرداخت. ادبیات و سطوح را در محضر آقا شیخ حسن علی شیرازی و آقا شیخ حسن ماکویی و حاج میرزا علی یزدی و حاج شیخ موسی سودانی و حاج حبیب الله اشتهاوردی و آیت الله سید محمدرضا شوشتری، حکمت را در محضر آیت الله حاج میرزا محمود شیرازی فرا گرفت. آنگاه به نجف رفت و در درس خارج آیت الله خوئی و آیت الله کاشف الغطاء شرکت نمود. همچنین مدت ده سال در اهواز در درس آیت الله بهبهانی شرکت کرد و به مقام اجتهاد نایل آمد. از آیت الله کاشف الغطاء و آیت الله میلانی و آیت الله بروجردی اجازه گرفت. در ۱۳۷۲ق به مشهد رفت و در همان جا به تحقیق و تألیف «شرح اربعین حدیث» پرداخت. در ۱۳۷۳ق به دعوت سادات مرعشی ساکن اهواز و مردم آن شهر و به امر عمویش، آیت الله سید محمود مرعشی، به اهواز رفت و در مسجد آیت الله مرعشی به اقامه جماعت و به تدریس پرداخت. در ۱۳۸۱ق مدرسه علمیة مرعشی را به کمک مردم در اهواز بنا نمود. از دیگر آثارش: عنوان الطاعة فی اقامه الجمعة و الجماعة، استدلالی به عربی؛ اجوبه المسائل التستریه؛ حاشیه بر لمعه و شرح لمعه؛ از مبداء تا معاد، در معارف و اصول و عقاید، در سه مجلد.

پس از وفات در ۳۰ مرداد ماه ۱۳۸۳/ رجب ۱۴۲۵ در وادی السلام قم (قبر شماره ۳۸) دفن شد.

مأخذ: قسطاس الموازین، شیخ محمود ارگانی، ص ۲۸۲.

عکس دست نوشته اجازه آیت الله مرعشی:

ص: ۳۶۲

الحمد الذي اجاز للعلماء من الفضل ما اجاز و صله الله على بيتنا محمد وعلى آله
 مجاز الحقيقه وفضلة المجاز . اما بعد فان ضاب السند
 الفاضل الكامل السيد محمد كاظم الجاب بن الماكسيد محمد علي الخليلي الذي فوجي
 حفظه الله وابقاه قد استماز في رواية الحديث في رايته
 اهلاً لذلك وقله صرف اكثر عمره في طلب العلوم الالهيّة اصولية
 و فقهية من امرز النصب الوافضل فاستوفى الله تعالى في ذلك
 و ان اجازته ان يروي عن كمال صحيح في روايته عن مشيخه رضي الله
 تعالى عنهم اجمعين منهم استاذي في الفقه والاصول ^{مطوفاً} صاحباً
 المحي المرزا محمد المدرس البرازي عن مشيخته منهم الملا الشيخ
 محمد كاظم الآهوني الخراساني صاحب الكتاب عن فني
 و ممن اروي عنه العالم الجليل الائمة السيد هادي الميلاني
 عن مشايخه منهم الملامه المحي الشيخ محمد الحسين البرازي عن
 جماعة منهم العلامة الميرزا حسين النوري وهناك جماعة من فضل العلماء
 اروي عنهم صفحا للاختصار هذا و ان في رايته على السيد الشيخ
 ان ثبت في نقل الحديث و يحفظه فان الاصل طريقي النجاة وان
 لا يروي في الزايف التي لا تتخذ صفحا العقول ولا يما في
 هذا العصر و يروي عن الاخبار المارضة للكتاب غير ان رحمة
 و ارجوا منه ان لا ينف في مظان الاستيابة والله و
 التوفيق فانه صينا و فم و السلام على من اتبع الهدى و من النفس عن
 الهوى و رحمه الله وبركاته ١٥ جمادى الثانية ١٣٧٩ الهجرية عن الشيخ



آقای مجاب علاوه بر اجازاتی که از بزرگان دریافت کرده، به چند نفر هم اجازه داده، از جمله به سید عبدالستار اجازه داده است. در جزوه ای که به نام الثبت المختار فی اجازات السید عبدالستار منتشر شده، فهرست اسماء مشایخ اجازه روایت حدیث خودش را آورده، از هفتاد و دو تن از مشایخ نام برده، هفتاد و یکمین نفر، نام مرحوم مجاب است. متن اجازه نامه این گونه است:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل (الاسناد) من خصائص شريعته الاسلام، و ميز الأمة المحمدية باتصال مسلسلاتها من غير انقطاع بالعروه الوثقى التي ليس لها انفصام، ثم الصلاه والسلام على نبيه المصطفى ورسوله المجتبي من ضئضى الشرف و أرومه المجد الذي لم تنفلق بيضه الوجود من شرواه و لم يكتحل نظر بمقل نظيره و ناهيك به من وسام، سيدنا و نبينا المبعوث إلى الخاص و العام، أبى القاسم محمد بن عبدالله فخر الكائنات حبيب الملك العلام، المضلل من حز الهجير بالغمام، و على آله و عترته الطاهرين الطيبين سادات الأنام، المنزهين من دنس الدنوب ووصمه الآثام، اللذين فرض المولى تبارك و تعالى ودهم فى محكم كتابه العزيز و جعله أجر رساله نبيه و كفاء تليغه و مثوبه دعوته فالشائى لهم مشنوء من رب العزه القهار ذى الأيد و الإنتقام و جعلهم أعدل كتابه الحكيم الذى لا يأتیه الباطل من بين يديه و لا من خلفه، و تكفل لمن تمسك بهما بالنجاه من الضلاله و الغوايه بنص حدیث (الصّادق الأمين) الذى لا ينطق عن الهوى (إن هو إلا وحي يوحى) كرمًا منه و لطفًا بعباده فتبارك الله ذى الجلال و الإكرام. والرّضا عن أصحاب نبيه الأخيار الأبرار من المهاجرين و الأنصار الذين تمسكوا بالثقلين و ذاقوا فى سبيل الدعوه إليهما الأمرين، و عن التابعين لهم بإحسان إلى قيام السّاعه و ساعه القيام. و بعد:

فإنّ قد أحسن الظنّ بأخيه القاصر زابر هذه الطّروس، و استسمن فيه ذا ورم إذ رمقه ب- (عين الرّضا) الّتى هى كليله عن كلّ عيب، ممّا ظهر للعيان فكيف بما استجنّ فى سدف الغيب، فاستجازه بروايه أحاديث التّبيّ الكريم و عترته الأئمّه

اللّهاميم عليه و عليهم أزكى الصلوات و أتمّ التسليم مما رواه عن مشايخه و أساتذته فأقول متوكّلاً على ذى المنّه و الطول و القوّه و الحول مستمداً من فيض أطافه هبوب أنسام التّوفيق و التّسديد، فهو الكريم الوهاب الفعال لما يريد و قد أجزته دامت بركاته و عمت إفاداته أن يروى عنى جميع ما أرويه عن مشايخى الأعظم و مجيزى الأكارم المربى عددهم - إلى هذه الغايه سنه ١٤٣٥ هج - على المنّه علما من الفريقين و بعض أعلام الزّيديه.

و ممن تحضرني أسماؤهم من مشايخى فى الروايه عند تحرير هذه السّطور الآيات و الحجج و الأفاضل:

١- السيّد على الحسينى البهشتى النجفى الفقيه الكبير (ت ١٤٢٤هـ).

٢- السيد محمد كاظم الموسوى الدزفولى المعروف ب- (المجانب) من علمائ قم المقدسه، أجازنى فى سنه ١٤٣١هـ.

٣- الشيخ على النظرى المنفرد المجاز بالإجتهد من أستاذه الشيخ هاشم الآملى، أجازنى تحريراً بتاريخ ١٧ شوال ١٤٣١هـ.

العاملى - سبط صاحب الوسائل - عن أبيه السيّد محمد العاملى - صهر صاحب الوسائل - عن الشيخ صاحب وسائل الشّيعه محمد بن الحسن الحر العاملى، و طرق الحرّ مستوفاه فى خاتمه الوسائل.

و من عوالى طرقى ما أرويه عن سيدنا الشريف المعمر العلّامه الكبير المقدّس آيت الله السيّد محمد على ابن السيّد محمود ابن السيّد محمود الموسوى النّقوى الخوانسارى المعروف ب- ابن الرضا - دام ظلّه - و كانت ولادته فى خوانسار فى سنه (١٣٣١هـ -) و لا يزال حيّاً يرزق إلى هذه الغايه (شوال ١٤٢٩هـ) أطال الله بقاءه و حرس حوباءه و هو يروى عن جماعه منهم: السيّد أبو الحسن الموسوى الاصفهانى مرجع الشّيعه الأكبر فى زمانه (ت ١٣٦٥هـ)، و الشّيخ الميرزا محمد حسين النائينى أحد أقطاب المدرسه الأصوليه (ت ١٣٥٥هـ). فليرو عنى مع مراعاة الضبط و الإحتياط - كما أوصانى به مشايخى المجيزون - ملتصا منه خالص دعواته فى مظانّ الإيجابه كما إننى لا أنساه إن شاء الله تعالى. و كتب الأقل عبد الستار الحسنى.

آخرین فصل این کتاب شامل مقالاتی است که شخصیت ها و پژوهشگران به مرحوم مجاب هدیه کرده اند. هر چند متن این مقالات ارتباط مستقیم با ایشان ندارد ولی غیرمستقیم مرتبط به ایشان است.

ص: ۳۶۸

خانم صادقی تبار مشقت‌ها جستجوی منابع و مطالعات بسیار به تحلیل اشعار شاعران ناینایان از منظر «صور خیال» پرداخته است. این اقدام او، ابتکاری و حاکی از دقت نظر و پشتکار او است. اگر تحقیقات ایشان از جمله پایان‌نامه او روزی منتشر گردد، همگان به اهمیت و اعتبار آن اذعان و اعتراف خواهند نمود.

اهمیت کارش در این است که توانمندی‌های شاعران ناینایان را در تخیل‌های جذاب و تصویرهای سازنده کشف و معرفی کرده است. زیرا برخی گمان کرده‌اند ناینایان به دلیل فقدان قوه باصره و اتکاء مخیله و تصویرسازی آدمی به باصره، پس آنان توانایی خیل تصویرهای خیال‌انگیز و زیبا را ندارند. اما خانم صادقی تبار پس از تحقیقات بسیار نشان‌دهنده و ثابت کرد که اینگونه نیست و اشعار شاعران ناینایان پر است از تصاویر و خیال‌پردازی‌های محرک و ابتکاری و جذاب.

مؤلف در این مقاله، به اشعار خانم ناینایان، مهین زورقی و تجزیه و تحلیل سروده‌هایش از نگاه صور خیال می‌پردازد.

اگر لحظاتی چشمان جستجوگر خویش را ببندیم و بخواهیم کاری را بدون حس ارزشمند بینایی انجام دهیم آن زمان است که با دنیایی بی‌نور و تصویر آشنا می‌شویم. «فرد ناینایان کسی است که در فرایند رشد و تحول زیستی - شناختی و فردی - اجتماعی خود از نور و تجربه دیدن محروم می‌باشد» (۱).

ص: ۳۶۹

۱- . غلامعلی افروز، «بررسی تحلیلی مبانی روان‌شناختی ویژگی‌های شناختی و شخصیتی جوانان ناینایان و ناشنوا»، نشریه احیاء کودکان استثنایی، شماره ۲، بهار ۱۳۸۲.

نابینایان برای دریافت اطلاعات از محیط اطرافشان و ادامه حیات ناگزیرند حواس دیگر خود را جایگزین حس بینایی کنند و تصویرسازی ذهنی از اشیاء و محیط اطرافشان داشته باشند. «تصویر سازی ذهنی در انسان امری فطری است و هر انسان خواه بینا، خواه نابینا می تواند تصویر ذهنی درستی از اصوات و اشیا داشته باشد. در کودکان نابینا اکتشاف های شنیداری می تواند جای خالی اکتشاف های دیداری را پر کند» (۱).

سازگار شدن نابینایان با محیط اطراف ارتباط مستقیمی با سن بروز نابینایی دارد؛ نابینایان را بر اساس سن وقوع نابینایی به دو دسته تقسیم می کنند «دسته نخست کودکانی که پیش از سنین ۵-۶ سالگی نابینایی خود را از دست می دهند این کودکان از نظر توانایی هایی کلی همانند کودکانی هستند که دچار نابینایی مادرزادی هستند زیرا که در چند سال نخست زندگی از تجربیات و حافظه دیداری چندان بهره ای کسب نکرده اند، در نتیجه فاقد تصویر سازی ذهنی بینایی هستند و یا از کمترین حافظه دیداری برخوردارند. و دسته دوم افرادی که پیشتر بینا بوده اند و به عللی پس از ۶ سالگی از بینایی محروم شده اند آنها از محیط اطراف شناخت عینی دارند». کسانی که بعد از هفت سالگی نابینا می شوند توانایی تطابق کمتری با این مشکل دارند و عموماً علاقه ای به ابزار نابینایی خویش ندارد.

نابینایانی که از مادر نابینا متولد شده و یا تجربه دیداری زیادی ندارند به راحتی حواس دیگر خود را جایگزین حس بینایی می کنند «کور مادرزاد را نمی توان ماشین شش سیلندری پنداشت که در اثر حادثه ای به پنج سیلندر تبدیل گشته است بلکه او از ابتدا پنج سیلندر به وجود آمده و لذا به خوبی قادر به انجام وظایف خود خواهد بود. به محیط عادت کرده و ارتباط مخصوص بین دستگاه های حسی حرکتی خود برقرار می کند» (۲).

ص: ۳۷۰

۱- . سمیه سادات ساداتی، «تصویرسازی ذهنی نابینایان»، تعلیم و تربیت استثنایی، ۸۱ و ۸۰، مرداد و شهریور ۱۳۸۷.

۲- . پیرهانی، دنیای کوران، احمد شیمی، انتشارات موسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۱، ص ۳۷.

نابینایان برای رویارویی با جهان به جای پنج حس از چهار حس بهره می برند و مهم ترین این حواس شنوایی و لامسه است. باور رایج در مورد نابینایان این است که این افراد حس ششمی دارند که آنها را قادر به شناخت موانع می کند؛ اما این باور نادرستی است. چشم گرچه یکی از راه های اساسی دریافت اطلاعات از محیط پیرامون است اما تنها راه دریافت نیست.

آنچه از محیط اطراف توسط همه حواس دریافت می شود توسط مغز تجزیه، تحلیل و شناسایی می شود. در صورت نبود حس بینایی اطلاعات از طریق حواس دیگر دریافت می شود و جایگزین حس بینایی می شود مغز خود را با شرایط موجود سازگار می کند؛ درک و شعور را نمی توان منحصر در دیدن دانست. «قشر دیداری در فرد نابینا درون داد دیداری و شنیداری را دریافت می کند. در کودک نابینا دو حس شنوایی و لامسه به طور وسیعی رشد می کند و حجم قسمتی از مغز - که جایگاه درون دارد شنیداری است - گسترش می یابد. در افراد نابینا قشر دیداری مغز هنگام فعالیت زبانی فعال می شود بنابراین علاوه بر پردازش حسی، در پردازش زبانی هم سهم است» (۱).

در تأیید این مطلب سایت موسسه فرهنگی هنری نابینایان بصیر به نقل از **Scientific American** آورده است که افراد با نابینایی از زمان تولد، قادرند اطلاعات لامسه ای را بسیار سریع تر از افراد عادی درک کنند. در حقیقت در این افراد فضاهایی از مغز که مربوط به پردازش اطلاعات بینایی است به پردازش اطلاعات لامسه ای می پردازد.

توجه و دقت نابینایان به دریافت های شنیداری و لامسه باعث تقویت و دقت بالای حواس آنها شده است. آنچه موجب تفاوت بینایان و نابینایان در استفاده از شنوایی و لامسه است این است که فرد نابینا تمام توجه و حواس خود را به آنچه

ص: ۳۷۱

۱- اعظم استاجی، نرجس منفرد، «بررسی و توصیف کاربرد و ادراک صورت های اشاری در نابینایان فارسی زبان»، فصلنامه علمی پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء(س)، سال سوم. شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.

می شنود و لمس می کند معطوف می دارد، اما در بینایان دیدن محیط اطراف قدری از تمرکز حواس شنوایی و لامسه آنها را کم می کند. بنابراین دقت حواس نایبایان به دلیل تمرکز حواس آنها است که از آن به حس ششم تعبیر می شود. تنها تمرکز و توجه آنهاست که باعث می شود تفاوت عمده ای با بینایان در دریافت اطلاعات محیطی نداشته باشند. «در زندگی کوران عوامل حسی که معمولاً قائم مقام باصره می شوند به تدریج جای خود را به عوامل روحی می دهند و رفته رفته مغز را به وسیله تجسم اشیاء مختلف مجهز می گردانند. چون بدین طریق بین مغز و محیط تعادلی حاصل می گردد دیگر مانعی برای رشد فکری کودکان در اجتماع بینایان موجود نخواهد بود».^(۱)

جهت بررسی بیشتر کارکرد حواس در نایبایان به طور جداگانه به بررسی حواس آنها می پردازیم:

حواس نایبایان

شنوایی: برای یک نایبنا شنیدن همان دیدن است. او آهنگ زندگی را می شنود و به موسیقی های شنیدنی طبیعت گوش جانی می سپارد. «زبان نور گوش های ماست و با پرتو افکندن بر هر آنچه دیدنی است و نادیدنی حس و فهم و عقل ما را بینا و دانا می کند. نور جهان فرا چشم ما را روشن می کند؛ اما زبان جهان فرا گوش ما را و نه تنها از آنچه برابر چشم ماست خبر می دهد بلکه از هر چیزی که در برابر چشم پدیدار نتواند شد نیز».^(۲)

بنابراین نایبنا از امکان گسترده ای برخوردار است که به یاری آن نادیده های جهان هستی برای او ملموس خواهد شد. با این حسی که دامنه کاربرد و کارایی آن به مراتب از حس بینایی گسترده تر است رویارویی با تصاویر ضرورتی ندارد. «در آیات بسیاری از قرآن که از نظم و ترتیب منطقی برخوردار است اشاره به حس شنوایی (سمع) قبل از حسن بینایی (بصر) است جعل لکم السمع و الابصار و الافئده

ص: ۳۷۲

۱- پیرهانری، دنیای کوران، ص ۴۳.

۲- داریوش آشوری، شعر و اندیشه، نشر مرکز سال ۱۳۸۸، ص ۷۸.

لعلکم تشکرون» برای شما گوش و چشم و عقل قرارداد تا شکر نعمت او بجا آورید. «إن السمع و البصر و الفواد ذلک کان عند مسئولا» گوش و چشم و عقل همه مورد پرسش واقع خواهند شد». (۱)

حس شنوایی را می توان پلی دانست از دنیایی بی تصویر به دنیای پر از رنگ و تصویر و به هیاهوی زندگی. برای یک نابینا حضور در محیط های اجتماعی و داشتن روابط اجتماعی یک ضرورت محسوب می شود؛ اما او بدون دیدن آینه درون انسان ها یعنی چشم و بدون دیدن عکس العمل های دیگران چگونه می تواند از نیت های درونی آنها و احساساتی چون شادی، خشم، نفرت، اندوه و بی تفاوتی و... مطلع شود. همین طور چگونه بدون داشتن آینه گویای درون یعنی همان چشم این احساسات خود را نمایش دهد. مطالعه زندگی نابینایان نشانگر این واقعیت است که دنیای پر رمز و راز صداها بسیاری از ندیده ها را آشکار می کند. برای یک بینا دین تصاویر مانع دریافت کامل رموز صداهاست. طرز صحبت، لحن کلام، آهنگ صدای اشخاص گویای صداقت یا ریاکاری، اطمینان یا تردید، مهربانی یا خشونت، امید یا یأس، خشم یا رضایت است که یک نابینا با تمرکز حواس قادر به دریافت این اطلاعات در محیط اجتماعی و در برخوردهای اجتماعی است.

این مسئله برای یک بینا هنگام صحبت با تلفن ملموس می شود چنانکه در پشت تلفن هم پنهان نمودن افکار درونی و احساسات و اضطراب از مخاطب کار آسانی به نظر نمی رسد و گاه هر چه تلاش می کنیم تا احساسی را از مخاطب پنهان کنیم این صداست که گویای واقعیت درونی ماست. «در دنیای کوران تشخیص از روی صدا Phonogmonic جایگزین تشخیص از روی قیافه Physiognomonic می شود و نابینایان به این نوع تشخیص خود اطمینان دارند». (۲)

لامسه: لامسه به عنوان دومین راه انتقال اطلاعات محیطی به ذهن و دریافت این اطلاعات است و اولین راه آموختن سواد خواندن و نوشتن برای یک نابینا

ص: ۳۷۳

۱- . مستوفی، قائمی، فرخی راد، تصاویر شنیداری در دیوان متنبی، فصلنامه لسان مبین، سال دوم ۴، تابستان ۹۰.

۲- . پیرهانری، دنیای کوران، ص ۵۱.

محسوب می شود. لمس حروف و نقطه های بسیار ظریف خط برجسته بریل، یک نابینا را به جهان روشن علم و دانش هدایت می کند. علم راهی است که یک نابینا را به سوی اجتماع، معاشرت، اشتغال و زندگی متناسب با دیگران راهنمایی می کند. نابینایان بی شماری با کسب علم و مهارت توانسته اند به درجات بالایی از موفقیت دست یابند.

خط بریل با توجه به نقش حس لامسه و حساسیت سرانگشتان توسط لوئیس بریل ۱۸۰۹-۱۸۵۲ متولد فرانسه که خود در سه سالگی نابینا شده بود، ابداع شد. تنها راه سوادآموزی نابینایان استفاده از خط برجسته بریل و لمس آن توسط سرانگشتان است. چنانکه با مطالعه در زندگی نابینایان کسانی چون شوریده شیرازی و دکتر خزائی در زندگینامه شان اظهار داشته اند که قبل از آشنایی با خط بریل با لمس نوشته های برجسته روی سنگ قبرها با بعضی از حروف الفبا آشنا شده اند.

لمس زبری و نرمی اشیاء و سردی و حرارت و لمس چهره و وسایل محیط اطراف و... از جمله راه های است که زمینه انتقال مفاهیم به ذهن و شناخت اشیاء و ایجاد تصویری از آنها در ذهن را فراهم می کند. حس لامسه برای نابینایان ملموس تر از بینایان است و لمس به منزله نیم نگاهی به محیط اطرافشان است و سبب ایجاد احساس تحسین و خوشایندی از اشیاء و افراد می شود. «این حس به قدری برای نابینایان گویاست که گاهی پس از شنیدن صدا، دست ها که مهمترین عامل لمس کردن هستند به سوی آن کشیده می شوند، گویی می خواهند صدا را هم لمس کنند که در واقع برای این است که جهت قرار گرفتن شیء یا شخص را دریابند» (۱).

بویایی: استنشاق رایحه های متفاوت باعث ایجاد تجربه های متفاوت از دنیای اطراف برای یک نابینا است. این حس به شناخت محیط، حضور اشخاص و به طور کلی موقعیتی که در آن قرار دارند کمک می کند. حس بویایی به طور کلی موجب

ص: ۳۷۴

تفاوت محیط هاست. حضور در طبیعت و استنشاق روایح موجود در آن، به اندازه دیدن رنگ های آن لذت بخش است. حضور در بازار و استنشاق بوهای موجود در هوای آن و صداهایی که به گوش می رسد، با کمک هم موجب ایجاد تصویری گویا در ذهن می شود. استنشاق یک عطر گاه موجب آرامش در روحیه می شود و گاهی بویایی موجب آگاه شدن از خطرهای اجتماعی می شود.

امروزه سعی شده است از این حس برای بهره گیری از رنگ ها برای نابینایان استفاده شود، به طوری که هر رنگی بوی مخصوصی داشته باشد. مثلاً رنگ زرد بوی موز و رنگ سبز بوی نعناع. این امکان موجب اشتراک نابینایان در استفاده از رنگ ها با بینایان می شود.

نوروز با بوی نویی و تازگی رنگ آمدن بهار را دارد. بوی کیف نو و کتاب های تازه چاپ شده رنگ آمدن پاییز را به خود می گیرد. بوی شالیزارها برای کسانی که در این محیط ها زندگی می کنند رنگ رطوبت و تلاش و دود اسفند بوی خوش زندگی را...

چشایی: کاربرد این حس بین نابینایان و بینایان تفاوت زیادی ندارد، چرا که مجهول خاصی را روشن نمی کند. این حس بیشتر سبب تشخیص مواد غذایی از یکدیگر می شود و چون استفاده از آن از راه دهان است و موجب ایجاد خطرهایی می شود، به این دلیل کمتر استفاده از این حس برای شناخت محیط اطراف به نابینایان توصیه می شود؛ اما استفاده از طعم ها در شناخت رنگ های مخصوصی که برای نابینایان تهیه می شود به تمیز دادن رنگ ها از یکدیگر کمک می کند. به طور کلی چون نابینا امکان محدودتری برای شناخت محیط اطراف خود دارد، حس چشایی و دریافت طعم ها در شناخت دنیای اطراف وی مؤثر است.

جنبه های دیگر زندگی نابینایان

اظهار دیدن در دنیای نابینایان: در هنگام صحبت نابینایان بارها می توان از زبان آنها واژه دیدن را شنید. به عنوان مثال «من فیلمی را دیدم یا فلانی را دیدم»، یا اظهار دیدن در اشعار شعرای نابینا: به عنوان مثال شوریده شیرازی شاعر نابینای شیرازی بارها و بارها در اشعار خود اظهار دیدن کرده است:

من به تنگی دهان تو ندیدم دهنی

نماید دهنت تا نسرایبی سخنی

پرده رها کن که صورت تو بینم

گر چه به صورت کسی ندیده پری را

(دیوان شوریده، ص ۵۰۲ و ۵۹۲)

این نوع دیدن با آنچه به چشم دیده می شود متفاوت است. دیدن در قاموس یک نابینا در واقع درک و دریافت ذهنی او از آنچه شنیده، لمس کرده، بوییده و چشیده است. دیدن برای او در معنا و مفهوم درک کردن نهفته است. درست مثل جمله I See در زبان انگلیسی که بیشتر در معنی فهمیدن به کار می رود نه مشاهده کردن و دریافت مفاهیم با درک و شعور و منطق در استدلال است نه با چشم. در واقع برای یک نابینا زندگی بدون تصویر متصور می شود اما در واقع او در همه حال در حال تصویرسازی از آنچه دریافت می کند، است. مثل خود ما هنگامی که داستانی می خوانیم و یا در جریان رمانی قرار می گیریم، بی اختیار ذهن ما شروع به طرح شخصیت ها، محیط و منظره های داستان می کند و ما در واقع خود را در تصویری از دنیایی که ندیده ایم قرار می دهیم. همچنین است زمانی که نمایشی از رادیو گوش می دهیم و یا با شخص ناشناسی در تلفن صحبت می کنیم. اینها تجربه های ملموس برای یک بینا است که بتواند تصویرسازی یک نابینا را درک کند.

خواب دیدن نابینایان هم به همین شکل است. کسانی که نابینای مادرزاد هستند همان تصویرهایی را که با برخورد با دیگران و محیط برای خود ایجاد می کنند، در خواب می بینند. شخصیتی که یک نابینا با شنیدن خصوصیاتش از زبان دیگران و یا با آنچه خود به آن دست یافته، ایجاد کرده است و تصویرسازی هایی که از یک محیط داشته همان چیزی است که هنگام دیدن آن شخصیت و محیط در خواب برای او شکل می گیرد. ولی دیر نابینایان به دلیل داشتن تجربه های دیداری، اغلب در خواب تصاویری که از قبل در ذهن دارند را می بینند. تصویر ما از زندگی در واقع همان چیزی است که می اندیشیم. (۱)

رنگ در دنیای نابینایان: از آنجا که موضوع رساله در مورد صور خیال شاعران

ص: ۳۷۶

۱- پری زنگنه، آن سوی تاریکی، صص ۳۰-۱۳۰.

نابیناست و رنگ در شکل گیری تصاویر نقش زیادی دارد؛ بنابراین به چگونگی دریافت رنگ نزد نابینایان پرداخته می شود.

دیدن رنگ علاوه بر تأثیر و لذت بصری برای بینایان، موجبات برانگیختن احساسات خاصی را هم فراهم می کند، که این مسئله از نظر روان شناسی بسیار مورد توجه است به عنوان مثال «رنگ زرد شباهت به گرمای دلپذیر نور آفتاب و روحیه شاد و خوشبختی است و عنصر عاطفی آن زنده دلی امیدوار کننده را تشکیل می دهد»^(۱) و یا مثلاً حسی که با شنیدن رنگ صورتی به انسان دست می دهد، حسی لطیف است که با دیدن رنگ قرمز ایجاد نمی شود. ما با دیدن رنگ صورتی متزجر نمی شویم و احساس غم در انسان ایجاد نمی شود. رنگ ها در طول تاریخ نمادها و مدلولات خاصی پیدا کرده اند و این مدلول ها نشانگر احساسات خوشایند و ناخوشایند می شود. نابینایان گر چه از لذت بصری محروم اند اما می توانند با آنچه از اطرافیان در مورد رنگ می شنوند شریک شده و این احساس را با حواس دیگر جبران کنند. مثلاً احساسی که از دیدن رنگ صورتی حاصل می شود می تواند با بوییدن یک گل مطابق باشد و یا احساسی که یک رنگ تیره در انسان ایجاد می کند با شنیدن یک موسیقی غمگینی برابری کند و احساسی که رنگ قرمز موجب می شود با یک موسیقی هیجانی با صدای بلند برابری می کند. نابینایان در تعاملات خود و خصوصاً در اشعار و آثاری که از خود به جای گذاشته اند، عموماً از مدلول رنگ ها بهره برده و احساسات خوشایند و ناخوشایندشان را رنگین کرده اند.

«بخشی از واژگان یک زبان، الفاظ دال بر رنگ ها هستند که مجموعه گسترده ای از علم دلالت معنا شناسی را به خود اختصاص داده اند. الفاظ رنگ ها در معناشناسی اهمیت زیادی دارند. دلالت لغوی این الفاظ تنها منحصر به فهم معنای آنها نیست بلکه ابعاد روحی و روانی دارد و گاهی در شمار اجزای ضمیر

ص: ۳۷۷

۱- . ماکس لوشر، روانشناسی رنگ ها، ترجمه ویدا ابی زاده، انتشارات درسا، چاپ هجدهم، ۱۳۸۳، ص ۹۱.

همان گونه که شنیدن موسیقی های متفاوت احساسات متفاوتی را ایجاد می کند و بوهای متفاوت در شامه اثر متفاوتی دارد. رنگ ها هم همین تأثیر را دارا هستند و نابینایان بااطلاع از مدلول ها با دنیای رنگی بینایان شریک می شوند. «نابینا با استعداد ذهنی و حسی که دارد بلکه خیال خود را قوی تر می کند، و می تواند در تصویر پدیده های دیداری و رسم تصاویر فنی و لفظی به سطح مشارکت با بینایان برسد. بلکه فراتر از حد آنان تا حد ابداع پیش برود. گاهی مدلول رنگ ها بیشتر از خود آنها توجه نابینایان را به خود جلب می کند.» (۲)

بکارگیری رنگ ها در شعر شاعران نابینا این امکان را به شاعر می دهد تا از نیرویی مؤثر و قوی در تصویرگری خویش بهره برد؛ و با رنگین ساختن اشعار خود مخاطب بینا را هم برای خواندن اشعار خود ترغیب نماید. برای هر کدام از رنگ ها دلالت های خاصی وجود دارد که نابینایان به نحوی به آن واقف اند که در بحث صور خیال به آنها پرداخته خواهد شد.

هلن کلر در (۱۸۸۰-۱۹۶۲) در ۱۹ ماهگی بر اثر بیماری مننژیت بینایی و شنوایی خود را از دست داد و ارتباطش با دنیای بیرون قطع شد. از شش سالگی معلمی آموزش او را بر عهده گرفت و او توانست با کمک حس لامسه با کلمات آشنا شود. وی در زمینه علمی به مقام بالایی دست یافت. اکنون نام وی به عنوان نویسنده نابینا و ناشنوا و سوسیالیست فعال آمریکایی ثبت شده است (۳) توضیحات او در مورد درک و دریافت رنگ در دنیای نابینایان جالب به نظر می رسد:

«ممکن است آفتاب من مانند خورشید شما درخشندگی نداشته باشد و رنگ هایی که دنیای مرا زینت می دهد، آبی آسمان و سبزی چمن برای من با آنچه به نظر شما می رسد کاملاً تطبیق نکند؛ ولی در نظر من هر یک از آنها دارای جلوه

ص: ۳۷۸

۱- عباس طالب زاده و مصطفی مهدوی آرا، «دلالت رنگ ها در شعر بشار»، مجله زبان و ادبیات عربی، شماره ۶، بهار و

تابستان ۹۱.

۲- همان.

۳- دانشنامه اینترنتی ویکی پدیا.

بخصوص و کاملاً مشخصی است. من به خوبی درک می‌کنم که رنگ ارغوانی با قرمز یکی نیست. زیرا پرتقال و انگور دارای بوی یکسانی نیستند. حتی احساس می‌کنم که هر یک از الوان دارای انواع مختلف و نزدیک به یکدیگر می‌باشد. زیرا این اختلافات کوچک در طعم و بو نیز وجود دارد. در منزل خود انواعی از گل سرخ کاشته‌ام و باینکه همه آنها بوی گل سرخ می‌دهند باین وجود شامه من هر یک از آنها را به خوبی از دیگری تمیز می‌دهد. من به خوبی حدس می‌زنم که رنگ عده‌ای از گیاهان موقع پژمرده شدن تغییر می‌نماید. زیرا بوی آنها نیز در همین هنگام با وقت طراوت تفاوت زیادی پیدا کرده است...

رنگ‌ها برای من مفهوم مخصوص به خود دارند و کاملاً مانند لغاتی از قبیل امید، توحید، فکر و ... که وجود قابل‌رویتی نیستند می‌توانم توسط احساسات و افکاری که اشیاء خارجی در من تولید می‌کنند آنها را درک نمایم. بدون رنگ یا چیزی معادل آن زندگی من تاریک، خشک و مانند وادی خاموشان خواهد گردید» (۱).

گرایش به موسیقی در نابینایان: محمّد خزائلی که در ۱۸ ماهگی نابینا شده معتقد است که «هنرهای سمعی موجب لذت گوش است. این هنرها چون از مادیات دورترند کامل‌تر و بی‌شائبه‌تر می‌باشند و بیشتر اهمیت دارند. نویسندگی و شعر و موسیقی جزء هنرهای سمعی است... موسیقی زاده طبیعت است و نسیم ملایم که در شاخه‌ها می‌وزد، تندبادی که امواج دریا را درهم می‌شکند همه معلمین توانایی هستند که به بشر موسیقی می‌آموزند» (۲). با مطالعه زندگی نابینایان ملاحظه می‌شود که بیشتر آنها در طول زندگی خود یا در برشی از آن به موسیقی علاقه داشته‌اند و یا به نواختن موسیقی پرداخته‌اند و گاهی از این طریق امرارمعاش نیز می‌کنند.

بی‌گمان آنچه موجب گرایش بیشتر نابینایان به موسیقی می‌شود استعداد منحصر به فرد آنها در این زمینه نیست؛ بلکه علت گرایش آنها را می‌توان حساسیت

ص: ۳۷۹

۱- پیرهانری، دنیای کوران، ص ۵۴ و ۵۳.

۲- علی اکبر مشیر سلیمی، روشندان جاوید، تهران، انتشارات نو، ص ۴۸۲.

بالای حس شنوایی آنها دانست، که به دلیل استفاده زیاد از این حس، آنها به آهنگ های متفاوت حساس شده و برای تشخیص آهنگ های مختلف آماده اند. و دلیل دیگر را می توان در این دانست که زیبایی های جهان در آهنگ های موجود در آن هم هست و تقلید آهنگ های موجود در طبیعت به وسیله موسیقی امکان پذیر است. و یکی از راه های فروکش کردن عطش دیدن زیبایی ها، شنیدن موسیقی است که همان لذت گوش است. (۱)

شعر نابینایان: هنر شاعری زاییده فکر و اندیشه است؛ اندیشه های پربار و توانمند در طول تاریخ ادبیات ما و دیگر ملت ها به آفرینش این هنر روح نواز همت گمارده اند. شعر است که زمان و مکان و شخص نمی شناسد و هر جا طبع لطیف و ذوق فصیحی باشد شعر هم حضور دارد؛ حتی اگر صاحب طبع از نعمت دیدن محروم باشد، باز بال های اندیشه است که ندیده ها را دیدنی می کند و اعجابی دیگر بر می انگیزد. نابینایان در طول تاریخ همواره خود را به اثبات رسانده اند. در کنار موسیقی اندیشی نابینایان، شعر اندیشی آنها هم همواره مطرح بوده و چنانکه ذکر شد دکتر خزائلی معتقد است «شعر هنری سمعی است و از مادیات دور است». (۲) پس با استفاده از قدرت اندیشه و خلاقیت می توان جهان شعر را فتح کرد؛ اما صور خیال و زیبایی را حاصل دیدن دانسته اند و «دکارت جمال را آنچه چشم می بیند توصیف می کند»، (۳)

پس چگونه می توان زیبایی حاضر در شعر یک نابینا را توجیه کرد؟ در پاسخ به این سؤال می توان سؤال اساسی تری را مطرح کرد که اساساً صور خیال حاصل چیست؟ و زیبایی حاضر در شعر را می توان فقط با زیبایی های جهان هستی تطبیق داد و یا می توان ادعا کرد زیبایی مقوله ای فراتر از رنگ ها و تصویرهای این جهان است که تنها در فکر و اندیشه مرموز انسان شکل می گیرد. گرچه استفاده از این تصویرها گریزناپذیر است اما چنانکه ذکر شد نابینایان با استفاده از حواس دیگر خود زیبایی ها را درک می کنند و تصاویر را با نور گوش ها

ص: ۳۸۰

۱- پری زنگنه، آن سوی تاریکی، صص ۶۰-۸۰.

۲- علی اکبر مشیر سلیمی، روشندان جاوید، تهران، انتشارات نو، ص ۴۸۲.

۳- یحیی طالبیان، صورخیال در سبک خراسانی، کرمان، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۴۲.

یعنی حس شنوایی در می یابند و به جهان شعر راه می یابند.

مهین زورقی به عنوان نمونه ای از شاعران مبتکر

زندگی نامه و کارنامه شعری

مهین زورقی در سال ۱۳۴۳ش در دزفول نایبنا از مادر متولد شد. او دنیا را با چهار حس شناخت و به خوبی با این وضعیت کنار آمد. خانواده اش هم چنان زندگی را برای او عادی سازی و متناسب سازی کرده بودند که او در سن ۷ سالگی و در مدرسه متوجه تفاوت خودش با دیگران شد. تحصیلات او در مدرسه استثنایی دزفول در سن ۷ سالگی آغاز شد و اکنون مقطع دکترای ادبیات را در دانشگاه شهید بهشتی تهران پشت سر نهاده است. در عرصه های فرهنگی، مطالعاتی به ویژه تدریس فعال است و بیش از سی سال سابقه تدریس در آموزش و پرورش دارد.

ایشان در آموزشگاه استثنایی نرجس تهران آموزگار هستند. در گفتگوی مستقیمی که با ایشان انجام شد علاوه بر ذکر زندگینامه، ایشان اظهار داشتند که نایبنا مشوق ایشان برای انجام کارهای زیادی در زندگی شان شده است. خانم زورقی معتقدند که باید فعال باشند و شخصاً کارهایشان را انجام دهند. ایشان در کنار معلمی، کارهای هنری مثل بافتنی، مروارید بافی و خیاطی را هم انجام می دهند و معتقدند که باید از توانایی های خداداد استفاده شود و تفکیکی به عنوان فرد نایبنا با بینایان قائل نیست. خانم زورقی بر این باور است که در شعرهایشان ردپایی از نایبنا نیست و تمایلی برای متفاوت بودن ندارند.

شعرهای خانم زورقی در چند حوزه از جمله دفاع مقدس و موضوعات مذهبی سروده هایی دارد. ایشان سه دفتر شعر به نام های یاس الفت؛ من تو را کال نخواهم چید؛ آلا-چیق مهر چاپ کرده و اثر دیگری به نام «پیانوی پاییز» نیز در دست چاپ و انتشار دارد.

صور خیال

شعر مهین زورقی شعری اجتماعی و مرتبط با رویدادهای جامعه و درعین حال پر از احساس و عاطفه زنانه است.

به احترام گل سرخ ای پرنده آبی / بمان به نام گل سرخ ای پرنده آبی

ص: ۳۸۱

به اتفاق نجیبی که بین برگ گل و توس/ بخوان به نام گل سرخ ای پرنده آبی

در شعر زورقی رنگ ها حضور پررنگی دارند. او که از مادر نابینا متولد شده چنان در استفاده از رنگ ها اصرار می ورزد که گویی آنها را با تمام وجود حس می کند. مهین زورقی درباره رنگ چنین می گوید: من از رنگ ها تصور دارم، شاید دانش تئوری بی اثر نباشد ولی مبنای تصویر من دانش تئوری درباره رنگ ها نیست. رنگ ها برای من حیات دارند و زنده اند همه رنگ ها برای من مصداقی در ذهن دارند و با تمام وجود آنها را حس می کنم.

به جای زرد نشستن بیا بهار شویم/ جدا ز ساقه نمائیم و سبزه زار شویم

به هر کویر نویدی ز آب باید داد/ بیا به دشت خزانی چو جویبار شویم

ز بوی تازه ی سرفصل های سبز حیات/ بیا به گل بنشینیم و بی قرار شویم (۱)

زورقی معتقد است که شعرش تفاوتی با شعر یک شاعر بینا ندارد گرچه بررسی دقیق همه اشعار ایشان، توجه بیشتر به حواس شنوایی و بویایی را آشکار می کند اما به طور کلی شعر ایشان پویا و جاندار و پر از زیبایی های زندگی است که آن را به چشم دل و با تمام وجود درک کرده است.

در پاسخ این پرسش که زیبایی از نظر شما چیست خانم زورقی این گونه پاسخ دادند که: "زیبایی جریان هستی زندگی است آنچه در بستر کنش ها می بینیم زیبایی است با توجه به سخن آندره ژید که می گوید: ای کاش عظمت در نگاه تو باشد نه آنچه به آن می نگری، زیبایی در دید خودمان است و در جریان احوال خودمان، اگر افسرده نظر و ژنده دل باشیم زیبایی را نه می توانیم بینیم و نه به احساس در آوریم."

بنفشه دست می دهد به یاس های مهربان

و اعتماد می کند به شانه های آسمان

نگاه نسترن شکفت از ترنمی که صبح

تراود از دو چشم مست نرگس ترانه خوان (۲)

ص: ۳۸۲

۱- همان، ص ۱۹.

۲- همان، ص ۱۱.

از جمله اشعاری که ایشان اشاره مستقیمی به ناینایی خود دارند و حس آمیزی های زیبای مرتبط با ناینایی را بکار برده اند شعر " دل من چشم نمی خواهد" است. شاعر در این شعر به چشم دل خود اشاره کرده و ادراکی که به واسطه دست ها و استشمام بوها به دست می آورد.

دل من چشم نمی خواهد

دل تو شاید از باغچه عادت،

گل می چیند

دل من اما چون بال نسیم

دوست دارد نفسی

با گل رنگارنگی

دم بزند

مرز گل ها را احساس نماید

ریشه را لمس نماید

رشد نیلوفر را گوش کند

دست پروانه ی رنگین سحر را

در دست

باصداقت بفشارد

تا به ادراک پرستو برسد

دل من چشم نمی خواهد

دست هایی دارد

به زلالی گل یاس سپید

و به موجی دریای حقیقت

پرنور

دلم از آینه ها سرشار است

دل من شاید

بوی ادراک زمستانی را

می فهمد

حس تنهای سپیداری را

می داند

دلم از آینه سرشارتر است(۱)

ص: ۳۸۳

۱- . من تو را کال نخواهم چید، ص ۶۳.

دل من چشم نمی خواهد

دل تو شاید از باغچه عادت،

گل می چیند

دل من اما چون بال نسیم

دوست دارد نفسی

با گل رنگارنگی

دم بزند

مرز گل ها را احساس نماید

ریشه را لمس نماید

رشد نیلوفر را گوش کند

دست پروانه ی رنگین سحر را

در دست

باصداقت بفشارد

تا به ادراک پرستو برسد

دل من چشم نمی خواهد

دست هایی دارد

به زلالی گل یاس سپید

و به موجی دریای حقیقت

پرنور

دل من از آینه ها سرشار است

دل من شاید

بوی ادراک زمستانی را

می فهمد

حس تنهای سپیداری را

می داند

دلَم از آینه سرشارتر است (۱)

مقایسه با دیگر شاعران

شعر زورقی محرک، دلربا و جذاب است و چیزی از اشعار شاعران متوفی یا زنده کم ندارد. علاقه دارم و درصدد هستم به تطبیق و مقایسه سرودهای خانم زورقی و دیگر شاعران پردازم و قوت های صور خیال را در شعر او معرفی کنم. اگر روزی همه اشعار ایشان در یک دفتر منتشر شود، عموم مردم و نخبگان متوجه توانمندی های نابینایان در زمینه شعر و آرایه ها و ابتکارات شعری خواهند شد.

ص: ۳۸۴

۱- . من تو را کال نخواهم چید، ص ۶۳.

چکیده

پس از اختراع خط بریل، نابینایان مثل افراد عادی توانستند پیشرفت داشته و در عرصه های فرهنگی و اجتماعی حضور داشته باشند. اما در ایران به دلیل تأخر جامعه نابینایی، از یکصد سال پیش تلاش های مستمر آغاز شد.

این مقاله به سیر تحولات بریل در ایران از زمان ورود یعنی ۱۲۹۹ تاکنون می پردازد. یعنی حدود حدود ۹ دهه یک سده بریل در ایران سابقه دارد و همراه روشندان در این مدت بوده و تلخی ها و شیرینی های آنان را تجربه کرده است.

نویسنده، حضور بریل را در ایران به چهار دوره تقسیم می کند. متأسفانه اسناد و مدارک در این زمینه اندک است. اگر نسل کنونی هم منقضی شود، نسل های آینده از بریل ایرانی چیزی نخواهند دانست. از اینرو مؤسسه های ویژه روشندان و به ویژه خود معلولین باید اهتمام کنند و هر آنچه می دانند هرچند در حد یک سطر باشد مکتوب نمایند و همه اسناد و مدارک را جمع آوری نمایند. کتابخانه اسکندریه در مصر در بخش نابینایان به نام کتابخانه طه حسین هزاران سند را جمع آوری کرده است اما متأسفانه اسناد ایران در بین این اسناد نیست.

مسلمانان در ایران از زمانی که با خط بریل آشنا شدند، و آن را راه کار مناسب برای رفع مشکلات روشندان یافتند، درصدد برآمدند از آن استفاده مطلوب داشته باشند. زیرا اصل اول و مهم برای هر مسلمان، اجرای توصیه ها و دستورات قرآنی و شرعی در اهتمام به امور معلولین و نابینایان است. برخی ادیان معلولین را محکوم جبر طبیعی یا اسیر نیروهای ماوراء طبیعی می دانند و وضعیت نامطلوب آنان را سرنوشتی محتوم تلقی می کنند. در اسلام اما تفاوت ماهوی بین انسان عادی و کسانی که فاقد توان شنوایی یا حس بینایی اند، نیست و این آیین برای آنان حقوق مساوی در نظر گرفته است. در دنیای قدیم یعنی پیش از آغاز عصر مدرن و صنعتی

ص: ۳۸۵

شدن، همه انسان ها اعم از سالم و معلول تقریباً از فرصت های مساوی و توانایی های برابر برخوردار بودند. مگر کسانی که هیچ نوع توانایی برای کارهایی مثل بیل زدن، شخم زدن، چرانیدن گوسفند و کشیدن آب از چاه نداشتند. یعنی فاقد دست و پا و قدرت بدنی بودند. فقط اینان با افراد سالم از فرصت های برابر برخوردار نبودند، اما تقریباً اکثریت افراد جوامع تساوی در بهره وری داشتند. اما با آغاز عصر صنعتی شدن و اختراع ماشین چاپ، اختلافات فاحشی بین اقشار پدید آمد. افراد دارای قدرت بینایی می توانستند از نعمت خواندن و نوشتن بهره مند باشند، به مدرسه و دانشگاه بروند، در جامعه کار و اشتغال داشته باشند؛ اما نابینایان از همه اینها محروم بودند. از اینرو اختلاف فاحشی بین معلولین و سالم ها به وجود آمد. چند قرن اینگونه گذشت و نخبگان همواره در فکر پیدا کردن راه حلی بودند. لویی بریل در سال ۱۸۲۹م موفق شد کار شارل باریه را تکمیل و خط بریل را اختراع کند. این اختراع انقلاب و تحولی اساسی بود. زیرا به نابینایان قدرت خواندن و نوشتن می داد و مجدداً فرصت ها بین همه بنی آدم مساوی می شد.

ایران از نخستین کشورهای منطقه بود که رهایی از عقب ماندگی و استعمار و استبداد را تجربه کرد. پروسه توسعه و پیشرفت فراگیر است و بخشی از آن مربوط به معلولین است، از اینرو فراگیری علوم و مشارکت اجتماعی معلولین در ایران زودتر از بسیاری از کشورها آغاز شد. این مقاله به اجمال و خیلی فشرده سیر تحولات مربوط به معلولین نابینا در عرصه های فرهنگی و آموزشی را بررسی می کند. البته خط بریل زودتر وارد جهان عرب شد؛ لاول(۱)

در سال ۱۸۷۰ یعنی حدود ۱۴۵ سال قبل، بریل را به مصر برد. یعنی حدود چهل سال بعد از اختراع بریل توسط بریل و حدود نیم سده پیش از ایران، بریل به مصر رفته است.

ورود خط بریل به ایران و استفاده محدود (دوره نخست: ۱۲۹۹-۱۳۳۱)

در سال ۱۲۹۹ش (بنابر برخی اسناد در ۱۳۰۰ش) یک کشیش آلمانی

ص: ۳۸۶

مسیحی به نام پاستور ارنست جی. کریستوفل(۱) از ترکیه به ایران وارد شد و در تبریز اقامت گزید و سپس کار تبلیغ و خدمات رسانی را آغاز کرد. او نابینایان شهر تبریز را دعوت کرد و برای جوانان نابینا کلاس آموزش خط بریل گذاشت. در این دوره جمعاً ۵ دانش آموز شرکت داشتند. و بدین ترتیب نخستین آموزشگاه و کلاس درس نابینایان و اولین آموزش خط بریل در ایران آغاز شد.

کریستوفل در سال ۱۳۰۷ (یا ۱۳۰۵) تأسیس رسمی مدرسه نابینایان را به نام آموزشگاه نابینایان تبریز به وزارت معارف پیشنهاد کرد. او در همان سال از وزارت معارف مجوز گرفت و کار آموزش را آغاز کرد. برخی نوشته اند او در همان سال ورود یعنی ۱۲۹۹ مدرسه نابینایان تبریز را بنیان نهاد.(۲)

بخش مهمی از آموزش ها مربوط به خط بریل بود. چون فراگیری این خط به مثابه یادگیری الفبای فارسی برای بینایان است و افرادی که خط بریل را فرا می گرفتند در واقع سواد خواندن و نوشتن را دارا شده بودند.

همکار کریستوفل در تبریز دبیر با سابقه ای به نام محمد علی خاموشی بود. او از فرهنگیان خوش نام و فعال بود و توانست مشاور و همکار مناسبی برای کریستوفل باشد. کریستوفل در سال ۱۳۰۵ش با خاموشی در تبریز آشنا شد و از این سال همکاری آنان آغاز گردید(۳). ثمره این آشنایی و همکاری تدوین کتب آموزشی نابینایان به خط بریل در سال ۱۳۰۵ بود.(۴)

آموزشگاه نابینایان تبریز که تنها مرکز آموزش نابینایان در ایران محسوب می شد تا سال ۱۳۱۹ مشغول ارائه خدمات آموزشی و تربیت حرفه ای نابینایان بود و تعداد دانش آموزان نابینای تحت پوشش آن به ۴۵ نفر می رسید. با آغاز جنگ جهانی دوم دولت ایران مجبور شد همه آلمانی ها را از ایران اخراج کند. کریستوفل هم ایران را ترک کرد. اما پس از ترک مخصصات، علاقه اش به ایران، او را به تبریز بازگرداند و

ص: ۳۸۷

۱- . Pastor Christoffe

۲- [۲]. تأثیر خط بریل عربی بر فارسی، الدراسات الادبیه، ص ۴۲۳

۳- . نقد و بررسی نظام نوشتاری بریل، ص ۴۱.

۴- [۴]. الدراسات الادبیه، ص ۴۲۴.

آموزش پسران نابینا را از سر گرفت. کریستوفل به دلایل نامعلوم، حوالی سال ۱۳۲۰ به اصفهان رفت (برخی منابع رفتن او به اصفهان را بین ۱۳۱۰ تا ۱۳۲۰ می دانند)^(۱) و دانش آموزان نابینا را هم با خود به اصفهان بُرد. در اصفهان مجوز آموزشگاه شبانه روزی پسران نابینا را گرفت و کارش را آغاز کرد. همکارش در اصفهان نیز یکی از دبیران و فرهنگیان فعال به نام علی اکبر کابلی بود. کریستوفل و همکاران فرهنگی او به ویژه مرحوم کابلی توانستند اقداماتی شایسته و در خور ستایش در عرصه خط بریل پدید آورند. بسیاری از متون درسی را تبدیل به بریل کردند. علائم فارسی بریل را در بعضی موضوعات و علوم هرچند ناقص توسعه دادند و خلاصه موجبات تحولاتی ژرف را پدید آوردند. نخستین سند بریل موجود در مرکز اسناد ملی ایران، الفبای بریل فارسی است که کریستوفل در سال ۱۳۰۵ش نوشت و توسط وزارت کشور منتشر شد.

کریستوفل در آلمان با بریل آشنا شده بود. به احتمال قوی کلیسا برای مبلغان مذهبی جلسات آموزش بریل داشته تا آنان در این زمینه کاملاً تبحر پیدا کنند و به هنگام تبلیغ در دیگر کشورها، برای نابیناها کلاس بریل برپا نمایند. بعداً در ترکیه هم تجربه آموخت و برای نابینایان کلاس بریل داشت. ولی به دلایل نامعلوم در ترکیه نتوانست موفق شود.^(۲)

داوری برخی درباره کریستوفل اینگونه است که او بسیاری از حروف آلمانی از قبیل ب، پ، ت، که مستقیماً از بریل فرانسوی گرفته شده بود، را برای فارسی به کار برد. اما نتوانست برای برخی حروف مانند مصوت ها، همزه، تشدید علامت بریل ایجاد کند. از اینرو بریل کریستوفل ناقص و با بریل امروزی اختلاف فاحش داشت.^(۳)

در همین دوره مبلغ مسیحی دیگر به نام خانم گون گستر در اصفهان، یک باب آموزشگاه شبانه روزی برای دختران نابینا تأسیس کرد. او در سال ۱۳۲۵ مجوز برای آموزشگاه نور آیین مجوز گرفت. این مدرسه بعدها به مدرسه رودابه تغییر نام یافت.

ص: ۳۸۸

۱- کودکان و نوجوانان، ص ۶۶؛ سیر تاریخی، ص ۱۰.

۲- تأثیر بریل عربی، الدراسات، ص ۴۲۳-۴۲۴.

۳- سیر تاریخی آموزش و پرورش استثنایی در ایران، ص ۱۰؛ الدراسات الادبیه، ص ۴۲۴.

نورآیین دارای امکانات خوابگاهی، نشر متون بریل و دیگر امکانات برای مهارت افزایی نابیناها بود.^(۱)

این اقدامات نخستین فعالیت ها در عرصه ترویج و آموزش خط بریل در ایران است.

حدود چهل سال خط بریل محدود بود به قشر خاصی از نابینایان که از مکنت و ثروت برخوردار بودند یا گرایش و علاقه به تبلیغات مذهبی مسیحی داشتند و می خواستند با خواندن متون مذهبی و تسلط بر معارف دینی در عرصه تبلیغ، کارآیی داشته باشند.

در این دوره خط بریل محدود به حروف الفبا و علائم عمومی بود و در عرصه های علوم و فنون مختلف گسترش نیافته بود. البته گزارش هایی هست که مدعی است مدرسه دار الفنون اقدام به گسترش علائم بریل در علوم مختلف نمود. ولی اسناد محکمی در این زمینه هنوز ارائه نشده است.

تا دهه چهل وضعیت خط بریل کما بیش همینطور بود و سرعت توسعه و گسترش آن کند بود اما هنگامی که در سال ۱۳۳۹ ش پذیرش خط بریل و تصویب آن در مجلس شورای ملی صورت گرفت، راه برای گسترش آن هموار گردید و مرحله دوم آغاز شد.

ویژگی دیگر خط بریل در این دوره، وابستگی مراکز آموزشی خط بریل به جریان های تبلیغی مسیحیت و کلیسا است. یعنی دولت پهلوی و دیگر نهادهای مدنی نقشی در اداره این مراکز نداشتند.

اسناد و مدارک فقط از فعالیت های آموزشی در زمینه خط بریل در دو شهر تبریز و اصفهان گزارش می دهد؛ اما بعید می نماید در شهرهایی مثل شیراز، اهواز و غیره فعالیت هایی نبوده باشد. به هر حال فعالیت ها در این دو شهر و نیز در شهرهای دیگر نیاز به بررسی های گسترده تر دارد.

برخی اسناد گویاست که قبل از سال ۱۳۲۰ و پیش از اینکه خانم گون گستر در

ص: ۳۸۹

۱- . مجله نور عالم، ش ۵ و ۴ (۱۳۳۱)؛ دائرهالمعارف خط بریل، ظروفی، ص ۲۵.

سال ۱۳۲۵ آموزشگاه دخترانه ناینایان را در اصفهان تأسیس کند، مرکز دیگری جهت نگهداری و آموزش دختران ناینایان در اصفهان تأسیس شده بود و پس از جنگ جهانی دوم، اداره آن به عهده کشیشان و برخی مؤسسات خیریه انگلیسی واگذار گشته بود.

در همه این آموزشگاه های وابسته به کلیسا، برای پذیرش ناینایان در این مدارس محدودیت سنی وجود نداشتند و کودکان ۲ تا ۷ ساله و حتی افراد ۳۰ ساله را نیز می پذیرفتند. زیرا هدف آنان آموزش نبود بلکه تربیت مبلغ دینی مهم ترین هدفشان بود.

این آموزشگاه ها به نگهداری و نیز حرفه آموزی و آموزش ناینایان می پرداختند. آنها آموزش هایی از قبیل بافندگی، کشاورزی، آموزگاری، مترجمی، فیزیوتراپی و کارهای دستی دیگر فرا می گرفتند و پس از یاد گرفتن به آموزش آن به دیگران یا ایجاد کارگاه ها و مزارع اقدام می کردند.

این شیوه در ادامه تدبیر برای خودکفایی جریان های تبلیغی است که کلیسا ترویج می کرد. در واکنش به این اقدامات و فعالیت ها، عده ای از روحانیون، بازاریان و نیکوکاران اصفهان و کمابیش در برخی شهرهای دیگر، آموزشگاههای ناینایان با گرایش اسلامی تأسیس کردند. هدف آنان سه چیز بود: جذب مسلمانانی که به مدارس مسیحی رفته بودند و امکان مسیحی شدن آنان زیاد بود؛ دوم تربیت مبلغان اسلامی و سوم ایجاد محیطی آرام برای آموزش و مهارت آموزی شبانه روزی بود.

بریل ایرانی از ۱۲۹۹ (سال ورود به ایران) تا ۱۳۳۱ (سال تصویب و اصلاح توسط یونسکو) به نام خط کلیسا یا خط کریستوفل شناخته می شد و سایه اهداف کلیسا و میسوزی بر آن سایه افکنده بود. با توجه به تعصبات مذهبی مردم ایران، عدم همکاری و نفرستادن فرزندان ناینایان به مدارس ناینایی قابل فهم و درک است. یک علت مهم ضعف بنیه های خط بریل ایرانی و پیشرفت کند آن در طی سه دهه همین نکته است. نکته مهم اینکه این دوره در اوج فراز و فرود حکومت رضا شاه پهلوی است. ایشان مدعی بود با موانع توسعه ایرانی هرچند دینی باشد، مبارزه می کند ولی هیچگونه تلاشی در این زمینه مشاهده نمی شود.

دوره دوم خط بریل در ایران با اقدام یونسکو آغاز می شود. ورود یونسکو به امور معلولین و مسائل فرهنگی آنان و به تبع خط بریل، حادثه مهم تاریخی است. یونسکو به عنوان بخش فرهنگی سازمان ملل متحد، برای ملت ها و فرهنگ های جوامع سراسر جهان و نمایندگی و پشتیبانی آنها تأسیس شد. از اینرو در خط بریل «جامعه هدف» آن یک قشر خاص یا یک مکتب و پیروان یک دین ویژه نبوده و همه آحاد جوامع را در نظر دارد. به همین دلیل در ایران از دولت خواست تا مدارس، آموزش و پرورش و در ادامه خط بریل را گسترش دهد. در مقر و ساختمان یونسکو در تهران هم جلسات توجیهی و آموزشی برگزار می کرد.

اما مهم تر از همه اینها در سال ۱۹۵۰م (۱۳۳۰ش) همایش و کنفرانس در مقر یونسکو در پاریس با هدف سامان دهی به خط بریل برگزار شد. کارشناسان یونسکو پیش از این همایش، مشکلات را بررسی کرده بودند و با دعوت مسئولین و مدیران فرهنگی کشورها، به هم اندیشی و تبیین مشکلات و ارائه راه کارها توسط کارشناسان و نیز شنیدن تحلیل های مدیران بومی پرداختند. مهم ترین راهبرد این جلسه، جهان گرایی در بریل بود. گفته شد بریل یک نیاز عمومی، برای همه نایبانیان است و باید در سراسر جهان اولاً یک اراده همگانی و ثانیاً تعامل همه جانبه ایجاد شود تا این مهم به هدف مطلوب برسد. به همین دلیل نام این کنفرانس به بریل جهانی مشهور شد.

در پی کنفرانس بریل جهانی، رؤسای فرهنگی هر کشور موظف شدند در کشورهای خود به برگزاری کنفرانس درباره بریل پرداخته و به بررسی و سپس سامان دهی بپردازند.

نیز در سال ۱۹۵۱م کنفرانس محلی بیروت در ۱۲-۱۷ فوریه توسط یونسکو برپا شد. علائم بریل عربی، فارسی و ترکی نهایی و مصوب گردید. یونسکو در همین سال الفبای بریل فارسی را به وزارت آموزش و پرورش ایران تحویل داد. وزارت آموزش و پرورش، تدریس و آموزش خط بریل را بر اساس مصوب و ابلاغیه جدید

اهمیت این مصوبه در کامل بودن آن است. یعنی غیر از الفبا، نشانه‌ها هم در قلمرو بود. البته با همفکری کارشناسان ایرانی، علائم اختصاصی مثل چ و ژ هم تصویب شد.

مقدمات تحولات آغاز شده بود. یعنی در دوره پهلوی ساختار اداری و قوه مجریه بازسازی و اصلاح شد. وزارت آموزش و پرورش در رأس اصطلاحات قرار داشت و بیش از جاهای دیگر به آن اهتمام می‌شد. از اینرو وقتی یونسکو، این وزارت خانه را موظف به سامان دهی و توسعه بریل کرد، زمینه‌ها و مقدمات فراهم بود. البته برخی حوادث مثل جریان ملی شدن صنعت نفت و منازعات دولت مصدق و حاکمیت پادشاهی مانع بود یا موجب کند شدن پروژه بریل ایرانی می‌شد. تا اینکه بالاخره در ۱۳۳۹ یعنی هشت سال بعد از توصیه‌های یونسکو، وزارت آموزش و پرورش رسماً خط بریل را مصوب کرد و ابلاغیه‌ای به مدارس ارسال شد.

بریل مصوب و ابلاغی بر مبنای توصیه شده توسط یونسکو ولی با تغییراتی بود که در طول هشت سال در مراکز آموزشی به دست آمده بود.

غیر از حوادث کلان و سرنوشت ساز مزبور، در این دوره، رخدادهای دیگر جلب توجه می‌کند. گسترش همگانی بریل برای عموم نابینایان، نیازمند گسترش مهارت خواندن و نوشتن بریل بود. گسترش این مهارت‌ها منوط به سه متغیر اساسی آموزگاران با تجربه، وسایل و تجهیزات و متون آموزشی (کتاب درسی) است.

برای تهیه و نشر متون آموزشی، نخست باید علائم و نمادهایی که گویای حروف و نشانه‌ها باشد تکمیل می‌شد. این کار از ۱۲۹۹ با تلاش‌های کریستوفل آغاز شده بود و در چند مرحله کامل تر شد و بالاخره در ۱۳۳۱ توسط یونسکو و در ۱۳۳۹ توسط وزارت آموزش و پرورش نهایی گردید.

دوم نیاز به دستگاه‌های تحریر بود تا این حروف و نشانه‌ها را روی برگه‌ها ثبت و تایپ کنند. دستگاه‌های تحریر همگی در اروپا و امریکا ساخته می‌شد و برای بریل انگلیسی مناسب بودند. اما برای بریل فارسی باید اصلاح می‌شدند. دولت ایران

ص: ۳۹۲

پیشنهاد اصلاح داد و چند سالی طول کشید تا دستگاه های مناسب فارسی تولید و در اختیار نابینایان و مراکز قرار گیرند. این اقدام موجب تسهیل در نشر متون درسی بریل شد.

اما دستگاه های تحریر که به نام لوح و قلم و پرکینز مشهوراند باید به حد وفور در جامعه پخش می شد و در اختیار نابینایان قرار می گرفت. این اقدام هم با تلاش نهادهای دولتی و بعضی از نیکوکاران عملی گردید. حتی در ایران کارخانه هایی برای ساخت این وسایل تأسیس شد.

متغیر بعدی، تربیت آموزگاران بریل بود. وزارت آموزش و پرورش اقداماتی برای انتقال تجارب و تربیت آموزگاران عملی شد. بعدها وقتی دانشگاه تربیت معلم تأسیس شد، این مهم در حیطه وظایف آنجا قرار گرفت.

حادثه مهم دیگر در این دوره، تأسیس مؤسسه ها و مراکز مختلف با خط مشی های «نیکوکاری و خدمت رسانی» یا آموزشی - پژوهشی در شهرهای بزرگ و کوچک ایران تأسیس شد. برخی مراکز هم بودند که خط مشی در رسالت دینی، مذهبی، و تبلیغی برای خود قائل بودند. مثل مؤسسه ابابصیر که توسط روحانیت برجسته اصفهان و نیکوکارانی از این شهر تأسیس شده بود.

در اصفهان مدارس زنجیره ای ابابصیر از سال ۱۳۴۰ش رسماً تأسیس شد و توانست ظرف حدود دو دهه کارنامه قابل قبولی از خود بر جای گذارد.

مدارس ابابصیر، چاپخانه بریل را دایر کرد و متون بسیاری را به خط بریل منتشر نمود. نیز در سال ۱۳۴۳ آموزشگاه های دخترانه و پسرانه نابینایان در تهران دایر شد و در کار نگهداری و مهارت آموزی آنان به روش شبانه روزی کار می کرد. پس از انقلاب اسلامی این مدارس به «شهید محبی» تغییر نام داد. برخی هم با آموزشگاه دکتر محمد خزائلی تلفیق گردیدند(۱).

ابابصیر غیر از خط مشی اصلی که همان رشد نابینایان و مهارت آموزی به آنان بود، اهداف تبلیغی دیگری هم تعقیب می کردند. یکی مقابله با مدارس نابینایان که

ص: ۳۹۳

توسط کلیسا دایر شده بود و اهداف تربیت مبلغ مسیحی داشتند؛ و دوم مقابله با تبلیغات بهائیت و بابت بود. نابینایان به دلیل استعدادهای خارق العاده در کلاس هایی توجیه شده و آموزش های لازم برای نقادی بابت و بهائیت و خنثی کردن تبلیغات آنان می دیدند.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، سران انقلاب چنین کارهایی را انحراف از مبارزه با رژیم دانسته می گفتند انجمن حجتیه و تفکر حجتیه ای چون اعتقاد به مبارزه با شاه را نداشت، نیروها و استعدادها و امکانات را در مسیر انحرافی مصرف می کرد. بالاخره با تلاش های برخی از سران انقلاب، ابابصیر به تعطیلی کشانده شد. یعنی بسیاری از فعالیت های آن محدود یا تعطیل شد. بطوری که هم اکنون هم چنین است.

در مقابل تفکر دیگری هست که هر نوع اقدام برای جامعه نابینایان را مطلوب می داند. چون ثمره و نتیجه همه این اقدامات رشد و توسعه فرهنگ ملی و افزایش مهارت های افراد مستعد موجب اشتغال بیشتر، رهایی از فقر و خلاصه به نفع کشور مردم است. اینان تفکر افراطی ضد انجمن حجتیه و ضد ابابصیر را تندروی بی جهت می دانند.

با تبدیل خط مشی آموزش بریل از جریان مذهبی به جریان فرهنگی، اقدامات فراوانی برای گسترش خط بریل آغاز شد. در شهریور ۱۳۴۸ش، در سمینار مربیان و آموزگاران نابینایان (تهران) قرار شد علاوه بر اصلاح خط بریل، روش آموزش آن هم آسان تر گردد و بریل فارسی در همه موضوعات و در همه علوم گسترش پیدا کند.

یکی از اقدامات خوب دیگر در این دوره، تقویت زیر ساخت ها و مبانی خط بریل فارسی است. آموزشگاه دکتر محمد خزائلی در ۱۳۴۸ش تأسیس شد. او خود دانشمندی نابینا و فعال در عرصه های سیاسی و فرهنگی بود. یعنی هم شخصیت علمی و دانشگاهی داشت و به عنوان مؤلف و پژوهشگر معروف بود و هم به عنوان نماینده مردم اراک در مجلس شورای ملی از حقوق نابینایان دفاع می کرد. اقدامات او و آموزشگاه او، در تقویت شالوده های بریل بسیار مؤثر بود. البته مراکز دیگر هم به تبع او مؤثر بودند. که در اینجا به چند نمونه از اقدامات آنان اشاره می شود.

دکتر خزائلی کلاس هایی با عنوان تقویت لامسه، کلاس آموزش بریل فارسی،

کلاس کوتاه نویسی خط بریل، کلاس تقویت مهارت های خواندن و نوشتن در سراسر ایران برپا کرد. نابینایان با شرکت در این کلاس ها مهارت افزایی کرده و مبانی خواندن و نوشتن آنها تقویت می شد. این تلاش ها اقدام در توسعه خط بریل بسیار مؤثر افتاد.

به تبع آموزشگاه دکتر خزائلی، دیگر مراکز نابینایان نیز چنین کلاس هایی را برپا می کردند و در نتیجه نهضت گسترش بریل ظرف دو دهه سراسر کشور را فرا گرفت.

خلاصه این دوره از مهم ترین دوره های تأثیرگذار در جامعه و فرهنگ معلولین است.

افزایش نقش دولت و محدودیت مراکز مردمی (دوره سوم: ۱۳۶۰-۱۳۸۰)

این دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و بویژه پس از سال ۱۳۶۰ آغاز شده و حوادث سال های پس از انقلاب بر آن سایه افکنده است. در این دوره اهتمام به امور دیگران افزایش یافت و ضرورت توجه بیشتر نسبت به معلولین احساس شد؛ به طوری که بر سرنوشت نابینایان مؤثر بوده است. در این زمان تشکیلاتی برای مدارس استثنایی و نیز پژوهشگاهی هم در وزارت آموزش و پرورش تأسیس شد. این تشکل ها حداقل چهار اقدام را به موازات هم پیش می بردند:

الف: توسعه کوتاه نویسی خط بریل

ب: دسترسی همگانی به وسایل و تجهیزات بریل

ج: تربیت آموزگاران و مربیان بریل و اعزام به همه مناطق ایران

د: گسترش خط بریل در همه علوم و فنون

در سال ۱۳۶۷ش کارشناسان خط بریل طرحی به نام «گردآوری، تدوین و تثبیت علائم خط بریل» را مطرح کردند و نظر مقامات آموزش و پرورش را برای اجرای آن جلب نمودند. با اجرای این طرح، متون علوم و فنون مختلف با علائم زبان بریل تدوین می شد و خط بریل گسترش جدی پیدا می کرد. در سال ۱۳۶۹ نخستین ثمره این پروژه نتیجه داد و کتابی دارای بخش های مختلف از علوم و فنون به زبان بریل عرضه و منتشر شد.

الف- ضرورت کوتاه نویسی: کتب بریل به لحاظ اینکه حروف آن به صورت مجزا

به روی کاغذهای ضخیم نوشته شده، فضای بسیاری می‌طلبد و به صورت بسیار حجیم در می‌آید. برای چاپ و تهیه کتب و همچنین حمل و نقل آنها می‌بایست زحمات زیادی تحمل گردد. به خصوص کودکان نابینا از حمل این کتب بزرگ و سنگین ناتوانند و هر چه حجم کتاب بیشتر باشد خواندن آن هم بیشتر طول می‌کشد و نیروی فراوانی جهت مطالعه آن صرف می‌گردد.

این امر باعث شد تا مردم کشورهای مختلف برای خود روشهایی را به کار گیرند که حتی المقدور از حجم کتب بریل کم کنند و در نتیجه در وقت، مواد اولیه و نیروی انسانی صرفه جویی شود.

صرفه جویی در وقت نابینایان دارای اهمیت زیادی است زیرا آنان در اثر مطالعه طولانی که به وسیله انگشتان انجام می‌دهند، مقاومت انگشتانشان به علت کرخ شدن کم می‌گردد و نهایتاً منجر به خستگی می‌شود.

روش کوتاه نویسی گرچه قبلاً هم وجود داشت ولی در این دوره اهتمام گسترده تری به کوتاه نویسی شد و تحول عظیمی در تهیه کتب بریل به وجود آورد. از دیرباز در کشور ما نیز نابینایان و کارشناسان آموزش و پرورش، روشهایی را ابداع نموده اند تا برای خط بریل فارسی، روش کوتاه نویسی تدوین کنند اما نظر به محدودیت علائم بریل که فقط ۶۳ حالت دارد موفق به ارائه روش جامعی نشده اند. زیرا اکثر این علائم در حروف الفبای فارسی به کار رفته است. زیر مجموعه علائم بریل عبارت اند از:

حروف الفبا، ۳۳ علامت

علائم نقطه گذاری و علامت عدد، ۱۳ علامت

تنوین ها، ۲ علامت

اعراب، ۲ علامت

همزه ها، ۴ علامت

الف مقصوره و الف کوتاه، ۲ علامت

تشدید، ۱ علامت

با توجه به محاسبه فوق ۵۷ علامت از ۶۳ علامت استفاده شده است لذا افرادی که تا کنون خواسته اند علائم کوتاه نویسی ابداع نمایند با مشکلاتی مواجه

گردیده اند. برای تهیه طرح کوتاه نویسی بریل تا کنون تلاشهای فراوانی صورت پذیرفته که شاید تنها موردی که به صورت مکتوب منتشر شده طرح گروهی از متخصصین است که زیر نظر سازمان بهزیستی فعالیت نموده و موفق به تهیه جزوه ای گردیده اند. نخستین تلاش ضابطه مند و رسمی برای تدوین قواعد کوتاه نویسی در سال ۱۳۶۲ توسط دانشجویان تربیت معلم و زیر نظر محمد حسن وجدانی شروع شد. در سال ۱۳۶۴ طرح جدیدی برای کوتاه نویسی عرضه شد و پس از اجرای آن در ۱۳۶۶ش منتشر گردید. این طرح در قالب جزوه ای با عنوان «کوتاه نویسی بریل فارسی» تألیف عبدالله غفاری و همکارانش در سال ۱۳۶۶ منتشر شد (۱).

با مطالعه و بررسی کوتاه نویسی مذکور و توجه به کاستیهای آن مجری طرح بر آن شد تا کوتاه نویسی کاملی را با کمک همکاران و بر اساس مطالعات دقیق و علمی تهیه نموده و آرزوی دیرینه نابینایان ایران را جامه عمل بپوشاند.

کوتاه نویسی که در کتاب دایرهالمعارف خط بریل توسط آقای محمد رضا ظروفی و همکارانش در سال ۱۳۶۷ش عرضه شده، مزایای زیادی نسبت به کوتاه نویسی سازمان بهزیستی دارد. از جمله تعداد علائم کمتر آن، قابل تشخیص تر بودن آن و درصد کوتاه کردن متون است. به طوری که این تحقیق به طور متوسط ۳/۲۷٪ متون را کوتاه تر کرده، حال آنکه کوتاه نویسی بهزیستی حدود ۶/۲۴٪ بود.

در سه دهه اخیر آثار مختلف درباره کوتاه نویسی در رشته های مختلف تألیف و منتشر شده است. اما این آثار نیازمند همسان سازی و ایجاد رویه واحد کوتاه نویسی و جمع آراء و دیدگاه های مختلف است.

ب- دسترسی همگانی به وسایل و تجهیزات: بریل نویسی یا نویسنده بریل (بریل نگار) نیازمند وسایلی است. همانطور که مؤلف عادی برای نوشتن یک صفحه نیازمند قلم (خودکار، مداد، خودنویس و امثال اینها)، کاغذ یا هر نوع صفحه ای که روی آن بتوان نوشت، است، بریل نگار هم نیاز به وسایل و ادواتی دارد که نقطه برجسته ایجاد کند؛ بطوری که مخاطب بتواند به کمک حس لامسه این

ص: ۳۹۷

در این دوره شاهد کارخانه ها و شرکت های تولیدکننده وسایل بریل ساز هستیم. نیز سازمان های دولتی مثل بهزیستی، گاه این تجهیزات را بین نابینایان توزیع کرده اند. در بیست سال اخیر، تجهیزات دیجیتالی و الکترونیکی برای نگارش علائم بریل یا خواندن آنها، یا انتقال و اشتراک پذیری آنها، رونق بیشتر پیدا کرد. مراکزی این وسایل را تهیه و در کتابخانه های نابینایان در دسترس آنان قرار داده اند. به هر حال همگانی کردن دسترسی و استفاده از وسایل بریل ساز، انقلاب و تحول جدیدی در خط بریل و فرهنگ نابینایان بوده است. البته در کشورهای پیشرفته دسترسی به وسایل ارزان تر و بهتر است ولی در کشورهای در حال توسعه وسایل الکترونیکی هنوز گران و دسترسی بدانها برای نابینایان هنوز مشکل است. مراکز خیریه و دولت در اینگونه کشورها به ویژه جوامع اسلامی می توانند از طریق وقف این ابزار آلات و استمداد از نیکوکاران، این مشکل را مرتفع کنند. اما اقدامات چشم گیر و جدی در این زمینه به چشم نمی خورد.

ج- تربیت آموزگاران و مربیان بریل: در این دوره رویکرد و استقبال نابینایان از خط بریل بیشتر شد و افراد بیشتری خواهان آموختن بریل شدند. از اینرو مراکز دولتی و خصوصی و غیر انتفاعی فراوان، کار آموزش را بر عهده گرفتند. ولی بدون مربیان ماهر و حاذق، آموزش امکان پذیر نمی بود. از اینرو وزارت آموزش و پرورش، طرح هایی برای تربیت معلمان و مربیان را آغاز کرده است. در دانشگاه تربیت معلم و برخی از دیگر دانشگاه ها، رشته تربیت معلم بریل تأسیس شد. مهم تر اینکه تلاش شد رویه و انسجام آموزشی و تربیتی واحد بین همه فعالیت ها حاکم باشد.

د- گسترش خط بریل در همه علوم و فنون: نابینایان در گذشته فقط در مقطع تحصیلات عمومی، نهایتاً تا گرفتن گواهی دوره ابتدایی یعنی در حدی که خواندن و نوشتن بدانند، آموزش می دیدند. اما در دهه های اخیر آنان در مقاطع عالی فوق لیسانس و دکتری در رشته های تخصصی تحصیل کردند. از اینرو نیازمند متون درسی و آموزشی تخصصی در رشته های مختلف فنی، مهندسی، پزشکی و داروسازی، علوم انسانی، علوم محض و علوم عملی بوده اند.

کارشناسان امور بریل چاره ای نمی دیدند، جز اینکه خط بریل را در همه رشته ها

گسترش بدهند. آخرین متنی که در زبان فارسی منتشر شد، کتابی است که به مدیریت آقای محمد رضا ظروفی با عنوان دائرة المعارف خط بریل منتشر شد. ده ها کارشناس بریل در رشته های مختلف زبان، موسیقی، شیمی، فیزیک، ریاضیات، حقوق، علوم شرعی و اسلامی و غیره، علائم بریل را گسترش داده اند و در بخش های مختلف این کتاب آورده اند.

مؤلفان در مقدمه برخی رشته ها چنین نوشته اند:

۱- زبان انگلیسی: در مقدمه به معرفی نشانه های بریل انگلیسی پرداخته و علائم بریل را در زمینه گرامر و لغات انگلیسی ارائه داده اند.

۲- نشانه های خط بریل در زمینه علوم پایه: تا همین اواخر، این امر دچار آشفتگی هایی بود و نیاز به بررسی مجدد و ایجاد وحدت رویه در به کار گیری آن کاملاً محسوس به نظر می رسید. در نتیجه نگارنده با بهره گیری از تلاش های صمیمانه دبیران خوش فکر و با تجربه ریاضیات مدارس نابینایان کشور، مجموعه جامع و کاملی را پایه ریزی نمود تا نشانه های مورد نیاز نابینایان در حوزه های علوم ریاضی (حساب، جبر، آمار، ریاضیات جدید، هندسه، مثلثات)، فیزیک، شیمی، علوم زیستی و ... را در یک مجموعه منسجم و کامل فراهم نماید.

۳- نشانه های مربوط به علوم رایانه: هم گام با پیشرفت های شگرف علوم رایانه ای و اشتیاق و توانایی آسیب دیدگان بینایی در زمینه فراگیری این بخش از دانش بشری، لازم دیدند نشانه های مربوط، جمع آوری و معرفی شوند. اگر چه تقریباً تمامی نرم افزارهای مربوط به نابینایان در کشور آمریکا تهیه می شود، اما بر آن شدیم تا در این بخش از کتاب با دست یابی به تازه ترین نشانه های موجود، به معرفی علائم دو روش آمریکایی و بریتانیایی پردازیم. خلاصه اینکه از ۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰، خط بریل در چهار عرصه مزبور گسترش چشمگیر در ایران یافت.

مهم اینست که اقدامات مزبور تحت تأثیر شرایط و وضعیت انقلاب اسلامی قرار داشت. دولت جمهوری اسلامی با رأی اکثریت روی کار آمد، تفکر کاپیتالیسم و خصوصی بودن اقتصاد نفی و طرد شد، دولت هدایتگر و پشتیبان فرهنگ ملی و مذهبی مردم بود. از اینرو اکثر شئون و بخش های جامعه در اختیار حاکمیت قرار داشت. به همین دلیل جایی برای فعالیت مراکز خصوصی باقی

نمانده بود. سازمان بهزیستی تأسیس شد، و همه سازمان ها و نهادهای مربوط به معلولین از آن ادغام شدند. سپس سازمان مدارس استثنایی تأسیس شد و تمامی امور آموزشی و پژوهشی حتی پشتیبان در این سازمان متمرکز گردید. روحیه انقلابی بر این ادارات حاکم شد و این رخداد تبعاتی مثل ضدیت با غرب و کنار رفتن اندیشه مدارا و تساهل در پی داشت. همه اینها در سرنوشت جامعه معلولین و نابینایان مؤثر بوده است. بعضی از مراکز مردمی در جریان منازعات که طبیعی پس از انقلاب است، حذف شدند. ابابصیر یکی از آنها بود. قبلاً توضیحاتی درباره آن عرضه شد. انقلاب اسلامی و بلافاصله پس از آن آغاز جنگ همه جانبه علیه ایران، مسیر رشد و ارتقای نابینایان نسبت به برخی کشورها، با تأخر و مشکلاتی مواجه شد. چون کشورهای پیشرفته جهان به ویژه غربی ها نگاه منفی به ایران داشتند. این عوامل موجب گسستگی و انفصال نابینایان ایران از جریان کلی نابینایی جهانی شد و تأخر آنان را تشدید کرد. اما همه این مسائل موجب از پای نشستن نابینایان نشد آنان به دلیل پشتکار و علاقه هایی که در آنان نهادینه شده، با تلاش فراوان مسیر رشد و ترقی را هموار نمودند و به رغم همه کمبودها و موانع به مدارج عالی فرهنگی و اجتماعی رسیدند.

ورود به عرصه های عالی فرهنگ و جامعه (دوره چهارم: ۱۳۸۰ تا کنون)

در بررسی دوره سوم گفته شد با وجود جنگ و موانع فراوان که برای رشد و ارتقای جامعه و فرهنگ معلولین وجود داشت، اما با تلاش و مجاورت های سازنده توانستند از هر فرصت استفاده کرده، تحصیلات عمومی و متوسط را اغلب پشت سر گذاشتند، وارد دانشگاه شدند یا در حوزه علمیه به دروس عالی راه یافتند و مقطع های کارشناسی ارشد و دکتری را طی کرده و به مدارک عالی نایل آمدند. با اینکه دولت و وزارت آموزش عالی هیچگونه امتیازی برای آنان منظور نمی کرد و در تمامی مسائل و بارم بندی ها مثل افراد عادی و سالم بودند. تصور کنید گاه یک نابینا در بین یکصد سالم در آزمون شرکت می کرد؛ همه افراد به راحتی متون را مطالعه کرده و با آمادگی می آمدند ولی نابینا برای مطالعه یک کتاب چه زحماتی باید متحمل می شد؛ از چند نفر استدعا می کرد متن را برایش بخوانند و او باید با خواندن آنها در همان جلسه مطالب را به حافظه می سپرد. در رشته های مثل هنر و

پزشکی مشکلات مضاعف بوده است. اما آنان با توکل، اخلاص و تلاش توانستند بر مشکلات و موانع غلبه کرده و در رشته های مختلف از حفظ و قرائت قرآن تا نقاشی، مداحی و موسیقی، و کشاورزی، حقوق، پزشکی، علوم قرآن، علوم حدیث و غیره با موفقیت جلو بروند و پس از اخذ مدرک کرسی استادی و تدریس دانشگاه، کرسی شورای شهر، تبلیغ و منبر، ورزش های حرفه ای مثل وزنه برداری برسند. این دوره از نظر، عصر درخشش استعدادها نابینایان ایران است. البته برخی از رهبران ملی و دینی هم از آنان را تشویق می کردند و به کمک آنان شتافتند. بعضی مراجع تقلید برای آنان گام های بلند برداشتند.

این دوره شاهد تأسیس ده ها مرکز و مؤسسه پژوهشی، آموزشی، خدمات رسانی و فرهنگی و انتشاراتی هستیم. در همه شهر، نیکوکاران به کمک نابینایان شتافتند و در تمامی شهرها حداقل یک مرکز مردم نهاد شکل گرفت. البته خود نابینایان تجربه لازم را آموخته و به دست آورده بودند و می توانستند به راحتی از وسایل مدرن مثل کامپیوتر، اینترنت استفاده کنند. با جهان پیشرفته ارتباط برقرار کنند و بر اثر همین ارتباطات، بعضی در مراکز آموزش عالی در اروپا و امریکا اشتغال پیدا کردند.

وسایل مدرن برای توسعه خط بریل با کمک مطالعاتی و کارشناسی نابینایانی چون آقای حسینی در شرکت پکتوس و به دید از روی مدل های خارجی ساخته شد.

دی زی (DAISY) به عنوان یک نیاز جدی برای نابینایان به روش های بومی شده در حال اجرا است. اجرای این سامانه موجب به اشتراک گذاری بریل و استفاده همگانی از پیام های بریل شده و در آینده نزدیک با اجرای طرح های مهم تر، پیشرفت ها چند برابر خواهد شد.

با گسترش خط بریل در زمینه های مختلف، مراکز تصمیم گیری و سیاست گذاری هم زیادتر شد. از سوی دیگر کنترل جدی بر روی آنها وجود نداشت. زیرا ساختار اداری پیش بینی شده، درست و دقیق طراحی نشده بود. از یک طرف مراکز دولتی گسترش یافت؛ از طرف دیگر مراکز غیر انتفاعی و خصوصی فراگیر شده بود. دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه پیام نور و ده ها دانشگاه غیر دولتی فعالیت داشتند. مراکز تحقیقاتی بسیار اعم از دولتی و غیر دولتی فعال شده بودند.

پژوهشگران و مؤلفان هم بی کار ننشسته و آثاری درباره بریل منتشر می کردند. سر جمع همه اینها تشتت و ناهماهنگی و چندگانگی بود. از اینرو از اواخر دهه هفتاد و هشتاد ضرورت همسان سازی و ایجاد رویه واحد، ضرورت و لازم می نمود.

امروزه هنوز در زمینه ایجاد رویه و خط مشی و ضوابط واحد مشکلاتی وجود دارد ولی تفکر و ایده وحدت در خط مشی را همگان ضروری دانسته و در شرایط مختلف بر آن استدلال کرده اند.

خط بریل اگر با دانش ارتباطات تلفیق گردد و پیام ها و متون بریلی توسط اینترنت و کامپیوتر به اشتراک گذاشته شود، همه ناینها می توانند متون بریل را بخوانند و بنویسند و از پیام های بریلی دیگران همزمان استفاده نمایند، که در این صورت در این عرصه تحول عظیمی پیدا خواهد شد. کشورهای غربی توانسته اند خط بریل را از فردیت و انزوا بیرون آورده و با طراحی و اجرای شبکه دی زی پیام ها و متون ناینایان را همگانی کنند. با این شیوه، کارآیی خط بریل چند برابر شده و نیز کارآیی ناینایان هم مضاعف گردیده است. از دهه هشتاد در ایران هم چنین اندیشه هایی مطرح شد. کسانی ضرورت پیوستن به کنسرسیوم دی زی را مطرح کردند. اما هنوز گام های جدی و اساسی برداشته نشده است؛ تا اینکه در سال های اخیر مسأله دیجیتالی کردن بریل و تبدیل خط و متن بریل به متن دیجیتالی و الکترونیک با جدیت بیشتر مطرح شده و کسانی از دولت خواستار مساعدت و کمک در این زمینه شده اند.

امروزه دفتر فرهنگ معلولین به دی زی پیوست و عضو آن است و اینک کارشناسان این دفتر در صدد اجرای طرحی هستند که بتوان متون به خط بریل را در چند مرحله سامان دهی بهینه کرد.

خلاصه و نتیجه گیری

بریل ایرانی از ۱۲۹۹ تا کنون بیش از ۹ دهه و حدود یک قرن سابقه دارد. به رغم فرودهای جزئی، تمامیت و شاکله کلی بریل ایرانی رو به صعود بوده است. اکنون دیگر صرف خط بریل نیست بلکه باید آن را فرهنگ بریل نامید. از چهار دوره عمده گذشته و در هر دوره دهه ها حادثه تلخ و شیرین را پشت سر نهاده؛ و همچون فولاد آبدیده و مستحکم تر گردیده است. هم اکنون دوره جدیدی برای فرهنگ بریل

در حال آغاز شده است. در دوره پنجم بریل در خدمت فرهنگ دینی و ملی است، بریل به عنوان یک تجربه جهانی، هم اندیشی بین المللی و راه اندازی سامانه فراگیر در سطح جهان اسلام در این دوره یک ضرورت جدی است.

اما هنوز اطلاعات ما راجع به گذشته، حوادث و تحولات پیشین بریل اثناء کننده نیست؛ اسناد بسیار ناقص است. از همه عزیزان در هر شهر و برزن هستند استدعای عاجزانه داریم هر گونه مدرک و سندی دارند ما را در جریان بگذارند.

مآخذ

«تأثیر خط بریل عربی در فارسی»، نادر جهانگیری و دیگران، الدراسات الادبیه (الجامعه اللبنانیه)، شماره های ۶۷-۶۹، ۲۰۰۹؛ امکان سنجی: به کارگیری دی زی در کتابخانه ها و مراکز نابینایان شهر تهران، زهرا آقایی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء، رشته کتابداری، ۱۳۹۰؛ نقد و بررسی نظام نوشتاری بریل فارسی، نرجس منفرد، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی نادر جهانگیری، ۱۳۸۹، دانشگاه فردوسی مشهد؛ سیر تاریخی آموزش و پرورش استثنایی در ایران، احمد امیدوار، تهران، سازمان آموزش و پرورش استثنایی، ۱۳۷۸؛ مجله نور عالم، ش ۵۰۴، ۱۳۳۱، گزارش درباره بریل؛ دائره المعارف خط بریل، مجری محمدرضا ظروفی، ناظر مسعود گلچین، تهران، وزارت آموزش و پرورش، پژوهشکده تعلیم و تربیت، ۱۳۷۸؛ مجله بصیرت، تهران، چاپ سازمان بهزیستی، شماره های مختلف؛ پیروزی بر شب: سرگذشت لویی بریل، ژ. کریستان، ترجمه سیروس طاهباز، تهران، انتشارات کانون پرورش فکری، ۱۳۶۶؛ سیری گذرا در آموزش و بهزیستی نابینایان، محمدرضا نامنی، تهران، بی تا، ۱۳۶۳؛ کودکان و نوجوانان دارای ضایعات بینایی، زاهد حسینی و عبدالحسین نفضلی مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰؛ روان شناسی و آموزش کودکان نابینا، پرویز شریفی درآمدی، تهران، گفتمان خلاق، ۱۳۷۹؛ سایت فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛

.World Braille Usage, Cultha machenzie, Paris, UNESCO, ۱۹۵۳؛ www.persianacademy.ir

متأسفانه تا کنون تحقیقات جامع درباره تاریخ معلولیت و معلولان ایران انجام نیافته و کتاب کامل در این زمینه عرضه نشده است. ایرانیان در دوره باستان و در دوره اسلامی چه تعاملی با ناینایان و ناشنویان داشتند؟ برای حل مشکلات آنان چه تمهیدات و تدبیرهایی به کار می بستند و ده ها پرسش اینچنینی بدون پاسخ است.

اما در پرتو منابع و آثار جدید منتشر شده، در مورد اولین تفکرات درباره معلولان مطالبی درج شده است. این مقاله با مطالعه سه منبع مهم معاصر، نخستین اندیشه های درباره معلولان را استخراج و بررسی کرده است.

دوره امیر کبیر نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران بوده است؛ از جمله ایرانیان در این دوره با آموزش معلولان و ناشنویان در غرب و روسیه آشنا شده و تلاش کردند گره برداری کرده و نظام جدید آموزشی ناشنویان و معلولان را در ایران عملیاتی نمایند. امیر کبیر (۱۲۲۲-۱۲۶۸ق) (۱) و پس از آن مشروطیت (صدر فرمان در ۱۲۸۵ش/۱۳۲۴ق) زمینه ی ایجاد آموزش و پرورش جدید را در ایران فراهم آورد و موجب شد تا ایرانیان به مدارس جدید روی آورند. همچنین موجب توجه و اهتمام به معلولان گردید و به تدریج مراکزی برای اجرای آموزش و تربیت معلولان پدید آمد. قبل از این هیچ سند و مدرکی دال بر فعالیتی در این زمینه نمی یابیم.

اولین دبستان به سبک جدید در سال ۱۳۰۵ق توسط حاج میرزا حسن رشدیه

ص: ۴۰۵

۱- . برای اطلاعات درباره امیر کبیر و زندگی نامه او نگاه کنید به: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ص ۲۶۳-۲۷۰.

(فرزند آخوند ملا مهدی تبریزی) در محله ششگلان تبریز تأسیس شد. رشدیه در سفرش به بیروت (۹-۱۲۹۸ق) و بازدید از مدارس فرانسوی در بیروت، از سبک و نظام تعلیماتی جدید الگوبرداری کرد و تلاش نمود این سبک را در ایران اجرا کند. نیز رشدیه از طریق روزنامه باختر با دارالمعلمین فرانسوی در بیروت آشنا شده و به لبنان رفت و در آنجا تحصیل نمود. (۱)

امیر کبیر (میرزا تقی خان یا محمدتقی فراهانی) دست پرورده خاندان قائم مقام فراهانی و برخاسته از منطقه نخبه پرور و اهل قلم پرور فراهان بود. (۲) با اینکه پدرش کربلایی محمد قربان پیشه ور و از طبقه متوسط بود ولی امیر کبیر با جدیت و تلاش خودش، استعدادهای بی نظیرش را به دربار نشان داد و مقبول دربار واقع شد. (۳)

اگر او نبود، معلوم نیست آموزش و پرورش ناشنوایان و دیگر معلولان شکل می گرفت و اساساً شروع می شد. زیرا در تاریخ ایران او را باید سرآغاز و مبدع فعالیت های تعلیماتی ناشنوایان دانست.

مسافرت به روسیه و عثمانی

امیر کبیر در بیست و دو سه سالگی به روسیه سفر کرد و در این سفر مأموریتی خطیر بر عهده داشت. در زمانی که ایران از روسیه شکست خورد و سرزمین های حاصلخیزی از ایران جدا شده بود. امیر کبیر برای پیگیری امور حقوقی و استیفای حقوقی ملت ایران همراه هیأتی به روسیه رفت. این سفر شخصیتش را بیدار کرد و افکارش متوجه حقایق شد؛ دانست که ایران در عقب ماندگی و فساد اداری و دربار غوطه ور است و جهان در حال پیشرفت و ترقی. مردم ایران در بی سوادی و جهل و دیگر جوامع در رشد دانش و علوم. تلاش کرد زبان روسی را یاد بگیرد و مستقیماً با منابع و مردم روسیه ارتباط برقرار کند. (۴)

در مرحله بعد به وزارت آذربایجان منصوب شد. در آنجا زبان ترکی را به خوبی یاد

ص: ۴۰۶

۱- زندگی نامه پیر معارف، رشدیه، ص ۲۰؛ سرآغاز نواندیشی معاصر دینی، ص ۳۲۸.

۲- امیر کبیر و ایران، ص ۱۹-۲۰.

۳- همان، ص ۲۰ به بعد.

۴- امیر کبیر و ایران، ص ۱۵۸.

گرفت و پس از این وزارت، چهار سال عهده دار سفارت ایران در استامبول بود و در ارتباطات و گفت و گوها با عثمانی ها بدون مترجم سخن می گفت. در آنجا تنظیمات و اصلاحات عثمانی ها را از نزدیک مشاهده کرد و تجربه های فراوان آموخت. وقتی در ارزنه الروم بود دستور داد مهم ترین آثار علمی از فرانسه خریداری و برای او فرستاده شود. مترجم زبردستی به نام ژان داوید را گماشت تا آنها را ترجمه کند. از این طریق با فرهنگ غرب و پیشرفت های فرانسه و دیگر کشورها بیشتر آشنا شد. (۱)

نخبگان معلولان در این دوره باید تجربه امیرکبیر را یک بار مطالعه کنند و از آن درس آموخته، به علل ترقی معلولین توجه نمایند. جامعه معلولین، چندین دهه است نتوانسته مشکلات خود را به طور اساسی حل کند. همانطور که امیرکبیر با تهیه و مطالعه منابع و کتب از پیشرفت ها مطلع شد، اکنون هم باید به مطالعه پیشرفت های معلولین در دیگر کشورها پرداخت و از آنها عبرت گرفت. متأسفانه تبادل اطلاعات و تردد منابع علمی در زمینه معلولین بسیار ضعیف است. در ایران یک کتابخانه تخصصی برای معلولین نیست که شامل کتب و نشریات به زبان های مختلف باشد. «کتابخانه تخصصی معلولان» که در قم توسط دفتر فرهنگ معلولان راه اندازی شده، مشکلات جدی مالی دارد و نمی تواند همه کتب و مقالات و پایان نامه هایی که همه موضوعات معلولیتی منتشر می شود را تهیه کند. بالاخره در تحقیقات معلولیتی، اندک از رفرنس های جهانی استفاده شده و نتوانسته ایم به دستاوردهای جهان مدرن در عرصه معلولین آگاه شویم.

البته حکومت هم مهم است اگر همه عوامل ترقی مهیا باشد ولی حکومت موافق نباشد، پروسه ترقی جلو نخواهد رفت. عباس میرزا ولیعهد فهیم و روشنفکر و والی تبریز موافق ترقی و پیشرفت بود. و امکانات و زمینه های ترقی را فراهم می آورد.

او شاگردانی را برای تحصیل طب، مهندسی، نقشه برداری، صنعت چاپ و برخی فنون دیگر به اروپا فرستاد. چاپخانه تأسیس کرد، کتاب های سودمند

ص: ۴۰۷

گزارش سفرنامه خسرو میرزا

عوامل کلی و زمینه هایی که منجر به توجه ایرانیان به معلولان و ناشنوایان شد و درصدد تربیت و تعلیم آنان برآمدند، برشمرده شد. اکنون گزارش هایی که این رویکرد را نشان داده می آورم:

نخستین بار که توجه به معلولان مطرح شد، در سفر هیئت ایرانی به روسیه بود. این هیئت به سرپرستی خسرو میرزا و دبیری امیر کبیر ده ماه در روسیه ماند. امیر کبیر جوانی بیست و اندی ساله بود. مشاهده پیشرفت های جامعه ای که تا یکصد و بیست سال پیش در تاریکی به سر می برد و اکنون در مسیر ترقی افتاده بود، اذهان هیئت ایرانی از جمله امیر کبیر را جلب کرده بود.

سفرنامه خسرو میرزا به قلم میرزا مصطفی افشار تدوین شده و قسمت هایی از آن را که ناظر بر توجه به معلولان و ناشنوایان است می آورم. او می نویسد:

هیئت وقتی از مرز ایران گذشتند و به تفلیس رسیدند، به دیدن مدرسه ای رفتند که اطفال مسلمین و گرجی، زبان ترکی و فارسی و اروسی و نقاشی و سایر علوم متعارفه درس می دهند، به تفاوت استعداد اطفال چهار مرتبه برای آن قرار داده اند. دیگر مدرسه لالان بود که لال و کر مادرزاد را کتابت و قرائت یاد می دهند.

غیر از مدارس برای اشتغال عموم و نیز معلولان تدابیری اندیشیده بودند و مراکز کار و کارخانه هایی تأسیس کرده بودند. در این باره می نویسد: از دستگاه های صنعتی آنجا کارخانه ابریشم بود که مردی فرانسوی بنا کرده و دو دستگاه داشت: یکی برای پختن و پيله ابریشم و وا کردن آن، و دومی دستگاه «نقادی ابریشم». در شهر نوچر کسک «آرشیو دفترخانه» حکومت است که «مخزن مکاتبات دولتی است و همه فرامین سلاطین سلف» را در آنجا نگاهداری می کنند. «مرا از ملاحظه این اوضاع و طریق احترامی که این طایفه کم مدرک به احکام و فرامین سلاطین خود

ص: ۴۰۸

می کنند، بسیار تألم و تأسف دست داد که چرا میان طوایف مختلف ایران که در عقل و ادراک بسیار تفوق دارند، اینگونه کار معمول و متداول نباشد؛ دولت رعیت خود را تربیت ننماید. در شهر «طول» کارخانه هایی بنا کرده اند. و بیست و چهار هزار صنعتکار هست که پیش از این جزو دسته «سرفی»^(۱)

بودند، و حالا «به سبب مهارت که در صنایع غریبه حاصل کرده اند، به مقام آزادی رسیده» و «رعیت آزاد دولت» اند. سابقاً کارخانه ها با چرخ آب در گردش بودند، اکنون با چرخ بخار می گردند، و همه اجزای مصنوعات «به زور صنعت» در کمال سهولت ساخته می شوند. «کاشکی دولت علیه ایران چند نفر از جوانان کار دیده برای تعلیم به این کارخانه ها می فرستاد که به خرج کم، در زمان اندک تحصیل انواع صنایع می کرد.»^(۲)

مردم فقیر و بیچاره که بعضاً دارای انواع معلولیت هم بودند در جریان پیشرفت به رفاه و معیشت مطلوب رسیده بودند و نویسنده آرزو می کند کاش در ایران هم دولت چنین برنامه هایی را اجرا می کرد.

در این سفرنامه تأکید شده فقط مدرسه و آموزش عامل پیشرفت نیست، بلکه کارخانه و اشتغال و نیز «آرشیو دفترخانه» هم اهمیت دارد و مؤثر است. در مورد معلولان ایران هنوز «آرشیو اسناد و مدارک» وجود ندارد، کتابخانه که آثار مکتوب جهان را شامل باشد نداریم؛ در حالی که بدون اینها نمی توان مدعی پیشرفت بود. در واقع اینگونه عوامل، زمینه ها و گستره ی ترقی هستند.

سفرنامه نویس از بازدید هیئت ایرانی از مسکو و دیدن مدرسه علوم یاد کرده می نویسد:

در مسکو: از دیدنی های این شهر «مدرسه علوم» بود. آن مدرسه ای است که در کمال آراستگی مشتمل بر دو اتاق سفره و خوابگاه و مطبخ با جمیع مایحتاج در نهایت تنقیح، که در آن مدرسه از طبایع نباتات و جمادات و انسان و حیوانات به

ص: ۴۰۹

۱- . سرفی یعنی مردم فقیر و مستمند که همراه با زمین خرید و فروش می شدند.

۲- . همان، ص ۱۶۶.

اقسام ها تعلیم می شود. لهذا غرایب این مخلوقات را آنچه مقدر شده در آنجا جمع کرده اند، آنچه در شیشه نگاه داشتنی است. (۱)

اینگونه پیشرفت های علمی قطعاً تأثیر در معلولیت زدایی هم داشت. یعنی علاوه بر مدارس کر و لال ها و کورها، کارخانه ها برای اشتغال و در کنار آنها مراکز علمی برای پیشبرد طرح های علمی هم فعالیت داشت و امیر کبیر با رؤیت و تجربه آموزی از اینها، پس از روی کار آمدن تلاش کرد اینها را در ایران اجرایی کند.

سپس درباره شهر پترزبورگ و مدرسه لالان می نویسد:

از مؤسسات تعلیماتی مهم پترزبورگ مدرسه «دسته نجبا» است که مشتمل بر چند قسمت می باشد. در یک قسمت «زنی که پایه و منصب جنرالی دارد» با زنان دیگر در کار تربیت اطفالند از دو تا هفت ساله. هفت صد نفر شاگرد بودند و آداب و زبان های مختلف یاد می گرفتند. چون به هفت سالگی رسیدند، به قسمت دیگر می روند که مردان مسئول تعلیم اند. در آنجا حساب و هندسه و دیگر چیزها تعلیم می دهند. مدرسه دیگر برای تعلیم علم معادن است و «جمع فنون و صنایع علما و عملاً درس گفته می شود». و برای تکمیل عمل معادن مغازه هایی ساخته اند و از سنگ های معادن مختلف گرد آورده اند تا شاگردان بیاموزند که نشان هر معدن چیست و هر رگی از آن چسان در طبیعت وجود دارد، و راه آب کردن آن از چه قرار است. این مدرسه خیلی کامل و «اهتمام و اعتنا به شأن آن بیشتر است». دیگر «مدرسه دختران» است که نزدیک به هفتصد شاگرد دارد، و علم حساب و جغرافیا و حکمت طبیعی و موسیقی و زبان های اروپایی و دوخت و دوز می آموزند. و برای هر یک از این رشته ها معلم مخصوصی است. روی هم رفته در پترزبورگ برای دختران ده مدرسه کوچک و سه مدرسه بزرگ تأسیس نموده اند. این مدارس همگی برای تدریس «علوم» نیست، پاره ای برای «رقاصی و خوانندگی و نواختن فورط بیان و برخی برای یاد گرفتن خط و ربط فرانسه» است. به علاوه در اینجا و مسکو مدرسه لالان ترتیب داده اند که آنان را «تلقین علوم و تعلیم لغات و تحریر خط می کنند». و

ص: ۴۱۰

باید دانسته شود که «اخراجات این مدارس در همه ولایات روسیه با دولت است»^(۱).

برای به کار گرفتن بیکاران و فقراء و معلولین بیکار، روش های دیگر هم اجرا می شده و سفرنامه نویس به آنها اشاره کرده است:

چند کلمه از «طیاتر» بگوییم که «ترجمه آن تماشاخانه است». در سرتاسر ولایت های حاکم نشین روسیه، تماشاخانه برپا کرده اند که هر کدام از زن و مرد پانصد نفر عمله دارد و «همه هنرمند صاحب سوادند و در فنون محاوره و رقص و غنا مهارت کامل دارند. و برای تربیت آنها مدرسه مخصوص بنا کرده اند و از اهل طرب و فصحا، معلم ها تعیین نموده، دختران و پسران فقرا را به خرج دولت در آنجا تربیت می کنند. بعد از فراغ از تحصیل هر یک را به هر کاری که در آن مهارت داشته باشد، مخصوص می نمایند. مثلاً بعضی مکالمات نظم و نشر را تقریر می کنند، برخی در مطایبات و مضحکات داخل بازی می شوند، طایفه ای به غنا و سرور مشغول می گردند، گروهی به بازی و رقص ارتکاب می نمایند، جمعی ادای مراسم میل و محبت را به اشاره و ایما می کنند، قومی در شعبده و نیرنگ وقت مصروف می دارند. و کذلک سایر اموری که در تماشاخانه معمول می شود. مواجب عمله و اخراجات تماشاخانه کلاً از دولت است». در پترزبورگ چهار تماشاخانه است. و بزرگترین آنها «تماشاخانه روس» است. در «اعلام نامه» ای که هر روز انتشار می یابد، کیفیت بازی های آن شب را باسمه می کنند. در ایام توقف در پترزبورگ در بیشتر شب ها شاهزاده و همراهان به تماشاخانه می رفتند.^(۲)

چند نکته از این قسمت سفرنامه می توان آموخت:

۱- معلولان در مدارس تعلیمات لازم را فرا گرفته ولی در کارخانه، تئاتر و دیگر مراکز به فراگیری فنون و کسب درآمد می پرداختند. به ویژه ناشنوایان در تئاتر و هنرپیشگی در سینما و تئاتر مشهور هستند. و هنرپیشه های بزرگ ناشنوا فراوان بوده اند.^(۳)

ص: ۴۱۱

۱- همان، ص ۱۶۹.

۲- همان، ص ۱۷۱.

۳- دانشنامه ناشنوایان، ص ۳۳۳-۳۵۳.

۲- نکته دوم اینکه تمامی مخارج بر عهده دولت روسیه است. در جهان مدرن، دولت‌ها برای زمینه‌سازی اصلاح امور معلولان، انواع زیربناها و زیرساخت‌ها را مهیا می‌کنند.

اصلاحات عثمانی و تأثیر آن

عامل دیگری که در ذهنیت امیرکبیر مؤثر بود، جریان‌های اصلاح‌گرا در عثمانی بود. دوره تنظیمات با سلطنت سلطان عبدالمجید و صدارت رشید پاشا و صدور فرمان معروف «خط شریف گلخانه» شروع شد (شعبان ۱۲۵۵). (۱)

به دنبال آن «خط همایون» (محررم ۱۲۵۶) و «خط همایون ثانی» (محررم ۱۲۶۱) اعلام گشت. این سه منشور پایه اصلاحات را در مرحله نخست عصر تنظیمات بنا گذارد. دو عامل عمده در پیشرفت آن مؤثر بود. (۲)

تنظیمات نهضت نوگرایی و اصلاح طلبی در همه شئون جامعه عثمانی به ویژه در زمینه تعلیم و تربیت در سده ۱۳ق / ۱۹ق بود. عبدالمجید پادشاه عثمانی که به پدر تنظیمات مشهور است، طی فرمانی در ۱۲۶۱ق خواهان استفاده از علوم و فنون جدید و تأسیس مدارس جدید شد. وزارت معارف در همین دوره پی‌ریزی شد. انواع مدارس جدید برای قشرهای مختلف جامعه عثمانی از جمله برای افراد دارای معلولیت تأسیس شد. (۳)

امیرکبیر در مدت اقامت در عثمانی در جریان مذاکرات عهدنامه ارزروم که مقارن دوره اول تنظیمات بود با جریان تنظیمات مستقیماً آشنا شد و با مصطفی رشیدپاشا، طراح تنظیمات مراد شده داشت. (۴)

کتاب جهان‌نمای جدید

گذشته از مطالعه در اصلاحات روسیه و تنظیمات عثمانی، سرچشمه دیگر اندیشه‌های میرزا تقی‌خان آثاری مؤلفان فرنگی است. نشانه‌ای از توجه معنوی او به

ص: ۴۱۲

۱- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۲۲۳-۲۲۷.

۲- امیرکبیر و ایران، ص ۱۸۳.

۳- تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۲، ص ۱۹۰-۱۹۵.

۴- دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۲۲۷.

دنیای معرفت نو این است که در سفارت ارزنهاالروم، با وجود همه آن گرفتاری های سیاسی، دستور داد پاره ای کتاب های اروپایی را گرد آورند. و از مجموع آنها کتاب کلانی در دو جلد در احوال جغرافیایی و تاریخی و سیاسی و اقتصادی جهان پرداختند. و خود بر این کار نظارت داشت. نامش جهان نمای جدید است، و نخستین تألیف فارسی است که اطلاعات عمومی بسیار دقیقی از همه کشورهای پنج قطعه جهان و حتی جزایر دور افتاده اقیانوس ها، با احصائیه های منظم به دست می دهد.

این کتاب از جهات مختلف ارزنده و در خور توجه می باشد. نه تنها از زمان آشنایی ایران با دانش جدید اروپایی، کتابی بدان صورت و معنی به فارسی نگارش نیافته بود، تا سالیان بعد هم مانندش را نوشتند. تا اندازه ای که می دانیم نخستین اثر فارسی است که در آن فهرست بندی بخش های کتاب و مطالب هر قسمت به اضافه جدول های منظم و احصائیه های اقتصادی سودمند، به شیوه تألیف های فرنگی تدوین گشته. اگر میرزا تقی خان از سرچشمه دیگری کسب معرفت نکرده باشد، و میزان اطلاعات را از اوضاع جهان محدود به کتاب فرض کنیم، باید گفت افق فکری او به نسبت زمان خود روشن بوده است. منابع اصلی جهان نمای جدید بی گمان کتاب های فرانسوی و انگلیسی است، و شاید به نوشته های آلمانی که اتریشیان تألیف کرده بودند، نیز مراجعه نموده باشند زیرا در ثبت پاره ای نام های جغرافیایی، لفظ آلمانی آمده است. میرزا تقی خان در سفارت ارزنهاالروم، «ژان داود» را به ترجمه آن کتاب ها گمارد. او زبان فرانسوی و انگلیسی را نسبتاً خوب می دانست. نگارش آن را میرزا محمد حسین فراهانی (دبیرالملک بعدی) که عموزاده قائم مقام و منشی میرزا تقی خان بود به عهده داشت. در مقدمه کتاب می نویسد: «در این زمان خجسته میرزا تقی خان وزیر نظام به سفارت عثمانی ممتاز» است «بنا به فرمایش ایشان» این کتاب تحریر پذیرفت. و چون «معتبر در این فن شریف» نوشته های مؤلفان فرنگستان بود، از «کتب معتبره ایشان که در این اقرب زمان پس از سیاحت تسطیر و بیان کرده بودند به دستیاری و اهتمام بندگان معظم الیه، عالیجاه موسی ژان داودخان ترجمان اول دولت ابد مدت علیه ترجمه کرده، مطالب آن را کمترین چاکر دربار گردون مدار همایون محمد حسین فراهانی

بدون کلفت عبارت الفت داده به صورت کتاب ترتیب و در سلک تحریر منسلک ساخت». از آن مقدمه، و شرحی که بعد از امیر بر آن افزوده اند، معلوم است که میرزا تقی خان خود بر کار تدوین و نگارش آن نظارت داشته است. اما البته تحریر او نیست. دیگر اینکه در شرحی که راجع به ایران و شهر تهران نوشته شده، اطلاعات خودشان را نیز افزوده اند. خاصه درباره وضع تهران در آن زمان از منابع خوب می باشد. (۱)

کتاب جهان نما گزارشی از نهادهای مدنی که غیرمستقیم یا مستقیم مرتبط به معلولان، ناشنوایان و نابینایان هستند، آورده است. درباره دانشگاه و آکادمی، کتابخانه، مدارس معلولین، و مدارس ویژه بانوان اطلاعاتی داده است. همین نکات زمینه های تأسیس این نهادها را در ایران موجب شد.

از تأسیسات کشور فرانسه «مجلس شورای اعظم ملکی و دولتی که به زبان انگریز پارلمنت می خوانند» می باشد. دیگر مدرسه بزرگ «آکادمی» و آن «مجمع جمیع علوم و صناعات» است، و عده شاگردان آن به ۷۴۴۶ نفر می رسد. دیگر سی و هشت کتابخانه که اعظم آنها «کتابخانه خاص پادشاهی» است و متجاوز از دو کرور کتاب در فنون مختلف در آن موجود. و نیز سه باب مدرسه که «همواره دویست و بیست و پنج هزار و پانصد (۲۲۵۵۰۰) نفر اشخاص متعلم به تدریس و تعلم اشتغال دارند». به علامه «تعلیم خانه پادشاهی» و «مکتب خانه های» متعدد دیگری هم ساخته اند. یکی از بناهای عالی پاریس موزه «لوور» است. در این شهر هفده «دارالشفاء» برای اهل نظام و دوازده تا برای مردم ساخته اند. و «قرار در اینها چنان است که هر یک از اهل نظام یا از عجزه و مساکین مملکت به واسطه امراض... از طلب رزق مقسوم نومید و محروم ماند، و قادر به تحصیل قوت خود نبوده باشد، در آنجا سکنی دهند و مادام الحیوه جمیع اخراجاتشان را از دولت متحمل شوند». مکتب خانه ای هم برای کوران و کران و لالان هست که آنان را تعلیم می دهند. دیگر اینکه: در جمیع ممالک فرنگستان قانونی است متداول که

ص: ۴۱۴

جماعت انائیه را در خدمت استادان ادیب صنیع به تعلم علوم و صنایعی که نسوان را لابد است از یاد گرفتن آن، می گمارند. و بدین جهت در شهر پاریس سیصد و بیست و نه (۳۲۹) باب تعلیم خانه بنا کرده اند که همیشه در آنها ده هزار و دویست (۱۰۲۰۰) نفر بنات متعلمه مشغول تعلیم می باشند. (۱)

نیز درباره روسیه نوشته است:

درباره روسیه هم اطلاعاتی می دهد که ذکرش را (با توجه به شرحی که در سفرنامه خسرومیرزا خواندیم) زاید می دانیم. فقط به نام برخی از مدرسه های آنجا مانند: «آکادیمیای جراحی و طب» و «مکتب خانه «علم معادن» و «علم تجارت» و «فن کشت و زرع» و تعلیم «دوشیزگان» و «دختران عامه شهر» و «دختران دهاتی» و «دختران اشراف و اعیان» قناعت می کنیم. (۲)

در ادامه از بانک ها، زندان ها و چگونگی تربیت زندانیان و کتاب فروشی ها در انگلستان گزارش داده است. (۳)

درباره شهر فرانکفورت آلمان می نویسد: جراید و نشریات خبررسانی از ۱۶۵۱م در این شهر دایر شد و تا کنون همواره تداوم داشته است. (۴)

این نشریات موجب افزایش آگاهی های عمومی و حتی نوعی فرهنگ سازی برای معلولان بوده است.

سپس به مصر می پردازد و می نویسد محمدعلی پاشا تأسیسات جدیدی در مصر بنا کرد، از جمله مدرسه بزرگی برای تعلیم علوم پزشکی و جراحی بنا کرده که همیشه سیصد نفر در آنجا درس می خوانند. دیگر دارالشفایی بسیار بزرگ که ظرفیت هزار و هشتصد مریض دارد، مخارج همه اینها را دولت خدیو متحمل است. (۵) درست است که اینگونه امکانات عمومی و برای همه مردم است ولی نیازهای معلولان هم تأمین شده و آنان هم منتفع و بهره مند می شوند. از اینرو

ص: ۴۱۵

۱- همان، ص ۱۸۶-۱۸۷.

۲- همان، ص ۱۸۷.

۳- همان، ص ۱۸۷.

۴- همان، ص ۱۸۷.

۵- همان، ص ۱۸۷-۱۸۸.

زندگی آنان هم دچار تحولات ژرف شد. امیرکبیر با استفاده از گزارش‌ها و اطلاعات این کتاب، در ایران هم نهادهای آموزشی، فرهنگی و اجتماعی تأسیس کرد و تلاش نمود تحولاتی ایجاد کند.

از گزارش کتاب جهان‌نما درباره روسیه، انگلستان، پاریس، فرانکفورت و مصر می‌توان فهمید که ترقی همه‌جانبه و در همه ابعاد بوده است. فقط مدرسه و آموزش برای عموم مردم و معلولان دایر نمی‌کردند؛ بلکه در کنار آن بیمارستان، آکادمی، حرفه‌آموزی، کارخانه، کتاب‌فروشی، جراید و نشریات جهت اطلاع‌رسانی و دیگر انواع سازمان‌های مدنی ایجاد کردند. هدفشان ایجاد همه‌زمینه‌های پیشرفت بود. اما در ایران بعداً وقتی مدرسه توسط باغچه‌بان ایجاد شد به دلیل فقدان دیگر نهادهای مدنی، تأثیر مدرسه هم کم‌رنگ بود.

سفینه طالبی یا کتاب احمد

تا اینجا از دو منبع یکی سفرنامه خسرو میرزا و دوم جهان‌نمای جدید مطالبی درباره اولین جرقه‌ها برای انجام کارهایی برای معلولان ایران آورده شد. اما منبع سومی هم هست که شامل اولین مطلب درباره معلولان است. کتاب احمد یا سفینه طالبی نوشته عبدالرحیم طالبوف (۱۲۱۳-۱۲۹۰) دارای مطالب سودمندی است. نام او را به دو صورت میرزا عبدالرحیم طالب زاده و عبدالرحیم طالبوف نوشته‌اند.

طالبوف در تبریز به سال ۱۲۱۳ ش متولد شد. او به عنوان نویسنده نوآور عصر مشروطه، آثارش را به منظور نشر مبانی فلسفه سیاسی و علوم طبیعی در میان مردم، به زبانی ساده می‌نوشت. از ۱۶ سالگی به تفلیس رفت تا زبان روسی و مقدمات دانش جدید را بیاموزد. این شهر در آن زمان تبعیدگاه آزادی‌خواهان سراسر روسیه بود و فضای فرهنگی پیشرویی داشت. طالبوف از فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌کافی به دست آورده بود. در ۱۲۷۸ ش به سفر عتبات و حج رفت و برای درمان چشم هم به اروپا سفر کرد. در ۱۲۸۵ از تبریز به نمایندگی اولین دوره مجلس شورای ملی انتخاب شد، اما در این مجلس شرکت نکرد. از ۵۶ سالگی شروع به نوشتن آثار آموزشی کرد که آنها را می‌توان در سه دسته کلی جای داد: آثاری با جنبه تخیلی و داستانی، مثل *مسالك المحسنين* (قاهره، ۱۲۸۴) که سفرنامه‌ای تخیلی است و کتاب احمد یا سفینه طالبی در توصیف مسائل علمی به

ص: ۴۱۶

شیوه داستانی (استامبول ۱۲۷۳-۱۳۷۴) که جلد سوم آن با نام مسائل الحیات (تفلیس، ۱۲۸۵) منتشر شد. نوشته های اجتماعی و سیاسی او، مانند نخبه سپهری (استامبول، ۱۲۷۱) یا ایضاحات در خصوص آزادی (تهران، ۱۲۸۶) و بالاخره کتاب هایی که طالبوف درباره فیزیک و هیئت جدید از روسی به فارسی ترجمه کرد و در زمان خود تازگی بسیار داشتند.^(۱)

کتاب احمد که در سال (۱۳۰۷ق/۱۸۹۰م) توسط عبدالرحیم طالبوف نوشته شده درباره ضرورت تأسیس مدرسه برای کر و لالان (ناشنویان) ایران مباحثی را مطرح کرده است. طالبوف در این زمینه می نویسد:

می خواستم بیرون بروم، صادق آمد، کتابچه ای که از اداره بلدی به اسم من فرستاده بودند، آورد. کتابچه تاریخ افتتاح مکتب کوران، و دایره اطلاعات حالت عموم اعمایان روی زمین است. مؤلف او به حساب خود طبع نموده، جلدی نیم منات قیمت گذاشته، وجه وصولی فروش او را نذر مجمع اعانه کوران مملکت قفقاز نموده است.

از قرار استاتستیک (= آمار) مندرجه این کتابچه، در روسیه به هر ده هزار نفر بیست نفر کور هست، در فرانسه هشت، در آلمان و بالچیق (= بلژیک) و انگلیس هشت، در آمریکای شمالی به هر ده هزار نفر پنج نفر اعمی می باشد، یعنی هر جا علم و تمدن بیشتر است اعمی کمتر است. و الان در روی زمین مقدار کوران از دو چشم نابینا قریب یک میلیون (= میلیون) است...

کتاب را مطالعه نموده بی اختیار متأثر شدم که صد سال بیشتر است که در کل شهرهای معتبر ملل متمدنه مدارس متعدده برای کوران، و چهارصد سال بیشتر است برای گنگان مکتب ها ساخته اند. سالی چندین هزار نفر کوران تعلیمات خود را تمام نموده از ذلت فقر و سؤال خود و اولاد خود را می رهانند، از میان آنها اشخاص مستعد و دانا و فیلسوف و مؤلف بیرون آمده و می آید ولی اطفال بصیر و مستعد ممالک آسیا را به قدر اطفال کور سایر ملل مواظب و پرستاری نیست.

ص: ۴۱۷

آنچه پسر جولایی در فرانسه برای اطفال کور ملت خود تأسیس نموده نجبا و رؤسای آسیا تأسیس آن را برای اطفال بصیر خودشان موفق نشده اند.

آیا وظیفه نجابت و ریاست آنها مقتضی است که این حالت دلسوز و مصیبت انگیز جهالت ابنای وطن خود را ببینند؟ و این ابتدال مافوق تقریر ایشان را، که فقط نتیجه سیئه جهالت است، بدانند و به قدر حالت کوران سایر ملت مساعی مؤثر مبذول نفرمایند؟ اکنون در نفس دارالسلطنه و الخلافة اسلامیة استانبول نیز برای تعلیم لالان و کوران یک مکتب مکملی موجود است. مگر هوای وطن ما ایران به ترتیب شخصی غیرتمندی مستعد نیست که تأسی به همت ممدوحه انسان دوستی نموده، به جهت اطفال بصیر وطن خود مکتب مختصری که در همه دهکده های ممالک عالم احداث شده، اقلأ در شهرهای بزرگ ایران تأسیس نماید. مگر اساس مذهب پاک اسلام، «اطلبو العلم من المهد الی اللحد» نیست. (۱)

طالبوف وقتی در روسیه بوده یا وقتی به اروپا رفته درباره این موضوع کار کرده و در زمینه آموزش کوران (نابینایان) و کور و لالان (ناشنوایان) مطالعات سودمندی داشته است. او پیشرفت های آموزشی در کشورهای پیشرفته را مطالعه و تلاش کرد به عنوان الگویی برای ایران مطرح کند.

نیز طالبوف طی سفر به استانبول در هنگام انتشار روزنامه فکاهی شاهسون (۱۳۰۶ق)، از مدرسه ویژه آموزش ناشنوایان که در روزگار سلطان عبدالحمید عثمانی (به سال ۱۲۹۹ق/ ۱۸۸۲م) تأسیس گردیده است، بازدیدی به عمل آورد که او را به سوی لزوم تأسیس مدرسه برای قشر ناشنوایان در ایران سوق داد و در سال بعد آن را در جلد اول کتاب احمد مطرح کرد. (۲)

نتیجه گیری

خوشبختانه آرزوی طالبوف بعد از ۳۵ سال در اواخر سال ۱۳۰۳ش/ ۱۳۴۳ق تحقق یافت و جبار باغچه بان در تبریز به فکر تأسیس کلاسی برای تعلیم کودکان کر

ص: ۴۱۸

۱- کتاب احمد، عبدالرحیم طالبوف، [ص ۶۰-۶۱]

۲- فکر دمکراسی اجتماعی، فریدون آدمیت، ص ۶؛ اندیشه های طالباف، فریدون آدمیت، مقدمه.

بنابراین سفرنامه خسرو میرزا به روسیه نگارش میرزا مصطفی افشار؛ جهان نمای جدید: در جغرافیای تاریخی و سیاسی و اقتصادی و طبیعی عالم، نوشته ژان داود و میرزا محمد حسین فراهانی (به دستور امیر کبیر تدوین شده و نسخه ای از آن در کتابخانه ملی ایران است)؛ و کتاب احمد نوشته عبدالرحیم طالباف سه سند مهم در تاریخ افراد دارای معلولیت است و اولین اطلاعات و آگاهی‌ها درباره معلولان از طریق این سه اثر به نخبگان ایرانی منتقل شده است. نسل بعد، کسانی مثل جبار باغچه بان شروع به عملیاتی کردن ایده‌های مندرج در این سه کتاب نمودند. اطلاعاتی در دست نیست که باغچه بان دسترسی به این آثار داشته یا نه ولی چون مدتی از عمرش را در روسیه بود، احتمالاً نمونه‌ای از مدارس ناشنوایان را در آن دیار دیده و تلاش کرده پس از مهاجرت به ایران چنین مدارسی را دایر کند.

البته ممکن است با جستجوی افزون‌تر اسناد تاریخی به دست آید؛ از اینرو لازم است منابع تاریخی جستجو شوند و تاریخ جامع برای معلولان ایران تألیف گردد.

منابع

امیر کبیر در ایران، فریدون آدمیت، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.

اندیشه‌های طالباف، فریدون آدمیت، تهران، دماوند، ۱۳۶۳.

دانشنامه دانش گستر، تهران، ۱۳۸۹.

دانشنامه ناشنوایان، محمد نوری، تهران، فرجام جام جم، ۱۳۷۹.

دایره‌المعارف

بزرگ اسلامی، سید کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۸۰، جلد ۱۰ و جلد ۱۶.

زندگی نامه پیر معارف رشديه، بنیانگذار فرهنگ نوین ایران، فخرالدین رشديه، تهران، هیرمند، ۱۳۷۰.

سرآغاز نواندیشی دینی و غیردینی، مقصود فراست خواه، تهران، سهامی انتشار، [۱۳۷۸].

سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورغ، میرزا مصطفی افشار (بهاء الملک)، به کوشش محمد گلبن، تهران، مستوفی، ۱۳۴۹.

ص: ۴۱۹

فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، تهران، پیام، ۱۳۵۴.

کتاب احمد، عبدالرحیم طالباف، تهران، کتاب های جیبی، ۱۳۴۶.

تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه، ا.ج. شاو، ترجمه محمود رمضان زاده، مشهد، ۱۳۷۰.

ص: ۴۲۰

مشهور است لویی بریل (۱۸۰۹-۱۸۵۲م) در نیمه نخست سده ۱۹ میلادی، یعنی ۱۸۲۹ خط برجسته نقطه ای را برای نابینایان اختراع کرد و تحولی در آموزش و پرورش روشندان ایجاد نمود. اما اسناد تاریخی دلالت دارد برای اولین بار علی فرزند احمد مشهور به زین الدین آمدی از شهروندان شهر آمد حدوداً سال ۷۰۰ق، خط برجسته را اختراع و کتب را به این روش مطالعه می کرده است. یعنی حدود ۵۵۰ سال قبل از اختراع لویی بریل، زین الدین آمدی خط برجسته را اختراع کرده بود. لویی بریل حدود ۱۸۸ سال قبل، خط بریل را اختراع کرد ولی زین الدین آمدی حدود ۷۳۶ سال قبل آن را اختراع و مورد استفاده قرار می داد. (۲)

صفدی در کتاب مشهورش، نکت الهمیان فی نکت العمیان درباره زین الدین آمدی و اختراع خط بریل گزارشی آورده است. (۳)

این مقاله به بررسی این گزارش و ترجمه آن، به فارسی همراه با توضیحاتی می پردازد.

شخصیت و محل زندگی: علی بن احمد فرزند یوسف بن الخضر، مشهور علامه شیخ زین الدین مکنی به ابو حسن و ملقب به حنبلی آمدی است. اغلب او را زین الدین آمدی یا شیخ زین الدین آمدی می خوانند. او اوایل عمرش کاملاً نابینا شد و به تعبیر خواب، کتاب فروشی و نیز تدریس، تحقیق و تألیف اشتغال داشت. او

ص: ۴۲۱

۱- . استاد گروه ادبیات عرب دانشگاه قم؛ ایشان مشغول ترجمه کتاب نکت الهمیان فی نکت العمیان است. این مقاله توسط آقای محمد نوری ویرایش علمی و نهایی سازی شده است.

۲- . توان نامه، ش ۴-۶، ص ۱۲۴-۱۲۸.

۳- . نکت الهمیان فی نکت العمیان، صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی، به کوشش احمد زکی، قاهره، ۱۹۱۱م، ص ۲۰۶.

را به اوصافی چون پیری خوش منظر، با هیبت، صالح، موثق و بسیار راستگو (صدوق) توصیف کرده اند: به طوری که بین مردم، معتبر و مقبول بود. تبحرش در تعبیر خواب همه را شگفت زده می کرد با اینکه کاملاً نابینا بود. او در «آمد» به دنیا آمد و در آنجا سکونت داشت. آمد بعداً به دیار بکر و اکنون به نام استان «ایل» تغییر نام داده است. البته قلمرو و مختصات جغرافیایی و مدنی آن هم تحولاتی داشته است. این منطقه در شمال بین النهرین و در کشور ترکیه کنونی واقع است. در دوره عثمانیان، نام دیار بکر بر این منطقه تصویب شد و قبل آن، به آمد شهرت داشت. آمد از شهرهای مشهور و مهم در دوره عباسیان، سلجوقیان، تیموریان بود. اما آمد در دوره صفویه در قلمرو ایران قرار داشت. البته عثمانی ها در جنگ چالدران، آمد را از ایران جدا کرده و به نام دیار بکر، جزء پنجمین ایالت خود تثبیت کردند.^(۱)

صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی (در گذشت ۷۶۷ق) رئیس دیوان انشاء در حکومت مملوکیان مصر در شهرهای قاهره و دمشق بود. از این رو اطلاعات وسیعی از اقشار مردم داشت. اطلاعاتش از نابینایان را در کتاب «نکت الهمیان فی نکت العمیان» تدوین کرد. این کتاب بانک اطلاعات نابینایان تا حدود سال ۷۶۵ق است و شامل اطلاعات مهمی است که در منابع دیگر یافت نمی شود. آقای سید علی طباطبایی فرزند مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی از نوابغ و مشاهیر و از کتاب شناسان مشهور و شاگرد آقا بزرگ تهرانی می گوید پدرم به کتاب نکت الهمیان علاقه ویژه داشت و این اثر را مهم و قابل اعتنا می دانست.^(۲)

حکایات مردمی: حکایت های عجیبی از او نقل شده است: از جمله اینکه یکی از یارانش به او چیزی به نام «نصفیه» اهدا کرد. اما از خانه اش دزدیده شد. زان پس، استادش «امام مجدالدین عبدالصمد ابن احمد بن ابی الجیش المقری» که استاد قرائت در بغداد بود را در خواب دید که به او گفت: «نصفیه» ات را فلان شخص برده و نزد فلانی ودیعت نهاده است. برو و از او بگیر! هنگامی که از خواب

ص: ۴۲۲

۱- . دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۸، ص ۵۰۴-۵۰۵.

۲- . طی نامه ای به آقای محمد نوری این نکات را نوشته است.

بیدار شد به خود گفت: «شیخ مجدالدین» در دوران زندگیش بسیار راستگو بود، پس باید پس از وفاتش نیز چنین باشد.

سپس «شیخ زین الدین» به سمت خانه مردی رفت که «شیخ مجدالدین» در خواب گفته بود. دق الباب کرد. مرد بیرون آمد. شیخ به او گفت: آن نصفیه ای که فلان شخص نزد تو ودیعه گذاشته را به من بده. گفت: باشد و داخل خانه شد و آن را آورد و به او داد. شیخ آن را گرفت و چیزی نگفت. سپس وقتی سارق نزد آن مرد رفت و نصفیه را طلب کرد. آن مرد گفت: «شیخ زین الدین آمدی» آمد و از قول شما، آن را طلبید، من هم به او دادم. سارق مات و مبهوت شد و همین طور متحیر ایستاد. البته شیخ هم او را تنبیه و سرزنش و مؤاخذه نکرد.

دیگر حکایت، این که گفت: در خواب دیدم، گویا شخصی به من مرغ بریان اطعام می کرد. کمی از آن خوردم و سپس بیدار شدم. ناگاه دیدم بقیه آن در دستانم است! البته این دو واقعه بین مردم آمد مشهور است.

ملاقات با غازان خان: هنگامی که «غازان خان» پسر ارغوان شاه پسر هلاکو پسر چنگیزخان، در سال ۶۹۵ق وارد بغداد شد و نسبت به شخصیت «شیخ زین الدین آمدی» آگاهی یافت و با خبر شد، گفت: خوب است او را به مدرسه مستنصریه دعوت کنیم و با او نشستنی داشته باشیم. وقتی «غازان خان» وارد مدرسه مستنصریه شد، مردم جمع شدند. اشراف و بزرگان بغداد اعم از قضات، فرهیختگان و مقامات کشوری و لشگری هم برای دیدار غازان خان آمده بودند. نیز «شیخ زین الدین آمدی» هم در میان مردم بود. غازان خان دستور داد، شیخ زین الدین آمدی امتحان شود. به این صورت که امیران یکی پس از دیگری وارد مدرسه شوند و هر یک به گونه ای بر شیخ وارد شود و سلام گوید، شیخ باید از بین همه وارد شوندگان سلطان را تشخیص می داد.

پس هر وقت، امیری وارد می شد، پس از احترام و تکریم خان، او را نزد زین الدین می بردند تا بر او سلام دهد. شیخ نیز به وارد شوندگان، بدون هیچ حرکت و خوشامد گویی پاسخ سلام می داد. اما نوبت به «غازان خان» رسید و او بدون همراهی کسی از امیرانش، بر شیخ وارد شد، سلام گفت و با او دست داد. هنگامی که دستش را در دست شیخ نهاد، شیخ بلند شد و دستش را بوسید و تعظیم کرد و خوشامد گفت.

آنگاه با زبان های مغولی، ترکی، فارسی، رومی و عربی او را با صدای بلند بسیار دعا کرد تا مردم متوجه شوند. زیرا شیخ زین الدین چندین زبان می دانست.

«غازان خان» با وجود کوری شیخ، از فطانت و ذکاوت و تیزفهمی و معرفت او، بسیار شگفت زده شد. همان لحظه خلعتی بدو داد و صله ای به او بخشید و حقوق ماهیانه ای به اندازه سیصد درهم برایش مقرر کرد. از آن پس «شیخ» نزد غازان خان و امیران و وزرا و خانواده ها و همسران آن ها، بسیار مورد عنایت بود.

فعالیت های فرهنگی: از تصنیفات او می توان از آثاری مثل جواهر التبصیر فی علم التعبیر، حواشی و تعلیقه های بسیاری در فقه و خلاف نام برد. جماعتی از آن ها بهره برده اند. آثارش همواره مورد استفاده مردم بوده است. از این رو با اینکه نابینا بود، آثار سودمند و مطلوبی برای مردم تألیف کرد.

فعالیت دیگرش، کتاب فروشی بود. کتاب های بسیاری داشت. هرگاه کتابی از او می خواستند و می دانست، آن کتاب را دارد، به مخزن کتبش می رفت و کتاب را به گونه ای از بین دیگر کتب بیرون می آورد که گویی همین الآن آن را آنجا گذاشته است. اگر کتابی چندین جلد داشت و جلد مثلاً اول یا دوم یا سوم از او خواسته می شد، عیناً همان جلد را می آورد.

چون کتاب های بسیار خود را طبقه بندی کرده بود و هر طبقه را از طریق علائم برجسته پیدا می کرد، سپس کتاب مربوطه را در رده مربوطه به سرعت می یافت و عرضه می کرد. به رغم نابینایی ولی از روش های علمی و به روز استفاده می کرد.

وی کتاب یا جزوه را، اول لمس می کرد سپس می گفت: این کتاب یا جزوه چنین و چنان است. از طریق لمس کتب مشخصات آن ها را بیان می کرد.

همچنین هرگاه دستش را روی صفحه ای حرکت می داد، تعداد سطرهای آن را تشخیص می داد و می گفت چند سطر دارد. اندازه قلم استفاده شده، جاهایی که حاشیه داشت، رنگ مرکب استفاده شده و نیز قیمت همه کتاب هایش را با لمس کردن می توانست بدون اشتباه و خطا بیان کند. این نشان دهنده قدرت لامسه قوی او بود. بعضی نابینایان با تمرین لامسه و تربیت این حس، آن را تقویت کرده، به طوری که دقت آن را بالا- برده و خطای آن را کاهش می دادند. امروزه هم روش های تربیت و تقویت لامسه هست.

خط برجسته: صفدی درباره استفاده شیخ زین الدین آمدی از خط برجسته می نویسد: هر وقت کتاب جدیدی می خرید. با لوله کردن کاغذ و ساختن حروف، حروف را کنار هم می گذاشت و کلمه می ساخت و به این روش قیمت و مشخصات کتاب را روی آن می نوشت. البته هر قطعه حرف ظریف و کوچک بود تا فضای زیاد اشغال نکند. نیز روی حروف برجسته کاغذی قرار می داد تا ماندگاری آن را زیاد کند. امروزه حروف و شماره های برجسته را در محل تردد نایبانیان مثل آسانسورها، کلید برق و غیره استفاده می کنند. برای نشان دادن، شماره طبقات یک ساختمان، از شماره های برجسته استفاده می کنند. گزارش صفدی اینگونه است: وقتی شیخ زین الدین کتابی را به قیمت مشخصی می خرید، یک تکه کاغذ کوچک بر می داشت و آن را با ظرافت لوله می کرد و با آن یک یا چند حرف ابجد درست می کرد که میزان بهای کتاب را به حساب حروف، بیان می کرد سپس آن را در بخش پایانی داخل جلد کتاب می چسباند و یک کاغذ به اندازه آن روی آن می چسباند تا ظاهر و برجسته شود و ماندگاری آن بیشتر گردد پس اگر قیمت کتابی از کتاب هایش از ذهنش می رفت، جایی را که در آن کتاب علامت گذاشته بود با دستش لمس می کرد و قیمت آن را از برجستگی عدد چسبانده شده می فهمید.

متن اصلی گزارش صفدی اینگونه است:

إذا اشترى كتاباً بشئ معلوم اخذ قطعه ورقه خفيه و فتل منها فتيله لطيفه و صنعها حرفاً او اكثر من حروف الهجاء لعدد ثمن الكتاب بحساب الجمل ثم يلصق ذلك على طرف جلد الكتاب من داخل و يلصق فوقه ورقه بقدره لتأبّد. فاذا شدّ عن ذهنه كميه ثمن كتاب ما من كتبه مسّ الموضوع الذي علّمه في ذلك الكتاب بيده فيعرف ثمنه من تنبّيت العدد الملصق فيه. (۱)

سرانجام: وی همواره سرگرم کار و تلاش بود و علاقه در وی موج می زد. در سایر امور و حرکاتش نیز از متانت و وقار کامل برخوردار بود.

مردم، دولتمردان و رؤسا به خاطر خیرخواهی و فضل و ورع و پاکدامنی و

ص: ۴۲۵

۱- . نکت الهمیان فی نکت العمیان، ص ۲۰۷-۲۰۸.

مروتش، به او اقبالی عظیم نشان می دادند. وی کمی پس از سال هفتصد و دوازده قمری دار فانی را وداع گفت.

چنین نابینایانی با تلاش و کوشش توانسته اند نام نیک در تاریخ به یادگار بگذارند. با قناعت زندگی کرده و با تلاش به شغل سختی مثل کتاب فروشی می پرداختند تا دستشان پیش دیگران دراز نباشد و با آبرومندی و وقار زندگی کنند.

مقایسه روش برجسته سازی زین الدین با روش بریل: شیخ زین الدین با کاغذ، حروف و شماره های برجسته می ساخت و با کنار هم گذاشتن آن ها اعداد چند رقمی و کلمه تشکیل می داد. آن گاه با لمس آن ها می توانست مطالبی را قرائت کند. اما بریل برای هر حرف نماد نقطه ای ولی برجسته ساخت. شش نقطه در ابعاد مستطیل انتخاب کرد. تعداد و جایگاه نقطه های برجسته نشانگر حرف است مثلاً حرف الف () نقطه بالای سمت چپ برجسته می شود. منظور از برجسته هم سوراخ است. یعنی با سوراخ کردن مقوا (کاغذ ضخیم)، لامسه می تواند تشخیص دهد.

بنابراین روش شیخ زین الدین و روش بریل تشابه هایی دارند. مثلاً هر دو حرف را برجسته می کنند و هر دو با حس لامسه تشخیص می دهند اما این دو روش تفاوت هایی هم دارند: شیخ زین الدین خود حروف را می سازد و به صورت یک قطعه روی یک صفحه می چسباند ولی بریل، حروف را به نماد نقطه تبدیل کرده سپس نقطه را برجسته می کند.

لازم است پژوهشگران مسلمان روش شیخ زین الدین آمدی را به جهان معرفی کنند. زیرا ارزش تاریخی آن کمتر از شیوه بریل نیست.

نگاهی به پیشینه خط بریل: برای اینکه اهمیت کار شیخ زین الدین آمدی معلوم گردد و جایگاه ابتکارش در تاریخ روشن شود به اختصار به تحولات تاریخی خط بریل و پیشینه آن می پردازم. البته دو کتاب در دست تألیف داریم که به زودی منتشر می شود. در این کتاب ها به تفصیل آموزش نابینایان در جهان اسلام گزارش شده است. اما اینجا مختصراً به این تحولات می پردازم: مسیحیت و کلیسا چون حرمت و احترامی برای معلولان قائل نبود بسیار دیر به

آموزش نابینایان پرداختند. البته استثناهایی بود و برخی کلیساها کارشان را زودتر شروع کردند. برای نمونه قدیس دیدیموس در سده چهارم میلادی یعنی حدود ۱۶۰۰ سال قبل و حدود دویست سال قبل از ظهور اسلام در اسکندریه، نابینایان را دعوت کرد و به آنان آموزش می داد. او متن عهدین را به صورت صوتی آموزش می داد. یعنی کسی می خواند و آنها گوش می دادند. نیز برخی کلیساها در اروپا به نابینایان آموزش می دادند.^(۱)

لوکاس در ۱۵۱۷ یعنی حدود پانصد سال قبل، خط برجسته ای به نام خط چوبی اختراع کرد و حروف و کلمات را با چوب می ساخت.^(۲)

اما در جهان اسلام اولین بار جامع الازهر مصر در ۹۷۰م/۳۴۸ش یعنی در دوره فاطمیان به عنوان یک دولت شیعی، آموزش نابینایان را شروع کردند. در سوریه مدارسی که متعلق به مذهب اهل سنت بود از سال ۶۰۳ق/۱۳۰۶ش نابینایان را جذب و به آنان آموزش می دادند.^(۳) اما برای اولین بار خط بریل عربی در فلسطین به سال ۱۸۹۷م/۱۲۷۵ش ابداع و نابینایان جذب شدند تا با این روش جدید آموزش ببینند.^(۴) با توجه به اینکه لوئیس بریل در سال ۱۸۲۹م کتابش درباره خط نابینایی را منتشر کرد، ۶۸ سال بعد چاپ این اثر، خط بریل عربی در فلسطین آموزش داده می شد. اما لوئیس بریل (درگذشت ۱۸۵۲م) دو سال بعد از فوتش، ابتکار او توسط دولت فرانسه پذیرفته و تصویب شد و راه برای آموزش خط بریل هموار گردید؛ یعنی در سال ۱۸۵۴م، این خط پذیرفته شد. به این مبنا، ۴۳ سال بعد خط بریل در فلسطین مطرح و آموزش آن شروع شد.^(۵)

اما بر اساس برخی اسناد خط بریل فارسی توسط ارنست یاکوب کریستوفل^(۶)

ص: ۴۲۷

۱- . طریقه بریل، محمد حامد امبابی مراد، ص ۷۳.

۲- . همان، ص ۸۱.

۳- . همان، ص ۱۲۷.

۴- . همان، ص ۱۲۸.

۵- . همان، ص ۱۲۹.

۶- . Ernest Jakob Christoffel.

(۱۹۵۵-۱۸۷۶م) ابداع شد. او دو آموزشگاه برای نابینایان تبریز و اصفهان بنیان گذاشت. و در این مدارس خط بریل فارسی آموزش داده می شد. اولین آموزشگاه را در تبریز به سال ۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م بنیان نهاد. از این رو آموزش بریل فارسی بعد از این تاریخ و قبل از فوتش ۱۹۵۵م/۱۳۳۳ش بوده است. بنابراین خط بریل عربی حداقل سه دهه زودتر از خط بریل فارسی آغاز شد. کریستوفل ارمنی و هدفش ترویج و تبلیغ مسیحیت بود. او پس از درگذشت در آرامگاه آرامنه اصفهان دفن شد. (۱)

چند سالی است که به تدوین تاریخ خط بریل مشغول هستم و منابع مختلف را دیده ام ولی تاکنون منبعی یافت نشد که به ابتکار شیخ زین الدین اشاره کرده باشد. معلوم می شود غیر از این، ابتکارات دیگر هم احتمالاً بوده است. و نیاز به جستجو و کاوش بسیار هست.

درس ها و عبرت ها: صفدی در کتابش (نکت الهمیان فی نکت العمیان) از چهارصد نابینا نام برده است. با مطالعه زندگی نامه اینان که در قرون اول تا هشتم قمری در جهان اسلام می زیسته اند، نکات و عبرت های فراوان به دست می آید. همچنین با مطالعه زندگی نامه شیخ زین الدین این نکات قابل فهم است:

- تاریخ به ما می فهماند معلولان طبقه عقب مانده، گدا، متکدی و منزوی نبوده اند و این تلقی و فهم عمومی که گفته می شود معلولان در قرون گذشته بدبخت و عقب مانده بوده و به همین دلیل مردم تلاش می کردند از آن ها فاصله بگیرند یا آن ها را می کشتند، یا آنها را زندانی می کردند، درست نیست. کتاب صفدی سند مهم تاریخی است که نشان می دهد معلولان همیشه، انسان های شریف بوده اند.

- معلولان دارای مشاغل عالی و اغلب فرهنگی مثل کتاب فروشی بوده اند.

- آنان دانشمندانی عالم، فقیه، معبر و روان کاو، نیز مشهور به صفاتی مثل صالح، موق، صدوق، متقی، دارای ورع، نزاهت، فضل و نیک اندیشی بوده اند.

ص: ۴۲۸

- آنان در بین مردم مقبولیت و شهرت به کارهای خیر داشته اند.

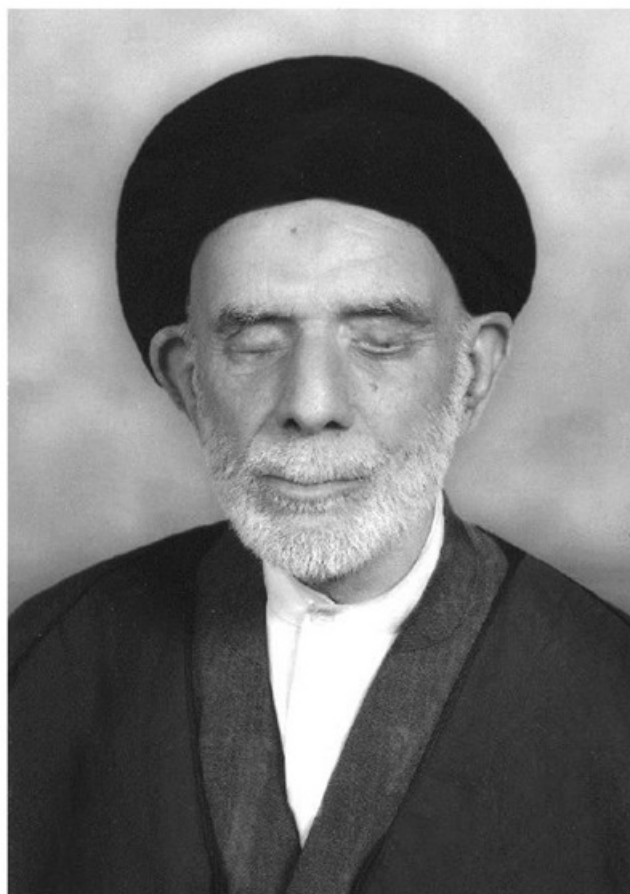
- آنان با تلاش و کوشش، به پیشرفت فرهنگ جهانی کمک کرده اند، خط برجسته را اختراع کرده اند و ده ها اختراع دیگر.

بالاخره پژوهشگران باید بر اساس اسناد تاریخی، مجدداً مروری بر تاریخ معلولان داشته باشند و ذهنیت ها و داوری های عمومی را تصحیح نمایند.

مآخذ

نکت الهمیان فی نکت العمیان، صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، به کوشش احمد زکی، قاهره، ۱۹۱۱م، ص ۲۰۶-۲۰۸؛
دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، ۱۳۹۲، ج ۱۸، ص ۵۰۱-۵۰۶؛ «لویی بریل مخترع خط نابینایان»،
هادی خراسانی، توان نامه، ش ۴-۶، ص ۱۲۴-۱۲۶؛ «نگاهی به زندگی لویی بریل»، توان نامه، ش ۴-۶، ص ۱۲۷-۱۲۸.

ص: ۴۲۹











بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

